



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



پیش  
گفتار

پیشگفتار

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# میراث محدث ارموي (آثاري چند درباره دعاي ندبه)

نویسنده:

جعفر اشکوري

ناشر چاپي:

موسسه علمي فرهنگي دارالحدیث

ناشر دیجیتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۱	میراث محدث ارموی (آثاری چند درباره دعای ندبه)
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۶	سخنی با خواننده
۱۹	مقدمه
۱۹	زندگی نامه مرحوم دکتر سید جلال الدین محدث ارموی
۲۰	نگاهی به زندگی علمی محدث ارموی
۲۰	آثار محدث ارموی
۲۰	اشاره
۲۱	الف . تفسیر
۲۱	ب . حدیث
۲۱	ج . تاریخ و سیره
۲۲	د . اخلاق و عرفان
۲۲	ه . رجال و تراجم و انساب
۲۲	و . عقاید
۲۳	ز . ادبیات و شعر
۲۳	ح . موضوعات گوناگون
۲۳	معرفی اجمالی آثار
۴۰	گزارشی از نسخه های خطی نفیس کتاب خانه محدث ارموی
۴۱	[ نسخه های قدیمی ]
۵۷	[ نسخه های خط مؤلفین ]
۶۳	[ نسخه های دارای اجازه ]
۶۹	وسیلۃ القربۃ فی شرح دعاء الندبه

٦٩	اشاره
٧٠	مقدمه محقق
٧٣	مقدمه مؤلف
٧٣	أما المقدمة
٧٦	الفصل الأول [ من الدعاء ]
٨٧	الفصل الثاني [ من الدعاء ]
١٠٦	الفصل الثالث [ من الدعاء ]
١١٧	الفصل الرابع [ من الدعاء ]
١٢٨	الفصل الخامس [ من الدعاء ]
١٤٠	الفصل السادس [ من الدعاء ]
١٦٤	الفصل السابع [ من الدعاء ]
١٧٥	الفصل الثامن [ من الدعاء ]
١٩٥	الخاتمة
٢٢٦	ترجمه وسيله القربى فى شرح دعاء الندبه
٢٢٦	اشاره
٢٢٧	مقدمه مترجم
٢٢٨	أما مقدمه
٢٣٢	فصل اول [از دعا]
٢٤٦	فصل دوم [از دعا]
٢٧٠	فصل سوم [از دعا]
٢٨٤	فصل چهارم [از دعا]
٢٩٣	كشف غطاء الكربة عن وجه دعاء الندبه
٢٩٣	اشاره
٢٩٤	درآمد
٢٩٤	الف . نام كتاب
٢٩٥	ب . ترتيب مطالب

- ج . تاریخ تألیف ..... ۲۹۵
- د . تألیف شصت ساله ..... ۲۹۶
- تذکر ..... ۲۹۷
- مقدمه مؤلف ..... ۲۹۸
- دعاء الندبة ..... ۳۰۰
- بیان سند دعا و شرح آن ..... ۳۱۰
- [ مقصود از سیدان در عبارت بحر ] ..... ۳۱۴
- [ اوقات خواندن دعای ندبه ] ..... ۳۱۵
- [ اصل دعای ندبه و مراد از آن ] ..... ۳۱۶
- [ غفلی از محدث قمی در هدیه الزائرین ] ..... ۳۱۶
- [ فرق دعای ندبه و زیارت ندبه ] ..... ۳۱۷
- [ کلمات محدث قمی در کنی و الالقاب و سفینه البحار ] ..... ۳۱۸
- [ اشتباه حاجی قزوینی در سفینه النجاة ] ..... ۳۱۹
- [ وجه اشتباه و شاهد بر مراد ] ..... ۳۲۰
- بیان سید نسبت به دعای ندبه در اقبال ..... ۳۲۰
- [ تنبیه بر عبارتی در کتاب اقبال ] ..... ۳۲۱
- [ جواب از اشکال ] ..... ۳۲۲
- جواب اشکال : ..... ۳۲۲
- استحباب قرائت دعای ندبه در اعیاد اربعه ..... ۳۲۶
- [ مقدار دلالت احادیث «من بلغ» ] ..... ۳۲۶
- اختصاص موقع قرائت آن به اعیاد اربعه ..... ۳۲۹
- [ مراد از شهر ماه های عربی است ] ..... ۳۳۱
- [ میزان اتقان کتاب مصباح الزائر ابن طاووس ] ..... ۳۳۱
- [ تألیف ابن طاووس لهوف را در سنین جوانی ] ..... ۳۳۲
- [ تحقیق در این که آیا پس از دعای ندبه، نماز هم وارد است یا نه؟ ] ..... ۳۳۳
- [ تنبیه در ذکر کنیه بزوفری ] ..... ۳۳۵

- فائده عجيبة [ شيعه بودن بزوفرى ] ..... ۳۳۶
- فايده عظيمه [ در ترخم و ترضى بر بزوفرى ] ..... ۳۳۶
- تنبیه [ در اقسام مناجات و ادعیه ] ..... ۳۳۷
- دو فايده مهمه [ اهميت دعای ندبه در تألیفات علامه مجلسی ] ..... ۳۳۹
- [ توثیق بزوفرى در کلمات ابن مشهدی ] ..... ۳۳۹
- تمثيل عجيب [ در اختصاص قرائت ندبه در اعياد ] ..... ۳۴۱
- فائده عجيبة [ غفلت نکردن در قرائت دعای ندبه ] ..... ۳۴۲
- فائده نفیسه [ اختصاص تکنیه به شخصی دال بر تعظیم اوست ] ..... ۳۴۳
- فايده ديگر [ در کنیه حکم بن مسکين ] ..... ۳۴۳
- [ روايات مشتمل بر محمد بن سفیان بزوفرى ] ..... ۳۴۳
- [ حديث بزوفرى در کتاب های حدیثی متأخر ] ..... ۳۴۵
- [ ملاحظاتى در کیفیت نقل سند روايات بزوفرى ] ..... ۳۴۷
- [ تکنیه و ترخم کاشف از جلالت راوی است ] ..... ۳۴۷
- [ چهار تا بودن اعياد مؤمنان ] ..... ۳۴۳
- فائده عجيبة [ در سقط و جابه جایی سند روايت بزوفرى ] ..... ۳۶۶
- فائده [ در استبعاد صاحب ذریعه ] ..... ۳۶۷
- فائده عجيبة [ در صحت کلمه « مئوى » در فقره « بل أى أرض تقلک » به جای « نرى » ] ..... ۳۶۷
- روایتی از محمد بن حمزه الحسینی ..... ۳۷۰
- فائده [ در تصحيح طريق حديث بزوفرى ] ..... ۳۷۰
- [ حديث هديه الزائرین ] ..... ۳۷۱
- ترجمه عبارت سید ..... ۳۷۲
- شعر ..... ۳۷۳
- [ مظلومیت آل الرسول عليهم السلام ] ..... ۳۷۶
- [ توضیح عبارت «نحن أعيادنا مآتمنا» ] ..... ۳۸۰
- [ عظمت مظلومیت امام عصر عجل الله فرجه الشريف ] ..... ۳۸۶
- [ حزن شيعه در هر هنگام ] ..... ۳۸۶



- ۳۸۹ ..... [ اشعاری درباره عید ]
- ۳۹۱ ..... [ استشهاد محدث نوری به عبارات ندبه ]
- ۳۹۲ ..... [ فائده نفیسه ] در اعتبار دعای ندبه [
- ۳۹۳ ..... [ معنای « نصیف شرف لا یساوی » ]
- ۳۹۴ ..... [ معنای « جامع الصلاح و الرضا » ]
- ۳۹۴ ..... اسامی کسانی که اسمی از این دعا برده و یا استشهدادی به بعضی از عبارات آن نموده اند :
- ۳۹۸ ..... [ سیر مطالب دعای ندبه از ابتدا تا انتها ]
- ۳۹۸ ..... [ فائده ] مدح الرجل بأن له کتاباً أو اصلاً [
- ۴۰۱ ..... عبارات کسانی که تصریح به ترجیح دعای ندبه نسبت به سایر زیارات یا ادعیه نموده اند
- ۴۰۲ ..... یافتن برادری برای حسن علوی
- ۴۰۴ ..... روایت دیگر صدوق از حسن بن حمزه
- ۴۰۷ ..... [ حسن بن حمزه در معالم العلماء ]
- ۴۰۷ ..... [ فائده جلیله ] ترضی و ترحم از مؤلف کتاب است یا راوی اول [
- ۴۱۰ ..... [ فائده ] ترضی برتر از ترحم است [
- ۴۱۱ ..... ذکر مواردی که در آنها اسم حسین بن علی بزوفری در کتاب کفایة الأثر
- ۴۱۵ ..... مطلب شریف [ ذکر بزوفری در کلمات یاقوت ]
- ۴۱۵ ..... [ شرح حال أبو جعفر محمد بزوفری ]
- ۴۲۸ ..... [ در مقدار افاده ترضی و ترحم ]
- ۴۳۴ ..... در تحقیق لفظ بزوفری و بیان اقوال علمای رجال در این باب
- ۴۳۶ ..... قوله علیه السلام « مؤلف شمل الصلاح و الرضا »
- ۴۳۶ ..... کشف عجیب [ در تبدیل عبارت « و عرجت بروحه » ]
- ۴۳۹ ..... [ کرامات مولی زین العابدین سلماسی ]
- ۴۳۹ ..... [ رؤیای عجیبه ]
- ۴۴۷ ..... رؤیای دوم :
- ۴۵۵ ..... [ اشعار میرزا فضل الله متخلص به خاور ]
- ۴۵۵ ..... [ حکایتی دیگر به نقل از محدث نوری ]

- ۴۵۶ ..... صورت باقی حکایت از کتاب دار السلام
- ۴۵۷ ..... کرامت میرزا محمد علی قدس سره
- ۴۵۸ ..... کرامت چهارم
- ۴۵۹ ..... [جلالت حسن بن حمزه علوی نزد ابن شهر آشوب]
- ۴۵۹ ..... [سند روایت کنوز النجاح]
- ۴۵۹ ..... [محمد بن علی نوفلی]
- ۴۶۰ ..... [روایتی از کنوز النجاح]
- ۴۶۰ ..... احتمال اقوی
- ۴۶۱ ..... [اشتباهات واقعه در سند دعای ندبه]
- ۴۶۴ ..... [معراج در کلام حسام الدین لاهیجی]
- ۴۶۵ ..... [شرح فقره «من نصیف شرف»]
- ۴۶۹ ..... [شرح فقره «بنفسی أنت من معیّب»]
- ۴۷۱ ..... فائده نقیسه [دعای ندبه در تألیفات ابن طاووس]
- ۴۷۲ ..... [فوائدی از مظاهر الآثار]
- ۴۷۳ ..... [شرح فقره: «من عقید عز لا یسامی»]
- ۴۷۳ ..... [کیفیت دعای ندبه در «أعمال الساعات» قاسانی]
- ۴۷۴ ..... [کیفیت دعای ندبه در «منهاج العارفين»]
- ۴۷۵ ..... فائده شریفه [غلط دانستن عبارت «عرجت بروحه»]
- ۴۷۶ ..... فائده اخری [کلباسی و شخصی که دعای ندبه را در سامرا می خواند]
- ۴۷۶ ..... فائده اخری [آیا «عرجت بروحه» کلام امام معصوم است؟]
- ۴۷۷ ..... وجه وجیه [در تسخیر براق]
- ۴۷۷ ..... فائده اخری [«نصیف شرف» یعنی نصف شرف]
- ۴۷۸ ..... وجه تأییدی [قصه قیروانی و حکایت فرزددق]
- ۴۷۸ ..... فائده نقیسه [در عبارات فصیحه خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها]
- ۴۸۱ ..... [فائده اخری] [بیانی بودن «مین» در عبارت «أنت من معیّب»]
- ۵۰۹ ..... درباره مرکز

## میراث محدث ارموی (آثاری چند درباره دعای ندبه)

### مشخصات کتاب

شابک : 30000 ریال : 9-212-493-964

شماره کتابشناسی ملی : 1510419

عنوان و نام پدیدآور : میراث محدث ارموی (آثاری چند درباره دعای ندبه) / به اهتمام [و تحقیق] جعفر اشکوری؛ محققان احمد اشکوری، صادق اشکوری.

مشخصات نشر : قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، 1385.

مشخصات ظاهری : 384 ص.

فروست : مرکز تحقیقات دارالحدیث؛ 125.

یادداشت : بخشهای از کتاب به زبان عربی می باشد.

یادداشت : بخشهای مختلف کتاب حاضر شامل " رساله وسیلة القربة فی شرح دعاء الندبة" تالیف علی رضا خاکمردانی خویی؛ " ترجمه رساله وسیلة القربة فی شرح دعاء الندبة" با ترجمه محدث ارموی؛ " رساله کشف غطاء الکربة عن وجه دعاء الندبة" که شرحی نا تمام بر دعای ندبه توسط محدث ارموی می باشد.

یادداشت : کتابنامه: ص [363] - 377؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان قراردادی : دعای ندبه. شرح

وسیلة القربة فی شرح دعاء الندبة. فارسی - عربی

کشف غطاء الکربة عن وجه دعاء الندبة

موضوع : محدث، جلال الدین، 1284-1358.

موضوع : دعای ندبه -- نقد و تفسیر

موضوع : محدثان شیعه -- سرگذشتنامه -- کتابشناسی

رده بندی دیویی : 297/774

رده بندی کنگره : 1385 3م/BP269/70422

شناسه افزوده : محدث، جلال الدین، 1284-1358.

شناسه افزوده : حسینی اشکوری، سیدجعفر، 1350 -

شناسه افزوده : حسینی اشکوری، احمد، 1310 -

شناسه افزوده : حسینی اشکوری، سیدصادق، 1351 -

شناسه افزوده : موسسه علمی - فرهنگی دارالحديث. سازمان چاپ و نشر

وضعیته فهرست نویسی : برون سپاری.

ص: 1

**اشاره**







## سخنی با خواننده

سخنی با خواننده در طول تاریخ حدیث شیعه، بزرگانی، امانتداری حدیث را بر عهده داشته اند. در دوره ای، راویان و اصحاب معصومان، احادیث را شنیدند و به امانت برای دیگران نقل کردند. در دوره ای دیگر، محدثان بزرگواری احادیث را در کتب خود، جمع و تبویب کردند و در دوره ای نیز شارحان، به شرح و بسط معانی احادیث پرداختند. در چند قرن اخیر، با توجه به فاصله زمانی بسیاری که بین ما و راویان و محدثان گذشته حائل شده، ضرورت بازایی و احیای میراث حدیثی گذشته، پیش از پیش احساس می شود. علامه مجلسی در اولین گام از این دست، به پی جویی کتب حدیث، اقدام کرد و متون یافت شده را تکثیر کرد و نشر داد. پس از او نیز این کار، پی گرفته شد. در دوره معاصر، محققان بزرگواری کوشش خود را بر این امر، استوار کردند. آنها خود را میراث دار گذشتگان محدث شیعه دانستند و کوشیدند این میراث را گرد آورند و به نیکی به پسینیان خود برسانند. آنها عمر خود را در خدمت به این میراث بزرگ معنوی صرف کردند و بدین گونه توان علمی خود را فدای خدمتی کم نام و نشان کردند؛ از تألیف های مستقل و نام آوری دست شستند و به احیای تألیفات دیگران پرداختند. سید جلال الدین محدث ارموی از این گونه مردان پژوهشگر و فداکاری بود که میراث بزرگ معنوی و مادی گذشتگان را گرد آورد و در حدّ توان، آنها را احیا کرد. کتاب خانه آن بزرگ مرد پُر از نسخه های نفیس خطی از کتاب های معروف دینی بود. در عصری که بیگانگان چشم به غارت این سرمایه ها به کتاب خانه های خارج به کار می بستند، محدث ارموی، نهایت توان خود را در حفظ اصلی ترین گردآوری آنها و انتقال این سرمایه ها به کتاب خانه های خارج به کار می بستند، محدث ارموی، نهایت توان خود را در حفظ اصلی ترین نسخه ها به کار گرفت. محدث ارموی با تخصصی که در شناخت منابع و ارزش گذاری نسخه های خطی داشت، با دقت، کتاب هایی با خط مؤلفان و یا نسخه های قدیمی و منحصر به فرد و یا نسخه هایی همراه با اجازات را انتخاب می کرد و با بضاعت اندک خویش آنها را خریداری می نمود. محدث، در کنار این گنجینه عظیم از منابع نفیس، 45 اثر نیز از خود به یادگار گذاشت که غالب آنها تصحیح و تحقیق آثار پیشینیان است. از این میان، نیمی از آثار، در حوزه حدیث و علوم مرتبط است. پژوهشگر علوم و معارف حدیث (وابسته به مؤسسه علمی \_ فرهنگی دار الحدیث)، به جهت تلاش های بی دریغ این محقق سختکوش و خدمات وی به حدیث و محدثان، بر آن شد که به پاس این خدمات، ذکر جمیلی از او عرضه کند. محدث ارموی \_ به گفته فرزندش \_ به دعای ندبه عشق فراوانی داشت و از آغاز جوانی خود به آن دعا اهتمام می نمود و از چند تن از استادان خود خواسته بود که آن را شرح نمایند که آنان نیز اجابت کرده بودند. (1) با توجه به این نکته، ما نیز محور این ذکر جمیل را رساله های شرح دعای ندبه که در کتاب خانه ایشان موجود بود، قرار دادیم و مجموعه حاضر را فراهم آوردیم. این مجموعه دارای بخش های زیر است: مقدمه، زندگی نامه مختصر محدث ارموی، معرفی آثار ایشان و گزارشی از کتاب خانه آن مرحوم و نسخه های نفیس آن کتاب خانه را در بر دارد. این بخش، توسط فاضل محترم آقای مرتضی وفایی و حجة الاسلام سید جعفر اشکوری فراهم آمده است. بخش بعدی، رساله وسیلة القربة فی شرح دعاء الندبة تألیف شیخ علی رضا خاکمردانی خوئی است که به درخواست مرحوم محدث ارموی تألیف شده است. متن رساله توسط محقق توانا حجة الاسلام والمسلمین سید احمد اشکوری تحقیق شده است. بخش بعدی، (ترجمه رساله پیش گفته وسیلة القربة فی شرح دعاء الندبة) است که توسط مرحوم محدث ارموی انجام شده و تنها نیمی از رساله را در بر گرفته است. تحقیق این رساله را حجة الاسلام سید جعفر اشکوری بر عهده داشته است. بخش پایانی کتاب، رساله کشف غطاء الکربة عن وجه دعاء الندبة، شرحی ناتمام بر دعای ندبه است که مرحوم محدث ارموی در طول سالیان دراز، آن را تألیف کرده است. تحقیق این رساله را حجة الاسلام سید صادق اشکوری به انجام رسانده است. ضمن تقدیر از همه عزیزانی که در تهیه این یادنامه همکاری داشته اند، بر خود، لازم می دانیم که از زحمات محقق کوشا جناب حجة الاسلام سید جعفر حسینی اشکوری \_ که این مجموعه با اهتمام و پی گیری های ایشان فراهم آمد \_، کمال تشکر و قدردانی را



بنماییم . محمد کاظم رحمان ستایش معاون پژوهشی و آموزشی پژوهشکده علوم و معارف حدیث

---

1- . آینه پژوهش شماره 80 ، ص 16 به نقل از تعلیقات نقض .



## زندگی نامه مرحوم دکتر سید جلال الدین محدث ارموی

مقدمه‌زندگی نامه مرحوم دکتر سید جلال الدین محدث ارموی در رمضان 1323 قمری و دوم قوس 1283 شمسی در شهر ارومیه دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش فراگرفت. پدرش اهل علم نبود، ولی بی گمان تشویق های فراوان پدر بزرگش در علاقه او به آموختن مؤثر بود. پس از فراگیری ادبیات فارسی، به آموختن ادبیات عرب (صرف، نحو، معانی بیان و عروض) پرداخت، فقه و اصول و منطق و حدیث و رجال را نیز سال ها در محضر اساتیدی چون شیخ علی ولدانی خوبی آموخت، سپس برای تکمیل دروس خود راهی حوزه مشهد مقدس شد و چهار سال از آن حوزه بهره گرفت. پس از قتل عام مسجد گوهرشاد و گلوله باران حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام در دوران رضاخان به تهران آمد و مصمم بود عازم نجف اشرف گردد. ولی سرانجام در تهران به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و در پی آن به تبریز رفت و در دبیرستان نظام آنجا به تدریس پرداخت. در سال 1320 ش پس از ورود روس ها به آذربایجان، به تهران بازگشت، و در کتاب خانه ملی در سمت رئیس بخش مخطوطات به خدمت پرداخت. در همین سال ها بود که با مجالس دینی روزهای جمعه سید نصرالله تقوی ارتباط یافت و با وی آشنا شد. بعد توسط سید نصرالله با علامه محمد قزوینی و سپس با استاد عباس اقبال آشتیانی دوستی یافت. دوستی با این سه تن چنان مستحکم بود که وی تا آخر عمر از آن یاد می کرد. محدث ارموی در سال 1322 ش با دختر آیه الله سید احمد طالقانی ازدواج کرد. در سال 1335 ش به دعوت مکرر دانشکده معقول و منقول (الهیات) به تدریس در آنجا مشغول شد و در سال 1347 بازنشسته شد. سرانجام سید جلال الدین ارموی در بامداد شنبه پنجم آبان ماه 1358 ش بدرود حیات گفت و در جوار آرامگاه ابوالفتح رازی به خاک سپرده شد.

## نگاهی به زندگی علمی محدث ارموی

## آثار محدث ارموی

## اشاره

نگاهی به زندگی علمی محدث ارموی بی شک علاقه وافر محدث ارموی به آموختن و تدریس و نیز آشنایی و ارتباط وی با علمای مختلف ، در شکوفایی علمی او نقش بسزایی داشته است. از جمله این ارتباط ها می توان به اقامت های مکرر علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در سفرهای مختلف خود به تهران در منزل ایشان نام برد که در این زمینه مؤثر بوده است. او در زمینه تحصیل و کسب معارف تلاش وافر داشت ، به نحوی که کلاس های دبیرستان و دانشگاه را با هم گذراند و در اکثر آنها حائز رتبه اول گردید، و در سال 1342ش در رشته علوم منقول از دانشکده الهیات تهران مدرک دکتری دریافت کرد. او عاشق علم بود و دقتش در تصحیح متون چنان بود که گاه هفته ها بر سر يك مشکل یا لغت تحقیق می کرد ، به طوری که همه اطرافیانش را خسته می کرد ولی خسته نمی شد. استاد محدث ارموی اجازات علمی متعددی از اساتید مختلف کسب کرده بود، از جمله اجازه وی از شیخ آقا بزرگ تهرانی و نیز اجازه ای از محمدعلی معزی دزفولی. نتیجه عمر پر برکت هفتاد و پنج ساله ایشان تصحیح و تألیف يك سلسله کتاب در زمینه های مختلف است، از جمله در موضوعات : تفسیر متون حدیث، رجال و تراجم، اخلاق و عرفان، تاریخ، ادبیات و ... (1)

آثار محدث ارموی از محدث ارموی حدود 45 اثر در زمینه تصحیح و تألیف به یادگار مانده است که ابتدا فهرست کاملی از آن را نام می بریم، سپس به معرفی چند اثر از آنها خواهیم پرداخت.

1- . برگرفته از کتاب تعلیقات نقض ، ج 1 ، میر جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، 1358 .

**الف . تفسير****ب . حديث****ج . تاريخ و سيره**

الف . تفسير 1. تصحيح تفسير گازر در 11 جلد . 2. تصحيح تفسير شريف لاهيجي (مجلدات اول و دوم) .

ب . حديث 1. تصحيح المحاسن، تأليف احمد بن محمد برقي . 2. تصحيح شرح فارسي غرر الحكم و درر الكلم، تأليف عبد الواحد آمدی و شرح آقا جمال خوانساری در هفت جلد . 3. تصحيح شرح فارسي كلمات قصار پیامبر صلى الله عليه و آله . 4. تصحيح الرسالة العلية في الأحاديث النبوية، تأليف كمال الدين حسين كاشفي . 5. تصحيح شرح صد كلمة از امير المؤمنين عليه السلام ، تأليف ابن ميثم بحراني . 6. تصحيح شرح صد كلمة از امير المؤمنين عليه السلام ، تأليف عبد الوهاب . 7 . تصحيح كتاب مطلوب كل طالب من كلام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ، تأليف رشيد الدين وطواط . 8 . تأليف كتاب كشف الكربة في شرح دعاء الندبة . 9 . تصحيح كتاب الأربعين من الأربعين عن الأربعين تأليف شيخ منتجب الدين رازی .

ج . تاريخ و سيره 1. تصحيح ميزان الملل، تأليف علي بخش ميرزا قاجار . 2. تصحيح التفضيل، تأليف ابو الفتح كراچكي . 3. تصحيح آثار الوزراء، تأليف سيف الدين حاجي بن نظام عقيلي . 4. تصحيح نسائم الأسحار (در تاريخ وزراء)، تأليف ناصر الدين منشي کرمانی . 5 . تصحيح فردوس، (در تاريخ شوشتر و برخی مشاهير آن)، تأليف علاء الملك مرعشي شوشتری . 6. تصحيح الغارات، تأليف ابو اسحاق ابراهيم بن محمد ثقفی کوفی .

**د . اخلاق و عرفان****ه . رجال و تراجم و انساب****و . عقاید**

د . اخلاق و عرفان 1. تصحيح أسرار الصلاة، تأليف زين الدين شهيد ثانی، ترجمه محمد صالح بن محمد صادق واعظ . 2. تصحيح زاد السالك ، تأليف ملا محسن فيض كاشانی . 3. تصحيح نجاتيه ، تأليف شيخ ابو محمد بسطامی . 4. تصحيح شرح فارسی مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقه، تأليف عبد الرزاق گیلانی . 5. تصحيح حکمت اسلام، تأليف محمد صالح قزوینی . 6. تصحيح شش رساله فارسی از رسائل مولی محمد طاهر قمی .

ه . رجال و تراجم و انساب 1. تأليف فيض إله في ترجمة القاضي نور الله . 2. تصحيح أسماء الرجال، تدوين رافعی . 3. اهتمام و طبع رجال ابن داوود . 4. اهتمام و طبع رجال البرقي . 5. اهتمام و طبع سه رساله در علم رجال . 6. تصحيح الفهرست شيخ منتجب الدين رازی . 7. تصحيح الفصول الفخرية في أصول البرية، تأليف جمال الدين احمد بن عنبه.

و . عقاید 1. تصحيح الصوارم المهرقة، تأليف قاضی نور الله شوشتری . 2. تصحيح التفضيل ابو الفتح كراچکی . 3. تصحيح كتاب بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض ، عبد الجليل قزوینی رازی . 4. تأليف مقدمه نقض و تعليقات آن . 5. تأليف كليلد نقض . 6. تصحيح نقاوة الإصابة تأليف حاج ميرزا ابو الفضل طهرانی . 7. تصحيح الأصول الأصيلة، تأليف فيض كاشانی . 8. تصحيح الإيضاح تأليف فضل بن شاذان نيشابوری .

## ز . ادبیات و شعر

### ح . موضوعات گوناگون

#### معرفی اجمالی آثار

ز . ادبیات و شعر 1. تصحیح دیوان حاج میرزا ابوالفضل تهرانی با مقدمه ای در بیان خدمات ایرانیان به زبان عربی . 2. تصحیح دیوان قوامی رازی . 3. تصحیح دیوان سید فضل الله راوندی کاشانی .

ح . موضوعات گوناگون 1. تصحیح مفتاح التحقیق، تألیف شیخ علی مغری دزفولی . 2. تصحیح رساله طینت، تألیف آقا جمال خوانساری . 3. تصحیح رساله نیت، تألیف آقا جمال خوانساری .

معرفی اجمالی آثار 1. تفسیر گازر (جلاء الأذهان و جلاء الأحزان)، تألیف: ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی . این کتاب یکی از تفسیرهای مهم و گمنام شیعه بوده، و احتمالاً در قرن نهم یا دهم تألیف شده است. مؤلف، شیعی و امامی مذهب بوده و تفسیر خود را موافق اخبار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نگاه داشته است. انشای آن بسیار مناسب و عباراتش دارای فصاحت و بلاغت و عاری از زیاده گویی بی فایده و ایجاز مخمل است. نویسنده در ضمن شرح آیات، مطالب تاریخی مفیدی بیان نموده است، و بعضی از قرائات را نیز تذکر داده و گاهی به اشعار عربی و فارسی تمثیل جسته است. روش مؤلف چنین بوده که ابتدا چند آیه از قرآن کریم را بیان کرده و پس از آن اقدام به ترجمه و تفسیر کرده است. به طور کلی می توان گفت که این تفسیر برگرفته از تفسیر روض الجنان یا تفسیر ابوالفتح رازی است. این تفسیر در 11 جلد نگارش یافته، که جلد یازدهم دربرگیرنده فهرست ها است، و بیش از چهار هزار صفحه با مقدمه ای در معرفی تفسیر و مفسر و تکمله ای در 164 صفحه دارد که اولین بار در سال های 1337 تا 1341 شمسی چاپ شده است. 2. تفسیر شریف لاهیجی، تألیف: بهاء الدین محمد شریف لاهیجی (م1086ق). این کتاب، تفسیر کاملی است از قرآن کریم به قلم مفسر جلیل شیعی شریف لاهیجی، از علمای عصر صفوی. در این کتاب، وی تفسیر هر آیه را به صورت اجمالی نه به طور تحت اللفظی و بر اساس يك ترجمه مطلوب معنی کرده است. انشای آن ساده و روان و خالی از تعقید است و برای متوسطین به خوبی قابل فهم است. مؤلف بعد از ترجمه آیه به نقل روایات صادره از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام پرداخته و در این امر نیز نهایت دقت و غایت متانت را به کار برده و فقط به کتب مهم معتبر شیعی استناد کرده است. به واسطه تبحری که مفسر در علم رجال داشته، نکات لازم را درباره رجال نیز بیان نموده است. این کتاب در سال 1340 هجری قمری در چهار جلد توسط انتشارات سازمان اوقاف چاپ شده است. جلد اول و دوم آن را همراه با مقدمه ای مفصل و مبسوط، مرحوم دکتر محدث ارموی، و جلدهای سوم و چهارم آن را مرحوم دکتر محمدابراهیم آیتی تصحیح کرده اند. مجموع صفحات جلدهای اول و دوم و مقدمه 1900 صفحه است. در سال های بعد نیز این کتاب توسط مؤسسه مطبوعاتی علمی تجدید چاپ شد . 3. المحاسن، تألیف: ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی . این کتاب بعد از کتب اربعه شیعه مهم ترین کتاب حدیثی به شمار می رود که بعضی آن را پنجمین کتاب از کتب خمسه شیعه دانسته اند. مؤلف آن از دانشمندان مشهور قرن سوم و از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام بوده که به جلالت و وثاقت وی در اکثر کتب رجالی تصریح شده است. کتاب المحاسن شامل چندین رساله به شرح زیر است: کتاب الأشکال والقرائن، کتاب ثواب الأعمال، کتاب عقاب الأعمال، کتاب الصفوة والنور و الرحمة، کتاب مصابیح الظلم، کتاب العلل، کتاب السفر، کتاب المآکل، کتاب المماء، کتاب المنافع، کتاب المرافق. این کتاب نخستین بار در سال 1330 هجری شمسی در دو جلد در 712 صفحه به چاپ رسید و سال های بعد نیز مکرراً توسط ناشرین

مختلف منتشر شده است. 4. شرح فارسی غرر الحکم و درر الکلم، تألیف: عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی. شرح: از جمال الدین محمد خوانساری. این کتاب مهم شامل 11050 حدیث از مولای متقیان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که توسط عبد الواحد آمدی در قرن پنجم هجری گردآوری شده است. شروح متعددی بر این کتاب نوشته شده که مهم ترین آنها شرح آقا جمال خوانساری از دانشمندان بزرگ عصر صفوی است. این کتاب به علت اهمیتش مورد توجه فراوانی بوده و پس از چاپ نیز با استقبال چشمگیری روبه رو شد. در خاتمه این کتاب رساله شرح اخبار طینت از همین شارح چاپ شده است. چاپ اول این کتاب در هفت جلد و حدود 4000 صفحه به سال 1342 در انتشارات دانشگاه تهران انجام پذیرفت و چاپ پنجم آن در سال های اخیر منتشر شده است. 5. الرسائل العلیة فی الأحادیث النبویة، تألیف: کمال الدین حسین کاشفی سبزواری. کتابی است به زبان فارسی که حسین بن علی کاشفی واعظ، اهل بیهق و متوفای سال 910 هـ ق تألیف نموده است. موضوع کتاب حاضر شرح چهل حدیث نبوی است که اکثر اصول عبادات را شامل است و آن را بر هشت اصل مرتب ساخته و هر اصلی را مشتمل بر پنج فصل گردانیده و از آیات و روایات و امثال و حکایات، آنچه مناسب دانسته در متن آن گنجانده است. روش مؤلف در این کتاب بدین صورت است که ابتدا چهل حدیث شریف نبوی را انتخاب و آیات مناسب را متذکر شده، سپس به شرح پرداخته که در شرح، به قلم خود سعی کرده است که از کلمات بزرگان اعم از نظم و نثر به عربی و فارسی آنچه مناسب مقام بوده در ذیل آن احادیث بیاورد. این کتاب اولین بار در سال 1344 شمسی در 528 صفحه توسط «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» چاپ شد، سپس در سال 1363 توسط انتشارات علمی و فرهنگی تجدید چاپ شد. 6. شرح فارسی کلمات قصار پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله یا شرح شهاب الأخبار، تألیف: قاضی قضاعی مغربی. شهاب الأخبار کتابی است که قاضی قضاعی محدث معروف به سال 454 هـ ق تألیف نموده، و هدف او در این کار جمع آوری کلمات قصار پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بوده است. بر این کتاب مهم شروحنی نوشته شده، از جمله شرحی از این کتاب که در سال 690 هجری قمری توسط شارحی شیعی اثنا عشری که متأسفانه شناخته نشده نوشته شده است. شیوه نثر کتاب در کمال استحکام و سلاست و روانی است. از نظر نگارش، این شرح به کتب حکم و امثال و اخلاق و مواعظ و آداب شباهت دارد. شرح شهاب الأخبار در سال 1342 شمسی در 404 صفحه توسط انتشارات اداره کل اوقاف چاپ و در سال های بعد با اضافه کردن فهرست های لازم توسط انتشارات علمی و فرهنگی تجدید چاپ گردید. 7. شرح المئة کلمة لأمیر المؤمنین علی بن ابيطالب علیه السلام، این کتاب شامل سه رساله است که در شرح صد کلمه از مولای متقیان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نگاشته شده است: اول، شرح صد کلمه از آن حضرت، به قلم ابن میثم بحرانی از دانشمندان قرن هفتم. دوم، شرحی است از عبد الوهاب، و سوم که به نام مطلوب کل طالب من کلام أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، توسط جاحظ انتخاب شده و شرح آن به دست رشید وطواط نگارش یافته است. در شروح اول و دوم که کلاً عربی است فقط حدیث و شرح آن آمده، اما در مطلوب کل طالب پس از نقل حدیث ترجمه آن به فارسی بیان شده، سپس شرحی به عربی و پس از آن ترجمه همان شرح به فارسی همراه با دو بیت شعر فارسی آمده است. چاپ اول این کتاب در سال 1349 در 411 صفحه انجام شد. سپس در سال 1358 به صورت اُفست و ظاهراً بدون اجازه محدث ارموی مجدداً منتشر شد. 8. بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض، مشهور به «نقض»، تألیف: عبد الجلیل قزوینی رازی (حدود 560 هجری قمری). کتاب نقض یکی از مهمترین متون کلامی شیعه است که به زبان فارسی نگاشته شده و جوایی است بر کتاب بعض فضائح الروافض که یکی از علمای اهل سنت بر رد شیعیان نوشته و در آن اصول و فروع و کردار آنان را به تمسخر گرفته است. این کتاب علاوه بر جنبه دینی و کلامی، از لحاظ نثر فارسی نیز اهمیت دارد و به جهت شناخت زندگی مردم آن دوران نیز امتیاز خاصی دارد؛ چه در آن تنها مسائل علم کلام مورد بررسی قرار نگرفته، بلکه بسیاری از امور زندگی مردم آن روزگار منعکس شده است. این کتاب در حقیقت آینه ای است از روش زندگانی و افکار و کردار مردم ری و ایران مرکزی در سده ششم هجری. اهمیت کتاب نقض تنها از نظر بازنمایاندن یا بازگو کردن بسیاری از عقاید آیین تشیع نیست، بلکه در ضمن پاسخگویی و رد اتهامات مؤلف کتاب بعض فضائح الروافض، نام شهرها و محله های متعدد شیعه نشین ایران در سده های اول هجرت و



روزگاران قدیم و نام بسیاری از بقاع متبرک و زیارتگاه های مربوط به فرزندان و نوادگان معصومین در نقاط مختلف ایران که در سده ششم هجری بر پا بوده است، و همچنین نام بزرگان و نیکوکاران زیادی که بنیانگذار این گونه بناهای دینی و ملی بوده اند حفظ شده است. چاپ اول این کتاب در سال 1331 انجام شد، اما به علت اهمیت آن، مرحوم محدث ارموی تا پایان عمر با به دست آوردن نسخه های خطی دیگر، کار تصحیح آن را ادامه داد تا در سال 1358 چاپ جدید آن همراه با دو جلد تعلیقات مفصل منتشر شد. 9. مقدمه نقض، تألیف : مرحوم سید جلال الدین محدث ارموی. مرحوم محدث به خاطر تعجیلی که در چاپ کتاب نقض داشت، چاپ اول آن را بدون مقدمه و فهرست ها و تعلیقات در سال 1331 چاپ و منتشر کرد، اما مشغول نگارش مقدمه ای بر این کتاب گران قدر بود تا توانست این مقدمه را در سال 1335 در 160 صفحه منتشر کند. خود این مقدمه را از لحاظ اهمیت می توان کتابی مستقل دانست؛ چه علاوه بر مطالب علمی، شامل تلاش ها و مشکلاتی است که آن مرحوم برای چاپ آن کتاب پر ارزش متحمل شده است. 10. کلید نقض و تعلیقات آن، محدث ارموی در چاپ کتاب نقض تعجیل داشت و متن آن کتاب مهم را بدون مقدمه و فهرست در سال 1331 منتشر نمود، پس از چاپ جداگانه مقدمه آن در سال 1335 و در 160 صفحه آنگاه در سال 1336 کتاب حاضر را که فهرست متن و مقدمه نقض است در 206 صفحه به طبع رسانید. 11. الإيضاح، تألیف: فضل بن شاذان نیشابوری. موضوع این کتاب مهم در علم کلام بوده و توسط فضل بن شاذان نیشابوری تدوین شده است. وی از اصحاب حضرت امام جواد و امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهم السلام بود و در سال دویست و شصت هجری در گذشت. امام حسن عسکری علیه السلام درباره او فرموده اند: أغبط أهل خراسان بمكان الفضل بن شاذان و كونه بين أظهرهم. [1](#) این کتاب، حقانیت مذهب جعفری و درستی مسلك اثنا عشری را با دلیل و برهان به اثبات رسانده است. چاپ اول الإيضاح در سال 1351 در 728 صفحه توسط انتشارات دانشگاه تهران منتشر شد، سپس در سال های بعد بارها تجدید چاپ گردید. 12. الصوارم المهرقة، تألیف: قاضی نورالله شوشتری. این کتاب، یکی از مهم ترین نوشته های شهید قاضی نور الله شوشتری است که به جرم دفاع از تشیع به شهادت رسید. ابن حجر هیثمی متوفای سال 973 کتابی در رد شیعه به نام الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والبدع و الزندقة نوشت که در آن حملات فراوانی به شیعیان نموده بود. قاضی نور الله در کتاب خود به دفاعی مردانه از شیعه پرداخت و جواب او را داد. مؤلف، ابتدا گفته ابن حجر را نقل کرده و سپس به پاسخگویی به ادعاهای او پرداخته است. این کتاب در 340 صفحه در سال 1327 شمسی به چاپ رسید. 13. التفضیل، تألیف: محمد بن علی بن عثمان کراچکی (متوفای 449). این رساله که از مآخذ بحار الأنوار است، درباره فضیلت داشتن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بر همه جهانیان بجز پیغمبر صلی الله علیه و آله تألیف شده است. نویسنده این رساله از بزرگ ترین علما، فقها و متکلمین شیعه و مؤلف کتاب کنز الفوائد است که همواره کتاب های او مورد استناد نویسندگان بعد از خود قرار گرفته است. این کتاب در سال 1329 شمسی توسط دار الکتب الاسلامیه به ضمیمه رساله دیگری از همین مؤلف به نام التعریف بوجوب حق الوالدین در 44 صفحه و بار دوم به طور مستقل در سال 1361 توسط بنیاد بعثت با حروفچینی جدید در 47 صفحه چاپ شده است. 14. الفهرست، تألیف: منتجب الدین علی بن بابویه رازی. این کتاب، یکی از منابع مهم و با ارزش تراجم شیعه است که در قرن ششم هجری قمری تألیف شده و از آن وقت تا کنون یکی از مراجع معتبر بوده است. تحقیق این کتاب موضوع رساله دکتری مرحوم محدث ارموی در دانشگاه تهران بود که در سال 1342 ش انجام گرفت. ایشان به علت این که در نظر داشت دوباره تعلیقات کتاب را بازبینی و تکمیل نماید، در زمان حیات خود موفق به چاپ این کتاب نشد، لذا بعد از فوت ایشان توسط آقای محمد سمایی حائری چاپ شد. چاپ این کتاب در سال 1366 در 586 صفحه توسط کتاب خانه آیه الله العظمی نجفی مرعشی انجام شده است. 15. رجال ابن داوود و رجال البرقی، این دو کتاب از کتب با اهمیت رجالی شیعه هستند. رجال ابن داوود تألیف تقی الدین حسن بن علی بن داوود حلی دانشمند قرن هفتم است، این کتاب بر اساس حروف الفبا و حرف اول اسامی رجال تألیف شده و در دو فصل است: در فصل اول، راویان ثقه معرفی شده اند و شامل ممدوحین و کنیه ها می باشد که 1709 نفر را شامل است. فصل دوم، شامل مجروحین و مجهولین است که 550 راوی مجهول و مجروح و عده ای ضعیف را شامل است. رجال ابن داوود در

570 صفحه تدوین شده است. دومین کتاب این مجموعه رجال برقی، تألیف ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد برقی که از محدثین معتبر شیعه بوده و در سال 280 هجری قمری درگذشته است. روش تألیف این کتاب براساس معرفی اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام است. رجال البرقی در 100 صفحه چاپ شده است. مجموع این دو کتاب در یک جلد توسط انتشارات دانشگاه تهران به سال 1342 چاپ و منتشر شده است. 16. أسماء الرجال (فهرست رجال التدوین)، یکی از کتاب های مهم درباره تاریخ قزوین، کتاب التدوین فی ذکر أخبار قزوین تألیف عبد الکریم بن محمد رافعی شافعی متوفی به سال 623 ق است. این کتاب با وجود شهرتی که دارد متأسفانه نسخ خطی کمیابی دارد و تا چند سال پیش چاپ نشده بود، مرحوم محدث ارموی فهرست اسامی معرفی شده در این کتاب را از روی نسخه خطی کتاب خانه اسکندریه استخراج و در سال 1334 شمسی در 119 صفحه چاپ و منتشر نمود. 17. سه رساله در علم رجال، کتاب حاضر شامل سه رساله در موضوع علم رجال بوده و توسط سه مؤلف نگاشته شده است: رساله اول به نام توضیح الاشتباه و الإشکال تألیف محمد علی ساروی، از علمای قرن دوازدهم است. رساله دوم به نام رساله فی معرفة الصحابة، تألیف شیخ حر عاملی است. رساله سوم رجال قاین، تألیف محمد باقر آیتی بیرجندی، از علمای اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است. هر سه رساله از آثار قابل توجه در علم رجال به شمار می آید و در کمال دقت تصحیح شده است. چاپ اول این کتاب در سال 1345 توسط انتشارات دانشگاه تهران و در 360 صفحه انجام پذیرفته است. 18. فیض الإله فی ترجمة القاضي نور الله، تألیف: میرجلال الدین محدث ارموی. این رساله کامل ترین شرحی است که تا کنون درباره قاضی نور الله شوشتری و تألیفات او و معرفی خاندانش نوشته شده است. مهم ترین عناوینی که در این رساله مورد بحث قرار گرفته اند عبارت اند از: تاریخ وفات قاضی نور الله، تعیین جای شهادت او، کیفیت شهادتش، مشرب قاضی و مذاقش، مشهورترین تألیفات قاضی، اعتراض به قاضی نور الله برای ترك تقيه، جواب قاضی به این ایراد و مطالب دیگر. فیض الإله به عنوان مقدمه ای بر کتاب الصوامر المهرقعی قاضی نور الله شوشتری است و به همراه همان کتاب در 123 صفحه در سال 1327 شمسی چاپ شده است. 19. شرح فارسی مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، تألیف: عبد الرزاق گیلانی (1087ق). متن عربی این شرح فارسی، کتابی است مشتمل بر صد باب در معارف و مواعظ و اخلاق و آدابی که سالکان راه می پیمایند. نام مؤلف کتاب معلوم نیست و خود را معرفی نکرده، لیکن چون ابواب صدگانه کتاب همه به نام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است، احتمال می رود که مؤلف، شیعی مذهبی بوده است. آنچه به نظر می رسد این است که این کتاب پس از قرن دوم هجری تألیف شده و مؤلف آن یکی از علمای شیعه بوده، و با توجه به این که کتاب در برگیرنده مضامین و مطالب حقه ای در معارف و اخلاق است، در نوع خود کتاب قابل توجهی می باشد. تاکنون بر مصباح الشریعة شروح متعددی نوشته شده است. شرح حاضر توسط عبد الرزاق گیلانی در سال 1087 ق نگاشته شده است. او این شرح را بسیار محققانه و عالمانه نوشته و چنان که باید از عهده این کار برآمده است. شرح فارسی مصباح الشریعة در سال 1344 ش در 648 صفحه توسط دانشگاه تهران چاپ شد. بعداً نیز توسط نشر صدوق چند بار تجدید چاپ گردید و چاپ چهارم آن در سال 1373 منتشر شده است. 20. زاد السالك، تألیف: ملا محسن فیض کاشانی. اندیشمندان مسلمان، به ویژه آنها که از چشمه سار زلال خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، معارف اسلامی را دریافته اند برای بهتر پیمودن مسیر زندگی و رسیدن به هدف اصلی و نهایی از خلقت بشر، راهنمایی های با ارزشی مطرح کرده اند و در زمینه آداب سیر و سلوک معنوی، آثار گران قدری به یادگار گذاشته اند، که یکی از مختصرترین و مفیدترین آنها، رساله زاد السالك، اثر فارسی دانشور نامی مرحوم ملا محمد محسن فیض کاشانی است. چاپ اول این کتاب در سال 1331 در قطع جیبی و در 145 صفحه انجام شد و بار دوم در سال 1370 با حروفچینی جدید در قطع رقعی در 220 صفحه توسط دفتر تحقیقات و انتشارات بدر به چاپ رسید. 21. أسرار الصلاة (ترجمه التنبیهات العلیة علی وظائف الصلاة القلیبیه)، تألیف: زین الدین شهید ثانی (مقتول در 965 ق). ترجمه: محمد صالح بن محمد صادق واعظ (در عصر صفوی). این کتاب: عظمت شأن نماز را بیان می کند، اهمیت حضور قلب را در حال نماز شرح می دهد، اسرار و اهداف نماز را معرفی می نماید، نتایج و آثار نماز حقیقی را به خوانندگان گوشزد نموده و راه پیدا کردن اقبال قلبی را به سوی خدای تعالی در همه عبادات مخصوصاً در نماز که

معراج مؤمن و ستون دین است برای پویندگان راه دین و جویندگان سر منزل یقین نشان می دهد. این کتاب، نخستین بار در سال 1327 در 164 صفحه چاپ و منتشر شد. 22. شش رساله فارسی، تألیف: محمد طاهر شیرازی. محمد طاهر بن محمد حسین شیرازی از مشاهیر علمای امامیه و بزرگان محدثان شیعه بود. شیخ حر عاملی و علامه محمدباقر مجلسی از او روایت دارند. وی با اخبار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بسیار مأنوس بود و اطلاع کافی از آثار آنان داشت. فصاحت، بلاغت، سلاست بیان و روانی عبارت در آثار او مشهود است. کتاب حاضر شش رساله از رسائل ارزنده محمد طاهر شیرازی است که عبارت اند از: معالجة النفس، مباحثة النفس (در بیان اصلاح نفس)، ترجمه تنبیه الراقدين (در بیان موت و انتقال به سرای باقی)، رساله ای در بیان زکات و اقسام آن، ترجمه نماز و آداب به جا آوردن نماز، تحفه عباسی. این کتاب اولین بار در 344 صفحه در سال 1339 ش چاپ شده است. 23. نجاتیه، تألیف: شیخ ابو محمد بسطامی. یکی از گناهانی که میان عامه مردم و حثی خواص آنان شایع است «غیبت» است که تقریباً همه به آن مبتلا هستند و کم اتفاق می افتد که مجلسی تشکیل شود یا چند نفری دور هم گرد آیند و پای «غیبت» به میان نیاید. شاید یکی از دلایل شیوع این عادت ناپسند، بی اطلاعی مردم نسبت به شدت این گناه و عواقب آن باشد؛ به همین دلیل شاید یکی از راه های درمان این درد، علم به احکام غیبت و عمل به آن می باشد، که این رساله دربرگیرنده آموزش احکام غیبت است. شهید ثانی کتابی در این باره به نام کشف الریبه فی أحكام الغیبه دارد که به زبان عربی است. کتاب نجاتیه ترجمه گونه ای از کتاب شهید ثانی است. این کتاب در قطع جیبی و در 154 صفحه به سال 1334 ش در تهران به چاپ رسید. 24. حکمت اسلام، تألیف: محمد صالح بن محمد باقر قزوینی. این کتاب ترجمه فارسی و روان بعضی از کلمات مولای متقیان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که در حکمت آیات بیان شده است. مؤلف از دانشمندان عصر صفویه و از شاگردان میرداماد بوده و ذوق ادبی و مشرب عرفانی داشته است، به همین دلیل نثر کتاب بسیار شیوا و گیرا می باشد. محمد صالح قزوینی، آثار دیگری نیز داشته که بعضی از آنها چاپ شده است. کتاب حکمت اسلام در سال 1354 در 200 صفحه توسط بنگاه و نشر کتاب چاپ شد و پس از آن در سال 1363 نیز به صورت افست منتشر گردید. 25. الغارات، تألیف: ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی. این کتاب یکی از تفاسیر کتب تاریخی است که از قرن سوم هجری به یادگار مانده است. هدف مؤلف در این اثر آن بوده که غارت هایی را که بعد از جنگ نهروان توسط معاویه به قلمرو امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سرزمین های تحت نظر آن امام انجام گرفته است بنمایاند، هر چند به دلیل این که مؤلف بسیار با اطلاع و پر مایه بوده، در لابه لای مطالب آن، گفتنی ها و حقایقی بسیار ارزنده تر از اصل موضوع را گنجانده که فوایدی عام تر دارد، از جمله اوضاع آن مقطع از تاریخ، و چگونگی زندگانی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، و روش های اداری و سیاسی و اخلاقی آن حضرت. این کتاب برای اولین بار در سال 1354 در دو جلد با تعلیقات مفصل و فراوان در 1200 صفحه چاپ شد و به علت استقبال فراوان شش ماه بعد دوباره تجدید چاپ گردید. 26. فردوس (درباره تاریخ شوشتر و برخی از مشاهیر آن)، تألیف: علاء الملک مرعشی شوشتری. فردوس تاریخچه شوشتر و تذکره مشاهیر آن خطه است. مؤلف این کتاب، علاء الملک مرعشی شوشتری پسر قاضی نور الله شوشتری است. این کتاب اگر چه به حسب ظاهر کوچک است، لیکن از جهت محتوا بسیار با ارزش می باشد؛ چرا که مشتمل بر ذکر عده ای از فضلاء شوشتر است که تراجم ایشان در کتب دیگر به چشم نمی خورد و مخصوصاً اطلاعاتی را در شرح حال قاضی نور الله شوشتری و معرفی خاندان و دودمان او دارد که در کتب دیگر یافت نمی گردد. این کتاب در سال 1352 در 315 صفحه توسط انجمن آثار ملی به چاپ رسیده است. 27. آثار الوزراء، تألیف: سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی. او در دربار وزیر فرهنگ دوست سلطان حسین بایقرا در هرات می زیسته است. آثار الوزراء کتابی است درباره تاریخ وزرا. مؤلف در تألیف این کتاب از نسائم الأسحار تألیف ناصر الدین منشی کرمانی استفاده زیادی کرده است. این کتاب از مؤلفات مهم و با ارزش قرن نهم هجری است؛ زیرا که در آن مطالب بسیار مهمی از اسنادی که اصل آنها از میان رفته باقی مانده است، از آن جمله از کتاب مقدمات ابو نصر مشکان که ابو الفضل بیهقی مورخ معروف آنچه را از اسناد خود ابو نصر درباره تاریخ غزنویان شنیده بود نقل کرده است و جز در این کتاب چیزی از آن باقی نمانده است. آثار الوزرا در سال 1337 در 434 صفحه توسط انتشارات دانشگاه تهران چاپ و سپس

در سال 1364 توسط انتشارات اطلاعات، تجدید چاپ گردید. 28. نسائم الأسحار من لطائم الأخبار، تألیف: ناصر الدین منشی کرمانی. نسائم الأسحار کتابی است درباره تاریخ وزرا که منشی کرمانی آن را به سال 725 هجری قمری نوشته است، که در باب خود از کتب مهم و نفیس به شمار می رود. این کتاب از جنبه تاریخی و از جهت نثر فارسی اهمیت و ارزش بسزایی داشته است؛ به همین دلیل دو کتاب مهم دستور الوزراء و آثار الوزراء که پس از نسائم الأسحار نگاشته شده، هر دو تحت تأثیر این کتاب بوده اند. نویسنده در شرح حال افراد از حد اعتدال خارج نشده و به مدح و قدح بی مورد نپرداخته است. مطالب نسائم الأسحار همه برگرفته از منابع مهم و یا مشاهدات خود مؤلف هستند. مؤلف دو کتاب معتبر دیگر نیز داشته که عبارت اند از: سمط العلی للحضرة العلیا، و درة الأخبار. کتاب نسائم الأسحار در سال 1338 در 260 صفحه توسط انتشارات دانشگاه تهران چاپ و در سال 1364 توسط انتشارات اطلاعات تجدید چاپ گردید.

---

1- . اختیار معرفة الرجال، ج 2، ص 82؛ الأصول الأصلية، فیض کاشانی، ص 191 .

























## گزارشی از نسخه های خطی نفیس کتاب خانه محدث ارموی

گزارشی از نسخه های خطی نفیس کتاب خانه محدث ارموی سید جلال الدین محدث ارموی در حیات خویش دارای کتاب خانه شخصی بسیار نفیسی بود که کتاب های چاپی و چاپ سنگی و خطی بسیاری را در خود جا می داد. کتاب خانه چاپی آن مرحوم در حدود 15000 نسخه بود که در موضوعات مختلف، کتاب های مرجع مهمی را در برداشت و از ویژگی های آن نسخه های چاپ اول کتاب های چاپ ترکیه، مصر، بمبئی و غیره است. و نیز این کتاب خانه مشتمل بر حدود 3000 نسخه چاپ سنگی نفیس بود. قرار بر آن بود که کتابخانه ای به نام آن مرحوم در قم تشکیل و بخش مطبوعات بدان منتقل شود، به این جهت کتب چاپی در اختیار مرکز احیاء میراث نیست. کتاب خانه خطی ایشان در حدود 3500 نسخه است و در سال 1379 ش به کتاب خانه مرکز احیاء منتقل گردید. در این مقال بر آنیم تا به معرفی اجمالی این نسخه ها پردازیم. این بخش از چندین جهت دارای اهمیت است: 1. وجود بسیاری از خطوط علما و اجازات آنان و قابل ذکر است مجموعه ای از اجازات این کتاب خانه در دفتر دوازدهم میراث حدیث شیعیه به چاپ رسیده است. 2. وجود نسخه هایی در علم حدیث و رجال که در کمتر کتاب خانه شخصی می توان بدین گستردگی یافت. 3. وجود بسیاری از نسخه هایی که به خط مؤلفان آنهاست. 4. دارا بودن نسخی کهن در علوم مختلف اسلامی. تا کنون پیش نویس فهرست 2500 نسخه خطی این کتاب خانه تهیه شده که در این جا به معرفی نسخه های مهم آن در سه بخش پرداخته ایم: الف: نسخه های قدیمی و کهن: در این قسمت نسخه هایی که تا پایان سده دهم کتابت شده اند را آورده ایم. ب: نسخه های خط مؤلف: که در این بخش کتاب هایی را که به خط مؤلفین آنها بوده ذکر شده اند و از آوردن نسخی که نسبت آنها به خط مؤلف مشکوک بوده صرف نظر کرده ایم. ج: نسخه های دارای اجازه: که در این فصل به اجازاتی که به خط مجیزان آنها بوده اکتفا شده و از ذکر اجازات منقوله یا مجموعه اجازاتی که به خط یکی از کاتبان گردآوری شده بود، پرهیز کرده ایم. نسخه های خطی این کتابخانه از شماره مسلسل (2001) به بعد در مرکز احیاء میراث اسلامی، شماره گذاری شده است.



## [ نسخه های قدیمی ]

[ نسخه های قدیمی ] (2001) شرح الشافية، از جار بردی، به خط عطاء الله بن عبد الغفار بن عبد الکریم، سلخ صفر 775 در مدرسه مرجانیه بغداد. (2005) مجموعه: 1. مکارم الأخلاق، از طبرسی 2. قانون العدالة، از حسین بن سیف الدین هروی 3. أربعین حدیث (یا أربعین بهایی)، از عماد الدین حسن طبری، به خط محسن علی میری اردستانی، در ربیع الثانی 933. (2007) مجموعه: 1. إجازة الحدیث، از نورالدین علی بن عبد العالی کرکی 2. المثلاث اللغویة، از قطرب 3. الأمان من أخطار الأسفار والأزمان، از علی بن طاووس 4. المجتبی من الدعاء المجتبی، از همو 5. محاسبة النفس، از همو 6. فرحة الغری، از احمد بن طاووس 7. الآداب الدینیة، از طبرسی 8. الأربعون حدیثاً، از شهید اول، به خط محمد بن ابراهیم اوالی بحرانی، در سال 957 و 958 در تبریز و اردبیل. (2037) مناهج الیقین فی أصول الدین، از علامه حلّی، کتابت 10 ربیع الاول 720. (2039) مصباح المتهجد، از شیخ طوسی، کتابت سده هفتم یا هشتم. (2041) فرحة الغری بصرحة الغری، از احمد بن طاووس، کتابت 14 صفر 947 در مشهد غروی (نجف اشرف). (2047) إحياء علوم الدین، از غزالی، به خط احمد بن توکلی عجمی شروانی، به سال 850. (2065) مفتاح المفتاح، از قطب الدین محمود شیرازی، کتابت سده نهم. (2084) جامع المقاصد فی شرح القواعد، از محقق کرکی، کتابت 24 جمادی الثانی 975. (2137) المحاکمات بین شرحی الإشارات، از قطب الدین رازی، به خط احمد بن علی سیکل، سال 987. (2143) کفایة الأثر، از ابن خزاز قمی، به خط عبد الغفور جدید الایمان، 8 محرم 990. (2154) منهاج الصلاح فی اختصار المصباح، از علامه حلّی، به خط محمد تقی بن محمد شریف در 10 شعبان 988. (2188) الإیضاح فی شرح المقامات، از ابو الفتح ناصر مطرزی، کتابت سده هفتم. (2201) مجموعه: 1. السامی فی الأسامی، از میدانی 2. المصادر، زوزنی، کتابت سده هفتم یا هشتم. (2273) إرشاد الأذهان، از علامه حلّی، کتابت 20 صفر 973. (2278) حاشیة الفوائد الضیائیة، از ملا عبد الغفور لاری، کتابت 980. (2292) الکشف، از زمخشری، کتابت سده هشتم. (2304) أسئلة القرآن و أجوبتها، از شمس الدین محمد رازی، از سده هفتم. (2307) الدروس الشرعیة، از شهید اول، کتابت سده نهم. (2308) مکارم الأخلاق، از طبرسی، کتابت سده دهم. (2334) المستطرف فی کل فن مستظرف، از بهاء الدین محمد ابشیهی، کتابت سده نهم. (2335) ذکرى الشيعة، از شهید اول، کتابت 12 رجب 954. (2412) المزار، از شهید اول، کتابت سال 974. (2424) التحصیل، از بهمنیار، کتابت سده دهم. (2467) کلیات سعدی، از سده دهم. (2468) روضة الصفا، از میر خواند، کتابت صفر 998. (2474) تحفة الغریب، از دمامینی، به خط یوسف رستوی، از سده دهم. (2481) مسالك الأفهام، از شهید ثانی، کتابت سده دهم. (2546) السراج الوهّاج فی شرح المنهاج، از فخرالدین احمد جاربردی، کتابت سده دهم. (2570) حاشیة المطول، از سید میر شریف گرگانی، کتابت رمضان 828. (2592) جامع المقاصد فی شرح القواعد، از محقق کرکی، به خط ابو الفتح بن مسعود تبریزی نجفی، ذی حجه 975. (2608) ذکرى الشيعة، از شهید اول، کتابت سده دهم. (2682) جمع الجمع، از ابن ابی جمهور احسائی، به خط .الحسینی الفاطمی العلوی الطالبی الهاشمی القرشی، اول ربیع الثانی 958. (2739) منهاج العارفين فی شرح کلمات أمير المؤمنين علیه السلام، از ابن میثم بحرانی، به خط حسن بن محمد بن علی بن مشرف عیناثری، 5 ربیع الاول 870 جهت شیخ شمس الدین محمد بن المؤدب. (2743) خلاصة الأقوال، از علامه حلّی، به خط حسین بن عارف حسنی، اول ذی حجه 958. (2766) البیان، از شهید اول، کتابت سده دهم. (2773) البیان، از شهید اول، به خط ابراهیم بن عبد الحسین حصری، ربیع الآخر 976. (2848) شرح حکمة العین، از شمس الدین محمد بخاری مشهور به میرک، کتابت سده نهم. (2879) منیة اللیب فی شرح التهذیب، از سید ضیاء الدین عبد الله حلّی، به خط عبد الله بن حسن بن محمد بن حسن بن النجار، 23 رمضان 766. (2891) مجموعه: 1. خلاصة الأقوال، از علامه حلّی، به خط

ناصر بن عبد العلی حلفانی، کتابت سال 972 در حله . 2. ایضاح الاشتباه، از علامه حلی، به خط عبد الله جزایری در شوال 974 در قزوین . 3. الناسخ والمنسوخ، از ابن المتوج بحرانی، به خط عبد الله بن شرف منصوری در رجب 974 در قزوین . (2898) غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، از شهید اول، به خط صالح بن یوسف بن محمد بن یوسف مقشاعی، 24 جمادی الآخرة 977 . (2915) مصباح المتهجد، از شیخ طوسی، به خط منتهی بن امیر حسنی زوینی، در 17 ذی قعدة 974 . (2934) إحياء علوم الدين، از غزالی، کتابت سده نهم . (2935) مروج الذهب، از مسعودی، کتابت سده دهم . (2936) إكمال الدين و اتمام النعمة، از شیخ صدوق، به خط علی بن فخر الدین فخر جرجانی، رمضان 891 . (2937) جلاء الأذهان و جلاء الأحزان (تفسیر گزر)، از ابوالمحسن حسین جرجانی، به خط علی بن حاجی محمد بن عبد المجید جرجانی، 18 جمادی الاول 894 در مسجد شاسفآن . (2941) إرشاد الأذهان، از علامه حلی، ربیع الثانی 992 . (2942) مثنوی معنوی، از جلال الدین محمد رومی بلخی، به خط مولوی واحدی از سده هفتم . (2954) روضة الواعظین، از ابن فثال نیشابوری، به خط حسن بن اسماعیل بن نعمت الله بن عبد الخالق بن نور الله خطیب واعظ حسینی، جمعه 28 ربیع الاول 999 . (2990) مجموعه: 1. الأبحاث فی تقویم الأحداث، رکن الدین محمد جرجانی 2. الحبوة، از شهید ثانی 3. إرث الزوجة، از همو، به خط محمد بن شمس بن علی بن حسن شیبانی، سال 975 . (3010) فقه القرآن، از قطب الدین راوندی، به خط علی بن شمرخ، 23 ربیع الاول 768 . (3011) ایضاح مخالفة السنة، از علامه حلی، به خط ابو الحسن اصفهانی، ذی حجه 981 . (3015) جلاء الأذهان (تفسیر گزر)، از ابوالمحسن حسین گرگانی، کتابت سده نهم . (3016) جلاء الأذهان (تفسیر گزر)، کتابت سده نهم . (3038) جامع المقاصد فی شرح القواعد، از محقق کرکی، کتابت سده دهم . (3040) الکشاف، از جار الله زمخشری، سده ششم . (3045) صحاح اللغة، از ابو نصر اسماعیل جوهری، به خط حسین بن فیاض العرب، رجب 901 . (3048) دیوان جامی، کتابت سده دهم . (3059) تحریر الأحکام الشرعية، از علامه حلی، کتابت 28 جمادی الثانی 918 . (3091) مجمع البیان، از امین الاسلام طبرسی، به خط کیقباد بن حاجی علی بحر آبادی جوینی، سال 964\_965 . (3108) ایضاح الفوائد، از فخر المحققین حلی، کتابت سده دهم . (3117) مجموعه: 1. النافع یوم الحشر، از فاضل مقداد 2. واجب الاعتقاد، از علامه حلی 3. الاعتقادات، از مؤلف ناشناخته 4. نهج السداد، از عبد الواحد نعمانی 5. الاعتقادات، از مؤلف ناشناخته به خط محمد بن موسی بن محمد سقیفی، سال 800 و 864 . (3119) توضیح التذکرة، از نظام الدین حسن قمی نیشابوری، از سده دهم . (3123) اشجار و اثمار، علاء منجم بخاری، کتابت سده دهم . (3124) إرشاد الأذهان، از علامه حلی، به خط یوسف بن محمد خلخالی، 23 ربیع الاول 904 . (3168) شرح عقائد النسفی، از سعد الدین مسعود تفتازانی، به خط اسماعیل بن ابراهیم در غره رمضان 878 در مدرسه بادکوبه . (3189) جواهر الأسرار و زواهر الأنوار، از کمال الدین حسین خوارزمی، کتابت سده نهم . (3190) مجمع البیان، از امین الاسلام طبرسی، به خط عبد الله بن عبد الکریم در ربیع الثانی 962 . (3228) جوامع الحکایات و لوامع الروایات، از جمال الدین محمد عوفی بخاری، کتابت رمضان 775 . (3234) تحریر الأحکام الشرعية، از علامه حلی، کتابت سده نهم . (3242) القاموس المحيط، از فیروز آبادی، کتابت سده دهم . (3266) حاشیة شرح التجرید الجدید، از مؤلف ناشناخته به خط نور الدین بن یوسف، سال 899 . (3267) الفوائد الملیة بشرح الرسالة النفلیة، از شهید دوم، به خط علی بن ادیس بن حسین مشهور به ابن فروج، 6 شعبان 957 . (3268) ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، از شیخ صدوق، به خط حسن بن ابی الوحش، شوال 763 . (3270) حاشیة شرح میرک علی هدایة الحکمة، از سید میر شریف گرگانی، کتابت سده دهم . (3272) مجموعه: 1. الباب الحادی عشر، از علامه حلی 2. مفتاح الباب الحادی عشر، از میر ابو الفتح عربشاهی 3. النفلیة، از شهید اول 4. الآداب الدینیة للخرزانه المعینیة، از ابو علی طبرسی، کتابت سده دهم . (3274) مجموعه: 1. اصول دین، از شیخ طوسی 2. واجب الاعتقاد، از علامه حلی 3. الفخریة فی معرفة النیة، از فخر المحققین حلی 4. تبصرة المتعلمین، از علامه حلی، کتابت سال 886 . (3299) تهافت الفلاسفة، از مصطفی خواجه زاده بروسوی، کتابت 10 ربیع الاول 902 . (3300) مجموعه رساله های غیاث الدین منصور

دشتکی با عناوین: 1. جام جهان نما 2. الإیمان فی علم الکلام 3. دلیل الهدی 4. جام گیتی نما 5. سفیر الغبراء و الخضراء 6. معیار العرفان، به خط شاگرد مؤلف یونس بن احمد بن حسین بن اسحاق بن احمد نظامی حسنی حسینی شیرازی، سال 948\_ 950. (3306) مبادئ الوصول إلى علم الأصول، از علامه حلی، به خط جمال الدین بن علی هزار جریبی، سال 984. (3345) مجموعه رساله های کمال الدین عبد الرزاق کاشانی بدین عناوین: 1. تشریقات 2. القضاء و القدر 3. خلاصة التدبیر فی سياسة الوزير 4. فتوت نامه، به خط عقیف الدین طیفور بن جنید حافظ بایزیدی، سال 865. (3349) کتاب الدعاء، از مؤلف ناشناخته از سده هفتم. (3353) کنز العرفان فی فقه القرآن، از فاضل مقداد سیوری حلی، به خط نعمت الله بن علی هروی، 25 جمادی الاول 938. (3355) روضة الواعظین، معین الدین محمد فراهی، به خط مغیث بن غیاث کرمانی، از سده دهم. (3381) المصباح فی شرح المفتاح، از سید میر شریف گرگانی، کتابت اواخر ربیع الآخر 856. (3382) شرح مفتاح العلوم، از تفتازانی، کتابت سده نهم. (3390) روض الجنان و روح الجنان، از ابو الفتوح رازی، به خط حسین بن محمد بن حسن بن ابراهیم بن محمد عیار، دوم صفر 579 و 11 ربیع الاول همان سال. (3398) مجموعه: 1. إعلام الوری بأعلام الهدی، از ابو علی طبرسی 2. تحف العقول عن آل الرسول، از ابن شعبه حرانی، کتابت 27 محرم 983 و 17 صفر همان سال. (3399) إصلاح المنطق، ابن السکیت، کتابت سده دهم. (3400) الدروس الشرعية، از شهید اول، به خط عبد المهدی بن عبد الله بن راشد، سال 983 و 984. (3405) قواعد الأحکام، از علامه حلی، به خط عبد الامام بن مولانا محمد، 16 رجب 917 (نسخه از سده نهم و برگ پایانی جزء اول به خط اوست). (3419) ذکر الشیعة، از شهید اول، کتابت سده دهم. (3434) شرح الکافیة، عصام الدین سمرقندی، به خط یحیی بن جابر از سده دهم. (3446) أصول الدین، از شیخ طوسی، به خط عبدالعزیز بن عبد العلی بن علی، سال 888. (3466) جام جهان نما، از غیاث الدین منصور دشتکی، کتابت سده دهم. (3478) دیوان سنایی، از ابو المجد مجدود غزنوی، کتابت سده دهم. (3501) شرح منهاج الوصول الی علم الأصول، از برهان الدین عبید الله فرغانی، به خط علی بن علی بن ابی المجد ساوی، 21 رمضان 733 در ربع رشیدی تبریز. (3506) غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام، از شیخ مفلح صیمری، به خط ناصر بن علی بن سعید بن علی بن حسین بن ابی اسماعیل، 13 محرم 924. (3512) شرح الشمسیة فی القواعد المنطقیة، از سعد الدین تفتازانی، به خط قاسم بن ادیس بن حاجی محمود شاه، غره شوال 877. (3531) لوامع الأسرار فی شرح مطالع الأنوار، از قطب الدین محمد رازی، به خط حسن بن محمد بشلی کشلی، غره محرم 936. (3555) الرسالة العلیة فی الأحادیث النبویة، از ملا حسین کاشفی، کتابت سده دهم. (3575) الأمالی، از شیخ طوسی، به خط یاسین بن احمد بن محمد بن ابراهیم مشهور به صراف در 12 ذی قعدة 982 از روی نسخه علی بن ادیس حلی. (3605) عدة الداعی، از ابن فهد حلی، به خط عز الدین محمد بن نظام الدین محمود انصاری، ذی حجة 979. (3640) الانتصار، از شریف مرتضی، به خط صالح بن یوسف بن محمد بن یوسف مقاعی اوالی بحرانی، 18 محرم 991. (3652) مجموعه: 1. الرعاية فی شرح البدایة، از شهید ثانی، به خط حسن بن احمد بن راشد بن عیسی عریضی اوالی، 27 رمضان 987. 2. منهاج الهدایة و الإنصاف لرد الاحتجاج بروایة أهل الخلاف، از حسین بن حسن بن احمد حسینی جعفری، به خط مؤلف در شوال 987. (3659) اخلاق محسنی، از کمال الدین حسین کاشفی، کتابت 946 در آگره. (3681) شرح حرز الأمانی و وجه التهانی (شرح الشاطبیة)، از شهاب الدین احمد دمشقی معروف به ابن ربیع، به خط عبد الله بن یحیی بن علی بحرانی، 24 جمادی الآخرة 952. (3686) مصباح المتهدج، از شیخ طوسی، به خط احمد بن حسن بن مشرف بن احمد بن ابراهیم جد حفصی، سال 998 و 999. (3689) المفصل فی صنعة الإعراب، از جار الله زمخشری، کتابت سده دهم. (3734) شرح الکافیة، رضی الدین استرآبادی، به خط محمد بن طاهر بن حبیب عجمی از سده نهم. (3746) حاشیة لوامع الأسرار فی شرح مطالع الأنوار، از سید میر شریف گرگانی، به خط حمد الله بن محمد، رمضان 933. (3770) شرح حکمة الإشراف، از قطب الدین محمد شیرازی، به خط سید احمد محمود معروف به ابن کاتب، سلخ جمادی الاول 878. (3785) مجموعه: 1. المعینیة 2. حل مشکلات معینیة، هر دو از خواجه نصیر الدین طوسی، کتابت سال

891 . (3816) الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية ، از شهيد ثانی ، به خط حيدر محمد قارى بن نظام الدين محمود بن مجدالدين محمد ابو على استرآبادى ، 19 ذى قعدة 960 . (3825) جامع المقاصد في شرح القواعد ، از محقق كركى ، به خط صالح بن عبد الله بن احمد صعدي ، سال 934 . (3849) تفسير قرآن كريم ، از مؤلف ناشناخته از سده هفتم يا هشتم . (3866) الجامع الصحيح ، از ابو عبد الله محمد بخارى ، كتابت سده نهم . (3898) تحفه سامى ، از سام ميرزا بن اسماعيل صفوى ، به خط عنایت لاهجى ، سال 985 . (3921) مجموعه : 1 . حاشية المختصر النافع ، از مؤلف ناشناخته به خط زياد بن محمد بن مهدي مهاذيب ، 15 رجب 2958 . حاشية إرشاد الأذهان ، از محقق كركى ، كتابت سده دهم . (4000) مجموعه : 1 . نهج الحق و كشف الصدق ، از علامه حلى 2 . قضايا أمير المؤمنين عليه السلام ، از مؤلف ناشناخته 3 . تذكرة الواصلين في شرح نهج المسترشدين ، از نظام الدين عبد الحميد اعرجى 4 . الاعتقادات ، از مؤلف ناشناخته 5 . دليل الهدى ، از غياث الدين منصور دشتكى 6 . منهاج الكرامة في معرفة الإمامة ، از علامه حلى ، كتابت سده دهم . (4003) فتح الباري في شرح صحيح البخاري ، از ابن حجر عسقلانى ، به خط نظام بن محمد بن نظام خوافى ، از سده نهم يا دهم . (4004) شرح الموجز ، از نفيس بن عوض كرماني ، كتابت شعبان 900 از روى خط مؤلف . (4010) الأمالي ، از شيخ طوسى ، به خط محمد بن على بن احمد ملقب به اصيل كمال شهاب كربالى ، در ذى قعدة 916 . (4038) المهذب البارع في شرح المختصر النافع ، از ابن فهد حلى ، به خط محرز بن خليل بن سبع نادوى ، رمضان 819 . (4057) منتخب اخلاق ناصرى ، از مؤلف ناشناخته كتابت 956 . (4091) مجموعه : 1 . غاية الإيجاز ، از ابن فهد حلى 2 . الألفية ، از شهيد اول 3 \_ ثلاثون مسألة ، از شيخ طوسى 4 . الاعتقادات ، از شهيد اول 5 . غاية البيان في تحقيق الإيمان ، از مؤلف ناشناخته 6 . العوامل المئة ، به خط محمد بن ابراهيم ، سال 948 . (4098) مختلف الشيعة ، از علامه حلى ، كتابت سده دهم . (4119) شرح الكافية ، از مؤلف ناشناخته به خط على بن ابو بكر بن جبرئيل بن محمد همدانى ، 26 شعبان 912 . (4129) الأمالي ، از شيخ صدوق ، كتابت سده دهم . (4133) شرح گلستان ، از سرورى ، كتابت شعبان 972 . (4219) جنگ ، از مؤلف ناشناخته كتابت سال 920 . (4228) إيضاح الاشتباه في أسماء الرواة ، از علامه حلى ، به خط ابراهيم بن حسن وراق ، 10 جمادى الاول 904 در قطيف . (4236) كتابى در نجوم ، از سده هشتم . (4239) النكت الاعتقادية ، از شيخ مفيد ، به خط اسد الله اصفهانى ، 23 شوال 949 . (4240) مجموعه : 1 . ترجمه الفصول النصيرية ، از استرآبادى 2 . الأنوار الجلالية للفصول النصيرية ، هر دو از فاضل مقداد ، كتابت سده نهم . (4253) تقديم أبي بكر (شرح بديعية ابن حجة) ، از تقى الدين ابو بكر بن على معروف به ابن حجة حموى ، كتابت سده نهم . (4300) شرائع الإسلام ، از محقق حلى ، كتابت سده دهم . (4312) ذكرى الشيعة ، از شهيد اول ، به خط سعد الدين ، 15 رجب 988 . (4314) قواعد الأحكام ، از علامه حلى ، كتابت سده هشتم . (4316) صحيفه شاهی ، كمال الدين حسين كاشفى ، به خط مقصودعلى ، جمادى الاول 990 . (4323) شرح الكافية ، از رضی الدين استرآبادى ، كتابت 28 شعبان 828 . (4325) المواهب اللدنية بالمنح المحمدية ، از شهاب الدين احمد قسطلانى ، به خط نور محمد انصارى ، از سده نهم . (4337) روض الجنان و روح الجنان ، از ابو الفتوح حسين بن على خزاعى رازى ، به خط حسين بن مظفر بن محمود بن جلال الدين مقيم خاتون آبادجى از الكاى اصفهان ، رمضان 982 . (4338) منتهى المطلب ، از علامه حلى ، به خط جلال الدين بن محمد بن عماد الدين زوارى ، كتابت 983 تا 991 . (4345) مجموعه : 1 . إرشاد الأذهان ، از علامه حلى ، به خط حسن اتاح بن اسود بن دبیس بن علوان مقرحى ، رجب 947 . 2 . الجعفرية ، از محقق كركى ، كتابت سده دهم 3 . الرضاع ، از محقق كركى ، كتابت 10 صفر 948 . 4 . حاشية إرشاد الأذهان ، از محقق كركى ، كتابت سده دهم . (4373) مجموعه : 1 . الخلاصة في معرفة الحديث ، از شرف الدين حسين طيبى ، كتابت 14 رمضان 911 . 2 . شرح شمائل النبى ، از مؤلف ناشناخته از سده دهم 3 . الاعتقادات ، از ابو عبد الله محمد بن خفيف شيرازى ، كتابت سال 881 . 4 . الأربعون حديثاً ، از مؤلف ناشناخته 5 . الأربعون حديثاً ، از مؤلف ناشناخته 6 . روضة المتقين ، از مؤلف ناشناخته به خط محمد بن خاوند شاه بن محمد شاه زهانى ، صفر 880 . 7 . الأربعون حديثاً ، از جلال الدين بن شمس الدين خوارزمى ، به خط كاتب رساله قبل در اواخر ذى حجه 879 . 8 .

الأربعون حديثاً، از محیی الدین نووی، کتابت 9879. ضوء الشهاب، از قاضی قضاعی، به خط محمد بن یوسف امامی، غره محرم 877. (4375) حلیة الأبدال و ما یظهر عنها من المعارف و الأحوال، از محیی الدین ابن عربی، کتابت سده نهم یا دهم. (4380) مجموعه: 1. مصباح الشریعة، منسوب به امام صادق علیه السلام. 2. تنبیه الغافلین، از محمد ابراهیم سرمدی. 3. شرح حدیث «کنت کنزاً مخفیاً»، از مؤلف ناشناخته. 4. شرح حدیث عماء، از جامی. 5. شرح بیٹی از دهلوی، از جامی. 6. نی نامه، از جامی. 7. اخلاق محسنی، از بیهقی کاشفی. 8. ده قاعده، از میر سید علی همدانی. 9. شرح دعای صباح، از قاسم میرکی، 10. منتخب تحفة الصلوات، از حسین بیهقی. 11. تفسیر آیه الکرسی، از خفزی، 12. شق القمر، از صائن الدین ترکه، تمامی مجموعه به خط لطف الله بن نصر الله رانکویی خالیدی، از سال 981 تا 986 در مقام سالوکده از قرای لاهیجان. (4391) مجموعه: 1. انعکاس الشعاعات و انعطافها، از خواجه نصیر الدین طوسی، کتابت سده دهم. 2. حاشیة شرح آداب البحث للشیروانی، از جمال الدین یحیی کاشانی، کتابت 29 شوال 957، 3. شرح تهذیب المنطق، از شاهمیر شیرازی. 4. حاشیة تهذیب المنطق، از جلال الدین اسعد دوانی، کتابت دوشنبه اواسط ذی قعدة 957. 5. شرح آداب البحث للسمرقندی، از کمال الدین مسعود شیروانی، کتابت 12 ذی حجة 958. (4442) شواهد النبوة لتقوية أهل الفتوة، از نور الدین عبد الرحمن جامی، کتابت سوم ربیع الأول 967. (4444) نهج البلاغة، از شریف رضی، کتابت سده نهم یا دهم. (4453) مجموعه: 1. حاشیة شرح التجرید القدیم، از میر سید شریف گرگانی. 2. الرسالة المبارک شاهیة، از مبارک شاه محمد بن علی رازی، به خط محمود بن یوسف در رجب 873. (4485) مجموعه: 1. الفهرست، از شیخ طوسی. 2. فرقه ناجیه، از مؤلف ناشناخته هر دو کتاب به خط محمد علی بن عبدالحی طالقانی، به سال 983. (4478) تفهیم المسامع فی جمع الجوامع، از احمد بن محمد بن محمد بن علی حلی شافعی، 9 رمضان 869.



























## [ نسخه های خط مؤلفین ]

[ نسخه های خط مؤلفین ] ( 2023 ) فهرس الكتب الأربعة ، از سيد ابو القاسم احمد بن محمد حسيني اصفهاني . ( 2028 ) رانقات الأشعار من مدائح النبي وأهل بيته الأطهار ، از سيد محمد بن معصوم رضوي مشهدي . ( 2032 ) علم المحجة ، از ميرزا عبد الله بن محمد بهبهاني . ( 2040 ) كشف الحجاب عن علم الحساب ، از عبد الرحيم بن محمد رضا اصفهاني كرباسي ، سال 1283 . ( 2052 ) الجواهر المقطعة ، از سيد محمد مهدي بن محمد جعفر موسوي تنكابني . ( 2055 ) مجموعه : 1 . ضياء الأتقياء 2 . الوجود 3 . معارف الحقائق ، همگی از ملا علي اصغر بن علي اكبر نير بروجردي ، به سال 1276 . ( 2056 ) كتاب الفضل ، سيد قريش بن محمد حسيني قزويني ، ذي حجه 1294 . ( 2089 ) توضيح المرام في شرح تهذيب الأحكام ، از ملا محمد نعيم شريف بن محمد تقى عرفى طالقانى مشهور به ملا نعيما . ( 2163 ) الفوائد الشريفة من تحقيق المطالب الأصولية ، از شيخ غلامعلي بن محمد نصير گيلاني شلماني ، سال 1230 . ( 2165 ) الموائد الأصولية في الغرفات الغروية ، از سيد محمد ، سال 1260 . ( 2176 ) مفاتيح الأصول الى علم الأصول ، از ميرزا ابو القاسم بن محمد مهدي . ( 2211 ) إلام النواصب من طرق الغواصب ، از سيد محمد كاظم بن محمد جعفر كاظمي ، سال 1129 . ( 2245 ) وقت و قبله ، از محمد بن حسن شويشتری ، در 24 محرم 1296 . ( 2247 ) أساس السياسة في تأسيس الرئاسة ، از شيخ محمد بن اسماعيل واعظ تهراني كجوري ، سال 1324 به بعد . ( 2252 ) خلاصة المصائب ، از ميرزا احمد بن ابو الحسن شريف شيرازي ، سال 1295 . ( 2278 ) كشاف ، از سيد محمد حسين بن شمس الدين محمد نسابه حسني حسيني ، 18 رمضان 1015 . ( 2290 ) الحكمة الإلهية ، از ملا محمد مهدي نراقي . ( 2338 ) وسائل الشيعة ، از حر عاملي . ( 2339 ) وسائل الشيعة ، از حر عاملي . ( 2437 ) الدررة الفاخرة في زيارات العترة الطاهرة ، از ملا محمد صادق بن آقا محمد لنكراني ، از سده سيزدهم . ( 2439 ) تقرير أبحاث اصولية ، از مؤلف ناشناخته از سده سيزدهم . ( 2440 ) غنيمة القبور في عمل المشهور ، از زين العابدين سبزواري ، دهه اول محرم 1318 . ( 2455 ) أصول العقائد و جامع الفوائد ، از شيخ محمد كاظم رشتي حائري ، سال 1294 . ( 2515 ) جواهر الأخبار ، از ملا نجفعلی بن محمد رضا تبريزي زنوزي . ( 2563 ) آداب نماز شب ، از علي بن عبد الله علياري ، سال 1289 . ( 2630 ) الجامع للأقوال في أحوال الرجال ، از سيد يوسف عاملي . ( 2667 ) ترجمه اعتقادات صدوق ، از مؤلف ناشناخته ( 2747 ) تقرير أبحاث الكوهكمري ، از مؤلف ناشناخته سال 1276 \_ 1281 . ( 2771 ) غنيمة القبور في عمل المشهور ، از شيخ زين العابدين سبزواري ، سال 1318 . ( 2840 ) الفوائد السننية في شرح الاثنا عشرية ، از شيخ حسن بلاغي . ( 2857 ) مفتاح الفلاح و كنزالمودة ، هر دو از مير معين الدين بن علي حسيني ، به سال 1304 يا 1340 . ( 2875 ) شرح توحيد مفضل ، از مير محمد بن محمد باقر حسيني ، 28 ربيع الآخر 1092 . ( 2886 ) منتخب تسليية القلوب الحزينة ، از محمد باقر رضوي ، به سال 1308 . ( 2889 ) الأدلة الساطعة و الحجج القاطعة ، از شيخ علي بن محمد ثقفی ، سال 1246 . ( 2951 ) مجالس المصائب ، از عبد الله بن نور الله ، سال 1099 . ( 2998 ) الموائد الأصولية في الغرفات الغروية ، از سيد محمد ، سال 1275 . ( 3017 ) معراج الأصول ، از سيد احمد بن محمد مهدي موسوي كاشاني . ( 3074 ) سدرة المنتهى ، از شيخ حسن بن مرتضى شيخ الاسلام رشتي ، سال 1312 . ( 3181 ) إيضاح الصواب ، از ملا مهدي بن اسد الله لاهيجاني ، از سده چهاردهم . ( 3187 ) سفينة النجاة ، از شيخ حسين بن عبد الحامد فيحاني ، 23 شعبان 1288 . ( 3191 ) شرح غرر الحكم و درر الحكم ، از آقا جمال خوانساري ، سال 1113 \_ 1117 . ( 3195 ) انتخاب الجيد من تنبيهات السيد ، از شيخ حسن دمستاني . ( 3200 ) الفوائد الحائرية القديمة ، از وحيد بهبهاني . ( 3201 ) كنز الكلام في شرح شرائع الإسلام ، از سيد محمد جواد حسيني ، سده سيزدهم . ( 3202 ) كنز الكلام في شرح شرائع الإسلام ، از سيد محمد جواد حسيني ، سده سيزدهم . ( 3204 ) ديوان الغري ، از محمد مهدي ايراني نجفی صائغ ، صفر 1365 . ( 3214 ) الروضة البهية في الإجازة الشفيعية ، از سيد محمد شفيع جابلقي ،

رمضان 1278 . ( 3245 ) نهاية التحصيل في شرح مسائل التفصيل ، از يوسف بن علي بحراني حويزي ، سال 1085 تا 1087 . ( 3246 ) نهاية التحصيل في شرح مسائل التفصيل ، از يوسف بن علي بحراني حويزي ، سال 1093 تا 1096 در خراسان . ( 3247 ) نهاية التحصيل في شرح مسائل التفصيل ، از يوسف بن علي بحراني حويزي ، سال 1102 در حويزه . ( 3308 ) مصباح الشيعة ، ملا علي بن حسين بن علي قره داغي دزماري ، ربيع الاول 1234 . ( 3312 ) العقل والجهل و أسرار الأئمة عليهم السلام ، از شيخ ابراهيم بن احمد قپاني كعبی ، از سده دوازدهم . ( 3428 ) جنگ ، از ابو تراب بن احمد بن محمد مهدي نراقی ، از سده سیزدهم . ( 3453 ) مجموعه رساله های ميرزا محمد حائری تهرانی با عناوین : 1 . تهذيب المقال في رفع الإشكال عن مباحث الأغسال 2 . الحديقة السنينة في بيان النكات و الدقائق المتعلقة بالمتاجر من الروضة البهية 3 . تهذيب المناهج لتقريب الحوائج . ( 3474 ) شرح شرائع الاسلام ، از مؤلف ناشناخته از سده سیزدهم . ( 3479 ) مجموعه رساله های ملا محمد حسين بن محمد باقر آرائی كاشانی با عناوین : 1 . شرح الدرّة النجفية 2 . الاستصحاب 3 . التجزي في الاجتهاد 4 . حرمة إبطال العمل 5 . حجر الولي الاجباري 6 . الطلاق ثلاثاً في مجلس واحد 7 . سجدة السهو . ( 3524 ) كتاب الخيارات ، از مؤلف ناشناخته سیزده سیزدهم . ( 3525 ) كتاب البيع ، از مؤلف ناشناخته سیزده سیزدهم . ( 3544 ) زبدة الفوائد ، از عبد الكريم بن عطاء الله آشتیانی قمی نخعی ، 10 رجب 1269 . ( 3546 ) منهج الصادقين ، از ملافتح الله كاشانی ، از آغاز فاتحه تا اواخر سوره آل عمران و از آغاز نساء تا اواخر آن . ( 3611 ) مجموعه رسائل ملا احمد بن اسماعيل بن محمد خراسانی ترشيزی كوهسرخى نامقى با این عناوین : العلم و الظن ، وصية المولى أحمد الترشيزي ، تفسير آية « إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ » ، التحية على الشيعة ، المعرفة ، طريق الاهتداء للسالكين سلوك آل العباء ، از سده سیزدهم . ( 3613 ) مجموعه رساله های محمد علی بن محمد رضا ساروی مازندرانی با این عناوین : صلاة الجمعة ، حاشية بحث القراءة من إرشاد الأذهان ، الصلاة في البقاع الأربعة ، انتفاع الميت بما يهدى إليه ، الاستخارة ، حاشية على بحث صلاة الجمعة من إرشاد الأذهان ، العدالة ، تعليقة على بحث أوقات الصلاة من شرح اللمعة ، كلمات غروية ، الخطب ، سؤال و جواب . ( 3624 ) شرح شرائع الاسلام ، از مؤلف ناشناخته از سده سیزدهم . ( 3648 ) تقريرات الأصول ، از مؤلف ناشناخته سال 1241 و 1242 . ( 3657 ) كتاب في الإمامة ، از مؤلف ناشناخته از سده سیزدهم . ( 3658 ) غاية المبادي في علم الأصول ، از سيد محمد جواد بن حسين حسینی ، از سده سیزدهم . ( 3765 ) جنگ ، از نصير الدين سليمان بن علم الهدی كاشانی ، سال 1124 و 1125 در اصفهان . ( 3779 ) الرجال ، از مؤلف ناشناخته از سده سیزدهم . ( 3815 ) خزائن الجواهر سلطاني ، از مير محمد حسين بن محمد صالح خاتون آبادی . ( 3830 ) مجموعه : 1 . مسائل الرضاع 2 . إكليل المنهج في تحقيق المطلب ، هر دو از ملا محمد جعفر بن محمد طاهر كرباسی خراسانی ، به سال 1134 . ( 3863 ) سفينة الشعراء ، از مؤلف ناشناخته از سده يازدهم . ( 3867 ) ترجمه بحار الأنوار ، از مؤلف ناشناخته جلد نهم ، از سده دوازدهم . ( 3874 ) جلاء الجلالين ، از مؤلف ناشناخته در شوال 1115 و ربيع الاول 1116 . ( 3882 ) جامع الأصول الخمسة ، از مؤلف ناشناخته از سده يازدهم . ( 3944 ) فوائد الأصول ، از محمد حسن بن محمد تقی خواجویی ، سال 1250 در اصفهان . ( 3945 ) تقريرات الأصول ، از مؤلف ناشناخته ، کتابت سال 1265 . ( 3949 ) أصول الفقه ، از مؤلف ناشناخته از سده سیزدهم . ( 3989 ) تقريرات الشيخ الأنصاري ، از ميرزا محمد حسن آشتیانی . ( 4104 ) شرح مسند أبي حنيفة ، از مؤلف ناشناخته از سده دوازدهم . ( 4105 ) جنگ ، از محمد رشتی ملقب به عرب ، از سده سیزدهم . ( 4190 ) مجمع الأخبار ، از عبد القادر بن محمد مهدي بسطامی . ( 4312 ) احكام قرانات ، از هاشم منجم مشهدي ، از سده چهاردهم . ( 4353 ) ندیم الفضلاء ، از طهماسب قلی بیگ وهمی ، سال 1046 \_ 1054 . ( 4404 ) الحكمة البالغة ، از محمد نصير بن محمد معصوم بار فروشی . ( 4420 ) مجموعه : 1 . جامع ( منبع ) الخيرات في شرح أسرار الصلوات 2 . عوائد الأيام في عويصات المهام 3 . مقدمه عوائد الأيام ، همگی از ملا محمد علی بن محمد حسن مشهور به علی آرائی . ( 4451 ) شرح الكافي ، از ملا محمد هادی مازندرانی . ( 4458 ) مجموعه : 1 . التبيان لأهل الإيمان و أصحاب الإيقان 2 . ملحقات الأربعين ، هر دو از سيد محمد مهدي موسوی تنكابنی . ( 4495 ) روضة المعجزات ، از مؤلف ناشناخته .









## [ نسخه های دارای اجازه ]

[ نسخه های دارای اجازه ] (2007) مجموعه ای که در آغاز آن اجازه مفصلی از نور الدین علی بن عبد العالی کرکی جهت جمال الدین ابو محمد حسن بن ترکی عزیزی آمده است. (2093) الکافی، از کلینی، با اجازه ای از عبد الله بن صالح بن جمعة بن شعبان بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبد الله سماهیجی بحرانی به سید محمد بن علی حسینی حائری در 7 جمادی الآخرة 1134. (2254) الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، از شیخ طوسی، با اجازه شیخ صالح بن عبدالکریم بحرانی جهت عبد الصمد بن عبد القادر حسینی عریضی بحرانی، به سال 1075. (2258) کتاب من لا یحضره الفقیه، از شیخ صدوق، با اجازه ای از ناصر الدین محمد بن احمد خراسانی تونی بیدستانی جهت سید عبد الله بن سید علی همدانی مشهور به میر میران به سال 1035 در مشهد رضوی. (2470) تهذیب الأحکام، از شیخ طوسی، با اجازه ای از ملا محمد باقر بن محمد تقی مجلسی به محمد سدید بن احمد جیلی تنکابنی، به سال 1075. (2578) مصادر الأنوار فی تحقیق الاجتهاد والأخبار، از میرزا محمد بن عبد النبی اخباری، با اجازه ای از مؤلف جهت کاتب محمد ابراهیم بن محمد علی خراسانی به سال 1224. (2609) الکافی، از کلینی، با اجازه ای از علامه مجلسی جهت محمد یوسف رازی به سال 1092. (2667) الکافی، از ثقة الاسلام کلینی، با اجازه ای مفصل از علامه مجلسی به کلب حسین بن فضلعلی تبریزی به سال 1096. (2668) کتاب من لا یحضره الفقیه، از شیخ صدوق، با چندین اجازه از حر عاملی به ملا مراد کشمیری به سال 1078 - 1083. (2743) خلاصة الأقوال، از علامه حلی، با اجازه یحیی بن حسین بحرانی به سید نورالله حسینی. (2781) بحار الأنوار، از علامه مجلسی، با اجازه ای از مؤلف جهت ملا محمد علی مشهدی، به سال 1110. (3017) معراج الأصول، از سید احمد بن محمد مهدی موسوی کاشانی، با اجازه ای از ملا مهدی بن محمد مهدی نراقی به مؤلف در رجب 1265 و اجازه اجتهادی با مهر بیضوی «الراجی عبد الباقي» به همو. (3090) وسائل الشیعة، از حر عاملی، با اجازه ای از مؤلف جهت شیخ یوسف بن علی بحرانی حویزی، در ربیع الاول 1086. (3159) مجموعه ای که اجازه شیخ حسن بن محمد دمستانی جهت شیخ عبد الحسین بن احمد اصبعی وحاجی علی تقی بن محمد زیرآبادی، به سال 1178 در آن موجود است. (3200) نسخه ای با اجازه محمد مهدی فتونی عاملی به محمد سمیع تبریزی. (3234) تحریر الأحکام، از علامه حلی، با اجازه ای جهت سید جمال الدین حسن بن حسام الدین ابراهیم بن یوسف بن ابی شبانه به سال 880 و تأیید اجازه از محمد بن احمد حسینی که نام مجیز پاک شده است. (3322) مجموعه ای با اجازه سید کاظم رشتی جهت سید حسین بن عبد الله بن حسین حسینی کاتب مجموعه. (3354) الکافی، از ثقة الاسلام کلینی، با اجازه ای از شیخ حر عاملی جهت محمد محسن کاتب نسخه به سال 1099. (3454) نسخه ای با صورت اجازه ملا محمد تقی مجلسی به امیر هاشم و اجازه ابو الحسن شریف عاملی مدرس اصفهانی به سید محمد حسین بن محمد صالح خاتون آبادی در نجف اشرف به سال 1112 و اجازه محمد حسین خاتون آبادی به ملا محمد حسین کاشانی به سال 1113. (3479) نسخه ای با اجازات شیخ محمد سعید بن یوسف دینوری به ملا مهدی بن محمد مهدی نراقی به سال 1245، و اجازه مهدی بن محمد مهدی نراقی به سید حسین بن محمد علی کاشانی به سال 1262، و اجازه حسین بن محمد علی کاشانی به محمد باقر آرنای کاشانی به سال 1280، و اجازه سید عبد الله شبر به سید محمد تقی قزوینی به سال 1240 و اجازه سید محمد تقی قزوینی به سید حسین بن محمد علی کاشانی به سال 1267. (3488) نسخه ای اجازه سید کاظم رشتی به ملا محمد صالح قزوینی به سال 1233. (3853) تهذیب الأحکام، از شیخ طوسی، با اجازه ای از ملا محمد باقر مجلسی به محمد علی بن محمد قاسم نوری به سال 1085 و 1086 و 1109 و اجازه ای از محمد مهدی فتونی عاملی به ملا محمد جعفر. (4009) الکافی، از ثقة الاسلام کلینی، با دو اجازه از ملا محمد تقی مجلسی جهت محمد سعید در محرم 1063 و رجب 1064. (4028) تهذیب الأحکام، از شیخ طوسی، با اجازه ای از قاسم بن محمد کاظمی الوندی

جهت محمد حسين بن حسن عاملی کربلايي در شب غدیر 1089 در نجف اشرف . ( 4032 ) الكافي ، از ثقة الاسلام کليني ، با اجازاتی از محمد رفيع بن مؤمن جيلي جهت محمد علی بن شاهوردی بیگ توشمال باشی . ( 4403 ) أجوبة مسائل الهند ، از محمد حسين بن ابراهيم فارسی جیلانی شیرازی ، با اجازه ای از حجة الاسلام شفتی جهت مؤلف در غره ربیع الاول 1257 . ( 4473 ) کتاب من لا یحضره الفقیه ، از شیخ صدوق ، با اجازه ای از شمس الدین بن محمد حسنی احسائی مدنی جهت کاتب نسخه هدایة اللہ بن محمد زمان شریف در 17 رجب 1095 در مدرسه محبیه شیراز .











## وسيلة القربة في شرح دعاء الندبة

### اشاره

وسيلة القربة في شرح دعاء الندبة سيد احمد حسينى اشكورى

.

مقدمه محقق «دعای ندبه» از دعاهای بسیار معروفی است که مؤمنان روزهای جمعه با توجه مخصوص به درگاه حضرت معبود، می خوانند و بدین وسیله با فضایل و مناقب حضرات معصومین علیهم السلام و پاره ای از مصایب و ستم هایی که از حاکمان ستمگر عصر خود دیده اند تجدید خاطره ای دارند. از باری تعالی با این نیایش درخواست تعجیل ظهور منجی عالم بشریت حضرت مهدی \_ عجل الله تعالی فرجه الشریف \_ را تکرار می کنند، تا جهان را از همه ستمگری ها بزدايد و دین حق را در تمام پهنه گیتی گسترش دهد و وعده الهی را به منصه ظهور رساند. پیرامون سند این دعا، مؤلف محترم اشاره هایی دارد. و نیز پاره ای از شرح های آن را در کتاب الذریعة ملاحظه می کنید. (1) ما گفته های آنان را تکرار نمی کنیم؛ چون رعایت اختصار را لازم می دانیم. مؤلف این کتاب گران قدر، علامه متبوع شیخ علی فرزند علی رضا خاکمردانی خوبی، در روستای «خاکمردان» از روستاهای خوی، حدود 1292 ق، دیده به جهان گشود. پس از آموختن مقدمات علمی به نجف اشرف مشرف گشت و در فقه و اصول از محضر ملا محمد کاظم آخوند خراسانی و شیخ هادی تهرانی و دیگران دانش های دینی را تکمیل نمود، پس از آن به ایران بازگشت و در «شرف خانه» اقامت گزید و به ارشاد و تألیف و تصنیف، اشتغال ورزید، تا به روز نهم ماه مبارک رمضان 1350 که دیده از جهان فرو بست. دانشمندی برجسته در علوم عقلی و نقلی بود، با اطلاع از دانش های دینی و پدیده های علمی عصر خود و با بهره گیری از نظرات دانشمندانی که آثار آنان به فارسی یا عربی ترجمه شده است. از کتاب های وی می توان به وسعت کاوش و تحقیق او پی برد و او ادیبی اریب و دارای اشعاری به فارسی است. وی کتاب های متعددی نگاشته است، همچون: تشریح الصدور في وقائع الأيام والدهور، و حل الأعضاء، لسان التكملة، شرح العينية الحميرية، الرسالة الطيبة، تذكرة العارفين، عقد الفرائد، تعديل الأوج والحضيض، التعادل و الترجيح، عقد النكاح، الجوهر والعرض، التناقض بين القضيتين، شرح القواعد، منتخب الأشعار، مثنوی سوانح، الوجیزة عربی و فارسی (2). کتاب وسیلة القرية في شرح دعاء الندبة، شرحی نسبتاً مختصر بر دعای ندبه است، با تتبع در مسائل اعتقادی و دینی، و بخصوص مسائلی که مربوط به موضوع امامت ائمه هدی علیهم السلام است، بویژه مسائل مربوط به دوازدهمین امام، حضرت حجة ابن الحسن علیه السلام و دفع شبهات پیرامون ولادت و طول غیبت و فایده وجودی آن حضرت، به اضافه فوایدی ادبی، لغوی و کلامی و اعتقادی، که ضمن شرح جمله های دعا ذکر می شود. این کتاب را مؤلف به درخواست یکی از «سادات محصلین» یعنی علامه محقق و کوشا در نشر حدیث میر جلال الدین محدث ارموی، در يك مقدمه و هشت فصل و يك خاتمه، پرداخته و در سوم شعبان 1345 به پایان برده است. نسخه ای که در چاپ کتاب از آن بهره برده ایم، نسخه خط مؤلف است که به شماره (1159) در «مرکز احیاء میراث اسلامی» نگاه داری می شود. با آرزوی توفیق برای خادمان علم و دین. سید احمد حسینی اشکوری 8/12/1381

1- الذریعة، ج 13، ص 260 \_ 261 و ج 15، ص 287.

2- نقباء البشر، ص 1490؛ علماء معاصرین، ص 149.



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله على آلائه ، و الصلاة على سيد رسله و خاتم أنبيائه ، محمد المبعوث إلى كافة عباداه و إمامه ، و على ابن عمه عليٍّ حامل لوائه ، و آلهما الأطهار الأخيار من الآن إلى يوم لقائه .

و بعد : لقد سألتني بعض من لا يسعني رده من سادات المحصلين \_ وفقه الله و سائر المشتغلين \_ أن أشرح دعاء الندبة لأقضي به حقَّ الأنس و الصحبة ، فأجبت مسؤوله بطيب النفس و حسن الرغبة ، بعد [ عدم ] شوب غرض دنيوي و لا رتبة ، عدا ما نويت في القلب من كشف الكربة بصدق التوبة و حسن الأوبة . و أسأل الله القبول بعد التوفيق ، و هو المأمول عند كل صعوبة و مضيق . و ألتمس من الناظرين التلقّي بحسن القبول ، و أن يسامحوا بالصفح لو عثروا على الخطأ في المقول ؛ إذ الاعتصام بخصوص بذاته الأقدس و آياته ، و عرضة الإمكان محض نقص و فقر بشقوقاته . و لقد سمّيت هذه الوجيزة بـ « وسيلة القربة في دعاء الندبة » . و جعلتها عبارة عن مقدمة و خاتمة تكتنفان بفصول سبعة (1) :

---

1- . كذا في الأصل ، و قد جعلها المؤلف في فصول ثمانية.



مقدمه مؤلفاً أما المقدمة فاعلم أن المعصومين - سلام الله عليهم - لكونهم أكمل المخلوقات في أعصارهم والوسائط للفيوضات الواصلة إليهم ، على ما يُستفاد من الأخبار الكثيرة ، من أنه لولا - هم لخسف بنا الأرض و لغارت الأنهار ، وقد أُشير إلى ذلك إجمالاً في بعض فقرات دعاء «العديلة» ، حيث قال : وبوجوده ثبتت الأرض والسماء ، ويؤمّنهُ رُزق الوري . فلا - بد أن يكون كلّ منهم أتمّ وأجمع للكمال التي منها الفصاحة والبلاغة ، بحيث صارت سبب الإعجاز في كلام الباري تعالى ؛ على ما هو المشهور من وجوه إعجاز القرآن . ولما كان مقتضى البلاغة تكليم كلّ واحد على قدر فهمه وعرفته ؛ كما قيل : « كَلَّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ » ، (1) فلم يتمكنوا من إظهار مراتب الفصاحة والبلاغة مع الأشخاص المخاطبين السائلين عن الأحكام ؛ لعدم استعدادهم غالباً للتكلم إلا على نحو أوضح وأبين بطريق ساذج . بل ربما كانوا لا يلتفتون إلى البيانات الواضحة أيضاً . فكان كمالهم مذخوراً عندهم ، لم يكذب يتفق لهم موردٌ لإظهار مذخوراتهم من مكونات البلاغة إلا في أمثال الأدعية والمناجاة ، فلذا صارت الأدعية المأثورة عنهم - سلام الله عليهم - قابلة للتوجه ، بل محتاجة غالبها إلى الإيضاح والتنبّه ، ومفتقرة أكثرها إلى البيان في الفهم والتفقه . ألا ترى إلى دعاء «العديلة» و «الصباح» متوقفة عباراتها على البيان والإفصاح ، وكذا دعاء «الكميل» و «السمات» ، وكذا سائر الأدعية المحتوية على غامض العبارات ؟ ومن هذا القبيل دعاء «الندبة» ، [ لا ] سيما أواخرها المشتملة على مطالب صعبة . ومن المعلوم أن الغرض من الدعاء - وهو الوصول إلى مطالب الدنيا والآخرة - لا يتحصل إلا بعد فهم معنى الدعاء ، وليس كالقراءة في الصلاة في تعلق الغرض بالألفاظ ، بل المقصود هو المعنى ، والإنشاء إنما يتعلق به . ولا معنى للطلب قبل تصوّر المطلوب ، بل هو نظير تعشق واحد من سلاطين السلف ، حيث سمع باب التعشق و قصص بعض العشّاق ، فعشق السلطان من دون معشوق ، وقال بعد شهر للوزير : «أطلب لي معشوقاً فقد عشقت منذ شهرًا» . ولعمري إن تلاوة الأدعية الملحونة لمعشر العوام الغير الملتفت إلى المعنى أصلاً ، ليس فيها جهة حسن يُتدارك بها الأوقات المضيئة ، بل الأولى لأمثال هؤلاء أن يدعوا ربّهم بأي لسان يفهمون و يقدرّون . ألا ترى أن صاحب السواد الناقص ربما يقرأ بعض العبارات ؛ فيكون عوض المدح قدح ، وعوض الدعاء لعنة . وقد اشتهر أن رجلاً من الناقصين كان يقرأ زيارة سيد الشهداء - رُوحِي لَهُ الْفِدَاءُ - في حرم أمير المؤمنين عليه السلام من البياض ، فقرأ هذه الفقرة : السلام على الثمر الجَنِّيِّ «السلام على الثمر الجَنِّيِّ!» ؛ فإن هذا الرجل من بركة جهله قد ارتكب معصيتين : الأولى تسليمه على الثمر اللعين ؛ حيث اشتبه من لفظ «الثمر» بمعنى «ميوه» ، والثانية توصيفه بالجَنِّيِّ ؛ فإنّ شمر لو كان جَنِّيّاً - أي مجنوناً - فيكون مرفوع القلم غير مؤاخذ في قتل الحسين عليه السلام ، فيكون هذا الرجل قد هدم أساس حياة الإسلام ومباني شفاعته أئمة الأنام . فإذا عرفت ذلك وأنّ الذي لا بدّ من فهم معناه قبل التلاوة ، فالآن نشرع في شرح دعاء الندبة . وقبل الخوض فيه فلا بد من بيان سنده ، ولم أجد فيه مما أعتد به عدا ما عن العلامة المجلسي قدس سره في زاد المعاد ، حيث رواه مرسلًا عن الإمام الصادق - سلام الله عليه - من دون تعرض للكتاب الذي نقله عنه . ولكن في كتاب هدية الزائرین للعالم الوحيد الحاج شيخ عباس القمي - سلمه الله - من تلامذة المرحوم المبرور المحدث النوري - طيّب الله رمسه - أنّ دعاء الندبة قد نقل من ثلاثة كتب : أحدها : مزار محمد بن المشهدي الذي يعبر عنه المجلسي بالمزار الكبير . وثانيها : مزار ابن طاووس ، وهو مصباح الزائر . وثالثها : المزار القديم ، ولعله من مؤلفات القطب الراوندي (2) . وفي كل هذه الكتب لم يُنقل دعاء الندبة إلا عن كتاب محمد بن علي بن أبي قرة ، وقد نقله من كتاب محمد بن الحسين بن سفيان البزوفري ؛ إذ قال : هذا دعاء يُقرأ لحجة العصر - عجل الله فرجه - ويستحب قراءته في الأعياد الثلاثة (3) ، الفطر والأضحى والغدير ويوم الجمعة . أقول : لمّا كان النُدْبَةُ - كالعُرْبَةُ - إمّا بمعنى الدعوة ؛ فكان الداعي بهذا الدعاء يدعو إمام العصر - عجل الله فرجه - ويناديه ويستغيث به ، وإمّا بمعنى النياح على الميت ؛ فكانه يندب على إمام العصر ، حيث إنه - لاستناره و

عدم الوصول إليه وعدم الانتفاع الكامل به \_ يكون كالمتوفي يُندب عليه ، [ لا ] سيما أنّ الأعداء لطول الغيبة مرّة ينكرون ولادته \_ كما أن أكثر العامة قالوا : «إنه لم يتولد بعد» \_ و تارة يقولون : «إنه قد مات» ، كما يُستفاد مما رواه البحار (4) عن غيبة النعماني (5) عن أبي جعفر عليه السلام قال : إن للقائم غيبتين ، يقال في إحداهما : «هلك ، ولا يُدرى في أيّ واد سلك!» . وفيه (6) أيضا عن الصادق عليه السلام قال للحازم : إنّ لصاحب هذا الأمر غيبتين ، يظهر في الثانية ، فمن جاءك يقول إنه نفّض يده من تراب قبره فلا تصدّقه . يعني : إن الغيبة الثانية لأجل طولها \_ كما أنه قد تجاوزت في أعصارنا من الألف الذي لا يعيش من البشر في مثل تلك المدة أحد في هذه القرون \_ فيقول بعض : «إنه مات» ، وقد استبعده الإمام عليه السلام وقال : من أخبر بموته قبل ظهوره بالحس و العيان ، بأن يقول : « قد دفنته بيدي » فلا تصدّقه ؛ فإن ظهوره عليه السلام بعد غيبته الكبرى من المحتومات . رزق الله تعالى فيض لقائه .

- 1- . نحوه ما ورد في المحاسن ، ج 1 ، ص 159 ؛ الكافي ، ج 1 ، ص 195 ؛ الكافي ، ج 1 ، ص 23 ، ح 15 و ج 8 ، ص 268 ، ح 394 ؛ الأمالي للصدوق ، ص 504 ، ح 693 ؛ مشكاة الأنوار ، ص 439 و... .
- 2- . هدية الزائرين (حجري) ، ص 507 .
- 3- . كذا ، و الصحيح : الأعياد الأربعة ؛ فإن يوم الجمعة اعتبر عيداً في بعض الروايات .
- 4- . بحار الأنوار ، ج 52 ، ص 156 ، ح 15 .
- 5- . الغيبة للنعماني ، ص 173 ، ح 8 .
- 6- . الغيبة للنعماني ، ص 172 ، ح 6 ؛ بحار الأنوار ، ج 52 ، ص 154 ، ح 8 .



## الفصل الأول [ من الدعاء ]

الفصل الأول [ من الدعاء ] بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين ، وصلى الله على سيدنا محمد نبيه وآله وسلم نسئليهما . اللهم لك الحمد على ما جرى فيه فضاؤك في أوليائك الذين استخلصت لهم لنفسيك ودينك ، إذ اخترت لهم جزيل ما عدك من النعيم المقيم ، الذي لا زوال له ولا اضمحلال بعد أن شرطت عليهم الزهد في درجات هذه الدنيا الدنية ورؤفها وزبرجها ، فشرطوا لك ذلك ، وعلمت منهم الوفاء به ، فقبلتهم وقربتهم وقدمت لهم الذكر العلي والثناء الجلي ، وأهبطت عليهم ملائكتك ، وأكرمتهم بوحيك ، ورقدتهم بعلمك ، وجعلتهم الذرائع إليك ، والوسيلة إلى رضوانك . فبعض أسكنته جنتك إلى أن أخرجته منها ، وبعض حملته في فلكك ونجيته ومن آمن معه من الهلكة برحمتك ، وبعض اتخذته لنفسك خليلاً ، وسألك لسان صديق في الآخرين ، فأجبتهم وجعلت ذلك علياً ، وبعض كلمته من شجرة تكليما ، وجعلت له من أخيه رداً ووزيراً ، وبعض أولادته من غير أب ، وآتيتهم البيئات ، وأيدته بروح القدس . وكل شرعت له شريعة ، ونهجت له منهاجاً ، وتخيرت له أوصياء ، مستحفظاً بعد مستحفظ ، من مدة إلى مدة ، إقامة لدينك ، وحجة على عبادك ، ولئلا يزول الحق عن مقره ، ويغلب الباطل على أهله ، ولا يقول أحد لولا أنزلت إلينا رسولا منذراً ، وأقمت لنا علماً هادياً ، فنتبِع آياتك من قبل أن نذل ونخزي .

اللغة: الاستتخااص : جعل الشيء خالصا و مخصوصا . الشرط : بمعنى الإلزام و الالتزام . شَرَطَ عليه : أي ألزمه . و شَرَطَ له : أي التزم به .  
 الرُّبْرُج \_ كفلفل \_ : الزينة . الرُّفْد \_ بالكسر \_ : العطاء . رَفَدَ يَرْفُدُ كمنع يمنع : أعطاه . و الإزْفَاد : الإعانة . الرِّدْء \_ بكسر الراء \_ : العون .  
 رَدَاهُ به \_ كمنع \_ : جعله له عونا . شَرَعَ \_ كمنع \_ : سنَّ .

الإعراب : قوله : « فبعضُ أسكنته » يحتمل كون البعض مرفوعا على الابتداء . و جاز الابتداء بالنكرة ؛ لكونها مخصّصة في المعنى ؛ إذ المراد بعض منهم ، أي من الأولياء السابق ذكرهم . و يمكن كونه مرفوعا على أنه مبتدأ مؤخّر حذف خبره المقدم ، أي منهم بعض ، و عليه فما بعده نعت له . قوله : « و كلاً شرعتَ » بنصب « كلاً » في أكثر النسخ ، و لكنه منافٍ لقواعد النحو لو كان منصوباً على الاشتغال ؛ فإن شرطه صحة عمل العامل فيه مع قطع النظر عن المشتغل به ، و هنا ليس كذلك ؛ إذ لا يصح « شرعت كلاً » ؛ لأن المراد من الكل الأنبياء ، و ليس مشروعين ، بل هم المشروع لهم . فالأنسب رفع « كل » ، إلا أن يكون منصوباً بنزع الخافض \_ و إن كان بعيداً \_ أي لكل شرعت . قوله : « فنتبّع آياتك » بنصب نتبّع ؛ لوقوعه بعد الفاء في جواب « لولا » العرفية التي هي من الأشياء الستة ، فيكون منصوباً بتقدير « أن » .

المعنى: قوله: « اللهم لك الحمد على ما جرى به قضاؤك »؛ لما كانت المصائب الواردة على الأولياء بمشيئة الله تعالى وقضائه، فتكون متلقاة عند الكُمَّلِين بحسن القبول، كالنعمة؛ لكونها من جانب المحبوب، كما قيل في هذا المقام: « ما للعبيد والإرادة، وإنما الإرادة للسادة ». فكل ما أَرَادَهُ وقضاه فهو خير محض ونعمة صرفة يُشكر عليها، كما قال أبو عبد الله عليه السلام لشقيق البلخي، حيث سأله الصادق وقال: كيف أصبحت يا شقيق؟ قال: بخير؛ إن وجدنا شكرنا، وإذا فقدنا صبرنا. فقال عليه السلام: هكذا كلاب حجازنا؛ إن وجدوا شكروا، وإن فقدوا صبروا. فقال شقيق: فكيف أنتم معاشر أهل البيت؟ قال عليه السلام: إذا وجدنا آثرنا، وإذا فقدنا شكرنا (1). و إلى ذلك أشار أمير المؤمنين عليه السلام فيما نسب إليه من الديوان: لا تَخْدَعَنَّ فللمحَبِّ دلائلُ لديه من نحو الحبيب رسائلُ منها تتعمه بما يُبلى بهو سروره في كل ما هو فاعلٌ وعلى هذا المنوال ما قاله أبو جعفر الباقر عليه السلام حين عاد جابرا، وسأله عن حاله وعما يريد؟ قال جابر: أريد المرض على الصحة، والفقر على الغنى، والموت على الحياة. فقال عليه السلام: وإنا معاشر أهل البيت فلا نريد إلا ما أَرَادَهُ اللهُ؛ فإن أَرَادَ الفقر، نريد الفقر، وإن أَرَادَ الغناء فنريد الغنى (2). وهذا [ من ] قوله تعالى: « لا يَسْتَقْبِرُونَ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ » (3) و « وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ » (4). قوله: « فشرطت عليهم الزهد » أي ألزمتهم بملازمة الزهد والورع، ويُستفاد معنى الإلزام من تعلق « عليهم » به. كما أن معنى الالتزام مستفاد من العبارة الآتية « فشرطوا لك ذلك »، أي التزموا بما ألزمتهم به، وهو معنى العصمة؛ على ما عليه الإمامية في حق الأنبياء والأئمة سلام الله عليهم. قوله: « وسألك لسان صدق في الآخرين » إشارة إلى إبراهيم \_ عليه وعلى نبينا وآله السلام \_ على ما حُكي عنه في سورة الشعراء، حيث سأل ربه بقوله: « وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ » (5). والمراد بلسان الصدق \_ وإن كان يُحتمل كونه الثناء الجميل كما أشار إليه أمير المؤمنين عليه السلام: ولسان الصدق يجعله الله تعالى للمرء في الناس خير له من المال يورثه غيره (6) \_ ولكن الظاهر إرادة الأشخاص في هذا المقام؛ فإن الخليل ربما كان بصدد أعقابه وذريته، حتى أنه سأل الإمامة أيضا في عقبه، حيث قال بعد قول الله تعالى له: « إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ » (7). فالغرض في هذا المقام سؤال الذرية الصالحة، والولد الصالح أيضا لسان صدق، بل هو أقرب إلى اللسانية من المال الصامت ومثاله، فاستجيب له بإعطاء سؤله، كما أشير إليه في سورة مريم بقوله: « وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا » (8). فالضمير راجع إلى إبراهيم وإسحاق ويعقوب عليهم السلام؛ لتقدم ذكرهم. ولقد كنت قبلاً في القرون السالفة (9) \_ بصفاء الباطن و يمكنون الودَّ والولاية \_ أوَّلُ الآية المذكورة بأمير المؤمنين عليه السلام، فصادف أن وجدتُ في هذه الأيام في تفسير الصافي (10) منقولاً عن القمي (11) بما هو صريح في ذلك، وأن المراد من الرحمة الموهوبة نبينا صلى الله عليه وآله، وهو رحمة للعالمين، ولسان الصدق هو أمير المؤمنين عليه السلام. ولعمري إن المعاندين قد غفلوا عن هذا، وأدرجوه في القرآن، ولعله أخذوه وصفا لا علماً. ولا يخفى ركاكته؛ لأن المناسب للسان التوصيف بكونه جلياً لا علياً، مع أنَّ الجعل متعدُّ إلى المفعولين، فالأولى جعله مفعولاً ثانياً لا وصفا [و] لا حالاً من اللسان. فهذا في الركابة والتعسف نظير ما قاله بعض المتعصبين من قضاة المخالفين في الحديث المعروف بين الفريقين: أنا مدينة العلم، وعليٌّ بابها (12)، وكذا في قوله صلى الله عليه وآله: من كنت مولاه، فهذا عليٌّ مولاه (13): أن المذكور في هذه الموارد العليُّ الوصفي لا العَلَمِي. وسخافة هذا القول واضح، [ لا ] سيما في الحديث الأخير؛ فإن مقتضى قواعد النحو تعريف « العليِّ »، بأن يقول: فهذا العليُّ مولاه. وغرض هذا المجيب بيان أن المرفوع بيد النبي كان أبابكر لا ابن أبي طالب. فلاحظ وتأمل ما فيه من السخافة. قوله: « وبعضُ كلمته من شجرة تكليما » أقول: لا إشكال ولا خلاف في كونه تعالى متكلماً، وإنما الكلام في معنى « المتكلم » هل هو: « من قام به الكلام » أو « من أوجد الكلام »؟ وحيث إنَّ الكلام مركب من الأصوات والحروف المرتبة، وكلما هو كذلك فهو حادث، فيلزم كون كلام الله حادثاً، فلا يكون قائماً بذاته؛ لكونه قديماً، ولا يجوز قيام الحادث بالقديم. فقالت الأشاعرة (14): إنَّ كلامه تعالى ليس مركباً من الأصوات، بل هو صفة قائمة به، وكل ما هو كذلك فهو قديم، وقال شاعرهم: إنَّ الكلامَ لفي الفؤاد وإنما جعل اللسان على الفؤادِ دليلاً (15) وهو الكلام النفسي المدلول عليه بالكلام اللفظي، غير العلم والإرادة والكرهية. وأما المعتزلة و

الإمامية فهم قائلون بكون كلام الله حادثاً؛ لأنه مركب من الأصوات والحروف، وهي مترتبة الأجزاء، وكل ما هو كذلك فهو حادث على ما سبق، وحيث إن قيام الحوادث بذاته الأقدس لا يجوز فقالوا: إن معنى التكلم إيجاد الكلام ولو في الحجر والشجر والهواء وأمثال ذلك. والحنابلة والكرامية أيضاً قالوا بحدوث الكلام، إلا أن الحنابلة قالوا بكون الكلام صفة قائمة بذاته مع كونه مركباً من الأصوات، وهي حادثة؛ لتجوزهم قيام الحوادث بذاته تعالى. والكرامية أنكروا كبرى القياس (16). ولعمري إن نزاع كون القرآن قديماً أو مخلوقاً كان له أهمية تامة في زمان أوائل الخلفاء العباسية، وكان هارون الرشيد يرى كونه قديماً غير مخلوق، ولكن المأمون اعتقد بكونه مخلوقاً ودعى الناس إليه، حتى أنه أمر بإحضار أحمد بن حنبل من القائلين بالقدم، وقبل وصوله إليه توفي المأمون، وحسب وصيته إلى أخيه المعتصم هو أيضاً دعا الناس إلى القول بمخلوقية القرآن، وأحضر أحمد بن حنبل، وعقد مجلساً لمناقشته مع العلماء في هذه المسألة، ولم يلتزم بالحدوث، فأمر بحبسه على ما في حياة الحيوان في أحوال المعتصم، وفيه: إن أحمد في ضمن مذكراته قال: «لو جئتموني بآية من القرآن لأجبتكم وقلتُ بحدوثه» (17). أقول: ومما يقضي منه العجب أن مثل أحمد بن حنبل - واحد من الأئمة الأربعة - يقنع بآية واحدة في حدوث القرآن، والعلماء الحاضرون يفتون بقتله تارة وبسوطه أخرى (18) ولا يأتون بما رامه! ليتني كنت في هذا المجلس كي أقطع النزاع، وأحسم مادة الجدل بذكر آية من آيات القرآن في أوائل سورة الشعراء؛ قال تعالى: «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ \* فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ وَأُكُنُوا بِهِنَّ يَسْتَهْزِئُونَ» (19). فإن الذكر قد أطلق في القرآن كثيراً على كلام الله تعالى؛ قال: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاحِفُونَ» (20)، وقال: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكُ وَلِقَوْمِكَ» (21) إلى غير ذلك من الآيات. والمحدث واضح معناه، وهو المتجدد الحادث، فقد وُصف القرآن بالحدوث. ولعل «المعرضين» أعم من الإعراض عن أصله أو عن وصفه بالحدوث، فهم قد كذبوه في هذا الوصف، وأتاهم أبناء المستهزئين. قد حُبس أحمد بن حنبل أزيد من سنتين. ولا عجب من هذه الغفلة، وليس هذا الدهول أعجب من دهول الثاني، حيث قال في وفاة النبي صلى الله عليه وآله: «إنه حي لم يميت!»، حتى ذكره الأول و ردعه بنقل الآية: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (22). وكيف كان، فقد ذكر في حياة الحيوان كرامةً لأحمد بن حنبل في القول بقدّم القرآن: أن عبد الله بن ورد قال: رأيت في الرؤيا رسول الله - صلى الله عليه وآله [ وآله ] وسلم - فقلت له: يا رسول الله، ما شأن أحمد بن حنبل؟ قال: سيأتيك موسى بن عمران فاسأله... الحديث (23)؛ فإن آخر الحديث - على ما نقله - وإن كان ينبئ عن تمجيد أحمد، ولكن ظني أن يكون الرائي قد سها في آخر الرؤيا؛ فإن إحالة الرسول صلى الله عليه وآله أمر أحمد بن حنبل المنكر لحدوث القرآن ومخلوقيته من بين الأنبياء إلى موسى بن عمران عليه السلام إن كان للفضل فينبههم من هو أفضل كالخليل، أو للتقدم فأبو البشر أقدم، أو للقرب فروح الله أقرب منه، وليس إلا - لكونه كليماً، فله في أمر الكلام خصوصية. ولا يبعد أن تكون تلك الخصوصية إحساس كلامه من الشجرة، كما أشير إليه في الدعاء: وبعض كلمته من الشجرة تكليماً أخذ له من الآية الشريفة في سورة القصص: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَـمُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (24)؛ إذ من الواضحات حدوث ذلك الكلام وظهوره من الشجرة بإيجاد الباري صوتاً، فمعنى تكلمه تعالى بإجاده الكلام. وما زعمه بعض من أن موسى سمع نداء من الجهات الستة ليكون فرقاً بين كلام الله وكلام المخلوق، فهو خلاف ظاهر الآية الناطقة بظهوره من الشجرة ب- «من» الابتدائية. قوله: «ولا يقول أحدٌ لولا أرسلتَ إلينا رسولاً» الخ؛ عطف على «لئلاً يزول»، ومعناه: إن بعث الأنبياء وتخيّر الأوصياء لكل منهم بعنوان «المستحفظ» إنما هو لإقامة الدين وقطع عذر المعاندين؛ لئلاً يقول أحدٌ «لولا أرسلت» كما قال الكافرون، على ما أشير إليه في الآية في سورة الرعد: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (25). وعن ابن عباس: قال النبي صلى الله عليه وآله: أنا المنذر، وعليّ الهادي من بعدي. يا علي، بك يهتدي المهتدون (26). ولا يخفى أن الغالب في القيود والتعليلات إنما هو الرجوع إلى آخر الكلام، فالعمدة في هذه التعليقات هو وجود الأوصياء وكونهم حافظين؛ فإن إقامة الدين «لئلاً يزول الحق عن مقره... إلى آخره» ظاهره البقاء لا الحدوث، فشأن النبي هو الإنذار والإبلاغ، وشأن الوصي والإمام - المعبر عنه بالهادي وهو الموصل إلى المطلوب - الإجراء والتصرف. ولا بأس بتقريب المطلب بنحو من التشبيه بمجلس المقتنين والمجرنين، فإن الهيئة التقنية غير الهيئة المجرية. وبعبارة أخرى:

ليس الحدوث بقاء، ولا العلة المحدثة مبقية؛ فالنبي هو المؤسس، ولكن الإبقاء والحفظ هو وظيفة الإمام.

- 1- . قريب منه ما رواه في المستدرک، ج 7، ص 217، ح 8076 عن أمير المؤمنين عليه السلام. ونسب المضمون أيضا إلى أبي يزيد البسطامي في تفسير القرطبي، ج 18، ص 28 و تفسير الثعالبي، ج 5، ص 410.
- 2- . لم نجد هذه الرواية، ولكن قريب منه ما رواه في الكافي، ج 8، ص 253، ح 357 عن أبان بن تغلب.
- 3- . سورة الأنبياء، الآية 27.
- 4- . سورة الإنسان، الآية 30؛ سورة التكوير، الآية 29.
- 5- . سورة الشعراء: 84.
- 6- . الكافي، ج 2، ص 154، ح 19؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج 1، ص 328؛ الصافي، ج 3، ص 284.
- 7- . سورة البقرة، الآية 124.
- 8- . سورة مريم، الآية 50.
- 9- . كذا، والصحيح: في السنين السالفة.
- 10- . الصافي، ج 3، ص 284.
- 11- . تفسير القمي، ج 2، ص 51.
- 12- . رواه في عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج 1، ص 71، ح 298؛ الخصال: ص 574؛ الفصول المختارة، ص 135؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج 1، ص 314، وذكر في الأخير بعض طرقه. وقد ذكره في نظم درر السمطين، ص 113؛ الجامع الصغير، ج 1، ص 415، ح 2705؛ كنز العمال، ج 13، ص 148، ح 36465.
- 13- . رواه الصدوق في الهداية، ص 149، والشريف المرتضى في رسائله، ج 4، ص 131، وهو من المتواترات، لاحظ الغدير، ج 1، ص 14\_158.
- 14- . راجع البيان في تفسير القرآن. للسيد الخوئي رحمه الله، ص 406.
- 15- . الشعر للأخطل كما في إعانة الطالبين، ج 2، ص 282.
- 16- . البيان في تفسير القرآن، ص 411\_415؛ المستصفي، ص 80\_81.
- 17- . حياة الحيوان، ج 1، ص 73 (دار إحياء التراث العربي - بيروت).
- 18- . أي بضربه بالسوط.
- 19- . سورة الشعراء، الآيتان 5 و 6.
- 20- . سورة الحجر، الآية 9.
- 21- . سورة الزخرف، الآية 44.
- 22- . سورة الزمر، الآية 30، مسند أحمد، ج 6، ص 220؛ صحيح البخاري، ج 4، ص 194؛ السنن الكبرى، ج 8، ص 142؛ فتح الباري، ج 8، ص 111؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج 2، ص 40 و....
- 23- . حياة الحيوان، ج 1، ص 74.
- 24- . سورة القصص، الآية 30.
- 25- . سورة الرعد، الآية 7.



26- . شواهد التنزيل ، ج 1 ، ص 294 ؛ شرح الأخبار ، ج 2 ، ص 350 ، ح 701 .









الترجمة: حمد برای خداست که تربیت دهنده عالمیان است، و صلوات فرست - خدایا - بر آقای ما محمد «ص» پیغمبرش و بر عترتش، و سلام فرست سلام فرستادنی. ای پروردگار من! برای تو است حمد بر جریان قضای تو در حق دوستانی که برگزیده [ای] آنها را برای خودت و دینت، در آن زمان که اختیار کردی برای ایشان بزرگ ترین آنچه نزد تو است از نعمت پاینده که زوال و اضمحلال ندارد، بعد از این که التزام گرفتی بر آنها بی میلی ایشان را در درجات این دنیای پست و در زینت های او. پس ملتزم شدند برای تو اینها را و دانستی از ایشان وفای به این شرط [را]، پس قبول کردی و آنها را مقرب نمودی و پیش انداختی ذکر بلند ایشان را و ستایش آشکارشان را، و نازل کردی بر ایشان ملائکه خود را، و عزیز گردانیدی ایشان را با وحی خود، و یاریشان نمودی با علم خود، و قرار دادی ایشان را وسیله ها برای خود و وسیله برای رضای خود. پس بعضشان را جا دادی در بهشت خود تا بالأخره بیرونش کردی، و بعضشان را سوارش کردی در کشتی خود و نجاتش دادی با کسانی که ایمان آوردند از هلاک شدن با رحمت خود، و بعضی را اخذ نمودی برای خودت خلیل و خواهش کرد از تو زبان راستگو در میان آخر امت ها، پس قبولش کردی و قرار دادی او را علی «ع»، و بعضی را حرف زدی از درخت يك حرف زدنی و قرار دادی یاور و وزیر، برادر او را، و بعضی را بدون پدر به وجود آوردی و دادی برایش بیئات و مؤید کردی با روح القدس. و برای هر يك شریعتی گذاشتی و راهی برایش نشان دادی، و اختیار نمودی وصی ها برای هر يك که هر يك بعد از دیگری حفظ کننده دین شود از يك مدتی تا مدت دیگر، به جهت به پا داشتن دین تو و حجت تمام شدن بر بندگان تو، و تا این که حق از قرارگاه خود زایل نشود در حالتی که باطل بر اهلش غالب شود، و تا این که نگوید يك نفر: چرا نفرستادی به سوی ما رسولی را که تخویف کننده است و به پا نداشتی برای ما نشانه [ای] که هدایت کننده شود تا پیروی نمایم آیات تو را پیش از این که ذلیل و رسوا باشیم.

## الفصل الثاني [ من الدعاء ]

الفصل الثاني [ من الدعاء ] الدعاء: بسم الله الرحمن الرحيم إلى أن انتهيت بالأمر إلى حبيبك ونجيبك محمد صلى الله عليه وآله، فكان كما انتجبتة سيد من خلقته، وصفة قوة من اصطفيت، وأفضل من اجتبتته، وأكرم من اعتمدته قدمته على أنبيائك، وبعثته إلى الثقلين من عبادك، وأوطأته مشارقتك ومعاريتك، وسخرت له البراق، وعرجت بروحه إلى سمائك، وأودعته علم ما كان وما يكون إلى انقضاء خلقك. ثم نصرته بالرعب، وحففته بجبرئيل وميكائيل والمُسومين من ملائكتك، وعادته أن تظهر دينه على الدين كله، ولو كره المشركون، وذلك بعد أن بوأته ميثاقاً صدق من أهله، وجعلت له ولهم أول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركاً وهدياً للعالمين، فيه آيات بيّنات مقام إبراهيم، ومن دخله كان آمناً، وقُلت «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً» (1)، ثم جعلت أجر محمد - صلواتك عليه وآله - مودتهم في كتابك، فقُلت «قل لا أسئلكم عليه أجرًا إلا المودة في القربى» (2)، وقُلت «ما سألنكم من أجرٍ فهو لكم» (3)، وقُلت «قل ما أسئلكم عليه من أجرٍ إلا من شاء أن يتخذ إلى ربه سبيلاً»، فكانوا هم السبيل إليك، والمسلك إلى رضوانك.

1- سورة الاحزاب، الآية 33.

2- سورة الشورى، الآية 23.

3- سورة سبأ، الآية 47.

اللغة: الثقلان: تشية الثقل بالتحريك، والمراد منه الإنس والجن. قيل: أطلق عليهما الثقلان لأن لهما به سبب التميز فضيلة ورجحانا على سائر الحيوانات. والرُّجْحَان والتَّثْلُ والقَدْر متقاربة معنى. البراق \_ بضم الباء \_ : دابة ركبها رسول الله صلى الله عليه وآله ليلة المعراج، سميت بذلك لتضوُّع لونها وتبرُّقها، بأن يكون من البريق، أو لسرعة سيرها كالبرق، أكبر من الحمار، أصغر من البغل، مضطرب الأذنين، عيناه في حافره، وخطاه مدَّ بصره، إذا انتهى إلى جبل قصرت يداه وطالت رجلاه، وإذا هبط طالت يداه وقصرت رجلاه. الحف \_ بالحاء المهملة \_ : الإحاطة والاكْتِناف بالشيء. التَّسْوِيم: التعليم، من العلامة، كما في الخيل المسوَّمة، أي المعلمة بعلامة من السماء. المبوأ \_ من باء \_ : بمعنى رجع. وبوَأ له: أي هيأ له المنزل؛ لأن الشخص يرجع كل يوم إليه. بكَّة: قيل هو موضع البيت، ومكة سائر البلد. وقيل: هما اسمان للبلد، والباء والميم متعاقبان. وسميت مكة ببكة لبكَّها، أي دقَّها أعناق الجبابرة، أو لتزاحم الناس بعضهم ببعض في الطواف.

الإعراب: قوله: «إلى أن انتهيت» الجار متعلق بقوله «شرعت» أو «إقامة»، يعني: إن تشريع الأديان أو إقامتها مستمرة إلى زمان نبينا الخاتم صلى الله عليه وآله. قوله: «على أنبيائك» الجار متعلق بواحد من الأفعال السابقة، من «اصطفيته» أو «انتجبه» أو «اعتمده»؛ على ما هو قاعدة التنازع. قوله: «مبوأ» اسم مكان منصوب على الظرفية. يعني بعد أن أسكنته في منزل الصادقين بالنسبة إلى الله تعالى؛ فان رسول الله صلى الله عليه وآله كان قبل نبوَّته معروفًا بين أهل مكة بـ «محمد الصادق الأمين». قوله: «فكانوا هم السبيل إليك» إما بضم السبيل؛ بأن يكون خبرًا، و«هم» مبتدأ، والجملة خبر «كانوا»؛ أو بالنصب على أن يكون خبر «كانوا»، و«هم» ضمير فصل أو تأكيد لاسم كانوا.



المعنى: لما كان نبينا صلى الله عليه وآله أشرف الأنبياء وسيدهم، ولذا صار بحسب الترتيب عقبيهم، لئلا يُنسخ شرعه، ولأن السلف كمقدمة الجيش يُعدُّون الخلق لقبول الفيوضات الإلهية، وكأنهم مبشرون بقدومه، كما قال الشاعر بالفارسية: من أن ستاره صبحم كه در محل طلوعهميشه پيشروى آفتاب مى باشم وهذا ما قال في الدعاء «إلى أن انتهيت بالأمر»، يعني: إن بعث الأنبياء ونصب الأوصياء قد استمرّ وامتدّ إلى زمان بعثة الرسول صلى الله عليه وآله، وما بقي الدهر خاليا من الحجة. وحيث إن نبينا كان أفقههم - على ما صرح بقوله «سيد من خلقته» - وكان من المرسلين مبعوثا إلى الجن والإنس ومرسلاً إلى عموم الخلائق كما أشير إليه بلفظ «الثقلين» أي الإنس والجن، وكذا بقوله «وأوطأته مشارقك ومغاربك»؛ فإنه كناية عن وطئه تمام الكرة؛ لأن الأرض منقسمة بخط الجنوب والشمال إلى القسمين المشرق والمغرب، والتعبير بالجمع بملاحظة الممالك أو البلدان أو مطالع الشمسيين باعتبار الفصول بل الأيام أيضا. ومن جملة فضائله وامتيازاته صلى الله عليه وآله معراج؛ فإن بعض الأنبياء - كإدريس وعيسى - على نبينا وآله وعليهما السلام، وإن كان لهما أيضا عروج ومعراج، كما قال الله تعالى في حق إدريس في سورة مريم: «وَإِذْ كَرَّمْنَا فِي الْأَنْبِيَاءِ إِدْرِيْسَ إِذْ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا \* وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» (1). وفي الصافي (2) عن الكافي (3) عن الباقر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أخبرني جبرئيل أن ملكا من الملائكة كانت له عند الله منزلة عظيمة، فعتب عليه، فأهبطه من السماء إلى الأرض، فأتى إدريس عليه السلام فقال له: إن لك عند الله منزلة، فاشفع لي عند ربك. فصلّى ثلاث ليال لا يفتر، وصام أيامها لا يفتر، ثم طلب إلى الله عز وجل في السحر في الملك، فقال الملك: إنك قد أعطيت سؤالك، وقد أطلق الله لي جناحي، وأنا أحب أن أكافئك، فاطلب إليّ حاجة. فقال: تريني ملك الموت لعليّ آنس به؛ فإنه ليس يهنا مع ذكره شيء. فبسط جناحيه ثم قال: إركب. فصعد به، فطلب ملك الموت في السماء الدنيا، فقيل له اصعد، فاستقبله بين السماء الرابعة والخامسة، فقال الملك: يا ملك الموت، ما لي أراك قاطبا؟ قال: العجب إنني تحت ظل العرش حيث أمرت أن أقبض روح آدمي بين السماء الرابعة والخامسة. فسمع إدريس عليه السلام، فامتعض، فخرّ من جناح الملك، فقبض روحه مكانه، و قال الله: «وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» (4). انتهى. وقال في حق عيسى: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَـكِنْ سُبُّهُ لَهُمْ» إلى قوله: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» (5) [أي رفعه] إلى السماء الرابعة. وفي الخبر: ضجّت الملائكة لما رأوه لابسا لثياب خشنة عارية في الدنيا عن العلائق الدنيوية من المال والعيال والأولاد والمسكن وغيرها، فأوحى إليهم؛ أن: فتشوه. فلما فتشوا وجدوا معه إبرة ليخيط بها قد قميصه، فقال الله تعالى: لو لا أن له علاقة بالدنيا بقدر الإبرة لرفعته إلى السماء السابعة (6). أقول: وحيث إن لنا علائق بالدنيا من الثرى إلى السماء السابعة فلا نرفع بقدر الإبرة، وأما نبينا صلى الله عليه وآله خاتم الأنبياء فلم يتعلق قلبه الشريف بعلائق الدنيا ذرة، فخصّه الله تعالى بفضيلة المعراج، كما أشار إليه في سورة الإسراء: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» (7) الآية. وقد اختلفوا في معراجهم صلى الله عليه وآله من حيث الكم والكيف والوضع والأين والتمتى والجدة: فالاختلاف الكمي من حيث وقوع المعراج مرة واحدة كما هو المتيقن؟ أو مرتين كما ورد في الخبر المروي في الكافي (8) عن الصادق عليه السلام، حيث سئل: كم عُرج برسول الله صلى الله عليه وآله؟ فقال: مرتين. وفي الكيف: هل كان راجلا؟ أو راكبا للبراق إلى محل وللرفرف في محل آخر؛ كما هو المشهور المستفاد من أكثر الأخبار (9)؟. وفي الوضع: من حيث كونه يقظانا كما هو معتقد أكثر الإمامية وجمع من غيرهم، أو نائما كما يُستفاد من جمع من رواة العامة، وهو مروي عن أم المؤمنين عائشة (10)؟. وفي الأين: هل هو في مكة أو في المدينة من بيت أم هانئ، أم من المسجد الحرام أو غيرها؟ وكذا في الحركة الأينية: من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى كما هو ظاهر الآية، أو إلى السماوات العلى وفوق العرش الأعلى إلى السدرة المنتهى والحجب العليا كما هو منصوص أكثر الأخبار المروية عن أهل بيت النبوة صلوات الله عليهم أجمعين (11)؟ وفي التمتى: من حيث وقوعه في ليلة القدر، أو السابع والعشرين من رجب في عام البعثة، أو الثاني عشر منها أو غيرها؟ وفي الجدة: من حيث كون المعراج جسمانيا، أي الجسم مع الروح كما هو معتقد أغلب الإمامية، أو روحانيا كما يقوله القائلون بكونه في حالة النوم، أو بين النوم واليقظة؟ وبعبارة أخرى: فهل المالك لهذه الحركة هو الجسم متعلقا به الروح أو الروح

وحده . وبهذا الاعتبار قد عبّرنا عنه بـ « الجدة » المرادف للملك . ومنهم من قال بكون معراجة بقلبه المثالي ، كما أنّ المعاد قد اختلف فيه : هل هو معاد جسماني أو روحاني أو بقلب المثال ؟ ومنشأ الاختلاف هو النظر إلى استحالة إعادة المعدوم ، كما أن منشأ الاختلاف في المعراج استحالة الخرق والإلتيام في عوالم الأفلاك ، فكيف يكون النبيّ صلى الله عليه وآله بيدنه العنصري صاعدا إلى السماوات بل ما فوقها ، مع أن الامتداد كثير جدا؟ فعلى المستفاد من الخبر المروي في الاحتجاج (12) عن أمير المؤمنين عليه السلام في ذكر النبي قال : أُسري به من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى مسيرة شهر ، وعُرج به في ملكوت السماوات مسيرة خمسين ألف عام أقل من ثلث ليلة ، حتى انتهى إلى ساق العرش . انتهى . وهو الموافق للآية في سورة المعارج : « تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ » (13) . ولأجل هذه الاستبعادات التزم بعدم كون المعراج جسمانيا ، حتى قال أعرابيهم : « ألقى النبي عنصره الترابي في كرة التراب ، والمائي في الماء ، والناري والهوائي في الهواء والنار ، وصعد بروحه! » . وقد أثبت هذا القائل من أمثال ذلك المعراج الروحاني لنفسه آلاف ألوف . ولعل المتوهم يتوهم صحة هذا الاعتقاد من بعض نسخ دعاء الندبة كما في زاد المعاد ، حيث قال : وعرجت بروحه (14) . هذا ، ولكن الإنصاف أن القول بمعراج النبيّ مرتين أو مرة من هذا القبيل ، وإثباته آلاف ألوف للأعرابي بل لكل نائم على ما قاله تعالى في الآية : « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا » (15) الآية . بل الصلاة معراج المؤمن كل يوم خمس مرات [ . . . ] ومقرون بالاعتساف . وأما الاستبعادات فما لم تصر بحدّ الاستحالة العقلية فليست مانعة ، كما أن معتقدنا في المعاد أنه جسماني ، والثواب والعقاب في القيامة على هذا البدن العنصري . والقول بأنه مستلزم لإعادة المعدوم وهو محال ، كما أشير إليه في الآية : « وَصَدَّرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ » (16) ، قد أجاب ذاته الأقدس عن هذه الشبهة \_ بعد التعريض أولاً بقوله « ونسي خلقه » \_ قال في الآية اللاحقة : « قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ » (17) . ومحصل الجواب بعد التوضيح : أن إعادة المعدوم لا نسلم بطلانه واستحالته أولاً ؛ إذ لم يقم برهان يقنعنا على ذلك ، قد كان الله تعالى خلقه في الأول لا من شيء . ولو نسلم بطلانه فليس المقام من هذا القبيل ؛ فإن الهيولى باقية والصور متبدلة ، حتى أن العظام لو ترممت وصارت بالية واستحالت ترابا ، فهذه تبدل في الصورة . على أن الأعضاء الأصلية في الحيوان لا تصير معدومة ، وإنما الذي تبلى هي الأعضاء الأجزاء الطارئة . وعلى التسامح العرفي يقال على مثل هذا البدن المتجدد : إنه البدن الأصلي . فإذا اندفعت الشبهة والاستبعاد في المعاد فكذلك هي مدفوعة في المعراج . أما على القول بأن المعراج هو السير من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى \_ كما هو القدر المتيقن من آية الإسراء \_ فلا يرد عليه إشكال ؛ لا من جهة الخرق والإلتيام ، ولا من جهة قصر المدة . فالأول واضح ، والثاني فإن بساط سليمان به سبب الريح كان غدوها شهرا ورواحها شهرا ، فلا استبعاد فيه . ولكن إطلاق المعراج على هذا المعنى لا وجه له ؛ إذ لا عروج فيه ، بل مسير وإسراء كما عبّر به في الآية . وأما لو قلنا بعروجه إلى السماوات بعد مسيره هذا \_ كما هو المعتقد بمقتضى الأخبار المأثورة \_ فتوقيته بما يقرب من طرفة عين كما قيل وورد به الخبر : أن حلقة الباب التي تحركت عند ذهابه لم تسكن عن الحركة في إيباه (18) ، فهو وإن لم يكن عادم النظر بالتقريب \_ كما قال أصف بن برخيا : « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا » (19) ، وذلك من اليمن إلى الشام مسيرة شهر أو شهرين \_ إلا أن النظر \_ لو سلمناه \_ فهو يرفع استبعاد المسير من حيث هو مسير ، وأما الكلمات والمخاطبات الواقعة مع الملائكة والأنبياء \_ سلام الله عليهم \_ ومع ذاته الأقدس تعالى ، فلا يصح وقوعها في هذا الوقت عقلاً . مع أن النظر أيضا غير مسلم ، وأي مناظرة بين مسير شهر أو شهرين وبين مسير خمسين ألف سنة ؟ ! مع أن الشعاع أسرع الأشياء في الحركة على ما استنبطه المتجددون من علماء الأروپ ؛ يسير في كل ثانية ثمانية وسبعين ألفا وثمانمئة وواحد وأربعين ( 78841 ) فرسخا ، حتى قالوا : إن شعاع الشمس يصل إلى الأرض في ثمان دقائق ، والفاصلة [ بينهما ] سبعون واثان مليون فرسخ بفراسخ أربعة آلاف ذراع . فالإنصاف أن القول بالمعراج الجسماني لا يلائم هذا المقدار من التوقيت . والاعتذار عنه بكونه روحانيا أيضا لا يسمن ولا يغني من جوع ، مضافا إلى عدم الفضيلة فيه كما عرفت ، [ و ] لا يحتاج معه إلى تحريك حلقة الباب حتى لا تسكن عن الحركة ، بل ولا يحتاج معه إلى البراق والرفرف ، بل ولا إلى جبرئيل وغيره . ومن هنا يظهر لك عدم الملائمة بين عبارتي الدعاء على نسخة المجلسي قدس سره ؛ فإنّ تسخير

البراق لا حاجة إليه مع عروج الروح؛ فهو من جهة القرائن السياقية على النسخة الأخرى، بأن تكون العبارة « وعرجت به » على ما سيأتي إن شاء الله تعالى. فتعيّن على القول بوقوع المعراج و جسمانيته إلى السماوات الالتزام بكونه في تمام الليل، كما هو ظاهر إطلاق الآية، حيث قال تعالى: « أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا » (20)؛ فإن ظهور « الليل » من حيث إطلاقه في تمام الليل، كما أن ظهور « العبد » في الجسم مع الروح لا الروح فقط، فيستفاد منها كون المعراج جسمانيا وفي الليل بما يقرب من تمامه أو فيما يقرب من ثلث الليل، كما هو ظاهر بعض الأخبار، ومنها الخبر السابق المروي عن الاحتجاج. و السير إلى ما فوق السماوات السبع في مثل الليلة أو ثلثها مع كون ثخن كل سماء مسيرة خمسمئة عام، و الفصل بين كل سماء مع الآخر كذلك على [ ما في ] بعض الأخبار (21)، أو المجموع مقدار خمسين ألف سنة كما مر في بعض الأخبار (22)، و هو المطابق لكون المسافة بين الشمس والأرض اثنين و سبعين مليوناً من الفرسخ، على ما ذكرناه سابقاً نقلاً عن بعض علماء الأروپ؛ لأن مسيرة يوم ثمانية فراسخ غالباً، و خارج تقسيم العدد على الثمانية تسعة ملايين يوماً، و خارج تقسيم ذلك على ثلاثمئة و ستين: خمسة و عشرون ألفاً من الأعوام، و الشمس في الوسط كشمسة القلادة، فيكون ضعف العدد خمسين ألفاً كما أخبر به المعصوم سلام الله عليه، و كفى به فخراً لهم؛ حيث أخبروا بما فهمه حدّاق علماء العصر بأربعة عشر قرناً قبل ذلك... إلى غير ذلك مما بيّنه أهل بيت العصمة و لم يفهم أكثره علماء العصر إلا قليلاً بعد مداقة عميقة. وكيف كان، فهذا الاستبعاد من حيث وقوع سير مسافة خمسين ألف عام في الليلة أو ثلثها للجسد العنصري يمكن اندفاعه بملاحظة نظائره، فكما أن صعود البدن العنصري على رغم الخصم إلى هذه المسافة مستبعد بل أحالوه على معتقدهم فكذا هبوط الجسم اللطيف إلى الأرض في هذه المدة؛ كجبرئيل و الروح و سائر الملائكة في أقل من تلك المدة، و إن شئت فلاحظ حركة فلك الأفلاك أو العرش بلسان الشرع؛ فإنّ مسيره صلى الله عليه و آله في معراجه محدود به، حتى أن شبهة مسألة الخرق و الالتيام مندفعة بهذا المطلب؛ إذ بطلانه على تقدير التسليم منحصر في الفلك المحدّد للجهات، و هو الفلك الأطلس أو فلك الأفلاك، و هو على معتقد القدماء متحرك كل يوم حركة تامة، أي تمام الدورة. و قد ثبت في الهندسة أن نسبة القطر إلى المحيط كنسبة الواحد إلى ثلاثة و سبع، و على هذا فنسبة نصف القطر و هو مسافة مسيره من الأرض إلى فلك الأفلاك إلى نصف المحيط، أعني مسير جزء من المنطقة في ليلة واحدة، معتدلة أيضاً كنسبة الواحد إلى ثلاثة و سبع؛ ضرورة عدم تفاوت النسبة إذا قسم طرفاً النسبة على عدد واحد. مثلاً إذا كان نسبة الأربعة إلى الاثني عشر بالثلث، فكذلك النسبة محفوظة لو قسم الطرفان على اثنين، أي نصف كل منهما، أي نسبة الاثني عشر إلى الستة، كما هو قضية التناسب الهندسي؛ لتجدنّ مدة السير أقل من ثلث الليل على ما في بعض الروايات. و إن شئت فلاحظ الإبصار على القول بخروج الخط الشعاعي من البصر حتى تنطبق قاعدة المخروط على المبصر و رأسه في البصر، فإذا أبصرت زحل أو المريخ مثلاً كيف يخرج الخط و يتصل في هذه المسافة البعيدة إلى المبصر. و قد عرفت ما يؤيد ذلك في وصول الشعاع و سيره في كل ثانية قبل ذلك. و إن شئت فلاحظ الحركة البرقية الإلكترونية كيف يخبر من بلدة الرضائية (أرومية) من بطهران بالخطوط البرقية، فينقل الصوت في مسافة مئة فرسخ بل يزيد في أقل من ثانية. و لعل تسخير البراق لمعراجه صلى الله عليه و آله إنما هو لسرعة سيره، أخذاً من البريق و اللمعان كما في سير الأشعة، أو من البرق كما في الخطوط البرقية. فقد يتحصل من جميع ما ذكرنا إمكان المسألة عقلاً و إن كانت مستحيلة عادة. و لا بأس به؛ لأنه موضوع الإعجاز و خارق العادة، و كفى في الوقوع الأخبار الكثيرة المعتمدة الواردة في المقام، فما في الدعاء الذي نشره على ما أشرنا إليه من نسخة المجلسي من التعبير بالروح مع قطع النظر عن سابقه كما أشرنا؛ ضرورة عدم الحاجة إلى البراق في المعراج الروحاني. يمكن أن يكون النظر فيه إلى إثبات أقل المراتب بطريق القدر المتيقن، كما أن الاقتصار على بيان المسير بين المسجد الحرام و المسجد الأقصى في الآية الشريفة من هذا القبيل؛ فإنّ إثبات الشيء لا ينفي ما عداه. ألا ترى أن الأصوليين لم يعبؤوا بمفهوم اللقب في محل، و إلا لكان قولنا « محمد رسول الله » كفراً؛ لاستلزامه أن عيسى ليس برسول الله. [ لا ] سيما أن هذا الدعاء المسمى بـ « دعاء الندبة » في مقام الاستغاثة و الالتجاء في زمان الضيق و الشدة و غلبة الخوف من الأعداء و لزوم مراعاة التقية، فالمستحسن التكلم على حسب المشتبه بينهم، كما عن عائشة أم المؤمنين أن معراجه روحاني ما فقد جسمه صلى الله عليه و آله في تلك الليلة (23). و لكن على النسخة الأخرى المروية في مزار محمد بن المشهدي

المعبر عنه في لسان المجلسي قدس سره بـ « المزار الكبير » ، وفي المزار القديم المنسوب إلى القطب الراوندي ، وكذا في بعض نسخ مصباح الزائر لابن طاووس \_ عليه الرحمة \_ هكذا : « وعرجت به إلى سماواتك » \_ كذا قال الفاضل المعاصر القمي \_ دامت تأييداته \_ في كتابه السابق (24) . هذا كله مضافا إلى إمكان إرادة الجسم من الروح بنحو من التأويل ؛ إما لطافته حتى أنه لم يكن له ظلٌ \_ على ما هو من خصائص بدنه \_ فاستعير له الروح ، أو لكونه بمنزلة روح عالم الإمكان ، كما أن الإمام قلب العالم ، إلى غير ذلك من التأويلات و إن كان بعضها باردا قد ألجأ إليه ضيق الخناق ؛ فرارا من مخالفة ما أطبقت عليه الإمامية ، بل ادعى في هدية الزائر أن كون المعراج جسمانيا من ضروريات الدين . وفيما ذكرناه كفاية لمن تدبر « أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ » (25) ، « وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ » (26) . و لنترجع إلى بيان باقي الفقرات : قوله في الدعاء : « وقلت إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس » الخ . أقول : و إن كان القرب يقتضي عطف هذه الجملة على « بؤاته » ، ولكنه لا يصح ؛ لأن المعطوف عليه في مكة كما يشعر به ما بعده : « وجعلت له ولهم . . » و آية التطهير نزلت في المدينة ؛ لاتفاق المفسرين على أنها نزلت في محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين سلام الله عليهم ، حتى أن أمير المؤمنين عليه السلام قد احتج بها في موارد عديدة في ملأ من المهاجرين و الأنصار ، فلم ينكر عليه أحد منهم : منها : ما في الإكمال (27) : أن أمير المؤمنين عليه السلام قال في المسجد في خلافة عثمان في ملأ جمع من المهاجرين و الأنصار : أيها الناس ، أتعلمون أن الله عز و جل أنزل في كتابه : « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا » (28) ، فجمعني و فاطمة و ابني حسنا و حسينا ، و ألقى علينا كساءً و قال : « اللهم إن هؤلاء أهل بيتي و لحمي ، يؤلمني ما يؤلمهم ، يحرمني ما يحرهم ، فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا » . فقالت أم سلمة : و أنا يا رسول الله ؟ فقال صلى الله عليه و آله : أنت \_ أو إنك \_ على خير ؛ إنما نزلت في و في أخي و في ابنتي و في ابني و في تسعة من ولد ابني الحسين خاصة ، ليس معنا أحد غيرنا . فقالوا كلهم : نشهد أن أم سلمة حدثتنا بذلك ، فسألنا رسول الله فحدثنا كما حدثتنا أم سلمة رضي الله عنها . انتهى . و من الواضح أن تزويج أم سلمة و تولد الحسينين كان بالمدينة بعد سنين عديدة من الهجرة ، فلا يناسب العطف بالواو على « بؤاته » الواقع في مكة بالواو الظاهرة في الجمعية . فإن قلت : كيف تقول هذه الآية في حق هؤلاء ، مع أن صدر الآية في حق نساء النبي ، حيث قال : « يَـنْسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا » (29) الآية ؟ قلت : أما بالنسبة إلى المطلب الذي استشهدنا بالآية ، فلا فرق بين توجه الخطاب إلى أهل البيت أو إلى نساء النبي ؛ فإن المقصود كون تلك الآية كأصل سورة الأحزاب مدنيّة ، و هو ثابت على التقديرين ؛ فإن نساء النبي على هيئة الجمعية إنما كانت بها ، و أما في مكة فزوجته صلى الله عليه و آله و سلم هي خديجة سلام الله عليها ، و بعد وفاتها لم يثبت بها إلا عدة شهور فأمر بالهجرة . و مع هذا فنقول : لا تلازم في الآيات القرآنية بين الصدر و الذيل ، وربما يقع فيها التفتات ، و هو أيضا من فنون البلاغة ، فكما وقع الالتفات في آية يوسف : « أَعْرِضْ عَنْ رَدَاً وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ » (30) مع وجود واو الرابطة بين الجملتين ، فأولها خطاب ليوسف ، ثم التفت إلى زليخا . و الأمر في المقام بالعكس ؛ فإن الأول التفتات من المعصوم إلى غير المعصوم ، و فيما نحن فيه بالعكس . و لا يخفى ما في هذا الالتفات من دقائق النكات بعنوان التعريض ، فكما أن إعطاء سورة البراءة للأول ليحملها إلى مكة ، ثم أخذها و إعطاؤها لأمير المؤمنين عليه السلام ، فيه من توهين الأول و تبجيل عليٍّ ما ليس فيما لو أعطى السورة عليًّا عليه السلام من أول الأمر ، فكذلك الخطاب المتوجه أولاً إلى نساء النبي بالتخويف و الإنذار بقوله : « وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ » (31) الآية ، ثم توجه إلى جماعة أخرى بوعد التطهير و العصمة تعريضا بأن الجماعة الأولى ليست قابلة لهذه المراتب . هذا كله مع أن لفظ « أهل البيت » كالنص فيما ذكرناه ؛ إذ ليس للنساء حق في البيت ليكون مصححا للنسبة . و دفن الرجلين في بيته \_ بزعم حق المرأتين \_ قد أجاب عنه الحسن بن فضال فيما حكم به أبو حنيفة ؛ على ما في الاحتجاج (32) و غيره (33) . و قد أشار إلى بعض الجواب ابن عباس في قبالتها مخاطبا لها يوم ممانعة حمل جنازة الحسن المجتبي إلى روضة جده بأمر منها ، فقال : تَجَمَّلْتِ تَبَعَلْتِوِ إِنِ عَشْتِ تَقِيلْتِ لِكَ التُّسْعِ مِنْ التُّمْنِوِ بِالْكُلِّ تَمَلَّكَتِ (34) يعني : ركبت يوما على جمل و حاربت وصي رسول الله ، و ركبت هذا اليوم على بغل تمنعين ذرية صاحب البيت عن بيت جده ، فلو عشت و أدركت وقعة الطف لعلك تركبين على الفيل إلى حرب الحسين عليه السلام ! و أي حق لك في البيت

حتى منعت عن دخول الغير؟! فلو صحَّ إرثك عن التراب فجميع نساء النبي يقسمن ثمن البيت إلى تسع سهام، فلا يكون سهم كل واحدة - وهو تسع ثمن البيت - إلا شبرا أو شبرين، ولأي سبب تملكين مجموع البيت؟! فقد تحقق أن أهل البيت لا يطلق على النساء إلا بنحو من التجوز والتأويل، مع أن الخطاب لو كان باقيا على حاله لكان اللازم تأنيث الضمائر بصيغة جمع المؤنث، فتغيير الأسلوب إلى ضمير الجمع المذكور إشارة إلى تغيير العنوان. فتبين من جميع ذلك أن جملة « وقلت » عطف على أول المطلب: « إلى أن انتهيت بالأمر... » وقلت. قوله: « وقلت ما سألتكم من أجر فهو لكم » يعني إن أجر الرسالة الذي سأله النبي صلى الله عليه وآله باذن ربه - وهو خالقه - هو المودة في القربى كما في العبارة السابقة، أو الابتداء بهم إلى الله كما في العبارة الآتية، حيث قال: « مَا أَسَّئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا » (35) أي لا أسأل أجرا إلا اتخاذا من شاء منكم سبيلا إلى ربه، بأن يتخذوا الأئمة سبيلا إلى الله. فهذه الأمور - أعني المودة أو الاهتداء أو أمثالها - من المنافع الراجعة إلى المحب والمهتدي، وهذا معنى «فَهُوَ لَكُمْ» (36)؛ فإن محمدا وآل محمد - صلوات الله عليهم - لاستكمالهم من جميع الجهات، لا نقص فيهم ليتكامل بحب أحد أو بتبعية آخر، حتى أن المشهور بين العلماء عدم عود فائدة من الصلوات بالنسبة إليهم، كما هو ظاهر بعض فقرات الزيارة الجامعة، حيث قال: وجعل صلواتنا عليكم، وما خصنا به من زيارتكم زيادة لنا، وكفارة لذنوبنا، وطيبا لأنفسنا... الزيارة. نعم، يظهر من الشهيد الثاني والسيد الجزائري - قدهما سرهما - جواز رجوع الفائدة إليهم؛ به سبب أن المادة قابلة والفيض غير متناه. وعبارة الزيارة ليست آية عن هذا المعنى كما هو واضح؛ فإن النظر فيها إلى الغرض الأصلي والفائدة المنظورة، فالغرض من الصلاة عليهم تكفير الذنوب [عتا]، ولا منافاة لتكامل مراتبهم مع تكفير ذنوب المصلين؛ فإن إثبات الشيء لا ينفي ما عداه.

- 1- . سورة مريم، الآيتان 56 و57 .
- 2- . الصافي، ج 3، ص 285 .
- 3- . الكافي، ج 3، ص 257، ح 26 .
- 4- . سورة مريم، الآية 57 .
- 5- . سورة النساء، الآيتان 157 و158 .
- 6- . لم نعثر على هذا الخبر مع كل جهدنا.
- 7- . سورة الإسراء، الآية 1 .
- 8- . الكافي، ج 1، ص 443، ح 13؛ الصافي، ج 3، ص 167 .
- 9- . انظر أخبار المعراج في: علم اليقين، ج 1، ص 489 - 520؛ بحار الأنوار، ج 18، ص 291 - 410 .
- 10- . فتح الباري، ج 7، ص 170 - 171 .
- 11- . صحيح البخاري، ج 4، ص 106 - 107؛ بغية الباحث، ص 28؛ مسند أبي يعلى، ج 6، ص 216 - 219؛ جامع البيان، ج 15، ص 10 - 16 و.... .
- 12- . الاحتجاج، ج 1، ص 327؛ بحار الأنوار، ج 3، ص 320، ح 16 .
- 13- . سورة المعارج، الآية 4 .
- 14- . زاد المعاد، العلامة المجلسي (حجري)، ص 451 .
- 15- . سورة الزمر، الآية 42 .
- 16- . سورة يس، الآية 78 .

- 17- . سورة يس ، الآية 79 .
- 18- . لم يوجد بهذه العبارة في المصادر .
- 19- . سورة النمل ، الآية 40 .
- 20- . سورة الإسراء ، الآية 1 .
- 21- . الأملالي للصدوق ، ص 435 ، ح 10 ؛ المجازات النبوية ، ص 349 ؛ الاختصاص للمفيد ، ص 364 ؛ بحار الأنوار ، ج 11 ، ص 277 و ....
- 22- . الكافي ، ج 8 ، ص 143 ، ح 108 ؛ شرح أصول الكافي للمازندراني ، ج 12 ، ص 141 الأملالي للطوسي ، ص 111 ؛ بحار الأنوار ، ج 7 ، ص 123 و ....
- 23- . الدر المنثور للسيوطي ، ج 4 ، ص 157 ؛ جامع البيان ، ج 15 ، ص 22 ؛ تفسير ابن كثير ، ج 3 ، ص 26 ؛ البداية والنهاية ، ج 3 ، ص 141 ؛ السيرة النبوية لابن هشام ، ج 2 ، ص 270 .
- 24- . هدية الزائرین (حجري) ، ص 507 ؛ المزار لابن المشهدي ، ص 575 ؛ مصباح الزائر ، ص 447 وفيه : وعرجت بروحه إلى سمائك .
- 25- . سورة ق ، الآية 37 .
- 26- . سورة النور ، الآية 40 .
- 27- . إكمال الدين ، ص 278 ؛ الغيبة للنعماني ، ص 72 ؛ الاحتجاج ، ج 1 ، ص 215 ؛ بحار الأنوار ، ج 31 ، ص 413 .
- 28- . سورة الأحزاب ، الآية 33 .
- 29- . سورة الأحزاب ، الآية 32 .
- 30- . سورة يوسف ، الآية 29 .
- 31- . سورة الأحزاب ، الآية 33 .
- 32- . الاحتجاج ، ج 2 ، ص 150 .
- 33- . الفصول المختارة ، ص 74 ؛ كنز الفوائد ، ص 135 .
- 34- . الإيضاح للفضل بن شاذان ، ص 262 ؛ شرح الأخبار للقاضي نعمان ، ج 3 ، ص 125 ؛ الخرائج والجرائح ، ج 1 ، ص 243 .
- 35- . سورة الفرقان ، الآية 57 .
- 36- . سورة سبأ ، الآية 47 .

























الترجمة: تا منتهی نمودی امر نبوت را به سوی برگزیده و شایسته ات محمد صلی الله علیه و آله ، پس گردید \_ چنانچه او را پسندیده بودی \_ آقای کسانی که آفریده بودی ، و برگزیده آنهایی که برگزیده بودی ، و بهترین کسانی که گرامی داشته بودی ، و عزیزترین آنهایی که عمادشان قرار دادی بر پیغمبران خود ، و برانگیختی او را به سوی جن و انس از بندگان خود ، و به زیر پایش گردانیدی مشرق ها و مغرب های خود را ، و مسخر کردی برایش براق را ، و به معراج بردی او را \_ یا روحش را \_ به سوی آسمانت ، و به او امانت سپردی علم گذشته و آینده را تا روز قیامت . بعد از آن در مدینه نصرت دادی او را با رعب که در قلب دشمنانش انداختی ، و احاطه دادی او را با جبرئیل و میکائیل و سایر ملائکه که علامتدار بودند ، و او را وعده دادی که دینش را بر تمام ادیان غالب سازی اگر چه مشرکین نخواهند . و اینها بعد از آن بود که او را مکان دادی در قرارگاه صادقین از اهلش ( گویا مراد این باشد که نزد اهل و قومش او را صادق و امین می گفتند ) ، و قرار دادی برایش و برای آنها ( یعنی اهلش ) اول خانه که گذاشته شده برای مردم ، آن خانه را که در محل بیت واقع شده ( که کعبه باشد ) با برکت و هدایت برای عالمیان . در اوست آیات بینات که مقام ابراهیم باشد ، و هر کس به آن جا داخل شود خاطر جمع می شود ، و گفتی : بجز این نیست می خواهد خدا تا ببرد از شما اهل بیت بدی را و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی . پس قرار دادی مزد محمد صلی الله علیه و آله را ، دوستی اهل بیتش را در کتاب خود ، پس فرمودی : بگو به ایشان : «نمی خواهم بر رسالت خودم مزدی مگر دوستی در خانواده ام» . و گفتی : آنچه خواستم از شما از اجر ، پس او راجع به خود شماسست . و گفتی : نمی خواهم از شما بر بیان احکام ، مزدی مگر هر که خواهد به سوی پروردگار راه بگیرد . پس گردیدند آنها سبیل به سوی تو و مسلک به سوی رضای تو .

## الفصل الثالث [ من الدعاء ]

الفصل الثالث [ من الدعاء ]: بسم الله الرحمن الرحيم فَلَمَّا انْقَضَتْ أَيَّامُهُ أَقَامَ وَلِيِّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا هَادِيًا ، إِذْ كَانَ هُوَ الْمُنْدِرُ ، وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ، فَقَالَ وَالْمَلَأُ أَمَامَهُ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ، وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ ، وَاحْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ . وَقَالَ : مَنْ كُنْتُ نَبِيَّهُ فَعَلِيٌّ أَمِيرُهُ . وَقَالَ : أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ ، وَسَائِرُ النَّاسِ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى . وَأَحَلَّهُ مَحَلَّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ، فَقَالَ لَهُ : أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي . وَرَوَّجَهُ ابْنَتُهُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ، وَأَحَلَّ لَهُ مِنْ مَسْجِدِهِ مَا حَلَّ لَهُ ، وَسَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ . ثُمَّ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَحِكْمَتَهُ ، فَقَالَ : أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا ، فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا . ثُمَّ قَالَ : أَنْتَ أَخِي وَوَصِيِّي وَوَارِثِي ، لَحْمُكَ مِنْ لَحْمِي ، وَدَمُّكَ مِنْ دَمِي ، وَسِلْمُكَ سِلْمِي ، وَحَرْبُكَ حَرْبِي ، وَالْأَيْمَانُ مُخَالِطُ لَحْمِكَ وَدَمِّكَ ، كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَدَمِي ، وَأَنْتَ عَمَدَا عَلَى الْحَوْضِ خَلِيفَتِي ، وَأَنْتَ تَقْضِي دِينِي وَتُنَجِّزُ عِدَاتِي ، وَشَيْعَتُكَ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ ، مُبَيَّضَةٌ وَجُوهُهُمْ حَوْلِي فِي الْجَنَّةِ وَهُمْ جِيرَانِي ، وَلَوْلَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ ، لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي .

اللغة: الملاء\_ بالهمز كالنبا: الجماعة من الناس الذين يملأون العين والقلب هيبة . وقيل : هم أشرف الناس ؛ لأنهم ملء بالرأي والغناء ، ولذا استشارت بهم بلقيس ملكة سبأ : «قالت يا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ» (1) الآية . قوله : « شتَّى » جمع شتيت «كمرضى» جمع «مريض» : أي المتفرقة . قوله : « تنجز » من الإنجاز : أي الوفاء والقضاء لما وعد به . قوله : « عداتي » جمع عدة ، أصله «الوعد» ، فَعَوَّضَ التَّاءَ عَنِ الْوَاوِ ، «كَالِهَبَةِ» وَ«السَّمَةِ» مِنْ «وَهَبَ» وَ«وَسَمَ» .

الإعراب: جملة « و الملاً أمامه » « الملاً » مبتدأ و « أمامه » ظرف مستقر متعلق بعامل مقدّر خبره ، و هي حالية . أي قال صلى الله عليه و آله هذا الكلام ، و الحال أن الجماعة الكثيرة من الأشراف كانوا أمامه مما يقرب سبعين ألفا . قوله : « شتى » نعت للشجر باعتبار الجنسية المساوقة للجمعية ، فالشجر جنس ، و الشجرة واحدة . قوله : « إلا أنه لا نبيّ بعدي » الاستثناء مفرغ ، و التقدير : « عليّ بمنزلة هارون من موسى في جميع الحثيات أو في أشهرها ، إلا في النبوة ؛ لعدم النبوة بعدي » . فهو من قبيل إقامة السبب مقام المسبّب ، و المستثنى منه محذوف . فعلى الأول يدل على عموم المنزلة ، و على الثاني في الأوصاف الشائعة . و سيأتي توضيحه إن شاء الله تعالى . قوله : « مبيضةً وجوههم » ينصب مبيضة على أنه حال من فاعل الظرف و هو « على منابر » ، أو من ضمير متعلّقه المحذوف الراجع إلى الشيعة . قوله : « حولي » إما حال أيضا باعتبار معنى الإحاطة أو خبر بعد خبر لشيعتك .

المعنى : قوله : « فقال و الملاً أمامه من كنت مولاه » الخ . إشارة إلى ما قاله صلى الله عليه و آله يوم الغدير بمحضر سبعين ألفا من الوجوه و الأشراف من أهل المدينة و الأطراف ، بعد تمهيد مقدمة و تقديم عبارة كالقرينة لبيان المراد ، فقال : ألسنت أولى بكم من أنفسكم ؟ قالوا : بلى . فقال : فمن كنت مولاه ، فهذا عليّ مولاه (1) . و من الواضح أن أولوية النفس بالمؤمنين إشارة إلى ما في الآية الشريفة : « النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ » (2) ، و هذه الأولوية هي الأولوية التي لذاته الأقدس من حيث العلية و الخالقية قد أعطها لنبيّه ، أي نزله بمنزلته في تلك الأولوية ، و هو أيضا نزل عليا عليه السلام بمنزلته ، حيث فرّع على قوله و قال : « فمن كنت مولاه » ليفهم المستمعين أن « المولى » مأخوذ من الأولوية السابقة لا بمعنى المحب أو الناصر ؛ إذ لا أهمية في ذلك المعنى ، بحيث يعاتب النبيّ على عدم تبليغه بقوله : « وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ » (3) ، و لا لخوف النبي من إبلاغه حتى وعده الله تعالى بالعصمة : « وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ » (4) ، و لا لإسك الناس في صحراء لا فيها ظل و لا مسكن ، إلى غير ذلك من القرائن و الشواهد على إرادة المعنى المهم ، و هو أولوية التصرف و الرئاسة المطلقة التامة . قوله : « و أحله محلّ هارون من موسى » إلى قوله « وسدّ الأبواب إلا بابه » . العبارة الأولى إشارة إلى ما قاله كرارا : يا علي ، أنت منّي بمنزلة هارون من موسى ، إلا أنه لا نبيّ بعدي ، (5) قاله في موقع الحركة إلى غزوة تبوك ، حيث استخلف عليّا في المدينة ، فعابه المنافقون و قالوا : « لم يستصحبه لتشأمه ! » . فشكى عليّ إليه صلى الله عليه و آله ذلك ، فقال : أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى ، إلا أنه لا نبيّ بعدي ؟ و قد استدل جمع من علماء الإمامية بهذا الحديث المرويّ بطرق الفريقين على الإمامة و الخلافة ؛ لأن ظهور التنزيل في جميع الآثار و الأوصاف ، [ لا سيما بقرينة الاستثناء ؛ فإنه دليل العموم . و لو سدّ لمّ فيدلّ على الآثار الشائعة ، و الخلافة من الآثار الشائعة ، حتى قال له موسى : « اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي » (6) . هذا كله واضح . و في التعبير بعبارة « إلا أنه لا نبي بعدي » نوع حزاة بالنسبة إلى سابقها ، حيث قال : « و أحله محلّ هارون » بصيغة الغيبة ، فهو من قبيل الحكاية بعين العبارة في الاستثناء . و كيف كان ، فما كان لهارون من المراتب و المقامات بالنسبة إلى موسى فهي لأمير المؤمنين عليه السلام ، فكما أنه كان شريكه في كون بيته مسجدا و البيتوتة فيه ، فكذا كان عليّ شريك رسول الله في ذلك ، و كذا في سدّ الأبواب كلها إلا باب علي ، فشارك مع النبي في ذلك . و نحن نقتصر في هذا الباب بذكر خبر رواه في البحار (7) عن الأمامي (8) و العيون (9) فيما بين الرضا عليه السلام من فضائل العترة الطاهرة ، قال : فأما الرابعة فيإخراجه الناس من مسجده ما خلا العترة ، حتى تكلم الناس في ذلك ، و تكلم العباس فقال : يا رسول الله ، تركت عليا و أخرجتنا ؟ فقال رسول الله صلى الله عليه و آله : ما أنا تركته و أخرجتكم ، ولكن الله تركه و أخرجكم . و في هذا تبيان قوله صلى الله عليه و آله لعلي عليه السلام : « أنت مني بمنزلة هارون من موسى » . قالت العلماء : و أين هذا من القرآن ؟ قال أبو الحسن عليه السلام : أوجدكم في ذلك قرآنا أقرؤه عليكم . قالوا : هات . قال : قول الله عز و جل : « وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً » (10) ، ففي هذه الآية منزلة هارون من موسى ، و فيها أيضا منزلة علي من رسول الله ، و مع هذا دليل ظاهر في قول رسول الله صلى الله عليه و آله حين قال : « ألا إن هذا المسجد لا يحل لجنب إلا لمحمد و آله ... الخبر » (11) . أقول : و لعل متوهّما يتوهم أن رعاية الأحكام و حفظ

الحدود الشرعية والنواميس الإلهية من الحلال والحرام لا يتفاوت في الرعية والإمام، فإذا كان دخول الجنب ومكثه في المساجد بل مروره أيضا في المسجدين - مسجد مكة والمدينة - حراما، فمراعاة هذا الحكم أولى وأنسب للإمام عليه السلام؛ فإن الرئيس إذا واطب في مراعاة الأحكام فالمرؤوس أيضا يراعيها؛ إذ الناس على دين ملوكهم، [ لا سيما إذا كان له سمة المبلغية أو الاحتساب الشرعي؛ فإن من يأمر بشيء أو ينهى عن شيء لم يؤثر قوله ما لم يعمل هو به، كما قال [الله] تعالى في الآية الشريفة: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (12). وقال الخوارج في حافظه شعرا: مشكلى دارم ز دانشمند مجلس باز پرستوبه فرمايان چرا خود توبه كمتر مى كند فنقول في الجواب بحول الله وقوته: إن أهل بيت العصمة والطهارة صلوات الله عليهم - وإن كانوا في عوالم نورانيتهم بحيث قالوا: نحن أهل البيت لا يقاس بنا أحد، (13) كما ورد في الأخبار أن إنعقاد نظفتهم وتولد هم ونشؤهم وحياتهم ومماتهم لا تشبه بشيء من أحوالنا، وإليه الإشارة في بعض فقرات الزيارة الجامعة: ونفوسكم في النفوس، وآثاركم في الآثار، وأجسادكم في الأجساد، وأسماؤكم في الأسماء، وقبوركم في القبور، فما أحلى أسماءكم، وأكرم أنفسكم... الخ، يعني: إنهم مع كونهم بين الناس، أجسادهم بين أجساد الناس، وأسماؤهم بين أسماء الناس، وقبورهم بين قبور الناس، فلا تشبه أحوالهم بأحوالهم - ولكن مع ذلك فالأحكام الإلهية من الواجبات والمحرمات والآداب والسنن لا فرق فيها بين الرعايا وبينهم. إلا أننا نقول: كما أن لنبينا صلى الله عليه وآله خصائص قد عدّها العلماء - أيدهم الله تعالى - في باب الواجبات والمحرمات وغيرها، فأكثرها مخصوصة بنفسه، مثل حليّة أزيد من أربع نساء بالنكاح الدائم، وبعضها يشترك معه علي عليه السلام وبنوه، مثل ما نحن فيه من الجنابة في المسجد والبيتوتة فيه وفتح باب بيته فيه، كما كان محللاً في حق موسى وهارون وذريتهما. ولا يخفى أن الحكمة في ذلك بيان اختصاص المسجد بهم، كما يُستفاد من التنظير بموسى وهارون اللذين جعل بيوتهما قبلة لقومهما، وكان المسجد الذي هو بيت الله بيت نبيه؛ إذ الخالق ليس جسما يسكنه؛ فإن الانتساب إلى النبي والوصي انتساب إلى الله تعالى، وحيث إنّ إقامة شعائر الله وإحياء دين الله وإصلاح أمور عباد الله به سبب الرئيس ومولى الكل، فمقرّ الخلافة ومركز الحكومة هو المسجد، وهو بيت الرئيس، فلذلك قد أباح الله تعالى له ولذريته النوم والبيتوتة والاحتلام ومناكحة النساء لهم فيه، كما أباح ذلك لسائر الناس في بيوتهم. هذا كله مع أنهم يراعون كمال التأدب في أمثال تلك الموارد، وإنما الغرض بيان امتيازهم وحفظ مراتبهم وشؤوناتهم. قوله عليه السلام: «ثم قال له أنت أخي ووصيي ووارثي» إلى آخره. المعنى واضح، والخبر المروي في البحار (14) عن كتاب إعلام الوری (15) للطبرسي عن جابر مشتمل على أكثر مضامينه، قال: لما قدم علي عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه وآله وفتح خيبر، قال له رسول الله: لو لا أن تقول فيك طوائف من أمّتي ما قالت النصراني في عيسى بن مريم، لقلت فيك اليوم قولاً لا تمرُّ بملاً إلا أخذوا من تراب رجلك ومن فضل طهورك يستشفون به، ولكن حسبك أن تكون مني وأنا منك، ترثني وأرثك، وإنك مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبيَّ بعدي، وإنك تبرى ذمتي وتقاتل على سنتي، وإنك في الآخرة أقرب الناس مني، وإنك غدا على الحوض خيلتي، وإنك أول من يرد عليّ الحوض غدا، وإنك أول من يكسى معي، وإنك أول من يدخل الجنة من أمّتي، وإن شيعتك على منابر من نور مبيضة وجوههم حولي، أشفع لهم، ويكونون في الجنة جيرانني، وإن حربك حربي، وإن سلمك سلمني، وإن سرّك سرّي، وإن علانيتك علانيتي، وإن سريرة صدرك كسريرة صدري، وإن ولدك ولدي، وإنك تنجز عدتي، وإن الحق على لسانك وفي قلبك وبين عينيك، وإن الإيمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي، وإنه لا يرد عليّ الحوض مبغض لك، ولن يغيب عنه محبّ لك غدا حتى يردوا الحوض معك. فخرّ علي عليه السلام ساجدا ثم قال: الحمد لله الذي منّ عليّ بالإسلام، وعلمني القرآن، وحبّني إلى خير البرية خاتم النبيين وسيد المرسلين؛ إحسانا منه إليّ وفضلاً منه عليّ. فقال له النبي صلى الله عليه وآله عند ذلك: لولا أنت يا علي، لم يُعرف المؤمنون بعدي. انتهى. ومن الواضح المعلوم أن أكثر عبارات هذه الرواية المتقاربة بفقرات الدعاء تدور على رأس مطلب واحد هو العمدة، وهو مسألة التنزيل، بمعنى أن عليا عليه السلام منزل منزلة نفس الرسول صلى الله عليه وآله، كما أفصحت عنه آية المباهلة، فيترتب تمام شؤونات النبي على نفس أمير المؤمنين عدا النبوة. ولوضوح المطلب، فنصفح النظر عنه، ونصرف عنان البيان إلى آخر الخبر المشار إليه في آخر الذي المنقول في هذا الفصل، حيث قال: لو لا أنت يا علي لم يُعرف

المؤمنون بعدي (16)، فنقول: مع قطع النظر عن الأخبار المعتمدة المروية [في] قسميته عليه السلام للجنة والنار (17)، [ورد] عن النبي صلى الله عليه وآله: حُبُّك إيمان، و بغضك كفر و نفاق، (18) إنَّ الإيمان فرقه مع الإسلام إن كان بالعموم والخصوص المطلق \_ بمعنى كون الإسلام أعم؛ إذ هو القول بالشهادتين ( التوحيد و النبوة )، و الإيمان أخص منه؛ لأنه الإسلام مع الولاية و معرفة الإمامة \_ فالأمر واضح؛ حيث إنَّ؛ مقوم الإيمان و مميّزه عن الإسلام هو الولاية و الإمامة، و إن قلنا \_ كما هو المشهور \_ أن الإسلام من « السلم » بمعنى الانقياد و التسليم لأمر العالي، و هو بالقول غالباً، و الإيمان هو التصديق القلبي الباطني . و الإسلام لكونه أمراً ظاهرياً تظهر ثمرته في هذا العالم الظاهري بحفظ ماله و حقن دمه و جواز التواصل و الملاقة ... إلى غير ذلك من أحكام الإسلام . و أما الإيمان : فحيث إنه من الأمور الباطنة، فثمرته تظهر في عالم الباطن عند من لا يخفى عليه السرائر، و هذا ما أشير إليه في بعض فقرات دعاء أبي حمزة الثمالي، قال : إن قوما آمنوا بالسنتهم ليحققوا به دماءهم، فأدركوا ما أمّلوا، و إنا آمنّا بك بالسنتنا و قلوبنا لتعفو عنا، فأدركنا ما أمّلنا ... الدعاء (19) .

ولما كان إسلام أكثر المسلمين ظاهرياً لا حقيقة له، و إنما كان النبي صلى الله عليه وآله يماشي معهم؛ رعاية لمصالح الإسلام، فقد ظهر منهم بعد النبي ما أبطنوه و أضمره في حق علي عليه السلام، و كشف عن أنّ إيمانهم كان إسلاماً، كما قال تعالى : «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَنَّا قُلْ لَمْ نُؤْمِنُوا وَ لَـكِن قُولُوا أَسَلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْأَيْمَنُ فِي قُلُوبِكُمْ» (20) . و لعمرى إنهم \_ كما [ورد] في طائفة من الأخبار : ارتدّ الناس كلهم بعد النبي إلا خمسة أو سبعة \_ قد انكشف سوء سريرتهم و خبث طينتهم، و قد قال الله تعالى : «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنَ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (21) .

و هل ترى اختلافاً بعد موت النبي بلا فاصل \_ على ما هو ظاهر الارتباط الشرطي بين الشرط و الجزاء \_ عدا الاختلاف في أمر الخلافة؟! و هل كان المظلوم و المدفوع عن حقه في تلك المسألة غير علي عليه السلام؟! فهذا هو الارتداد و الانقلاب على الأعقاب المشار إليه في الآية . فقد تبين أن امتياز المؤمن عن غيره بوجود أمير المؤمنين عليه السلام، من حيث القول بولايته و خلافته بلا فصل و عدمه، فهو ميزان الإيمان كما أنه ميزان الأنساب، على ما في الأخبار المعتمدة أنه: لا يبغضه إلا ولد الزنا . و كذلك هو ميزان الأعمال، فكل عمل يصدر لا بولايته فهو مردود و لا يعاب به في الآخرة . بعثنا الله تعالى على ولايته، و حشرنا في زمرة و تحت لواء شفاعته .

- 1- . لاحظ خبر الغدير في: رسائل الشريف المرتضى، ج 4، ص 130؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج 1، ص 162 \_ 164، ح 22؛ الخصال، ص 219، ح 44؛ مناقب آل أبي طالب عليه السلام، ج 2، ص 34؛ الغدير، المجلد الأول عن عدة مصادر خاصة السنينة منها .
- 2- . سورة الأحزاب، الآية 6 .
- 3- . سورة المائدة، الآية 67 .
- 4- . المصدر السابق .
- 5- . الهداية، ص 143 و 157؛ المحاسن، ج 1، ص 159، ح 97؛ الكافي، ج 8، ص 107، ح 80؛ الغدير، ج 1، ص 51 و 198؛ السنن الكبرى، ج 5، ص 44، ح 8138 \_ 8143 بعبارات و طرق شتى؛ خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي، ص 50 و 76؛ مسند أبي يعلى، ج 1، ص 286، ح 344 .
- 6- . سورة الأعراف، الآية 142 .
- 7- . بحار الأنوار، ج 25، ص 224، ح 20 .
- 8- . الأمالي للصدوق، ص 618، ح 843 .
- 9- . عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج 2، ص 210، باب 23، ح 1 .

- 10- . سورة يونس ، الآية 87 .
- 11- . عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ج 2 ، ص 210 ، الأمالي للصدوق ، ص 619 ؛ تحف العقول ، ص 430 .
- 12- . سورة الصف ، الآية 3 .
- 13- . علل الشرائع ، ج 1 ، ص 177 ؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ج 1 ، ص 71 ، ح 297 ؛ وسائل الشيعة ، ج 10 ، ص 312 ، ح 18 عن العلل .
- 14- . بحار الأنوار ، ج 39 ، ص 18 .
- 15- . إعلام الوري ، ج 1 ، ص 366 .
- 16- . الأمالي للصدوق ، ص 157 ، ح 150 ؛ إعلام الوري ، ص 186 ؛ بشارة المصطفى ، ص 155 ؛ الغارات ، ج 1 ، ص 63 .
- 17- . علل الشرائع ، ج 1 ، ص 161 ، باب 130 ، ح 1 و 2 ؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ج 1 ، ص 92 ، ح 30 ؛ روضة الواعظين ، ص 102 .
- 18- . كتاب الأربعين للقمي الشيرازي ، ص 541 ؛ وانظر باب 87 من بحار الأنوار ، ج 39 ، ص 245 في حبه وبغضه \_ صلوات الله عليه \_ وأن حبه إيمان ، وبغضه كفر وتناق .
- 19- . مصباح المتهجد ، ص 590 ؛ إقبال الأعمال ، ج 1 ، ص 166 ؛ بحار الأنوار ، ج 95 ، ص 88 .
- 20- . سورة الحجرات ، الآية 14 .
- 21- . سورة آل عمران ، الآية 144 .













الترجمة: پس زمانی که منقضی گردید روزگار پیغمبر خاتم «ص» بر پا داشت دوست خود علی بن ابی طالب را \_ صلوات بر آنها و بر آل آنها باد \_ هدایت کننده؛ زیرا که پیغمبر ترساننده بود و برای هر قوم، هدایت کننده [ای] هست. پس گفت پیغمبر و حال آن که قوم در پیش منبرش بودند: هر کس من مولای او باشم پس این علی است مولای او. پروردگارا! دوست دار هر که دوستش بدارد و دشمنش بدار هر که دشمنش بدارد، و یاری کن هر که او را یاری نماید، و خوار کن هر که او را خوار نماید. و گفت: هر که بوده باشم من پیغمبر او، پس علی است امیر او. و گفت: من و علی از يك درختی می باشیم و سایر مخلوقات از درخت های متعدده هستند. و نازل کرد او را به منزله هارون از موسی مگر این که بعد از من پیغمبری نیست، و تزویج نمود به وی خانم زنان عالمیان را، و حلال نمود برایش از مسجد خود هر چه برای خود حلال بود، و فرو بست تمام درهای مردم را که به مسجد باز شده بود الا در او را. پس از آن امانت گذاشت در نزد وی علم و حکمت را، پس گفت: من شهر علم هستم و علی در اوست، پس هر کس اراده کند حکمت را باید از درش بیاید. پس گفت برایش: تو برادر منی و وصی منی و وارث منی، گوشت تو از گوشت من است، و خون تو از خون من است، و سازش با تو سازش [با] من است، و جنگ با تو جنگ با من است، و ایمان، آغشته [به] خون و گوشت تو است، چنانچه آغشته [به] گوشت و خون من است، و تو فردای قیامت بر سر حوض کوثر جانشین منی، و تو ادا می کنی دین مرا و وفا می کنی به وعده های من، و شیعیان توبه روی منبرها از نور می باشند که سفید است روهای آنها، در اطراف من می باشند در بهشت، و آنها همسایگان من اند، و اگر نبودی تو یا علی! شناخته نمی شد مؤمنان بعد از من.

## الفصل الرابع [ من الدعاء ]

الفصل الرابع [ من الدعاء ] الدعاء: بسم الله الرحمن الرحيم وَكَأَن بَعْدَهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالِ، وَنُورًا مِنَ الْعَمَى، وَحَبْلَ اللَّهِ الْمَتِينِ، وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمَ، لَا يَسْبِقُ بِقَرَابَةٍ فِي رَحِمِ، وَلَا بِسَابِقَةٍ فِي دِينِ، وَلَا يُلْحَقُ فِي مَنْقَبَةٍ مِنْ مَنْاقِبِهِ، يَحْدُو حَذُو الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا، وَيَقَاتِلُ عَلَى التَّوَلُّبِ، وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ، قَدْ وَتَرَ فِيهِ صَدَّ نَادِيدَ الْعَرَبِ، وَقَتَلَ أَبْطَالَهُمْ، وَنَاوَشَ ذُؤُبَانَهُمْ، فَأَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَادًا بَدْرِيَّةً وَخَيْرِيَّةً وَحُبْنِيَّةً وَغَيْرَهُنَّ، فَأَصَدَّبَتْ عَلَى عَدَاوَتِهِ، وَ أَكَبَّتْ عَلَى مُبَارَزَتِهِ، حَتَّى قَتَلَ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ. وَلَمَّا قَضَى نَحْبَهُ، وَقَتَلَهُ أَشَقَى الْأَشَقِيَاءِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، يَتَّبِعُ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ، لَمْ يُمَثَّلْ أَمْرُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فِي الْهَادِينَ، بَعْدَ الْهَادِينَ، وَالْأُمَّةُ مُصِدِّةٌ عَلَى مَقْتِهِ، مُجْتَمِعَةٌ عَلَى قَطِيعَةِ رَحِمِهِ، وَإِفْصَاءٌ وُلْدِهِ، إِلَّا الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفَى لِرِعَايَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ. فَفُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَسُيِّبَ مَنْ سُيِّبَ، وَأَفْصِيَ مَنْ أَفْصِيَ، وَجَرَى الْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا (1) يُرْجَى لَهُ حُسْنُ الْمَثُوبَةِ، إِذْ كَانَتْ الْأَرْضُ لِلَّهِ، يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، وَ سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا، وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

اللغة: قوله: « يحدو حدو الرسول » \_ بالحاء المهملة والذال المعجمة \_ من الحذاء بمعنى الإزاء، والتقدير حذو النعل بالنعل، أي قدرها بها. ويقال « غدا حدو فلان » أي فعل فعله. قوله: « قد وتر فيه » وتر الرجل: أي أفرعه، ووتر القوم: أي جعل شفعمهم وئرا، أي نقصهم وقتل منهم. قوله: « الصناديد » جمع صدئد كزبرج: السيد الشجاع. « الأبطال » جمع بطل \_ بالتحريك \_ : الرجل القوي المبارز في المعركة. قوله: « ناوش ذؤبانهم » المناوشة: التناول في القتال والطلب والإسراع. و« الذؤبان » \_ بضم الذال المعجمة \_ جمع ذئب بكسرهما، ومعناه واضح، ويطلق عليه كلب البر. و ذؤبان العرب: لصوصهم وصعاليكهم. قوله: « أحقادا » من الحقد بمعنى العداوة. قوله: « أضبت على عداوته » \_ بالضاد المعجمة \_ بمعنى المواظبة والإسك. أضب عليه: أي أمسكه. وأضب فلانا: أي لزمه. و« الناكثين »: الذين نكثوا بيعته كأصحاب الجمل، كما أن «القاسطين» المنحرفون عنه كأصحاب صفين. و«المارقون» من مرق عن الدين كما تمرق السهم. هم البغاة الخوارج عليه كأصحاب النهروان. «النحب» \_ بالحاء المهملة \_ : الموت والحاجة والأجل. «الإقصاء»: بمعنى الإبعاد والتشريد، أي جعله في المحل الأقصى، أي الأبعد.

1- . في المخطوطة: «به» خلافا لما يأتي آنفا.

الإعراب: قوله: « هدى من الضلال، ونورا من العمى ». لما كان الهدى اسم معنى كالنور المعطوف عليه، لا يجوز كونهما خبرين عن اسم عين، فلا بد إما من تأويلهما بمعنى الهادي والمنور، أو جعلهما من قبيل « زيد عدل » من باب المبالغة. وحيث إن الهداية ضد الضلال، والنور ضد العمى، والضد في طرف مقابل مع الضد، فيلزمه الإبعاد؛ فكأنه قيل: إبعادا به سبب الهداية من الضلال، وبه سبب النور من العمى. قوله: « حذو الرسول » الحذو مفعول مطلق نوعي، مثل « ضربت ضرب الأمير ». قوله: « على التأويل » على للاستعلاء متعلق مع مدخوله على « يقاتل »، وكان المقاتلة مبنية ومؤسسة على التأويل، وإلا فأهل التوحيد وأهل القرآن لا يجوز مقاتلة المسلم معه؛ لأن الشهادتين أثرهما حفظ الدماء والأموال كما سبق في الفصل السابق، إلا أنه قد يتفق لبعض الفرق من الفتن والبدع بحيث يوجب الارتداد والخروج عن الدين، ولا يعلم ذلك إلا الإمام عليه السلام؛ إذ يعلم تأويل القرآن. فتبين أن قتاله معهم مبنى على تأويل القرآن. قوله: « يتبع أشقى الأولين » الجملة حالية من فاعل « قتله »، يعني إن قتله أمير المؤمنين عليه السلام متبعة لأشقى الأولين عاقر ناقة صالح؛ إذ كما أن ناقة صالح كانت من آيات الله؛ أخرجها من الحجر بالإعجاز وخرق العادة، وكان للقوم، فيه منافع عديدة، من جملتها أن عين القوم لعدم الكفاية كان ماؤها يوما للناقة ويوما للقوم كما أشار تعالى إليه في الآية الشريفة: « ذِئْبَانَاةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » (1) إلى قوله: « لَهَا شَرْبٌ وَلكُمْ شَرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ » (2). وكذلك أمير المؤمنين عليه السلام كان آية من آيات الله، وكانت منافعه واضحة، ومع وجود منافعه للملة قتله لأشقى الأتقياء وأشقى من عاقر ناقة صالح. قوله: « وجرى القضاء لهم بما يرجى له حسن المثوبة ». قوله: « بما » متعلق بـ « جرى »، أي جرى القضاء لهم بالظلمية والمقهورية وغصب الحقوق وسد الباب وترك مراعاة المودة الموصى بها لهم... إلى غير ذلك من المصائب الواردة المرجو لها بحكم « إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا » (3) و « إِنَّ الصَّبْرَ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ » (4) وإن التسليم لأمر الله تعالى له مقام عظيم ومراتب عالية. قوله: « إذ كانت » تعليل لهذا المطلب، يعني إن المالك يتصرف في ملكه ما يشاء، فلو غُصِبَ حق آل محمد - صلى الله عليه - برهة من الزمان مع صبرهم على القضاء والرضا بما أصاب لهم، فقد عوّض الله عنه بملك طويل وسلطنة تامة في الدنيا، وهو سلطنة آل محمد « ص ».

قوله: « وسبحان ربنا » سبحان مفعول مطلق نوعي، أي أسبَّح مثل تسبيح ربنا، كما قال ابن هشام، إذ ليس كل تسبيح بمحمود، ولا كل تنزيه بمرضي. هذا إن كان المصدر مبنيا للفاعل، وإن كان مبنيا للمفعول فالمعنى واضح، يعني أسبَّح تسبيح الرب المعبود بالحق لا المعبودات الباطلة. قوله « ان » في: « ان كان وعد ربنا » مخففة من المثقلة، ولذا دخل اللام في خبر كان بعدها.

1- سورة الأعراف، الآية 73.

2- سورة الشعراء، الآية 155.

3- سورة الشرح، الآية 6.

4- نسبه إلى المشهور، المازندراني، في شرح أصول الكافي (ج 9، ص 203) فقال: كما اشتهر « الصبر مفتاح الفرج ». وعده التنوخي في الفرج بعد الشدة (ج 1، ص 37) من الأمثال السائرة. وفي شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (ج 1، ص 322) عدّ من كلام علي عليه السلام: الصبر مفتاح الظفر، والتوكل على الله رسول الفرج. وقال: من كلامه عليه السلام: انتظار الفرج بالصبر عبادة.



البلاغة: قوله: « حبل الله المتين » التعبير بالحبل عن أمير المؤمنين عليه السلام استعارة مصرحة، قد ذكر المشبّه به وأريد به المشبّه . و وجه الشبه كون أسباب النجاة من الغرق و الحرق في مضيق البئر أو لجة البحر ، كالغريق يتشبث بكل حشيش ، فإذا تمسك بحبل قويم و متين لا ينفصم ، و نجاه إلى الساحل ، و تخلص من الموت ، فهو النجاة المسبّب من الاعتصام بالحبل ، فكذلك الغريق في ظلمات الجهل و الكفر لا ينجو إلا بالاعتصام بأسباب الهداية المنصوبة من جانب الله تعالى ، و هو معنى الانتساب إلى الله ؛ فإن هذا الحبل معدّ من جانبه تعالى . و قوله: « المتين » استعارة ترشيحية ؛ لكونه من ملائمت المشبّه به ، كما أن الإنشاب من ملائمت الأظفار في « أنشبت المنية أظفارها » . و كذلك الكلام في الصراط ، فهي استعارة مصرحة ، كما أن المستقيم استعارة ترشيحية . و وجه الشبه في تشبيه علي عليه السلام بالصراط كونه موصلاً إلى المطلوب و هو الجنة ، أو رضوان الله و الفوز بمراتب عالية . قوله: « و ناوش دُوبانهم » الذئبان استعارة مصرحة ، أريد به أشرار العرب ، بمشابهة الشرارة و اللصوصية و الإفساد و الإيذاء . و « المناوشة » ترشيح . قوله: « فأودع قلوبهم » الخ . إرادة الأشياء المودعة من الأحقاد . و استعارة مكنية . و إثبات الإيداع لها بقوله: « فأودع » استعارة تخيلية ، كما في قولهم: « أنشبت المنية أظفارها » . و وجه الشبه: أن الأشياء المودعة \_ كما أنها محفوظة بعينها لا تتغير و لا تتبدل كما هو شأن الودعة \_ فكذلك الأحقاد و الأظغان المكنون في قلوب أولياء المقتولين في تلك الغزوات بالنسبة إلى أمير المؤمنين عليه السلام ؛ لكونه العمدة و الأصيل في تلك المعارك ، لم يبق دارٌ إلا و قد أقام لها مأتما . قوله: « فأضبت » إما على إعجام الضاد فلا استعارة فيه ، بل هو بمعنى الإلزام و الإمساك على ما عرفت ، و لكن لو كان بالصاد المهملة من « صبّ الماء » فهي استعارة تخيلية . و القلوب التي هي مرجع ضمير الفاعل ، قد شبّه في النفس بالمياه المنصبة استعارة بالكناية . و وجه الشبه الاستيلاء و الاستيعاب .



المعنى: قوله: « لا يُسبق بقراءة في رحم ولا بسابقة في دين ». أما القراءة في الرحم فهو ابن عم الرسول صلى الله عليه وآله ، مع قطع النظر عن كونه مؤاخيا له وصهرا وأبا سبطيه . فهذا الارتباط النسبي بينه وبين الرسول مخصوص به عليه السلام ، لا يسبقه فيه أحد . نعم ، يمكن الخدشة في ذلك بالعباس وحمزة عمي الرسول ؛ فإنهما أقرب من ابن العم ؛ لكونهما في الدرجة الأولى . ولكنه مدفوع بما ورد في الأخبار في هذا المقام في أولوية علي عليه السلام من العباس بمواريث النبوة ، بأن أعيان بني الأم أولى من بني العلات ؛ فإن عبد الله وأبا طالب من أب وأم واحدة ، ولكن العباس وغيره من أمهات شتى . ولو أغمض عن ذلك فنقول : لا يبعد في هذه العبارة جعل قراءة الرحم وسابقة الدين بهيئة الاجتماع ، كالخاصة المركبة في قولنا : « الخفأش طائرٌ ولوذٌ » . فلو سلمنا كون العم أقرب من ابن العم فلا سابقة لهما في الدين ، فحمزة قبل الإسلام في السنة الثالثة من البعثة والعباس بعد الهجرة إلى المدينة بعد غزوة بدر ، وأما علي عليه السلام فقد آمن به صلى الله عليه وآله في اليوم الثاني [ من البعثة ] قبل كل أحد ، ولم يسبقه في الدين أحد من الرجال . فلهذا دَرَه ، ليس بمسبوق في القراءة وسابقة الدين ولا بملحق من حيث الفضيلة والمنقبة . قوله : « ولا تأخذ في الله لومة لائم » يعني إنه عليه السلام لما كان في أفعاله وأقواله وحركاته وسكناته غرضه رضوان الله ، فما كان يعتد برضاء المخلوق أو سخطه ، كان يقول ما يرضى به الله تعالى وإن سخط به الخلق ، لا كما صنعه الخطيب بدمشق حتى قال له السجاد عليه السلام : ويحك أيها الخاطب ! اشتريت مرضاة المخلوق بسخط الخالق (1) . ولقد كان في مراعاة رضی الخالق بحيث ما كان يلاحظ قرابته ، حتى أنه لم ينظر إلى أخيه عقيل وهو من أسراء بدر ، مع أنه قد التجأ إليه به سبب الأحوال . وما راعى حقوق الأختية في دار أم هانئ يوم فتح مكة ، إذ دخلها لإخراج المقصرين . وقال في حق بنته أم كلثوم في قضية القلادة التي استعارتها من خازن بيت المال إلى ثلاثة أيام ، فالتفت علي عليه السلام إلى ذلك وعاتب بنته ، ثم دعا ابن أبي رافع وعاتبه ، فقال : أعرتها إياها بشرط الضمان ، فقال عليه السلام : ولولا ذلك لكانت أم كلثوم أول هاشمية قطعت يدها! (2) \_ إلى غير ذلك من حالاته المنقولة الكاشفة عن تصلبه في أمر الدين من دون ملاحظة لؤم ولا عتاب . قوله : « فأودع قلوبهم أحقادا بدرية » . أقول : أما الأحقاد البدرية فواضحة ؛ لأن المحاربة مع أهل مكة والعمدة فيهم بنو أمية ، وكذلك الأحقاد الحنينية ؛ فإن المحاربة \_ وإن كانت مع الهوازن \_ إلا أن أهالي مكة ومنهم بنو أمية قد ظهر منهم في هذه الغزوة بعض الإقدامات ، من حيث كونهم متزلزلين ومضطربين من جهة فتح مكة بما يقرب من شهر أو شهرين قبل ذلك ، حتى أن النبي صلى الله عليه وآله قد أعطى أكثرهم من غنائم حنين قسمة كثيرة ومنع الأنصار ، وليس ذلك إلا لتأليف قلوبهم وحببهم ولسد باب فتنتهم . وهذا كله واضح ، وإنما الإشكال في الأحقاد الخيبرية ؛ فإن المحاربة [ في خيبر ] مع اليهود ، ولم يظهر من جماعة اليهود بعد النبي صلى الله عليه وآله بالنسبة إلى أمير المؤمنين عليه السلام ما كان يصح انتسابه إلى آثار تلك المحاربة . ولكن يمكن الجواب عن ذلك بأن الفتح لما كان في تلك الغزوة باسم أمير المؤمنين ، وقلعه باب خيبر معروف من الأخبار والسير ، حتى قيل فيه أشعار وأبيات كما في قصيدة ابن أبي الحديد : يا قالع الباب الذي عن حملها عجزت أكفُّ أربعون وأربع (3) مع أن رجال الصحابة قد انهزم كل واحد منهم مع جنده قبله في الأيام السابقة ، ومع انهزامهم في اليوم السابق ، كان يرجو كلُّ منهم إعطاء الراية غدا لهم ، لما وعد صلى الله عليه وآله بقوله : لأعطين الراية غدا رجلاً يحب الله ورسوله ، ويحبه الله ورسوله (4) . لكونهم آيسين من عليّ لا ابتلائه شديدا بوجع العين ، فلما كان الغد دعا النبي عليا \_ وكان أرمدا \_ فحضر ، فأعطاه اللواء بعد أن استشفى لعينه بلعابه الشريف ، وقال : اللهم احفظه من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وشماله ، وقه الحرَّ والبرد ... إلى آخره . ومن الواضح أن هذه أسباب عظيمة للحقد والعداوة لكبار الصحابة ، كما أن الانهزام والفرار في غزوة الحنين في أول الأمر لما أصابهم العين السوء بملاحظة كثرة جيش الإسلام ، وعدم بقاء الأصحاب مع النبي صلى الله عليه وآله ، إلا القليل مما يقرب العشرة منهم أمير المؤمنين عليه السلام ، حتى أن النبي لما رأى هزيمة الأصحاب أمر العباس عمه \_ وكان جهوري الصوت \_ بأن يناديهم ، فصاح بأعلى صوته : يا أصحاب سورة البقرة ، ويا أهل بيعة الشجرة ، أين تفرون؟! (5) ثم إن النبي \_ مع كونه لا يقرأ الشعر إلا منكسرا ، ولا يقول شعرا كما في الآية الشريفة : « وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ » (6) \_ تكلم بكلام موزون ، بل يمكن درجه في الشعر ، للترغيب والترهيب ؛

فإن الشعر له أثر مخصوص في القلوب تنفعل عنه الطباع جدا، فقال صلى الله عليه وآله : أنا ابنُ عبدِ المطلبِأنا النبيُّ لا كذب (7) فتأثر القوم من كلماته صلى الله عليه وآله ، [ لا ] سيما بعد نداء العباس بعبائر مهيبّة؛ فإنّ تعليق الحكم بالوصف مشعر بالعلية : أما سبب كون البيعة تحت الشجرة مهيبا لهم فواضح ؛ لكونهم قد بايعوه على أن لا يخذلوه ولا يتركوه بين الأعداء ويحفظوه وأولاده... إلى غير ذلك من العهود والمواثيق . و أما تشويقهم بتذكّار سورة البقرة ، فيمكن أن يكون لتذكير قصة البقرة التي بإصابة بعضها بالميت صار حيّا بإذن الله ، ففي هذا الجهاد الواقع بإذن الله وبين يدي رسول الله حياة أبدية وسعادة دائمة ، بل لم يكن أكثر فقرات تلك القصة من استخلاص المتهمين بالقتل بظهور القاتل ومن انتفاع الإسرائيلي بثمان البقرة وغير ذلك إلا به سبب التوسل والصلاة على محمد وآله \_ صلوات الله عليهم أجمعين \_ على ما في تفسير الإمام [ العسكري ] عليه السلام . وكيف كان فالمنهزمون في تلك الغزوة \_ وإن رجعوا بعد النداء ، فلهم مع من هو ثابت القدم كأمر المؤمنين عليه السلام مناصرة ومعاندة قهرية؛ لعدم السنخية . فهذه الأحقاد والضغائن كانت مودعة و كامنة في قلوبهم قد ظهرت بعض آثارها في حق أمير المؤمنين ، فتولدت حرب الجمل وصفين والنهروان . بل لا يبعد أن يكون شهادته عليه السلام أيضا أثرا من آثارها ، وادّخر بعض الآثار إلى زمن أولاده ، حتى ظهر بعض من تلك الآثار في حق الحسين عليه السلام . أما ترى أنّ وقعة الطفّ من أظهر تلك الآثار ، حتى أن ابن سعد قد شجّع فرسان أهل الشام وهيج أحقادهم إذ قال لهم : ويحكم! أتدرون من تقاتلون؟! هذا ابن الأَنْزَعِ البطين ، هذا ابن قتال العرب ، احمّلوا عليه من كل جانب (8) . فإنّ غرضه لم يكن مدح أبيه بالشجاعة ، بل تذكير العداوة السابقة ليُقدموا على المحاربة [ . . . ] بنظر الانتقام ، ولذا فرّج عليه قوله : « فاحملوا » . وبقي من تلك الآثار بعض أقسامها ، فأظهرها ابن معاوية وبهده قضيب خيزرانة ، وبين يديه رأس الحسين عليه السلام ينكت به ثناياه ويقول : ليت أشياخي بيدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الأسل لأهلوا واستهلّوا فرحائم قالوا يا يزيد لا تشل (9) هذه أحقاد بدر وحنين ، وأما أحقاد خيبر بالنسبة إلى طوائف اليهود في حق الحسين وعترته ، فقد ظهرت عند دخول دمشق لما عبروا بهم من محلات اليهود ، وينادي مروان أخ اليهود بل الأشتر منهم : « يا معشر اليهود ، هؤلاء من أولاد أحمد الذي قد قتل رجالكم وسبى نساءكم ، و جلاكم عن أوطانكم ! » ، فأشعلوا عند ذلك النيران و القصب ورضخوا الرؤوس والأسارى بالأحجار . قوله : « و جرى القضاء لهم بما يُرجى له حُسن المثوبة » : يعني إنهم لما ابتلوا بمصائب شديدة من القتل والسبي والإقصاء كما في وقعة الطف ؛ فإنهم قد أبعدوا وشرّدوا عن أوطانهم كما قال دعبل فيما قال : مشرّدون نُفوا عن عُقرِ دارهم كأنهم قد جَنَوْا ما ليس يُعْتَفَرُ (10) ويمكن [ أن تكون ] الإشارة به إلى الغربيين الأب : موسى بن جعفر غريب بغداد ، و ابنه أبي الحسن الرضا غريب خراسان؛ وإن انتهى آخرهما إلى القتل والمسمومية ، ولكن الأظهر في مصداق الإقصاء هو وجود حجة العصر \_ عجل الله فرجه \_ فقد جرى له القضاء بالغيبة الكبرى ، ولكن يُرجى له حسن المثوبة ، بأن يكون ظاهرا كي يملأ الأرض قسطا وعدلاً كما ملئت ظلما وجورا ، وهو الذي أُشير إليه بقوله : إذ كانت الأرض لله يُورثها من يشاء ، وهو المراد من الوعد كما أشار إليه بقوله : « إن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا » (11) . ولما انتهى الكلام إلى ذكر الغيبة الكبرى فعند ذلك قد هاجت الأشواق وسالت الأحقاد لكآبة الفراق ، فقال : فعلى الأطائب ... الخ .

- 1- . مثير الأحران ، ص 81 ؛ بحار الأنوار ، ج 45 ، ص 137 ؛ مقتل الحسين عليه السلام لأبي مخنف ، ص 227 .
- 2- . انظر : مناقب آل أبي طالب عليهم السلام ، ج 1 ، ص 375 ؛ حلية الأبرار ، ج 2 ، ص 287 ، ح 6 .
- 3- . شرح القصائد الهاشميات والعلويات ، ص 140 ، وهو من القصيدة السادسة من القصائد العلويات السبع .
- 4- . الدعوات للراوندي ، ص 63 ؛ الكافي ج 8 ، ص 351 ؛ علل الشرائع ، ج 1 ، ص 163 .
- 5- . الأمالي للمفيد ، ج 1 ، ص 142 ؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام ، ج 1 ، ص 166 ؛ بحار الأنوار ، ج 20 ، ص 118 ، تفسير القمي ، ج 1 ، ص 287 .

- 6- . سورة يس ، الآية 69 .
- 7- . الأمالي للطوسي ، ص 574 .
- 8- . مناقب آل أبي طالب عليهم السلام ، ج 3 ، ص 258 ؛ بحار الأنوار ، ج 45 ، ص 50 ؛ العوالم (الإمام الحسين عليه السلام) ، ص 293 ؛ مقتل الحسين عليه السلام لأبي مخنف ، ص 197 .
- 9- . روضة الواعظين ، ص 191 ، المسترشد ، ص 510 ؛ مقاتل الطالبين ، ص 80 ، الاحتجاج ، ج 2 ، ص 34 .
- 10- . عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ج 1 ، ص 298 ضمن ح 36 ؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام ، ج 2 ، ص 54 .
- 11- . سورة الإسراء ، الآية 108 .







الترجمة: و بود امیر المؤمنین علیه السلام بعد از پیغمبر هدایت کننده از گمراهی و روشنایی دهنده از ناپینایی و ریسمان خدا که محکم است و راه وی که راست است . مسبوق نشده به قرابت و خویشی پیغمبر و ملحق نشده در منقبتی از مناقبش ، رفتار می کند به مثل رفتار پیغمبر و دعوا می کند از روی تأویل ، و نمی گیرد او را در راه خدا [سرزنش] سرزنش کننده ای . به تحقیق تنها گذاشت پهلوانان عرب [ را ] که یاوران ایشان [ را ] به قتل رساند ، و هلاک نمود گران ایشان را ، پس امانت گذاشت در دل های ایشان عداوت های بدر و حنین و خیبر و غیر اینها را . پس دل ها متفق گردید در عداوتش و به رو افتادند برای مبارزت وی تا این که شکنندگان بیعت را ( که اصحاب جمل باشند ) کشت ، و همچنین منحرفین از عدالت را ( که اصحاب صفین باشند ) و مارقین ( که شیوخ نهروان باشند ) بکشت . زمانی که وقت او گذشت و کارش تمام شد ، کشت او را شقی ترین اشقیای اولین و آخرین ، در حالتی که تأسی می کرد در این عمل به شقی ترین اولین . اطاعت کرده نشد امر پیغمبر درباره هدایت کنندگان بعد از هدایت کنندگان ، و امت اصرار دارند بر دشمنی پیغمبر ، اجماع دارند بر بریدن نسلش و تبعید ذریه اش از آبادانی ، مگر جمعی قلیل از دوستداران [ که ] مراعات حق ایشان را وفا نمودند [ ند ] . پس کشته شد هر که کشته شد و اسیر شد هر که اسیر شد و تبعید شد هر که تبعید شد ، و جریان یافت قضای پروردگار برای ایشان به نحوی که امید گرفته می شود برایش نیکویی مآل ؛ زیرا که زمین مال خداست به هر که می خواهد ارث می گذارد از بندگان خود و عاقبت برای پرهیزکاران است و پاکیزه است پروردگار ما . به درستی که هست وعده پروردگار ما کرده شده و هرگز خلف نمی کند خدا به وعده خود ، و اوست غالب و کار کننده از روی حکمت .

## الفصل الخامس [ من الدعاء ]

الفصل الخامس [ من الدعاء ] الدعاء :بسم الله الرحمن الرحيم فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا - فَلَيْتِكَ الْبَاكُونَ ، وَإِيَاهُمْ فَلَيْتَ دُبِ النَّادِبُونَ ، وَ لِمِثْلِهِمْ فَلْتَذْرِفِ الدَّمُوعُ ، وَ لِيَصْرُخِ الصَّارِحُونَ ، وَ يَضِجَ الصَّاجُونَ ، وَ يَعْجَجُ الْعَاجُونَ . أَيْنَ الْحَسَنُ ، أَيْنَ الْحُسَيْنِ ، أَيْنَ أَبْنَاءِ الْحُسَيْنِ ، أَيْنَ (1) صَالِحٍ بَعْدَ صَالِحٍ ، وَ أَيْنَ صَادِقٍ بَعْدَ صَادِقٍ ، وَ أَيْنَ السَّيِّئِ بَعْدَ السَّيِّئِ ، أَيْنَ الْخَيْرِ بَعْدَ الْخَيْرِ ، وَ أَيْنَ الشُّمُوسِ الطَّالِعَةِ ، أَيْنَ الْأَقْمَارِ الْمُنِيرَةِ ، أَيْنَ الْأَنْجُمِ الرَّاهِرَةِ ، أَيْنَ أَعْلَامِ الدِّينِ وَ قَوَاعِدِ الْعِلْمِ ، أَيْنَ بَعِيَّةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَةِ ، أَيْنَ الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ ، أَيْنَ الْمُنتَظِرِ لِإِقَامَةِ الْأُمَّتِ وَ الْعِوَجِ ، أَيْنَ الْمُرْتَجِي لِإِعْزَالِ الْجَوْرِ وَ الْعَدْوَانِ ، أَيْنَ الْمُدَّخِرِ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَ السُّنَنِ ، أَيْنَ الْمُتَخَيِّرِ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَ الشَّرِيعَةِ ، أَيْنَ الْمُؤَمِّلِ لِإِحْيَاءِ الْكِتَابِ وَ حُدُودِهِ ، أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ ، أَيْنَ قَاصِمِ سُوءِ الْمُعْتَدِينَ ، أَيْنَ هَادِمِ أُبْنِيَةِ الشَّرِّ وَ النَّفَاقِ ، أَيْنَ مُبِيدِ أَهْلِ الْفُسُوقِ وَ الْعِصْيَانِ وَ الطُّغْيَانِ ، أَيْنَ حَاصِدِ فُرُوعِ الْعِيِّ وَ الشَّقَاقِ ، أَيْنَ طَامِسِ آثَارِ الرِّيغِ وَ الْأَهْوَاءِ ، أَيْنَ قَاطِعِ حَبَائِلِ الْكِذْبِ وَ الْإِفْتِرَاءِ ، أَيْنَ مُبِيدِ الْعُتَاةِ وَ الْمَرَدَةِ ، أَيْنَ مُسْتَأْصِلِ أَهْلِ الْعِنَادِ وَ التَّضْلِيلِ وَ الْإِلْحَادِ ، أَيْنَ مُعِزِّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُذِلِّ الْأَعْدَاءِ ، أَيْنَ جَامِعِ الْكَلِمِ عَلَى التَّقْوَى ، أَيْنَ بَابِ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُوتَى ، أَيْنَ وَجْهِ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ ، أَيْنَ السَّبَبِ الْمُتَّصِلِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ ، أَيْنَ صَاحِبِ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرِ رَايَةِ الْهُدَى ، أَيْنَ مُؤَلِّفِ شَمْلِ الصَّلَاحِ وَ الرِّضَا ، أَيْنَ الطَّالِبِ بِذُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَنْبَاءِ الْأَنْبِيَاءِ ، أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَا ، أَيْنَ الْمَنْصُورِ عَلَى مَنْ اعْتَدَى عَلَيْهِ وَ افْتَرَى ، أَيْنَ الْمُضْطَّرِّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَى ، أَيْنَ صَدْرِ الْخَلَائِقِ ذُو الْبِرِّ وَ التَّقْوَى ، أَيْنَ ابْنِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى ، وَ ابْنِ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى ، وَ ابْنِ خَدِيجَةَ الْغُرَاءِ ، وَ ابْنِ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى .

اللغة: قوله: « فلتذرف الدموع » من ذَرَفَ العين ، من باب ضرب : إذا سال دمعها . قوله: « و ليصرخ » بالخاء المعجمة ، من باب نصر : من الصَّرْخَة بمعنى الصيحة و الاستغاثة . قوله: « و يعجج » بالميم من باب ضرب ، من عَجَّ عَجِيحًا : أي رفع صوته بالتلبية . قوله: « لإقامة الأمت » الأمت كالتسنت : الارتفاع كالتل الصغير أو الهبوط . « القاصم » من الْقَصَمَ بالقاف ، بمعنى كسر الشيء بصوت ، كما أن « القَصَم » بالفاء : القطع لا بصوت ، و لذا قالوا: إن الفرق بينهما كالفرق بين فائهما . قوله: « مُبِيد » من أباد بمعنى : أهلك . « حاصد » من حَصَدَ النبات : أي قطعه . « الحبائل » جمع حِبَالَةٍ \_ بالكسر \_ : ما يُصَادُ بِهِ الشَّيْءُ . « العُتَاة » جمع العاتي ، من العتو بمعنى : التمرد . قوله : « بذحول الأنبياء » الذحول جمع ذحل \_ بالذال المعجمة و الحاء المهملة \_ بمعنى : الثأر .

1- . لم يوجد «أين» في ما نقله المحدث القمي في هدية الزائرین ، و كذلك المورد الآتي .



الإعراب: قوله: « فعلى الأطائب » متعلق بما بعده « فليبك »، و الفاء في « فليبك » للسببية، و الشرط محذوف، أي فإذا كان الأمر كذلك، إذ لم يُمثّل أمر النبي في عترته، و اجتمعت الأمة على مقتهم بالقتل و الأسر و التباعد، فيحق للباكي البكاء على هذا المصاب. قوله: « فلنُدرف الدموعُ » بصيغة المجهول، و الدموع نائب الفاعل. و الظاهر أن « دَرَفَ » متعدّ، فإذا نسب إلى العين بصيغة المعلوم يقال: دَرَفَتِ العينُ أي أسالت و صبّت دمعها. و إذا نسب إلى الدمع فبصيغة المجهول. قوله: « صالحٌ بعد صالحٍ » بدل من الأبناء لا عطف بيان؛ لعدم المطابقة في التعريف.

البلاغة: قوله: « أين الحسن و أين الحسين ». اعلم أن الاستفهام حقيقته طلب الفهم، و « أين » اسم استفهام وضعت للسؤال عن المكان، و لكن كما أن الإخبار قد لا يُراد منه بيان فائدة الخبر أو لازمها، بل يستعمل في مقام التحسر أو التوجع - كما قيل في قول زكريا: « رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَ اسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا » (1) غرضه التحسر من الشيخوخة و عدم الوارث، و كذا فيما قالته امرأة عمران: « رَبِّ إِنِّي وَصَعْتُهَا أَنْثَى وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَصَدَّ عَتِّ وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى » (2) و أمثال ذلك - فكذا الاستفهام لا يُستعمل دائما في المعنى الحقيقي، فقد يُراد منه التقرير أو التوبيخ أو التهكم. و الظاهر أن المقام قد أُريد به التشجيع و الترغيب؛ فإنّ الداعي في مقام الاستغاثة و الالتجاء بالله تعالى في تعجيل فرج حجة العصر، فغرضه من سؤال مكان الحسين عليهما السلام الأئمة المظلومين تذكّار مظلوميتهم و مصائبهم؛ ليكون أرغب في تعجيل فرج المنتقم. قوله: « حَبَائِلُ » استعير الحبال للبدع و أقوال الكفر و النفاق، بمشابهة أنها من صنائع الشيطان و مصائده؛ ليصيد بها قلوب الضعفاء من المسلمين. قوله: « أين بابُ الله » لَمَّا كان الله تعالى منزّها عن العلائق الجسمانية - على ما هو مبرهن في الكلام - فنسبة الباب أو الوجه لا بدّ أن يكون بضرب من التأويل، فاستعير له الباب كما استعير له الوجه من باب الاستعارة التخيلية، فتشبه ذاته الأقدس في النفس بالبيت أو بإنسان ذي وجه استعارة بالكناية، و الغرض بيان مراتب أمير المؤمنين و عترته المعصومين سلام الله عليهم. و كما أنه لا يُؤتى البيت إلا من طريق الباب، فلا يتيسر معرفة الله تعالى إلا ببياناتهم، و لا يُتوجه إليه تعالى إلا بهم.

1- . سورة مريم، الآية 4 .

2- . سورة آل عمران، الآية 36 .

المعنى :لما انتهى الكلام في العبارات السابقة إلى مظلومية آل محمد \_ سلام الله عليهم \_ و جريان القضاء لهم بالقتل و السبي و التباعد ، و يحق للسامعين أن يبكونا عليهم و يجزعوا لمصائبهم . و معلوم أن البكاء و سيلان الدموع عند استماع مظلومية واحد من آحاد الناس و من نوع البشر \_ مع قطع النظر عن الخصوصيات و مراعاة بعض الجوامع و السنخية \_ من مقتضيات الطبيعة البشرية ، و كلما ازدادت المناسبة فتريد الرقة و بسببها يزيد البكاء ، فإنَّ الحزن إذا استولى على القلب فتصعد البخارات المتولدة من حرارة الباطن به سبب الحزن و الألم ، فيستحيل عند تصاعدها إلى الدماغ ماءً و \_ تتقاطر من مجارى الدمع ، و إلا فيوجب بياض العين ، كما في حق يعقوب \_ على نبينا و آله و عليه السلام \_ حيث قال تعالى : « وَ أَيْضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ » (1) . فالبكاء في الواقع نحو تشفُّ للقلب و تخلية للباطن و مقلل للأحقاد و الضغائن ، و لذا كان أهل مكة ينهون نساءهم عن البكاء على قتلى بدر؛ كي لا تخدم نار العداوة و لا يقعدوا عن قصد الانتقام ، كما صنعوا ذلك ، إذ هيئوا الأسباب لغزوة أحد في السنة الآتية . و كيف كان ، فالبكاء مستند إلى رقة القلب المسببة عن التناسب بين الباكي و المبكي عليه ، و كلما ازدادت المناسبة اشتد البكاء ، فيكشف ذلك عن فرط المحبة . مثلاً : إن كان المبكي عليه مؤمناً أو عالماً أو هاشمياً فشتد العلاقة ، و بسببها [ يشتد ] البكاء ، فالبكاء على آل محمد \_ صلوات الله عليهم \_ به سبب القرابة من النبي كاشف عن فرط الولاء و المحبة ، فحسنة من جهة المكشوف عنه ، و إلا \_ فلا \_ خصوصية للكاشف ، و لذا كان التباكي كالبكاء من حيث إقامة الشعار و حفظ شؤونات المحبوبة ، فالتباكي في هذا المقام كالتيتم بدل اضطراري من الماء و النظر إلى المكشوف عنه لا الكاشف . و من هنا تندفع إشكالات كثيرة من حيث العكس و الطرد ؛ فإن بكاء ابن سعد و أمثالهم في كربلاء ما كان مسبباً عن المحبة و الولاية لخصوص [ ال \_ ] عترة الطهارة ، بل كان لاقتضاء الطبيعة البشرية ، و قد قلنا : إن الغرض هو المكشوف عنه . و كذلك الإشكال في أن خروج قطرة من العين كيف يطفى نار جهنم و يوجب محو السيئات الكثيرة ، و أي مناسبة بين العمل القليل و الجزاء الكثير ؟ فإنَّ جوابه \_ مع قطع النظر عن كون مبدأ الفيض غير متناهية فيوضاته ، و يعطي الكثير بالقليل و «لَا يَسْتَأْذِنُ مِمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ» (2) \_ أن هذه الثمرات في الحقيقة على المكشوف \_ و هو الولاء و المحبة \_ لا نفس البكاء . قوله : « أين الحسن و أين الحسين » . هذا الكلام مزيد توجع و تحسّر ؛ على ما أشرنا إليه من أن الاستفهام ليس على حقيقته . و أمثال هذه الكلمات على الطبيعة البشرية تحريص و ترغيب و بعث على الانتقام ، و استدعاء من الواحد القهار ، أو تشجيع و استغاثة إلى حضرة حجة الله عجل الله فرجه . و لا يخفى ما في العبارة من اللطف في التعداد ، فإن أبناء الحسين إلى حجة العصر ثمانية ، يمكن أن تكون العبارات « صالح بعد صالح » إلى قوله « بعد الخيرة » على الترتيب إشارة إلى الحجج الثمانية ، و يكون « الصادق » الأول منطبقاً على مركزه ، و هو أبو عبد الله جعفر الصادق صلوات الله عليه . ثم إنه أتى بعبارة جامعة حيث قال : أين الشمس الطالعة... الخ . و التعبير عنهم بالشمس تارةً و بالقمر أو النجم أخرى لاعتبارات متناسبة ، فالتعبير بالشمس إشارة إلى إضاءتهم العوالم الظلمانية من دون كسب نور ، و لا استضاءة من أهالي عصرهم ، كما أن نور الشمس ليس مستفاداً من غيره ، و التعبير بالقمر إشارة إلى كون علومهم مستفادة و مكتسبة من المبادئ العالية ، و كل إمام قد أخذ من الإمام السابق إلى أن ينتهي إلى الرسول صلى الله عليه و آله ، و التعبير بالنجم إشارة إلى أنه كما يُحتاج إليها لأجل النور و الضوء في الطرق و البحار لأجل سير السفن كما قال تعالى : « وَ عَلَّمَ مَثَلَاتِ النُّجُومِ هُمْ يَهْتَدُونَ » (3) فكذا يُحتاج إليهم لأجل الاهتداء . فإن قلت : كيف التفكيك بين الحجج السابقة و بين حجة العصر المشار إليه بقوله بعده : أين بقية الله ، فكان الأولى تقديمه على العبارات الجامعة السابقة كالشمس الطالعة و الأقمار المنيرة ؟ قلت : لعل السرّ أن حجة العصر لم يمكن الاستضاءة به في زمن الغيبة الصغرى أو الكبرى ؛ فما دام له الخفاء ، لا يوصف بالشمسية أو القمرية . و إن أُيِّت عن ذلك و قلت : إن شمس غاية الأمر أن الغيبة كالسحاب الحائل بين الشمس و بين أهل الأرض ، فإن كان مانعاً عن وقوع الشعاع فليس مانعاً عن إضاءة العالم و لو من وراء السحاب ، و لذا قيل كما عن الخواجة قدس سره في التجريد : « و وجوده لطف ، و تصرفه لطف آخر ، و عدمه منا » (4) . و الحاصل أن المنافع المترتبة على تصرفه من إقامة الحدود و نصب الحكّام و فصل الخصومات و غير ذلك من الألفاظ القريبة ، و إن فقدت في زمن الغيبة المسببة من سوء أعمالنا و المستندة إلى عدم استعدادنا لتشرف حضرته السنية و تقبيل سدّته

البهية ، ولكن منافع وجوده المقدس من جريان الأنهار ونمو الأشجار واختلاف الليل والنهار وتدير أمر الأرض والسماء من حركة المتحرك وقرار القار ، إلى غير ذلك مما يُستند إلى وجود الحجة على ما يُستفاد من الأخبار ، وإليه أُشير في دعاء العديلة « وبوجوده ثبتت الأرض والسماء » كثيرة جدا ، فوجود حجة العصر \_ عجل الله فرجه \_ في حال الغيبة أيضا كالشمس في الإضاءة ، فلا وجه للتفكيك عن سائر الحجج سلام الله عليهم . فنقول : لعل التفكيك بملاحظة أن النداء في الأولين من قبيل المندوب له والمستغاث له لتهدئة الحمية ، و النداء بالنسبة إلى الإمام الحاضر من قبيل نداء المستغاث به و المندوب إليه ؛ والوجه واضح ، فإن كلاً من الأئمة السابقين مظلوم في عصره ، حيث بايع طاغوتا من طاغيت عصره ، ولكنه \_ عجل الله فرجه \_ هو الموعود من الله تعالى بالنصرة والغلبة ، ولم يدخل في بيعة طاغوت أصلاً ، ولذا عقب النداء بما يؤيد ذلك وقال : أين المعدّ لقطع دابر الظلمة . ويُستفاد من قوله : « أين المدّخر لتجديد الفرائض و السنن ، أين المتخيّر لإعادة الملة و الشريعة » أنه \_ عجل الله فرجه \_ يجدد الشريعة ؛ كما في بعض الأخبار : يأتي بكتاب جديد و بشرع جديد على العرب شديد 5 . ولكن لا كما صنعه بعض الفرق المتجددة من تغيير الأساس ؛ حيث جعل الصوم مثلاً تسعة عشر يوماً في أيام الاعتدال ؛ فإن هذا التغيير الكمي والكيفي والمحتوى في مثل هذا الحكم الضروري لا يُطلق عليه التجديد ، بل التجديد هو التعمير و البناء على الأساس الباقي ، حيث إن بعض الخبر [ الذي ] يناسب به سبب مرور الدهور و شوب الأغراض و ضعف الدواعي لحفظ الشريعة قد عُبر إلى غير محله فيرده إلى أصله ، كما يصنعه في المساجد التي زاد فيها السلف بدعهم و إجحافاتهم ، وهذا معنى الإعادة التي أُشير إليها في قوله « لإعادة الملة » . قوله : « أين باب الله الذي منه يؤتى ، أين وجه الله الذي إليه يتوجه الأولياء » . أقول : حيث إن الله تعالى أجلّ و أقدس من التمكن في بيت حتى يكون له باب ، أو التجسم حتى يكون له وجه ، فقد أُريد بهما \_ بنحو من التجوّز و الاستعارة \_ أن المعرفة بالله بواسطة الأنبياء و السفراء ، فنبينا الخاتم صلى الله عليه وآله هو الوسطة بالنسبة إلينا إلى معرفة ذاته الأقدس ، و قد جعل صلى الله عليه وآله علياً عليه السلام باباً بقوله : أنا مدينة العلم و علي بابها ، و لا يؤتى المدينة إلا من بابها . و لا اختصاص بعلي عليه السلام ، بل كل حجة في عصره هو الباب إلى الله ؛ على ما في الصافي في تفسير آية : « وَأَتُوا بُيُوتَ مَنْ أُبُوَّهَا » (5) في سورة البقرة عن الاحتجاج (6) عن أمير المؤمنين عليه السلام قال : نحن البيوت التي أمر الله أن يؤتى من أبوابها ، نحن باب الله و بيوته التي يؤتى منه ، فمن تابعنا و أقرّ بولايتنا فقد أتى البيوت من أبوابها ، و من خالفنا و فضّل علينا غيرنا ، فقد أتى البيوت من ظهورها ، إن الله لو شاء عرّف الناس نفسه حتى يعرفونه و يأتونه من بابه ، و لكن جعلنا أبوابه و صراطه و سبيله و بابه الذي يؤتى منه . قال : فمن عدل عن ولايتنا ، و فضّل علينا غيرنا ، فقد أتى البيوت من ظهورها ، و إنهم عن الصراط لناكبون . انتهى . وهذا هو المراد من الفقرة المذكورة في الزيارة الجامعة : « و الباب المبتلى به الناس » ؛ فإنّ الابتلاء بمعنى الامتحان ، فبهم يُمتحن الناس ؛ فإنّ الآتي من الباب مثاب ، و الآتي من ظهرها حَقَّت عليه كلمة العذاب . أما التعبير بـ « الوجه » فإنّ الإقبال إلى الشيء لما كان بواسطة التوجه إلى وجهه ، و كذا من طرف المتوجه بواسطة الوجه ، فالإقبال إلى الله تعالى بواسطة الأنبياء و الحجج المعصومين سلام الله عليهم ، فهم وجه الله على ما في الصافي (7) عن السجاد عليه السلام في تفسير : « وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ » (8) : نحن وجه الله الذي يؤتى منه . و في مجمع البحرين (9) في تفسير الحديث القدسي [ في ] مَنْ سجد سجدة الشكر : « أُقْبِلُ إِلَيْهِ بِفَضْلِي ، و أُرِيهِ وَجْهِي » قال الصدوق (10) رحمه الله : « وجه الله أنبيأؤه و حججه » . ثم قال بعد ذلك : و لا يجب أن تنكر من الأخبار ألفاظ القرآن . انتهى . و تصديق ذلك ما روي (11) عن أبي الصلت عن الرضا عليه السلام قال : قلت له : يا ابن رسول الله ، ما معنى الخبر الذي روه أن ثواب « لا إله إلا الله » النظر إلى وجه الله ؟ فقال عليه السلام : من وصف الله بوجهه كالوجه فقد كفر ، و لكن وجه الله أنبيأؤه و رسله و حججه الذين بهم يتوجه إلى الله و إلى دينه ، و النظر إلى أنبياء الله و رسله و حججه في درجاتهم ثواب عظيم للمؤمنين [ يوم القيامة ] . انتهى ما في المجمع . قوله : « و ناشر راية الهدى » و يناسبه ما في البحار (12) عن غيبة النعماني (13) عن أبي عبد الله : عليه السلام \_ إلى أن قال : \_ و لما كان يوم صفين سأله نشر الراية ، فأبى عليهم ، فتحملوا عليه بالحسن و الحسين و عمار بن ياسر ، فقال للحسن : يا بني ، إنّ للقوم مدة يبلغونها ، و إنّ هذه راية لا ينشرها بعدي إلا القائم . انتهى . قوله : « أين الطالب بذحول الأنبياء » يمكن أن يكون المراد الأنبياء السلف المقتولين ظلماً و عدواناً كيحيى و زكريا ، و معلوم أن المهدي \_ عجل الله فرجه \_ وارث الأنبياء ،

فيكون ولي الدم و طالب ثارهم . و « الذحول » كما عرفت : الثارات . و يمكن إرادة خصوص خاتم الأنبياء و أبنائه المظلومين المقتولين إما بالسم أو بالسيف . و الوراثة على هذا واضحة لا-إشكال فيها . نعم ، في كون النبي الخاتم مقتولاً يمكن التأمل فيه . و لكن يندفع إما باحتمال كونه أيضاً مقتولاً بالذراع المسموم بيد المرأة اليهودية ؛ على ما يستفاد من بعض الأخبار (14) ، أو بأن قتل سبطه المظلوم قتل له تسبباً . قوله : « أين المنصور » إشارة إلى الآية : « وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا » (15) . فالمظلوم هو الحسين ، و وليُّه المنصور هو القائم عليه السلام ؛ كما في الأخبار (16) : إن الملائكة ضجّت إلى الله تعالى من مظلومية الحسين يوم العاشور ، فأسكتهم الله تعالى بأن قال لهم : إني أنتقم من أعدائي بهذا القائم ، وأشار إلى ذاته و هو قائم دون العرش . قوله : « أين المضطر الذي يُجاب إذا دعا » إشارة إلى ما في الآية الشريفة : « أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا » (17) فهو المضطر الذي يجيبه الله تعالى إذا دعاه . و إليه و إلى ما في سابقه \_ من كونه وارث الأنبياء سلام الله عليهم \_ يشتمل الخبر المروي في البحار (18) عن تفسير العياشي (19) قال أبو جعفر عليه السلام : و الله لكأني أنظر إليه و قد أسند ظهره إلى الحجر ، ثم ينشد الله حقه ثم يقول : أيها الناس ، من يحاجني في الله فأنا أولى الناس بالله . يا أيها الناس ، من يحاجني في آدم فأني أولى الناس بآدم ، يا أيها الناس ، من يحاجني في نوح فأنا أولى الناس بنوح . يا أيها الناس ، من يحاجني في إبراهيم فأنا أولى الناس بإبراهيم . يا أيها الناس ، من يحاجني في موسى فأنا أولى الناس بموسى . يا أيها الناس ، من يحاجني في كتاب الله فأنا أولى الناس بكتاب الله . ثم ينتهي إلى المقام فيصلي عنده ركعتين ، ثم ينشد الله حقه . ثم قال أبو جعفر عليه السلام : هو و الله المضطر في كتاب الله ، و هو قول الله : « أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ الشُّوْءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ » الخبر .

- 1- . سورة يوسف ، الآية 84 .
- 2- . سورة الأنبياء ، الآية 23 .
- 3- . سورة النحل ، الآية 16 .
- 4- . نقله عنه النراقي في عوائد الأيام ، ص 246 .
- 5- . سورة البقرة ، الآية 189 .
- 6- . الإحتجاج ، ج 1 ، ص 338 ، مناقب آل أبي طالب عليهم السلام ، ج 1 ، ص 314 ؛ بحار الأنوار ، ج 23 ، ص 328 ، ح 9 .
- 7- . الصافي ، ج 5 ، ص 110 .
- 8- . سورة الرحمن ، الآية 27 .
- 9- . مجمع البحرين ، ج 4 ، ص 473 .
- 10- . كتاب من لا يحضره الفقيه ، ج 1 ، ص 334 ؛ وانظر : التوحيد ، ص 117 ، ح 21 .
- 11- . عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ج 2 ، ص 106 ح 3 ؛ الأمالي للصدوق ، ص 545 ، ح 728 ؛ التوحيد ، ص 117 ، ح 21 ؛ الإحتجاج ، ج 2 ، ص 190 .
- 12- . بحار الأنوار ، ج 32 ، ص 210 ، ح 165 .
- 13- . الغيبة للنعماني ، ص 307 ، ح 1 .
- 14- . مسالك الافهام ج 11 ص 459 ، بحار الأنوار ج 63 ص 4 .
- 15- . سورة الإسراء ، الآية 33 .
- 16- . كما في الكافي ، ج 1 ، ص 465 ، ح 6 ؛ و الأمالي للطوسي ، ص 418 ، ح 941 ؛ و بحار الأنوار ، ج 45 ، ص 221 ، ح 3 .

- 17- . سورة النمل ، الآية 62 .
- 18- . بحار الأنوار ، ج 52 ، ص 341 ، ح 91 ؛ وانظر : الغيبة للنعمانى ، ص 182 .
- 19- . تفسير العياشى ، ج 2 ، ص 56 .













الترجمة: پس بر پاکیزگان از اهل بیت محمد و علی \_ صلوات فرستد خدا بر ایشان و آل ایشان \_ باید گریه کند گریه کنندگان ، و ایشان را نوحه کند نوحه کنندگان ، و برای امثال ایشان باید جاری شود اشک های چشم ، و باید فریاد کند فریاد کنندگان ، و ناله کند ناله کنندگان ، و صدا بلند کند صدا بلند کنندگان . کجاست حسن و کجاست حسین ؟ کجاست اولاد حسین ، صالح بعد از صالح و راستگو بعد از راستگو و راه خدا بعد از راه خدا و برگزیده بعد از برگزیده ؟ و کجایند آفتاب های طلوع کنندگان و ماه های روشنی دهندگان ؟ کجایند ستارگان درخشانندگان ؟ کجایند نشان های دین و ستون های علم ؟ کجاست باقی مانده خدا ، آن وجودی که خالی نمی شود از عترت طاهره ؟ کجاست مهیا شده برای بریدن نسل ظلم کنندگان ؟ کجاست انتظار کشیده شده برای درست کردن کجی و انحراف ؟ کجاست امید گرفته شده برای نابود نمودن ظلم و ستمکاری ؟ کجاست ذخیره شده از سالیان دراز برای تازه نمودن فریض و مستحبات ؟ کجاست امکان گیرنده به جهت عودت دادن ملت و شریعت که تغییر یافته ؟ کجاست امید گرفته شده به جهت زنده نمودن کتاب الهی و حدود او ؟ کجاست زنده کننده نشان های دین و اهلش ؟ کجاست شکننده شوکت ظلم کنندگان ؟ کجاست خراب کننده بناهای شرك و طغیان ؟ کجاست هلاک کننده اهل فسق و گناه و طغیان ؟ کجاست برنده شاخه های گمراهی و عداوت ؟ کجاست منهدم کننده آثار کج رفتاری و لغزش و هوای نفس ؟ کجاست برنده ریسمان دروغ ؟ کجاست زایل کننده سرکشان و متمردان ؟ کجاست کننده ریشه اهل عناد و گمراهی و بی دینی ؟ کجاست عزیز کننده دوستان و ذلیل کننده دشمنان ؟ کجاست جمع کننده تمام کلمات را بر تقوا ؟ کجاست در خدایی که از آن در باید تردد نمود ؟ کجاست روی خدا که با او به سوی او باید توجه کرد ؟ کجاست واسطه و اسباب ربط ما بین اهل زمین و آسمان ؟ کجاست صاحب روز فتح و باز کننده پرچم علم هدایت ؟ کجاست الفت دهنده اجزای نیکویی و رضایت ؟ کجاست طلب کنندگان خون پیغمبران و پیغمبرزادگان ؟ کجاست طالب خون کشته شده کربلا ؟ کجاست نصرت داده شده بر کسانی که ظلم نمودند و افترا بستند ؟ کجاست مضطری که قبول می شود عرضش هر وقت که دعا نمود ؟ کجاست صدر مخلوقات که صاحب احسان و تقوایند ؟ کجاست پسر پیغمبر برگزیده و پسر علی مرتضی و پسر خدیجه غرا که مشهور است و پسر فاطمه زهرا [ی] کُبرا .

## الفصل السادس [ من الدعاء ]

الفصل السادس [ من الدعاء ] بسم الله الرحمن الرحيم بأبي أنت وأمي ونفسي لك الوفاء والحمى ، يا ابن السادة المقرين ، يا ابن النجباء الأكرمين ، يا ابن الهداة المهتدين ، يا ابن الخيرة المهديين ، يا ابن العطارفة الأنجيين ، يا ابن الحصارمة المنتجين ، يا ابن القماقمة الأكرمين ، يا ابن الأطيب المعظمين المطهرين ، يا ابن البدور المنيرة ، يا ابن السرج المضئنة ، يا ابن الشهب الثاقبة ، يا ابن الأنجم الزاهرة ، يا ابن السبل الواضحة ، يا ابن الأعلام اللائحة ، يا ابن العلوم الكاملة ، يا ابن السنن المسهورة ، يا ابن المعالم الماثورة ، يا ابن المعجزات الموجودة ، يا ابن الدلائل المسهودة ، يا ابن الصراط المستقيم ، يا ابن النبأ العظيم ، يا ابن من هو في أم الكتاب لدى الله لعلني حكيم . يا ابن الآيات والبيئات ، يا ابن الدلائل الظاهرات ، يا ابن البراهين الواضحات الباهرات ، يا ابن الحجج البالغات ، يا ابن النعم السابغات ، يا ابن طه والمحكمات ، يا ابن يس والذاريات ، يا ابن الطور والعديات ، يا ابن من «دنا فتدلى \* فكان قاب قوسين أو أدنى» (1) ، دنوا و اقتربا من العلي الأعلى . ليت شعري أين استقرت بك النوى ، بل أي أرض ثقلك أو ثرى ، أبرضوى أم غيرها أم ذي طوى . عزير علي أن أرى الخلق ولا ترى ، ولا أسمع لك حسيسا ولا نجوى . عزير علي أن يحيط بي دونك البلوى ، ولا ينالك مني ضجيج ولا شكوى .

1- . سورة النجم ، الآيتان 8 و 9 .

اللغة: الوقاء \_ بكسر الواو أو فتحها \_ : ما وَقَّيت به شيئاً . و الحماء كذلك ما حميت به شيئاً . السادة جمع سائد ، كالقادة جمع قائد . و السائد بمعنى : السيد . الهداة جمع الهادي ، كالدعاة و العصاة . الخيرة \_ بكسر الخاء و فتح الياء أو سكونها ، بمعنى : المنتخب المختار ، و بمعنى : الاختيار ، أو اسم منه ، كالطيرة من التطير . العطارفة جمع غطريف \_ بالغين المعجمة المكسورة و الطاء المهملة \_ بمعنى : السيد . الخضارمة \_ بالخاء و الضاد المعجمتين \_ جمع خضرم كزبرج : الواسع و الجواد و السيد المحمول والدعي و الماضي نصف عمره في الجاهلية و نصفه في الإسلام . الخضارمة : قوم من العجم خرجوا إلى بدء الإسلام فسكنوا الشام ؛ كذا في القاموس (1) . القماقمة جمع القمقما \_ بالضم \_ ، بمعنى : البحر الواسع العميق و السيد . الباهرات : من بهر القمر الكواكب ، كمنع : أي غلب ضوءه ضوءها . السابغات : من الشبوغ \_ بالغين المعجمة \_ بمعنى : الوسعة و الشمول . المحكمات في مقابل المتشابهات على ما في الآية : « مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُّسَسَّيَاتٌ » (2) ، من الأحكام بمعنى الإتيان ، بمناسبة ما ذكر في معناه الاصطلاحي هو : ما يكون محفوظاً من النسخ أو الالتباس ، فذلك نحو إتيان له . الذاريات : هي الرياح تذر الشئ ذروا ، أي تنسفه . و عن أمير المؤمنين عليه السلام : الذاريات في السحاب ، و الجاريات هي السفن ، و المُقَسَّمَاتُ أمراء الملائكة (3) . العاديات في قوله تعالى : « وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا » (4) من العَدُو ، بمعنى الوثوب و الحركة المخصوصة . و الضَّبْحُ \_ بالضاد المعجمة و الحاء المهملة \_ : صداء البعير أو الفرس من شدة العَدُو . تدلّ في الآية : « دَنَا فَتَدَلَّى » (5) من التدلّي ، و هو إرسال الثمرة مع التعلق . القاب في « قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى » (6) بمعنى : المقدار ، كالقيد و القيس . النَّوَى \_ بفتح النون \_ : البعد و المكان و التجول من مكان إلى آخر . الرّضوى : جبل بالمدينة . ذي طوى \_ بفتح الطاء و الضم \_ : أشهر موضع في الحرم بقرب مكة بما يقرب من فرسخ ، و يُعرف بـ « الزاهر » في طريق التنعيم . الحسيس : الصوت الخفي . و النجوى : ما أسرَّ واحدٌ إلى آخر .

- 
- 1- . القاموس المحيط ، ج 4 ، ص 108 ، و كذا في الصحاح ، ج 5 ، ص 1914 ، لسان العرب ، ج 12 ، ص 186 ، تاج العروس ، ج 8 ، ص 281 .
  - 2- . سورة آل عمران ، الآية 7 .
  - 3- . الغارات ، ج 2 ، ص 737 ، الاحتجاج ، ج 1 ، ص 386 ؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام ، ج 1 ، ص 322 ؛ بحار الأنوار ، ج 40 ، ص 158 . و ليس فيها لفظة « أمراء » .
  - 4- . سورة العاديات ، الآية 1 .
  - 5- . سورة النجم ، الآية 8 .
  - 6- . سورة النجم ، الآية 9 .

الإعراب: قوله: « بأبي أنت وأمي » الباء للتفدية، إلا أن أكثر النحويين لم يذكروها من جملة معاني الباء كابن الحاجب وابن هشام في الكافية والمغني، ولعلمهم أدرجوها في التعدية؛ نظرا إلى أن الفعل المقتدر في مثل « بأبي هو فداك أو مفدى » يتعدى بالباء. إلا أن باء التعدية لا تدخل على الفاعل، فالأولى إدراجها في الزائدة، فالباء في « فداك بأبي » زائدة كما في « كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا » (1). وحيث إنه لا يجامع الباء ذكر المتعلق فهو نائب عنه أصلاً، أُطلق عليه باء التفدية لقيامه مقام مادة الفداء. وهل التقدير « فداك » أو « مفدى »؟ وجهان بل قولان: فعلى الثاني يكون « بأبي » مع متعلقه المحذوف خبراً مقدماً، وأنت مبتدأ؛ وعلى الأول « بأبي » فاعل الفعل المحذوف، وأنت تأكيد عن المفعول المحذوف. وكون ضمير الرفع تأكيداً عن ضمير النصب المتصل كثير، كما في قوله تعالى: « إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ » (2) على بعض الوجوه، وقوله تعالى: « إِنْ تَرَنْ أَتَا أَقَلَّ مِنْكَ » (3) بناءً على نصب أقل؛ فإن « أنا » تأكيد عن مفعول « تَرَنْ ». ويمكن لنا اعتبار وجه لطيف في المقام، بأن نقول: الباء في « بأبي » للبدلية، وهو خبر مقدم، وأنت مبتدأ مؤخر؛ يعني: إنك مبدل بأبي فيكون أبي بدلاً عنك، فيفيد معنى التفدية بالالتزام؛ حيث إن الفداء بدل المفدى منه. أو يكون المعنى: أنت بدل أبي؛ على مذاق النحويين من كون المبدل منه مع البدل بحكم السقوط، وهو بمعنى الفدائية. وعلى أي تقدير فلا يُذكر فعل الفداء مع الباء أصلاً. وأما الآية الشريفة: « وَفَدَيْنَهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ » (4) فليس الباء في « بذبح » للتفدية ليكون نقضاً لما ذكرنا، بل المستفاد من أكثر الأخبار الواردة في تفسيرها أن المراد من « الذبح العظيم » الحسين عليه السلام، فلا وجه حينئذ لتكون الباء للتفدية؛ فإن المفدى أفضل من الفداء يقيناً. وهل يرضى مؤمن أن يكون إسماعيل أفضل من الحسين عليه السلام، فالباء للسببية؛ يعني: إنا أرسلنا الكباش فداءً لإسماعيل به سبب الذبح العظيم، يعني: إنَّ عنوان الذبيحة قد كان مختوماً باسم الحسين ومدَّخراً له عليه السلام، فلذا أخرنا هذه القضية، أو أرسلنا الفداء له به سبب بكاء إبراهيم الخليل على الحسين الذي هو ذبح عظيم؛ على ما في الخبر المروي عن الرضا عليه السلام (5). قوله: « و نفسي لك الوفاء » نفسي مبتدأ، و « الوفاء » خبره، و « لك » متعلق به، على أن المصدر بمعنى اسم الفاعل، أي: نفسي وإقٍ لك و حامٍ. قوله: « يا ابن خيرة المهديين » في بعض النسخ بتعريف « الخيرة »، وفي بعضها مجرداً عن اللام، وهو أوضح؛ لأن « الخيرة » ليس جمعاً كسائر أخواته، مثل « الهداة » و « السادة » وغيرهما، بل مفرد كما يستفاد من قوله: « محمد خيرة الخلق »، و من قول السجاد عليه السلام: أنا الخيرة بين الخيرتين (6)، فهو بمعنى المختار والمنتخب. فلو كان معرفاً باللام فلا تصح الإضافة، على أن توصيفه بـ « المهديين » لا يطابق قاعدة الوصف من التطابق على الموصوف في الأفراد والجمعية. قوله: « لدى الله لعلي حكيماً » إتيان اللام في الخبر المجرد عن « إن » مبني على لغة، كما في قول الشاعر: \* أمُّ الحُلَيْسِ لعجوزٌ شَهْرَبَةٌ (7) \* ولعل النظر إلى أصل الكلام؛ حيث إنه مقتبس من الآية الشريفة: « وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكُتَبِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ » (8) في سورة الزخرف، ودخول اللام في الأصل بملاحظة « إن »، فلم يتغير في الحكاية تبعاً؛ إذ المحكي لا يتغير، وإن كان يرد عليه التغير في لفظ « لدى الله » لا يناسب الحكاية؛ لكونه في الأصل « لدينا ». قوله: « فكان قاب قوسين » اسم كان ضمير راجع إلى الدنو المستفاد من « دنا »، و « دنواً » مفعول مطلق و يتقيه بالاقتراب من العلي الأعلى بيان فرع الدنو؛ لرفع توهم الدنو من جبرئيل وغيره، غاية الأمر إرادة القرب المعنوي من الدنو. قوله: « أين استقرت بك النوى » في محل المفعولين لـ « شعري »؛ لأنه بمعنى العلم، إلا أنه قد عُلق به سبب الاستفهام عن المفعولين.

1- سورة الرعد، 43، سورة الإسراء، الآية 96.

2- سورة يوسف، الآية 98، سورة القصص، الآية 16، سورة الزمر، الآية 53.

3- سورة الكهف، الآية 39.

- 4- . سورة الصّافات ، الآية 107 .
- 5- . عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ج 2 ، ص 187 ، باب 17 ، ح 1 ؛ الخصال ، ج 58 ، ح 79 ؛ بحار الأنوار ، ج 12 ، ص 124 ، ح 1 .
- 6- . مجمع البحرين ، ج 1 ، ص 718 مادة «خير» .
- 7- . نقله في الصحاح ج 1 ص 159 مادة «شهرب» ؛ لسان العرب ، ج 1 ، ص 510 .
- 8- . سورة الزخرف ، الآية 4 .





البلاغة: قوله: « بأبي أنت وأمي » ربما يقال في أمثال هذه العبارات أنها مرددة بين الكذب والعقوق، فإن كانت صادرة في حال حياة الوالدين فهو عقوق بالنسبة إليهما؛ من حيث جعلهما فداءً للآخر من دون إجازة منهما فضولاً. وإن كان بعد وفاتهما فهو كذب محض؛ إذ لا معنى للفداء إلا تعريض الفداء للقتل، ولا وجه له مع الموت؛ لكونه تحصيل الحاصل. مع أنه ربما كان الفداء في أمثالهما أفضل من المفدى له، مثلاً في قول العلياء زينب الكبرى - سلام الله عليها - في مراثية أخيها الحسين عليه السلام: بأبي من هو لا جريح فيداوى ... الخ (1). والذي يمكن أن يُجاب بحيث يندفع الإشكال بحذافيره، أن يقال: كون هذه العبارات وأمثالها كناية عن إنشاء المدح للمفدى له، والغرض إظهار الإخلاص والمحبة من القائل، فالغرض من الكناية - التي هي ذكر اللازم وإرادة الملزوم أو العكس على الخلاف - هو إظهار مراتب المحبة والخلوص. وقد ذكروا الفرق بين المجاز والكناية: أن المجاز إرادة اللازم مع القرينة الصارفة عن المعنى الأصلي الذي هو الملزوم، والكناية إرادة اللازم مع جواز إرادة الملزوم لا وجوبه وتعيينه، ففي قولك « زيدٌ كثيرُ الرماد » الغرض إرادة معنى السخاوة الملزومة أو المستلزمة لكثرة الرماد وإن لم يكن له رماد، كما أن « طويلُ النجاد » كناية عن الشجاعة وإن لم يكن له نجاد، وهكذا. فاندفع بهذا إشكالات عديدة ربما صارت مطروح الأنظار في الفقه وغيره، مثلاً لو قال رجل لآخر: « يا ابن الفاعلة » أو « ملعون الوالدين » فهل هو قذف للأبوين أو شتم لهما أو هو شتم وإنشاء ذم للمخاطب والمقول فيه فقط؟ وحيث إن في الكناية جواز إرادة المعنى الأصلي مع المعنى الكنائي لا - وجوبه، فالقدر المتيقن هو الشتم للمقول فيه؛ فإن خبث الأبوين لكونه غالباً يظهر في الأولاد - لكون الإناء يترشح بما فيه، وإن الولد سرّ أبيه، ولا تلد الحية إلا الحية - فبين خبث الأبوين وخبث الأولاد ملازمة غالباً، فأريد اللازم. فلا يلزم الحدّ للقذف؛ لعدم الصراحة واليقين، و«الحدود تدرأ بالشبهات». فإذا كان الأمر كذلك في طرف الذم فكذلك المدح؛ حيث إنّ الرجل في مقام المحبة لشخص آخر بصدد البذل له بجميع ما يتعلق به من أمواله وأعزّ الأنفس عليه من الوالدين والأولاد، وبالآخرة نفسه التي هي أقرب إليه من جميع من سواه، وكل هذا كاشف عن نوع صميمية للقائل في حق المقول فيه، وليس هذا إلا لاستعداد المقول فيه في نظر القائل لهذه المراتب، فهذا هو إنشاء المدح، فالمقصود هو المعنى الكنائي، فلا يكون عقوقاً ولا كذباً ولا تقديراً الأفضل للمفضول؛ كما هو واضح للمتأمل. قوله: « يا ابن السادة المقرّبين » الخ. هذه العبارات المشتملة على الحقيقة والمجاز من حيث استعمال البعض في المعاني الموضوع لها - كأكثر الفقرات - وبعضها في المعنى المجازي كقوله يا ابن الطور والعاديات؛ فإنّ «و طور سينين» (2) في سورة التين قد فُسر بالكوفة (3)، وبعلاقة الحالّ والمحل قد عبّر بالكوفة عن أمير المؤمنين عليه السلام، كما قد عبّر بمكة ومني في قول السجاد عليه السلام: أنا ابن مكة ومني، (4) عن النبي صلى الله عليه وآله. ولا يخفى أن الذي يلزم في التجوّز هو شدة العُلقة والارتباط وكمال الاتحاد بين المعنى الحقيقي والمجازي، بحيث يصح دعوى الاتحاد تنزيلاً، كما قال الشاعر: رِقُّ الرُّجَّاجِ وَرِقَّتِ الخمرُ فتشابهها وتساكَلُ الأمرُ فكَأَنَّما خمرٌ ولا قَدَحُوْ كَأَنَّما قَدَحٌ ولا خمرٌ (5) فالعلائق المذكورة من المشابهة والحلول والسببية الجزئية والعموم والخصوص وغير ذلك لا توجب صحة التجوّز ما لم تبلغ في الظهور وشدة الارتباط بهذه المثابة، فليس كل مشابهة أو كل حلول والسببية مثلاً مصحّحاً للتجوّز. ألا ترى صحة التجوّز في الأسد بالنسبة إلى الرجل الشجاع بمشابهة في الشجاعة لا في الجدار بالنسبة إلى الرجل الطويل لشبهه في الطول؛ والرقبة في العبد للجزء والكل، دون الأصبع مثلاً؛ فإنّ أظهر أوصاف الأسد لما كان هو الشجاعة، فقد اضمحلّت سائر الصفات في جنبها، فليست الأسدية إلا بالشجاعة، فمن هنا صار الرجل الشجاع كأنه هو الأسد، وكذا العبد لما كان أظهر أوصافه الرقية والانتقياد للمولى بواسطة جبل المالكية الذي هو في عنقه - كما صار الحيوان بواسطة الزمام أو اللجام تحت سلطنة مالكة - فالرقبة مظهر رقيته، فكان تمام الملاك في العبودية. وكذلك العين في الرؤية؛ لأنّ الأعمى لا يتمكن من المراقبة والمحافظة؛ لعدم رؤيته من يرعى حمى الغير، فالأصل فيه هو العين. وهذا معنى ما قيدوا به علاقة الجزء والكل باشتراط استعمال الجزء في الكل بكونه مما يُنتفى بانتفائه الكل، فالمدار والمعيار في صحة التجوّز تحقق الاتحاد ولو تنزيلاً وادعاءً بين المعنى الحقيقي والمجازي بأبي معنى كان. وحيث إن ظهور شرافة مكة ومني وبروز احتراماتهما لأجل بيانات النبي صلى الله عليه وآله وانتسابه إليهما -

فكان قوام مكة من حيث هي مكة لوجوده « ص » \_ فصح إطلاق مكة عليه في قوله : يا ابن مكة و منى . ويمكن أن يكون النظر إلى مجرد الانتساب ، كما يقال : « فلان من أبناء البصرة أو الكوفة » أي من أهاليهما ؛ من جهة علاقة الحالّ و المحلّ ، كما في قوله تعالى : « وَ سَدِّ مَثَلِ الْقَرْيَةِ » (6) أي أهلها . بقي الكلام في الغرض بأنّ النداء في هذه العبارات العديدة حقيقة كانت أو مجازاً ؛ فإن المنادى هو المطلوب إقباله بالنداء؛ على ما قاله أهل العربية . ولكن الأغراض من النداء مختلفة ؛ فقد يكون المقصود منه التكلم ، وقد يكون منه الاستغاثة ، وقد يكون منه الحضور ليتعجب منه الناس ، وقد يكون المنظور منه التفجع و التوجع كما في الندبة . و الظاهر أنّ هذه ليس كل منها معنى آخر لحروف النداء ، بل من قبيل اختلاف الأغراض من النداء بحسب اختلاف الموارد ، و له نظائر في الموارد الأخر ؛ فإن الاستفهام طلب الفهم ، فقد يكون الغرض منه الإنكار أو التوبيخ أو التقرير أو الإبهام أو الشك أو غير ذلك مما ذكره في كتب العربية . و كيف كان فالظاهر كون الغرض من النداء في هذه العبارات هو البعث و التهيج و تحريض حجة العصر \_ عجل الله تعالى فرجه \_ كي يدعو ربه فيستجاب له ، كما أشير إليه في الفصل السابق ؛ مأخوذاً من الآية الشريفة : « أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ » (7) الخ . ألا ترى أنه إذا كان رجل مظلوماً ، و يراه رجل آخر مقتدر على رفع الظلم منه و هو من الشجعان و من نسل الشجعان و سليل الكرام ، فيناديه بأمثال العبارات التي يهيج له الحمية ، فيقول : « أيها الشجاع و ابن الشجعان الكرام ، أغثنى » ، فيعلّق الحكم على الوصف مشعراً بالعلية ، يعني : إنّ استغاثتي و التجائي بك لأجل الشجاعة الموروثة و الكرم المألوف من سلسلتك ؟ هذا ، و أمّا حمل هذه العبارات و أقسام النداء على الندبة \_ و إن كان مناسباً لكون الدعاء مسمى بدعاء الندبة كما أشرنا إليه في المقدمة \_ و لكن يبعده وجهان : أحدهما : أن المندوب يُزاد الألف غالباً في آخره مع الهاء أو بدونها لاستطالة الصوت ، و هذه العبارات كلها خالية عنه . الثاني : أن هذه الأوصاف لا تلائم الندبة ، بل هي \_ كما عرفت \_ مهيّجة للحمية و مثيرة للغيرة و الحماسة .

1- . انظر : اللهوف ، ص 79 ( مطبعة مهر ) ؛ بحار الأنوار ، ج 45 ، ص 59 ؛ العوالم ، ج 17 ، ص 303 .

2- . سورة التين ، الآية 2 .

3- . معاني الأخبار ، ص 365 ؛ بحار الأنوار ، ج 96 ، ص 77 .

4- . المناقب لابن شهر آشوب ، ج 3 ، ص 305 ، و قد نطق به الإمام الحسن السبط عليه السلام أيضاً حين قال له معاوية بعد الصلح : اذكر فضلنا كما في الأمالي للصدوق ، ص 245 و تحف العقول ، ص 232 و غيرهما .

5- . البداية و النهاية ، ج 11 ، ص 361 ؛ بحار الأنوار ، ج 55 ، ص 48 .

6- . سورة يوسف ، الآية 82 .

7- . سورة النمل ، الآية 62 .







المعنى :و حيث إن رجلاً لو كان مظلوماً وسيده غاب عنه لا يدري [ أين ] محله ، فهو من كثرة الظلم و شدة ما يرد عليه يتفحص و يتجسس كل نقطة و مكان من المظانّ المحتملة ، فإذا وجد سيده فبعد إظهار فدويته و عرض إرادته و خدماته يلتجئ إليه و يستغيث به و يخاطبه و يناديه بما يهيج به حميئته ، فإن نال مقصوده و إلا- فيلتجئ بمن هو أعلى منهما ، و كليهما مطيعان له ، و الأمر موكول إلى إرادته السنية . فذلك الداعي بهذا الدعاء لفرط الابتلاء في الغيبة الكبرى يتفحص عن سيده بتعبيراته الأولية بعبارات الاستفهام بقوله : « أين أين » إلى أن يصل بمقام قربه و الاستعداد ، لحضرته ، و كأنه وجده ، فيظهر فدويته بقوله : « بأبي أنت و أمي » ، ثم يناديه بهذه العبارات . قوله : « يا ابن الصراط المستقيم » الصراط المستقيم إشارة إلى الآية الشريفة : « اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ » (1) . أما معنى الهداية إلى الصراط ، فربما يصدر من بعض الجهّال المعاندين و بألسنة الإنس سراق الدين بعض الكلمات في أمثال هذه الآيات بتشكيك ضعفاء العقيدة من المسلمين بمثل هذه الشبهات الواهية ، فيقول مثلاً : « إنك لو كنت على الهداية فما معنى الدعاء ؟ لكونه حينئذ تحصيلاً للحاصل ، و إلا فأنت على ضلالة ! إذ هما ضدان بل نقيضان لا يجتمعان و لا يرتفعان » . و جوابه واضح ؛ فإنّ العلة المحدثة ليست مبقية ، فكما أن حدوث الممكنات لا بدّ له من علة فكذلك بقاؤها . و معنى قيومية الواجب تعالى هو إبقاء الموجودات على حالة الوجود ؛ لأن علة الاحتياج إلى الواجب في الممكنات على التحقيق هو الإمكان لا الحدوث . فالهداية كما أنها في بدو الحدوث مفتقرة إلى مشيئة الباري تعالى فكذا في بقائها ، فالسؤال في هذه بالنسبة إلى البقاء ؛ كما في الصافي (2) عن أمير المؤمنين عليه السلام : يعني آدم لنا توفيقك الذي أطعناك به في ماضي أيامنا حتى نطيعك كذلك في مستقبل أعمارنا . انتهى . و بتقريب آخر نقول : إن الهداية قد تكون بمعنى إراءة الطريق كما في قوله تعالى : « إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا » (3) ، و قد يكون بمعنى الإيصال إلى المطلوب كما في قوله تعالى : « إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَئِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ » (4) ؛ حيث إنّ إراءة الطريق كان من وظائف النبي « ص » ، فالمنفي في الآية هو الإيصال المسبّب عن التوفيق الرباني ، فليس كل مهتدٍ في البدو واصلًا إلى المطلوب \_ و هو الجنة \_ حتى يثبت و يستمر على دينه ، و يكون راسخًا في إيمانه إلى الموت ، و هو بتوفيق الله سبحانه . فالدعاء في الآية سؤال ذلك التوفيق و الإدامة في الهداية . و أمّا الصراط في الآية فعلى ما في الصافي (5) عن المعاني (6) عن الصادق عليه السلام : هي الطريق إلى معرفة الله تعالى ، و هما صراطان : صراط في الدنيا ، و صراط في الآخرة ؛ فأما الصراط في الدنيا فهو الإمام المفترض الطاعة ، من عرفه في الدنيا و اقتدى بهداه مرّ على الصراط الذي هو جسر جهنم في الآخرة ، و من لم يعرفه في الدنيا زلّت قدمه عن الصراط في الآخرة فتردى في نار جهنم . انتهى . فقد استفيد من هذا الخبر أنّ صراط الدنيا مقدّمة لصراط الآخرة الذي هو أدقّ من الشّعور و أحدّ من السيف ، و الناس مختلفون في سلوكه بين مسرع في السير كالبرق الخاطف و مبطئ فيه ، إلى أن يصير بعضهم يمشي على أربع . و مبنى الاختلاف اختلاف فهم في مراتب الولاية . و لا يخفى أن كونه مستقيماً بالنسبة إلى السالك لهذا الصراط ؛ حيث إنّ الاستقامة حدّ الاعتدال بين الإفراط و التفريط ، و ميزان عدل مانع من الانحراف إلى اليمين و اليسار ؛ « لَا شَرْفِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ يَكَادُ رَبُّهَا يُضِيءُ » (7) ، و قد بيّنه الله سبحانه بعد ذلك بقوله تعالى : « لَا شَرْفِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ يَكَادُ رَبُّهَا يُضِيءُ » (8) ؛ فإنّ النعمة من المطلقات المحمولة على الفرد الأكمل المشار إليه في الآية : « وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ » (9) و في قوله : « ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ » (10) على ما قاله الرضا عليه السلام (11) معاتباً لمن فسّره بالطعام و الشراب : بأنّ الله شأنه أجل من محاسبة الطعام و الشراب كما لا يحاسبه أدنى إنسان يرد عليه الضيف ، بل المراد نعمة الولاية . و قد أشير إليه أيضا في الآية الأخرى الواردة في قضية غدِير خم « الْيَوْمَ يَبَسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي » (12) . فإذا عرفت هذا فقد تبين لك أن المراد من المنعم عليهم : الذين تفضّل عليهم الله \_ سبحانه و تعالى \_ بإمامة أمير المؤمنين عليه السلام ، ثم وصفهم الله بحدّ التوسط و الاعتدال بعدم التفريط و الإفراط ؛ فإنّ الناس \_ كما أنهم في حق عيسى روح الله قد انصرفوا عن الدين ؛ تارة بالتفريط كاليهود حيث إنهم من شدة العداوة قد نسبوا إلى أمّه ما لا يناسب عصمتها و خدارتها ، و أخرى بالإفراط كالنصارى إذ قالوا بألوهيته \_ فالمغضوب عليهم هم اليهود على ما يُستفاد من آية : « مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ » (13) ، و الضالين هم النصارى ؛ حيث قال فيهم : « قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ

وَأَصْلًا كَثِيرًا» (14). فكَذَلِكَ فِي حَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا عَلِيُّ ، هَلَكَ فِيكَ اثْنَانِ : مُحِبُّ غَالٍ ، وَمُبْغِضٌ قَالَ (15). وَ إِنَّمَا النَّاجِي مِنْ أَعْتَدَلٍ وَاسْتَوَى وَسَلَكَ الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ، وَهُوَ الطَّرِيقُ الْأَوْسَطُ . وَإِلَى بَعْضِ مَا أَشْرْنَا إِلَيْهِ يُشِيرُ مَا فِي الصَّافِي (16) عَنِ الْقَمِي (17) عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ «الْمَعْضُوبِ عَلَيْهِمْ» النَّصَابُ ، وَ«الضَّالِّينَ» أَهْلُ الشُّكُوكِ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . قَوْلُهُ : « يَا ابْنَ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ » النَّبِيُّ الْعَظِيمُ \* عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ » (18) قَدْ يُفَسَّرُ بِالْبَعْثِ ؛ لَوْ قُوعِ الْاِخْتِلَافِ فِيهِ ، وَلَكِنَّ النَّبِيَّ الْعَظِيمَ الَّذِي قَدْ عَظُمَ الْاِخْتِلَافُ فِيهِ مَسْأَلَةُ الْإِمَامَةِ وَالْوَلَايَةِ ، [ لَا ] سِيْمَا فِي مَادَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فِي الصَّافِي (19) عَنِ الْعِيُونِ (20) عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا عَلِيُّ ، أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ ، وَأَنْتَ بَابُ اللَّهِ ، وَأَنْتَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ ، وَأَنْتَ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ ، وَأَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ ، وَأَنْتَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى . انْتَهَى . قَوْلُهُ : « يَا ابْنَ مَنْ هُوَ فِي أَمِّ الْكِتَابِ » الْخُ ، إِشَارَةٌ إِلَى آيَةِ الزَّخْرَفِ : « وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ » (21) ، فَالضَّمِيرُ فِي « إِنَّهُ » وَإِنْ كَانَ رَاجِعًا فِي الظَّاهِرِ إِلَى الْقُرْآنِ الْمَذْكُورِ فِي السَّابِقِ ، فَإِنَّ شَأْنَهُ رَفِيعٌ ، وَمَضَامِينُهُ حَكِيمَةٌ ؛ وَلَكِنْ حَيْثُ إِنَّ الْقُرْآنَ النَّاطِقَ هُوَ إِمَامُ الْعَصْرِ ، وَأَبُو الْأَنْمَةِ وَسَيِّدُهُمْ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، عَلَيْهِ فَلَا يَبْعَدُ أَنْ يَكُونَ الْمَذْكُورُ فِي «لَعَلِّي حَكِيمٌ» الْعَلِيَّ الْأَسْمِيَّ لَا الْوَصْفِيَّ ؛ فِي الصَّافِي (22) عَنِ الْمَعَانِي (23) عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ ، يَعْنِي فِي الْفَاتِحَةِ ؛ فَإِنَّهُ مَكْتُوبٌ فِيهَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ » ، قَالَ : الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعْرِفَتُهُ . انْتَهَى . قَوْلُهُ : « يَا ابْنَ النَّعْمِ السَّابِغَاتِ » إِشَارَةٌ إِلَى آيَةِ الشَّرِيفَةِ : « وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً » (24) ؛ فَإِنَّ النِّعْمَةَ الْبَاطِنَةَ \_ عَلَى مَا سَبَقَ \_ هُوَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، [ لَا ] سِيْمَا الْإِمَامَ الْغَائِبَ عَجَلَ اللَّهُ فَرْجَهُ . قَوْلُهُ : « يَا ابْنَ طِهِ وَ الْمَحْكَمَاتِ ، يَا ابْنَ يَسٍ وَ الذَّرَايَاتِ ، يَا ابْنَ الطُّورِ وَ الْعَادِيَاتِ » . أَمَا كَوْنُ « طِهِ » وَ « يَسٍ » مِنْ أَسْمَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَوَاضِحٌ ، فِي الصَّافِي (25) عَنِ الْمَعَانِي عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَ أَمَا طِهِ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ النَّبِيِّ ، وَ مَعْنَاهُ يَا طَالِبَ الْحَقِّ الْهَادِي إِلَيْهِ . وَ عَنِ الْقَمِي (26) عَنْهُمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَا : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا صَلَّى قَامَ عَلَى أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ حَتَّى تَوَرَّمَ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى « طِهِ » بَلْغَةً طَيِّبَةً : « يَا مُحَمَّدٌ » ، « مَا أَنْزَلْنَا » (27) الْآيَةَ . وَ فِي الصَّافِي (28) عَنِ الْمَعَانِي (29) عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَ أَمَا « يَسٍ » فَاسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ النَّبِيِّ ، وَ مَعْنَاهُ : يَا أَيُّهَا السَّامِعُ لِلْوَحْيِ . ثُمَّ إِنَّكَ قَدْ عَرَفْتَ تَفْسِيرَ الْمَحْكَمِ وَ الْمُشْتَابِهِ ، وَلَكِنْ فِي الصَّافِي (30) عَنِ الْكَافِي (31) وَ الْعِيَاشِيِّ (32) عَنْهُ : إِنْ الْمَحْكَمَاتُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَنْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، وَ الْمُشْتَابَاتُ فَلَانٌ وَ فُلَانٌ . انْتَهَى . وَ لَعَلَّ التَّعْبِيرَ بِالْمَحْكَمَاتِ عَنِ الْأَنْمَةِ \_ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ \_ لِكُونِهِمْ أُمُّ الْكِتَابِ وَ أَسَاسُ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ النَّاطِقُ ، فَكَمَا أَنَّ الْمُشْتَابَاتُ لَا بَدَأَ أَنْ تَرْجِعَ بِالْأَخْرَةِ إِلَى الْمَحْكَمَاتِ ، فَكَذَا غَيْرُ الْأَنْمَةِ إِذَا اِخْتَلَفُوا فِي أَمْرٍ لَا بَدَأَ أَنْ يَرْجِعُوا إِلَيْهِمْ ، فَهَمُّ رَافِعُوا الْخِلَافَ . وَ أَمَا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ أَعْدَاءَهُمْ \_ وَ هُمُ الْمُشْتَابَاتُ \_ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ . هَذَا كُلُّهُ وَاضِحٌ عَلَى مَا بَيَّنَّا السَّرَّ فِي التَّخْصِيصِ بَابِنِ طِهِ وَ يَسٍ وَ الْمَحْكَمَاتِ ، وَ أَمَا « الذَّرَايَاتِ » فَلَمْ أَجِدِ السَّرَّ مُسْتَقِيمًا بِالنِّسْبَةِ إِلَى هَذِهِ الْعِبَارَاتِ إِلَّا بِنَحْوِ تَكْلِفٍ وَ تَأْوِيلٍ ، فَإِنَّ « الذَّرِيَّتِ » \_ عَلَى مَا فَسَّرَهُمَا \_ الرِّيحُ تَذَرُّو التُّرَابَ وَغَيْرَهُ ، وَ « فَالْحَ مَلَّتْ وَ قَرَأَ » السَّحْبُ الْحَامِلَاتُ لِلْأَمْطَارِ ، وَ « فَالْحَ رِيَّتْ يُسَّرُّ » السَّفْنُ الْجَارِيَةُ فِي الْبَحْرِ بِسَهُولَةٍ ، وَ « فَالْمُقَسِّمَاتِ أُمْرًا » الْمَلَائِكَةُ الَّتِي تَقْسِمُ الْأُمُورَ مِنَ الْأَرْزَاقِ وَ الْأَجَالِ وَ غَيْرِهَا ؛ كَذَا فِي الصَّافِي (33) عَنِ الْقَمِي (34) عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . وَ طَرِيقُ التَّأْوِيلِ : أَنْ اخْتِيَارَ كُلِّ مِنْهَا إِلَى الْإِمَامِ الْمُتَصَرِّفِ فِي عَالَمِ الْإِمْكَانِ ؛ كَمَا أُشِيرُ إِلَيْهِ فِي الدِّعَاءِ (35) : بِوُجُودِهِ ثَبَّتَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَ ، وَ يُؤَمِّنُهُ رِزْقَ الْوَرَى . وَ يَحْتَمَلُ أَنْ تَكُونَ الْإِشَارَةُ إِلَى سُورَةِ « الذَّرَايَاتِ » بِمُنَاسَبَةِ الْآيَةِ الْآخَرَى الْمُشْتَمَلَةِ \_ بِوَسْطَةِ الْقِسْمِ \_ عَلَى الْأَهْمِيَّةِ فِي الْمَسْأَلَةِ ؛ حَيْثُ قَالَ : « وَ السَّمَاءُ ذَاتِ الْحُبُكِ \* إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ \* يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أَفَكَ » (36) . وَ « ذَاتِ الْحُبُكِ » جَمْعُ حَبِيكَةٍ أَيْ الطَّرِيقَةِ ؛ كَمَا فِي الْقَامُوسِ (37) ، أَوْ ذَاتِ الْحُسْنِ وَ الزِينَةِ كَمَا فِي الْمَجْمَعِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَالْقَوْلُ الْمُخْتَلَفُ الَّذِي اِخْتَلَفُوا فِيهِ وَ لَمْ يَتَحَمَّلُوا لِثِقَلِهِ وَ صَعُوبَتِهِ هُوَ الْوَلَايَةُ وَ الْإِمَامَةُ ؛ كَمَا فِي الصَّافِي (38) عَنِ الْكَافِي (39) عَنِ الْبَاقِرِ : « لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ » فِي أَمْرِ الْوَلَايَةِ ، قَالَ : مِنْ أَفَكَ عَنِ الْوَلَايَةِ أَفَكَ عَنِ الْجَنَّةِ . وَ لَا يَخْلُو هَذَا الْمَعْنَى أَيْضًا مِنْ تَكْلِفٍ ، كَمَا أَنَّ كَوْنَهُ « ابْنِ الْعَادِيَاتِ » غَيْرُ خَالَ عَنِ التَّكْلِفِ ؛ فَإِنَّ الْعَادِيَاتِ عَلَى مَا فِي تَفْسِيرِ الصَّافِي (40) وَ غَيْرِهِ (41) خَيْلُ الْغَزَاةِ فِي غَزْوَةِ وَادِي الْيَابِسِ ، وَ التَّوَصِيْفُ بِـ « فَالْمُورِيَّتِ قَدْ حَا » (42) لِانْقِدَاحِ النَّارِ مِنْ سَنَابِكِ الْخَيْلِ مِنْ شِدَّةِ الْعَدُوِّ وَ كَوْنِ الْأَرْضِ ذَاتِ

حجارة . و حيث إنّ الأوّلين قد انهزم كل منهما في رئاسة الجند ، فبعث النبي صلى الله عليه وآله عليا أمير المؤمنين عليه السلام في الثالثة ، فصار الفتح معه ، و رجع مظفراً منصوراً مع غنائم كثيرة ، حتى أنه قال الصادق عليه السلام : ما غنم المسلمون بغنيمة أكثر منها إلا في خير فتحا (43) . صار الفتح باسم أمير المؤمنين فاخصت السورة به عليه السلام . أمّا كونه ابن الطور فلا مناسبة مع سورة الطور ؛ على ما هو واضح للمتأمل في عباراته و فقراته . إلا أنّ «طور سينين» في سورة التين قد فسّر بتفاسير متعددة ؛ منها \_ على تفسير البلدان \_ تفسيره بكوفة ، كما أنّ «التين» هو المدينة ، و «الزيتون» هو بيت المقدس ، و «البلد الأمين» مكة ؛ كما في الصافي (44) عن الخصال (45) و المعاني (46) عن الكاظم عليه السلام . و منها \_ على تفسير الأشخاص \_ تفسيره بأمر المؤمنين عليه السلام ، و التين و الزيتون الحسنان ، و البلد الأمين رسول الله صلى الله عليه وآله و آله ؛ كما في الصافي (47) عن المناقب (48) عن الكاظم عليه السلام . ثم اعلم أنه قد ينزل العالم بالشيء منزلة الجاهل ؛ لعدم مشيه مشي العالم ، كما قاله علماء المعاني ، و ذكروا له النظر قوله تعالى حكاية عن موسى : «هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَ أَهْشُبُ بِهَا عَلَى غَنَمِي» (49) الآية ؛ فإنّ الخبر لا بدّ له من فائدة أو لازمها ، و الفائدة العلم بالحكم ، و اللازم كون المتكلم عالماً به ، و كلاهما معلومان لله تعالى ، و لكن حيث سأل و استفهم بقوله : «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» (50) فكانه لم يمش مشي من يعلم ، إذ سأل عن ذلك ، فعومل معه كذلك . و قد يُنزل مطلق وجود الشيء منزلة عدمه ؛ لعدم بروز آثار الوجود منه ، كما يقال : «رجل عديم النفع ؛ هو و العدم سواء!» . فإذا عرفت ذلك ، فإنّ النادب الداعي المنادي لإمام عصره \_ عجل الله تعالى فرجه \_ بهذه العبارات المهيجة للحمية و المثيرة للغيرة ، لما لم يجد مجيباً لندائه و لا مستمعاً إلى دعائه ، فأيس من ذلك ، و جدّد الاستفهام عن مكانه كما كان مستفهماً و متفحصاً قبل ذلك ، فقال : «ليت شعري أين استقرت بك النوى» ؛ فإنّ معتقدنا معشر الإمامية أن إمام العصر يعلم استغاثة المستغيث ؛ كما في بعض الزيارات : أشهد أنك تسمع كلامي و ترد سلامي ، و لكنه لعدم الجواب نُزّل منزلة من فُقد أو غاب ، فتمنّى العلم بموضعه و محل غيبته . و حيث إنه \_ عجل الله فرجه \_ قد اختفى من الناس خوفاً منهم ، و الاختفاء يستلزم الغيبة و بُعد الفاصلة ، فكان بُعد الفاصلة قد مكّنه في أبعاد المواضع و أخفاها عن أنظارهم ، فصح نسبة ذلك إلى النوى في قوله : «أين استقرت بك النوى» . و هذا معنى عامّ كلي يحتمل المواضع العديدة و النقاط الكثيرة ، [ لا ] سيما بعد ضم ما بعده حيث قال : «بل أي أرض تقلك أو ثرى» ، و الثرى إما مرادف للأرض و إما الأرض الندية على ما في القاموس (51) ، فيكون إشارة إلى السواحل أو الجزائر ؛ على ما في خبر علي بن صالح المازندراني و قضية الجزيرة الخضراء كما في ثالث عشر البحار (52) ؛ فإنّ الجزيرة لكونها محاطة بالماء تكون ندية لا محالة . أو إشارة إلى الأراضي المنخفضة كالسرداب الذي غاب عليه السلام فيه على ما في بعض الأخبار ، حتى أن الناصب العنيد ابن حجر قد استهزأ بشعره العربي الذي قال فيه : ما آن للسرداب أن يلد الذي جعلتموه بزعمكم انسانا و على عقولكم العفاء لأنكم مثلثتم العنقاء و الغيلانا نعم قد كانت العبارة الأولى أعم من حيث الاشتمال على الأرض و السماء ، فخصّت في العبارة اللاحقة بالأرض و الثرى ، ثم قد زاد التخصيص في العبارة الثالثة حيث قال : «أبرضوى أم بغيرها أم ذي طوى» ، فخصص «الرضوى» و هي جبل بالمدينة على ما في المجموع (53) ، و «ذي طوى» هو موضع بمكة ؛ على ما في القاموس (54) ، زيادة في التخصيص و تقريب إلى التعيين ، إلا أنه لكونه منافياً لما هو المأمور به من إخفاء محل غيبته ، فزيد في الأثناء ما يزيد الإبهام ؛ فإن غيرها غير معلوم ؛ لصحة صدق غير الرضوى على الأمكنة المتعددة . أمّا تعيين «الرضوى» أو «ذي طوى» فعلى طبق بعض الأخبار ، و يكفي في الرضوى ما في البحار (55) عن غيبة الطوسي (56) عن عبد الأعلى قال : خرجت مع أبي عبد الله عليه السلام ، فلما نزلنا الروحاء نظر إلى جبلها مطلقاً عليها ، فقال لي : ترى هذا الجبل ؟ هذا جبل يدعى برضوى من جبال فارس ، أحببنا فنقله الله إلينا ، أما إنّ فيه كل شجر مطعم و نعم أمان للخائف \_ مرتين \_ أما إنّ لصاحب هذا الأمر فيه غيبتين ؛ واحدة قصيرة ، و الأخرى طويلة . انتهى . حتى أن الكيسانية لقولهم بإمامة محمد بن الحنفية و كونه الغائب المنتظر قد قال قائلهم \_ كالسيد الحميري قبل تبصّره \_ ما يؤيد ذلك ، فقال تارة فيما قال : و سبّط لا يدوق الموت حتيتقود الجيش يقدمه اللواء تغيب لا يرى عنّا زمانا برضوى عنده غسل و ماء (57) و لكن بعد تبصره ببركة جعفر الصادق عليه السلام فقال : فلست بغالٍ ما حييت و راجعالي ما عليه كنت أخفي و أضمر و لا قانلاً حيّ برضوى محمداً و إن عاتب جهّال مقالي و أكثروا (58) و أما «ذي طوى» فقد



ورد فيه في البحار (59) عن العياشي (60) عن عبد الأعلى الحلبي قال أبو جعفر عليه السلام: يكون لصاحب هذا الأمر غيبة في بعض هذه الشُّعاب - ثم أوماً بيده إلى ناحية ذي طوى - حتى إذا كان قبل خروجه بليلتين . الحديث . قوله: « عزيزٌ عليّ أن أرى الخلقَ ولا تُرى » لا يخفى أنه - عجل الله تعالى فرجه - مع قربته من الخلق بعيد عن أنظارهم ، فيراهم ولا يرونه ، وقد ورد في هذا المطلب أخبار كثيرة ، منها ما في البحار (61) عن الكافي (62) عن أبي عبد الله عليه السلام في بيان أن لصاحب الأمر سنننا من سنن الأنبياء ... إلى أن قال : وأما سنته من يوسف فالستر ، جعل الله بينه وبين الخلق حجاباً يرونه ولا يعرفونه ... الحديث .

- 1- . سورة الفاتحة ، الآية 6 .
- 2- . الصافي ، ج 1 ، ص 85 ؛ وانظر : معاني الأخبار ، ص 33 ، ح 4 .
- 3- . سورة الإنسان ، الآية 3 .
- 4- . سورة القصص ، الآية 56 .
- 5- . الصافي ، ج 1 ، ص 85 .
- 6- . معاني الأخبار ، ص 32 باب معنى الصراط ، ح 1 .
- 7- . سورة النور ، الآية 35 .
- 8- . سورة الفاتحة ، الآية 7 .
- 9- . سورة الضحى ، الآية 11 .
- 10- . سورة التكاثر ، الآية 8 .
- 11- . عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ج 1 ، ص 137 ، ح 8 .
- 12- . سورة المائدة ، الآية 3 .
- 13- . سورة المائدة ، الآية 60 .
- 14- . سورة المائدة ، الآية 77 .
- 15- . نهج البلاغة ، ج 4 ، ص 28 ، حكمة 117 بلفظ : « هلك فيّ . . » ، وكذا في عيون الحكم و المواعظ للواسطي ، ص 511 .
- 16- . الصافي ، ج 1 ، ص 87 .
- 17- . تفسير القمي ، ج 1 ، ص 29 .
- 18- . سورة النبأ ، الآيتان 1\_ 2 .
- 19- . الصافي ، ج 5 ، ص 273 .
- 20- . عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ج 1 ، ص 9 ، ح 13 .
- 21- . سورة زخرف ، الآية 4 .
- 22- . الصافي ، ج 4 ، ص 384 .
- 23- . معاني الأخبار ، ص 33 ، ح 3 .
- 24- . سورة لقمان ، الآية 20 .
- 25- . الصافي ، ج 3 ، ص 299 ؛ كشف القناع ، ج 3 ، ص 28 ؛ معاني الأخبار ، ص 22 ؛ بحار الأنوار ، ج 16 ، ص 86 ؛ نور الثقلين ، ج 3 ، ص 367 .

- 26- . تفسير القمي ، ج 2 ، ص 57 ؛ البرهان ، ج 3 ، ص 29 ؛ حلية الأبرار ، ج 1 ، ص 244 ؛ بحار الأنوار ، ج 16 ، ص 85 ، ح 2 .
- 27- . سورة طه ، الآيات 1 \_ 2 .
- 28- . الصافي ، ج 4 ، ص 244 .
- 29- . معاني الأخبار ، ج 22 ؛ بحار الأنوار ، ج 16 ، ص 86 ، ح 4 .
- 30- . الصافي ، ج 1 ، ص 318 .
- 31- . الكافي ، ج 1 ، ص 415 ، ح 14 .
- 32- . تفسير العياشي ، ج 1 ، ص 162 ، و انظر : الصراط المستقيم ، ج 1 ، ص 292 .
- 33- . الصافي ، ج 5 ، ص 67 .
- 34- . تفسير القمي ، ج 2 ، ص 327 .
- 35- . يريد دعاء العديلة .
- 36- . سورة الذاريات ، الآيات 7 \_ 9 .
- 37- . القاموس المحيط ، ج 3 ، ص 297 ؛ تاج العروس ، ج 7 ، ص 177 .
- 38- . الصافي ، ج 5 ، ص 69 .
- 39- . الكافي ، ج 1 ، ص 422 ، ح 48 .
- 40- . الصافي ، ج 5 ، ص 360 .
- 41- . بحار الأنوار ، ج 21 ، ص 68 .
- 42- . سورة العاديات ، الآية 2 .
- 43- . تفسير القمي ، ج 2 ، ص 438 ؛ تفسير فرات الكوفي ، ص 602 ؛ الصافي ، ج 5 ، ص 365 ؛ بحار الأنوار ، ج 21 ، ص 73 .
- 44- . الصافي ، ج 5 ، ص 346 .
- 45- . الخصال ، ص 225 .
- 46- . معاني الأخبار ، ص 364 ، ح 1 .
- 47- . الصافي ، ج 5 ، ص 346 .
- 48- . مناقب آل أبي طالب عليهم السلام ، ج 1 ، ص 259 .
- 49- . سورة طه ، الآية 18 .
- 50- . سورة طه ، الآية 17 .
- 51- . القاموس المحيط ، ج 4 ، ص 308 .
- 52- . بحار الأنوار ، ج 52 ، ص 159 ، باب 24 .
- 53- . مجمع البحرين ، ج 2 ، ص 189 مادة «رضو» .
- 54- . القاموس المحيط ، ج 4 ، ص 358 قال : و «ذو طوى» موضع قرب مكة .
- 55- . بحار الأنوار ، ج 52 ، ص 153 ، ح 7 .
- 56- . الغيبة للطوسي ، ص 163 ، ح 123 .
- 57- . كمال الدين ، ص 32 ؛ الصراط المستقيم ، ج 2 ، ص 268 ؛ مدينة المعاجز ، ج 5 ، ص 380 .
- 58- . كمال الدين ، ص 34 ؛ بحار الأنوار ، ج 47 ، ص 317 ؛ بشارة المصطفى ، ص 430 .

- 59- . بحار الأنوار، ج 52، ص 341، ح 91 .
- 60- . تفسير العياشي، ج 2، ص 56، ح 49؛ وانظر: الغيبة للنعماني، ص 182 .
- 61- . بحار الأنوار، ج 51، ص 224، ح 10 .
- 62- . لم نجد في الكافي، ونقله في كمال الدين، ص 351، ح 46؛ وانظر: معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج 3، ص 396\_397 .

















الترجمة: پدرم فدای تو و مادرم و نفس من برای تو است نگهدار و حمایت کننده، ای پسر آقایان مقربین! ای پسر نجیبان محترمین! ای پسر هدایت کنندگان که هدایت یافته اند! ای پسر برگزیده پاکیزگان! ای پسر آقایان نجباء! ای پسر سادات برگزیده! ای پسر سخاوتمندان عزیز! ای پسر پاکیزگان بزرگ! ای پسر ماه های روشنی دهنده! ای پسر چراغ های نور افکننده! ای پسر تیر شهاب های سوراخ کننده! ای پسر ستاره های درخشنده! ای پسر راه های آشکار! ای پسر نشان های واضح! ای پسر علم های کامل! ای پسر طریق های مشهوره! ای پسر علامت های برگزیده! ای پسر معجزه های موجوده! ای پسر دلایل حاضره! ای پسر راه راست! ای پسر خبر بزرگ! ای پسر آن کسی که او در لوح محفوظ هرآینه بلند و صاحب حکمت است! ای پسر نشان ها و دلیل ها! ای پسر دلایل ظاهره! ای پسر براهین واضحه غالبه! ای پسر حجت های بالغه! ای پسر نعمت های کامله! ای پسر طه و آیات محکّمات! ای پسر یس و سوره ذاریات! ای پسر طور و عادیات (یعنی پسر آن کسی که در این سوره ها مقصود او و تعریف او است)! ای پسر آن کسی که نزدیک شد، پس علاقه مند گردید، پس گردید به مسافت دو کمان یا نزدیک تر، نزدیک شدنی از ذات اقدس احدیّت که شأنش اجل از قرب مکانی است! کاش می دانستم کجا قرار داده او را دوری؟ بلکه کدام زمین برمی دارد او را؟ یا کدام خاک مرطوب که سواحل یا جزایر یا زیر زمین باشد؟ آیا در «رضوی» که کوهی است در مدینه قرار گرفته یا در غیر او؟ یا در «ذی طوی» که موضعی در نزدیکی مکه است متمکن شده؟ دشوار است بمن که ببینم خلق را و تو را نبینم، و نشنوم برای تو صدای نازک و نه سرّ مخفی. دشوار است به من این که دارا نشود به من عوض تو بلوا و نرسد به گوش تو ناله من و نه شکایت من (یعنی به حسب ظاهر که بتوان به آن شنیدن ترتیب اثری نمودن).

## الفصل السابع [ من الدعاء ]

الفصل السابع [ من الدعاء ]: بسم الله الرحمن الرحيم بنفسي أنت من مُعَيَّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنَّا، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَارِحٍ يَنْزُحُ عَنَّا، بِنَفْسِي أَنْتَ أُمْنِيَّةٌ شَانِقِي تَمَنِّي، مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَكَرَا فَحَنَّا، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدٍ عَزَّ لَا يُسَامَى، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ أَيْلٍ مَجْدٍ لَا يُجَارَى، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ تِلَادٍ نَعِمٍ لَا تُضَاهَى، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَصِيفٍ شَرَفٍ لَا يُسَاوَى. إِلَى مَتَى أَجَارُ فَيْكَ يَا مَوْلَايَ، وَإِلَى مَتَى وَ أَيْ خِطَابٍ أَصِفُ فَيْكَ وَ أَيْ نَجْوَى. عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَجَابَ دُونَكَ وَ أَنَاغَى، عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَبْكِيكَ وَ يَخَذُكَ الْوَرَى، عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ يَجْرِيَ عَلَيْكَ دُونَهُمْ مَا جَرَى. هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَاطِيَلٍ مَعَهُ الْعَوِيَلُ وَ الْبُكَاءُ، هَلْ مِنْ جُرُوعٍ فَاسَاعِدْ جَزَعَهُ إِذَا خَلَا، هَلْ قَدِيتَ عَيْنٌ فَتَسَّ عِدَهَا عَيْنِي عَلَى الْقَدَى، هَلْ إِلَيْكَ يَا ابْنَ أَحْمَدٍ سَبِيلٌ فَتُلْقَى، هَلْ يَنْصِلُ يَوْمَنَا مِنْكَ بَعْدَهُ فَنُحْطَى. مَتَى نَرِدُ مَنَاهْلَكَ الرَّوِيَّةَ فَنَرَوَى، مَتَى نَنْتَفِعُ مِنْ عَذْبِ مَائِكَ فَتَدُ طَالَ الصَّدَى، مَتَى نُغَادِيكَ وَ نُرَاوِحُكَ فَتُبْعِرُ عُيُونَنَا، (1) مَتَى تَرَانَا وَ تَرِيكَ، وَ قَدْ نَسَدَرْتَ لِيَاءَ النَّصْرِ تَرَى. أ تَرَانَا نَحْفُ بِكَ، وَ أَنْتَ تَأْمُ الْمَلَأُ، وَ قَدْ مَلَأْتَ الْأَرْضَ عَدْلًا، وَ أَدَقْتَ أَعْدَاءَكَ هَوَانًا وَ عِقَابًا، وَ أَبْرَتَ الْعُنَاةَ وَ جَدَّاهُ الْحَقَّ، وَ قَطَعْتَ دَابِرَ الْمُتَكَبِّرِينَ، وَ اجْتَسَّتَ أُصُولَ الظَّالِمِينَ، وَ نَحْنُ نَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

1- . الجدير بالذكر أن بعض عبارات هذه الفقرات تختلف عن الدعاء المشهور بين أيدينا، و لكن تقترب عما نقل في هدية الزائر للمحدث القمي.

اللغة: نازح \_ من نزع كمنع وضرب نزحاً نزوحاً \_ أي: بَعُد . الأُمْنِيَّة \_ بالضم كالأضحية \_ : اسم من التمني ، بمعنى ما يُتَمَنَّى . حنَّ \_ من حنَّ \_ بمعنى : شاق أو طرب أو مال . قوله : « عقيد عَزَّ » في القاموس : العقيد والمعاهد : المعاهد ، وهو عقيد الكرم واللؤم . قوله : « لا يُسامي » من السموّ بمعنى : العلو . الأثيل : كالأصيل لفظاً ومعنى . تَلَادُ نَعَم : التلاد كالتالد والتلد \_ بالضم والفتح \_ ما ولد عندك . و المتلَّد \_ كالمعظَّم \_ بمعنى : القديم . النصيف \_ كالنصف \_ بمعنى : شق الشيء . قوله : « أجار » من جار \_ كمنع \_ أي : رفع صوته أو تضرَّع واستغاث . قوله : « أناغي » في المجمع : المرأة تناغي الصبيَّ أي تكلم بما يعجبه ويسرُّه . « القذى » ما يقع في العين فيؤذي . قوله : « فنخطى » من الخطو بمعنى : المشي . « المناهل » جمع المنهل \_ بفتح الميم \_ : موضع الشرب . « الصدى » العطش وردّ الصوت و غير ذلك . قوله : « أبرت » من البوار ، أباره الله أي : أهلكه . « اجثت » من الجثَّ : بمعنى القطع وانتزاع الشجر من أصله و حسم مادته .

الإعراب: قوله: « بنفسي أنت من معيَّب » الخ. قد مر في الفصل السابق إعراب « بنفسي أنت » وأمثاله، والكلام هنا في بيان « من » في « من معيَّب »، فربما تخيَّل كون « من » تجريدية، كالباء التجريدية في « لقيت من زيد أو يزيد أسداً ». والتجريد من جملة المحسنات البديعية المذكورة في علم البديع، وهو على ما قاله في التلخيص - أن ينتزع من أمر ذي صفة مثله فيها مبالغة لكمالها فيه، نحو قولهم: « لي من فلان صديق حميم » وغير ذلك من الأمثلة، فقد انتزع من زيد صفة الشجاعة التي هي أظهر أوصاف الأسد بل تمام ملاك الأسدية ادعاءً، فكأن من لقي شجاعاً لقي أسداً. وكذلك قد انتزع من فلان أظهر أوصافه وهو الصداقة، وصح التعبير بالصديق عن هذه الصفة من قبيل « شعر شاعر ». هذا، ولكن المعمول دخول « من » في موارد التجريد على المنتزع منه لا على المنتزع، ففي المقام قد دخل « من » على المعيَّب وهو المنتزع، فالظاهر عدم كونه من باب التجريد، بل « من » في أمثال المقام من قبيل الداخلة على التميز في موارد رفع الإبهام عن النسبة، كما في قولك: « لله ذرّه فارساً » أو « من فارس »، وقال الشاعر على ما في شرح الرضي (1): لله ذرّ أنوشروان من رجلٍ ما كان أعرفه بالدون والسفل فإن نسبة در زيد إلى الله المستلزم لفرط العجب منه محتمل لأمر من حيث الانصاف بصفات الكمال من الشجاعة أو الكتابة أو النطق أو العلم أو غير ذلك، فالتعقيب بالفارسية يرفع الإبهام، وكان العجب ناش منه، فصح التعبير بكون « من » ابتدائية أو نشوية في هذه المقامات وفي الشعر العربي، وإن كان مدخول « من » لمجرده ليس منشأ للعجب، ولكن بضميمة ما بعده من الوصف منشأ للعجب، كما أن المستفاد من قوله: « بنفسي أنت » كون المخاطب محبوباً للمتكلم ومدوحاً له؛ كما سبق في الفصل السابق أن أمثال هذه العبارات من قبيل إنشاء المدح وإظهار المحبوبة، وهو أمر مبهم من حيث الجهة، فهل هي العلم أو الشجاعة أو السخاوة أو غير ذلك، فالتعقيب بقوله: « من معيَّب لم يخل منا » يرفع الإبهام بأن محبوبيته لأجل الغيبة، ولكن ليس مجرد الغيبة منشأ المدح بل بضميمة الوصف، وهو عدم الخلو منا، يعني إن لطفه ورأفته على الشيعة بحيث إنه مع غيبته وبعده لا يرفع نظره عنا؛ بل لولاه لساخت الأرض بأهلها، ولغارت الأنهار؛ كما عرفت سابقاً أن عوائد تصرفه ممنوعة عنا لا فوائد وجوده. فإن قلت: وأي معنى في « نازح ينزح عنا » يكون منشأ المدح والمحبوبة، مع أن النرح بمعنى البعد ولا حسن في البعد. قلت: لعل النظر فيه إلى القيد الأخير، فإن بعده - عجل الله تعالى فرجه - عنا لتقصيرنا وعدم استعدادنا لتشرف خدمته، فالبعد عنا حينئذ بعد في الله وبغض في الله، وهو منشأ المدح والمحبوبة بالنسبة إليه من حيث كونه في حركاته وسكناته به سبب رضاء خالقه وصابغه. قوله: « أمنية شائق تمني » ظاهر سياق العبارات الأخر دخول « من » على الأمنية، ولكن في النسخ الموجودة خالية عنها، فهو من قبيل « لله ذرّه فارساً »، والإضافة لا تعيد التعريف؛ لكونها إلى النكرة. قوله: « من مؤمن ومؤمنة » بيان للشائق، وجملة « ذكرا » صفة لهما مع عطف جملة « حنا » بألف التثنية عليها، والفاء للترتيب مع السببية، فإن الذكر سبب الحنين. قوله: « أن أجاب دونك وأناغي ». دونك ظرف بمعنى مكانك. وتوهم بعض إذ جعله بمعنى عند نظراً إلى بعض مواضع استعماله، مثلاً في الخبر: المقتول دون الله شهيد (2) أي عند الله، ولكن ليس المراد مطلق العندية، بل الأنسب على هذا المعنى أن يكون الأمر بالعكس؛ فإن المقتول عند الله لعدم كونه غريباً ليس كالمقتول أو الميت في بلاد الغربة، فالمناسب إذاً أن يكون الغريب أشد ثواباً وأجراً. فالغرض هو معنى البدلية والمكانية، يعني: إن المقتول في مقام الحماية والدفاع عن أهله وناموسه بمنزلة الشهيد. قوله: « هل من معين فأطيل معه » بنصب أطيل، بتقدير أن؛ لكونه بعد فاء السببية في جواب الأشياء الستة ومنها الاستفهام، كما في قولهم: « هل تنزل بنا فتصيب خيراً منّا؟ »، وكذلك الأمر في « فأساعد » وغيرها. قوله: « وقد نشرت » الجملة حالية من الكاف في « نراك ». والظاهر أن ترى بصيغة المجهول أيضاً حال منه، أي نراك مرثياً للعموم لا بالخصوص، كما في زمان الغيبة الصغرى بالنسبة إلى سفرائه المخصوصين.

- 1- . شرح الرضوي على الكافية، ج 2، ص 61، رقم الشاهد 204 .
- 2- . في مجمع الزوائد، (ج 6، ص 245) : المقتول دون ماله شهيد .





البلاغة والمعنى :إعلم أن هذه العبارات المشتملة على التفدية قد عرفت في الفصل السابق عدم إرادة المعاني الأصلية منها ، بل المقصود منها الكنايات وإرادة محبوبة المفدى له ؛ من حيث اجتماعه الصفات الحميدة والكمالات النفسانية المشار إليها بعبارات أخرى لاحقة . وقد أشرنا في بيان الإعراب إلى كونها رافعة الإبهام عن النسبة ، وأن المحبوبة من حيث هذه الصفات . ولا يخفى أن العترة الأطهار \_ سلام الله عليهم \_ لهم امتياز مخصوص ؛ من حيث الاحتواء على الصفات الحميدة والأخلاق الجميلة ، كما نطقت به الأخبار الكثيرة ، و منها ما في بعض خطب أمير المؤمنين عليه السلام بعد الانصراف من صفين ، إلى أن قال : لا يُقاس بآل محمد من هذه الأمة أحد ، ولا يستوي بهم من جرت نعمتهم عليه أبدا ، هم أساس الدين وعماد اليقين ؛ إليهم يفيء الغالي ، وبهم يلحق التالي ، ولهم خصائص حق الولاية ، وفيهم الوصية والوراثة . الآن إذ رجع الحق إلى أهله ، ونُقل إلى منتقله ... الخطبة (1) . فيستفاد منها أنه : لا يُقاس بآل محمد أحد من غيرهم في واحد من الأوصاف ، بل هم المستجمعون لجميع الكمالات دون الخالق وفوق كل مخلوق ، وإليه الإشارة في بعض فقرات الزيارة الجامعة : ذكركم في الذاكرين ، واسماؤكم في الأسماء ، وأجسادكم في الأجساد ، ونفوسكم في النفوس ، فما أحلى أسماءكم وأكرم أنفسكم ... الخ ، كما سبق إليه الإشارة في المقدمة . فالمعنى حينئذ أن إمام العصر \_ عجل الله فرجه \_ على ما هو المنظور المخاطب والمنادى في دعاء الندبة ؛ حيث كان كسائر أهل بيت العترة عليهم السلام واجدا للكمالات ، ومع هذه الكمالات هو غائب عن الأنظار مستور مخفف في الأقطار متوار عن الناس خوفا من الأشرار ، فيتأسف له الداعي بتفديته نفسه ويقول : «ليت نفسي تكون بدلاً عنه وفداءً له!» في مقام فقدان والغيبة الذي هو منزل منزلة الموت والهلكة . وكما أن رجلاً كان في معرض القتل فيفدى عنه بنفس آخر ناطقة أو ناهقة أو بمال لكونه أهم وأشرف ، فكذا القائل يجعل نفسه الفداء للإمام الغائب في مقام غيبته المنزلة منزلة الموت ؛ وذلك لأجل شرافته وكونه رؤوفاً عطوفاً علينا كجده المصطفى رحمة للعالمين . وكونه « معاهد عزٍّ لا يُسامى » أي لا عزٌّ فوق عزه ؛ فإن أسباب العزِّ من العلم والشجاعة والسخاوة وأمثالها موجودة على نحو الأكملية فيه عليه السلام ، كما عرفت . وكونه « تلاد نعم لا تُضاهى » أي من النعم القديمة التي لا تُضاهى بسائر النعم ، وقد اتضح معناه مما ذكر . أما كونه نعمة فواضح ، وقد فسرت النعمة في أكثر الآيات بحجة العصر ، وأية نعمة فوق الإمام ، فالنعمة هي المنفعة الواصلة من الغير ، وأية منفعة أعظم من الإمام ، بل المنافع تفيض علينا بواسطتهم . و مرجع هذا كله إلى بيان ممدوحية الصفات المذكورة واستحسانها تقديراً وتقديساً ، كي يكون ذلك التقديس تشويقاً للغير وترغيباً لهم إلى الاتصاف بهذه الصفات . فإذا رأينا أن واحداً من الأجلة والمعتبرين يجعل نفسه فداءً لرجل آخر أكمل منه لأجل شجاعته و علمه وسخاوته وغير ذلك من صفاته الراجعة فائدتها غالباً إلى الأشخاص وآحاد الملة ، فيتشوق كل سامع إلى تكميل العلم والشجاعة وغيرها من تلك الأوصاف ؛ كسبا للشرف واتخاذاً للاحترام عند الأنام ، بل هذا هو الغرض من تدوين التاريخ والسير وضبط أحوال السلف ؛ لتكون تذكرة للخلف عند رجوعهم إليها وتنبههم من مجاري حالاتهم ووقائع سلفهم ، من سوء المجازات للأشرار وحسن المكافأة للأخيار ؛ «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ» (2) . ولعمري إن المقصود من ذكر قصص الأمم السالفة في القرآن المجيد ليس إلا هذا ؛ ألا ترى إلى ما يقول تعالى في الآية : «أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ [ مِنْ قَبْلِهِمْ ]» (3) الآية ؛ حيث إن الظاهر هو السير النظري إلى تاريخ أحوالهم ، وبهذه الملاحظة صارت نبوة نبينا خاتم الأنبياء صلى الله عليه وآله آخر النبوات وشريعته آخر الشرائع ، مضافاً إلى كون دينه أكمل الأديان ، لا يُنسخ بدين آخر كما كان يُنسخ الأديان السابقة والشرائع الماضية ؛ لتتظاير أمته إلى سائر الأمم وابتلائهم به سبب معاصيهم ، فينجزوا من المناهي ويرتدعوا من المعاصي . وهذا لطف من الألفاظ الإلهية المخصوصة بأمة محمد المرحومة ، ومن هنا تبين كونهم من جلائل نعم الله تعالى التي لا تضاهى ولا تشبه ولا يقاس بهم أحد ممن سواهم . قوله : « إلى متى أجار فيك يا مولاي ، وإلى متى » الخ . الاستفهام حقيقته طلب الفهم ، ففي هذا المقام حقيقة « متى » سؤال عن الزمان وغاية الضيق و منتهى الخفاء والشدة . ولكن قد تُستعمل الألفاظ الموضوعية للاستفهام في المعاني الأخر مجازاً على ما هو المشهور ؛ كما قال في التلخيص وشرحه في باب الإنشاء ، حتى أن التفتازاني قال في الشرح : و تحقيق كيفية هذا المجاز و بيان أنه من أي نوع من أنواعه مما لم

يحم أحد حوله . وقال الشريف في حواشيه : ونحن نذكر في هذه المواضع ما يتضح به وجه المجاز فيها ، فمن جملة المعاني : الإنكار و التعجب و التهديد و التوبيخ و السخرية . بل قد ذكر في التلخيص أولها الاستبطاء ، كما في الآية الشريفة : « حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ » (4) . قال الشريف : فإن الاستفهام عن زمان النصر يستلزم الجهل بزمانه ، و الجهل به يستلزم استبعاده عادةً أو ادعاءً ؛ لأن الأنسب بما هو قريب أن يكون معلوماً بنفسه أو بأماراته ، و استبعاده يستلزم استبطاءه . فإذا عرفت ذلك فقد تبين لك السر في الاستفهام في المقام و أنه الاستبطاء ، من حيث طول المدة و كثرة زمان الغيبة و الشدة الموجبة للنداء بالصوت الجلي ، كما هو مفاد الجور ، و قد أشار الداعي بقوله : « عزيز عليّ أن أجب دونك و أناغي » إلى شدة المصيبة ؛ من حيث إن المناغاة \_ على ما سبق \_ هو بعض التكلّمات مع الطفل بما لا يفهمه تمويهاً له أو إسكاتاً من البكاء ، فهذا الرجل المنادي لإمامه بأعلى صوته و صياحه يجيبه غيره في مكانه بنحو من التليس و التديس إغفالاً \_ و إسكاتاً كما يصنع مع الأطفال . و لا مصيبة فوق هذه المصائب : أن يجلس الغاصب فوق مسند الرئيس و يجيب الغاصب . و كل هذه كناية عن مظلومية إمام العصر \_ عجل الله تعالى فرجه \_ بحيث صار سبباً لتراكم المصائب على الشيعة و بقائهم تحت الذل و الإسارة و أنواع المحنة . قوله : « هل يتصل يومنا منك بغده فنحطى » . الاستفهام هنا أيضاً ليس على حقيقته ، بل للاستبعاد ؛ كما قاله في التلخيص ، و مثّل له بالآية الشريفة : « أَنَّى لَهُمُ الدِّكْرَى وَ قَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ » (5) . و حيث إن « أتى » سؤال عن المحل مكاناً أو زماناً ، و كان ينبغي لهم التذكر مع إتيان الرسول الذي هو ذكر لقومه \_ على ما في الآية \_ و مذكر ، فمع وجود المذكر لم يتحقق منهم التذكر ، فمع عدمه لا يكون بطريق أولى . فالسؤال عن المحل إنكار و استبعاد له ؛ إذ لا بد لكل شيء من محل ، فنفي المحل نفي للحال ، و إنكار هذا إنكار ذاك . ثم إنه لا يخفى عليك أن الاستفهام حقيقة واحدة ، و الأغراض مختلفة ، فقد يكون الغرض منه التعجب كما في قوله تعالى : « مَا لِي لَا أَرَى الْهُدْهَدَ » (6) الآية ، و قد يكون التهكم كما في قوله تعالى : « أَصَدَّ لِمَوْتِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا » (7) الآية ، و قد يكون الاستبطاء و الاستبعاد كما ذكرنا . فهذه ليست المعاني المجازية ، بل الأغراض المستفادة المستنبطة بحسب مناسبات المحل و مقتضيات المورد . و تفصيل الكلام في تحريراتنا الأصولية التقاطاً من شيخنا و أستاذنا آية الله الطهراني قدس سره . بقي الكلام في تفسير معنى اليوم و الغد و معنى الاتصال في هذا الكلام . و الظاهر أن يوم الداعي إشارة إلى حاله في حال الدعاء ، و هو حال المظلومية و الشدة به سبب غيبة الرئيس و خفائه . و معلوم أن غد كل يوم بدله ، و تبدل الغيبة إلى الظهور ، عجل الله تعالى فرجه بظهوره . كما أن غد الدنيا هو الآخرة لتبدله إلى النشأة الأخرى ، و هي نشأة المجازات عقيب نشأة التكليف و نشأة العمل . و اتصال يوم الغيبة بغده \_ و هو يوم الظهور \_ بانقضاء الغيبة ؛ إذ لا يتصل زمان بزمان إلا بانقضائه . قوله : « متى ترانا و نراك » يعني متى تظهر بحيث تُرى علانيةً كسائر الأشخاص بمنظر من الخلق و مسمع ، و لكن بهيئة الرئاسة العامة قد نشرت لواء النصر . قوله : « ترى » مفعول ثان أو حال عن الكاف في « نراك » ، أي : نراك مرثياً دائماً على حالة الظفر و الغلبة .

1- . نهج البلاغة ، ج 1 ، ص 30 ، الخطبة 2 .

2- . سورة الأنفال ، الآية 42 .

3- . سورة محمد ، الآية 10 ، و في النسخة : « كفروا » ، بدل « آمنوا » ، و هو خطأ .

4- . سورة البقرة ، الآية 214 .

5- . سورة الدخان ، الآية 13 .

6- . سورة النمل : الآية 20 .

7- . سورة هود : الآية 87 .







الترجمة: جانم قربان تو ای کسی که غایب است اما از ما بی خبر نیست ، جانم فدای تو که دور است از اعمال ناپسندیده ما ، جانم فدای تو که آرزوی هر شوقمند است که آرزویش کرده از مؤمن و مؤمنه که یادش کرده ناله می نمایند ، جانم قربان تو که هم عهد و توأم عزتی است که بالا ندارد ، جانم فدای تو که صاحب بزرگی است که پاداش ندارد ، جانم فدای تو که نعمت قدیمی است [ که ] شبیه ندارد ، جانم فدای تو که پارچه شرافتی است [ که ] برابر ندارد . تا چه زمان داد زخم در خصوص تو ای آقای من ؟ تا چه زمان و کدام خطاب بلند را در حق تو بیان کنم یا عبارت مخفی را ؟ دشوار است به من که جواب داده شوم از غیر تو که جایث را گرفته و مثل بچه سرم را پیچانند ، دشوار است به من که به تو گریه کنم و مخلوق ، تو را خوار کنند ، دشوار است به من که جاری شود بر تو عوض آنها آنچه جاری می شود از زحمت استتار و محنت اضطراب . آیا یاری کننده ای هست که در گریه با هم شده تا امتداد دهم به همراهی وی ناله و گریه را ؟ آیا جزع کننده ای هست تا کمک کنم به جزعش وقتی که خالی شد ؟ بنال بلبل اگر با منت سر یاری است که هر دو عاشق زاریم کار مازاری است آیا به چشم کسی خار افتاده در این قضیه غیبت تا چشم من هم همراهش شود ؟ آیا به سوی تو \_ ای پسر احمد \_ راهی هست که به تو رسیده شود ؟ آیا متصل می شود روز محنت ما به فردایش که روز ظهور و سلطنت تو است تا با هم راه رویم ؟ کدام وقت وارد خواهیم شد به چشمه های تو که سیراب کننده است تا سیراب شویم ؟ و کی انتفاع خواهیم برد از آب شیرینت ؟ به تحقیق که طول کشید تشنگی . کی در خدمت تو صبح و شام به زیارت جمالت مشرف خواهیم شد تا چشم ها روشن شود ؟ کی خواهی دید ما را و خواهیم دید تو را که علی الوسم دیده شوی و حال آن که پرچم علم فتح و ظفر را نشر کردی در بالای سر مبارکت ؟ آیا می بینی ما را که دور تو را گرفته ایم و تو مقتدای مردم شده ای در حالتی که زمین را پر کرده ای از عدل و چشاندن ای دشمنانت را خواری و عذاب ، و هلاک کرده ای متمردين و منکرین حق را ، و بریده ای نسل متکبرین را ، و کننده ای ریشه های ظالمین را ، و حال آن که ما می گوئیم : حمد برای خداست که تربیت دهنده عالمیان است .

## الفصل الثامن [ من الدعاء ]

الفصل الثامن [ من الدعاء ] بسم الله الرحمن الرحيم اللَّهُمَّ أَنْتَ كَشَّافُ الْكُرْبِ وَ الْبَلْوَى ، وَ إِلَيْكَ أَسْتَتَعَدِي فَعِنْدَكَ الْعَدْوَى ، وَ أَنْتَ رَبُّ الْأَخِرَةِ وَ الْأُولَى . فَأَعِثْ \_ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِينِينَ \_ عُبَيْدَكَ الْمُبْتَلَى ، وَ أَرِهِ سَدِيدَهُ يَا شَدِيدَ الْقُوَى ، وَ أزلْ عَنْهُ بِهِ الْأَسَى وَ الْجَوَى ، وَ بَرِّدْ غَلِيلَهُ يَا مَنْ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ، وَ مَنْ إِلَيْهِ الرَّجْعَى وَ الْمُنْتَهَى . اللَّهُمَّ وَ نَحْنُ عِبِيدُكَ التَّائِبُونَ إِلَى وَ لِيَّكَ ، الْمَذْكُورُ بِكَ وَ بِنَبِيِّكَ ، خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَ مَلَاذًا ، وَ أَقَمْتَهُ لَنَا قِوَامًا وَ مَعَاذًا ، وَ جَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ إِمَامًا ، فَبَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا ، وَ زِدْنَا بِذَلِكَ يَا رَبِّ إِكْرَامًا ، وَ اجْعَلْ مُسْتَقَرَّهُ لَنَا مُسْتَقَرًّا وَ مَقَامًا ، وَ أْتِمِّمْ نِعْمَتَكَ بِتَقْدِيمِكَ إِيَّاهُ أَمَامَنَا ، حَتَّى تُورِدَنَا جَنَّاتِكَ ، وَ مُرَافَقَةَ الشُّهَدَاءِ مِنْ خُلَصَائِكَ . اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ وَ وَليِّ أَمْرِكَ ، وَ صَلِّ عَلَى جَدِّهِ مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ ، وَ صَلِّ عَلَى ابْنِهِ السَّيِّدِ الْقَسُورِ ، وَ حَامِلِ اللَّوَاءِ بِالْمَحْشَرِ ، (1) وَ سَاقِي أَوْلِيَانِهِ مِنْ نَهْرِ الْكَوْثَرِ ، وَ الْأَمِيرِ عَلَى سَائِرِ الْبَشَرِ ، الَّذِي مَنْ آمَنَ بِهِ فَقَدْ ظَفَرَ ، وَ مَنْ لَمْ يُؤْمَرْ بِهِ فَقَدْ خَطَرَ وَ كَفَرَ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أُخِيهِ ، وَ عَلَى نَجْلِهِمَا الْمَيَامِينِ الْغُرَرِ ، مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ مَا أَضَاءَ قَمَرٌ ، وَ عَلَى جَدَّتِهِ الصُّدَيْقَةِ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ الْمُصَدِّقِ ، وَ عَلَى مَنْ اصْطَفَيْتَ مِنْ آبَائِهِ الْبَرَّةِ ، وَ عَلَيْهِ أَفْضَلُ وَ أَكْمَلُ وَ أَدْوَمُ وَ أَكْثَرُ وَ أَوْفَرُ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ ، وَ صَلِّ عَلَيْهِ صَّلَاةً لَا غَايَةَ لِعَدَدِهَا ، وَ لَا نِهَايَةَ لِمَدَدِهَا ، وَ لَا نَفَادَ لِأَمْدِهَا . اللَّهُمَّ وَ أِقِمْ بِهِ الْحَقَّ ، وَ أَدْحِضْ بِهِ الْبَاطِلَ ، وَ أَدِلْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ ، وَ أذِلْ بِهِ أَعْدَاءَكَ . وَ صَلِّ اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ وَصَلَةً تُؤَدِّي إِلَى مُرَافَقَةِ سَلَفِهِ ، وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَأْخُذُ بِحُجْرَتِهِمْ ، وَ يُمَكِّنُ فِي ظِلِّهِمْ ، وَ أَعِنَّا عَلَى تَأْدِيَةِ حُقُوقِهِ إِلَيْهِ ، وَ الْاجْتِهَادِ فِي طَاعَتِهِ ، وَ الْاجْتِنَابِ عَنْ مَعْصِيَتِهِ . وَ آمِنُنْ عَلَيْنَا بِرِضَاةٍ ، وَ هَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ دُعَاءَهُ وَ خَيْرَهُ ، مَا نَنَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ ، وَ فَوْزًا عِنْدَكَ ، وَ اجْعَلْ صَلَوَاتِنَا بِهِ مَقْبُولَةً ، وَ ذُنُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَةً ، وَ دُعَاءَنَا بِهِ مُسْتَجَابًا ، وَ اجْعَلْ أَرْزَاقَنَا بِهِ مَبْسُوطَةً ، وَ هُمُومَنَا بِهِ مَكْفِيَةً ، وَ حَوَائِجَنَا بِهِ مَقْضِيَةً ، وَ اقْبَلْ تَقَرُّبَنَا إِلَيْكَ ، وَ انْظُرْ إِلَيْنَا نَظْرَةَ رَحِيمَةٍ ، نَسْتَكْمِلُ بِهَا الْكِرَامَةَ عِنْدَكَ ، ثُمَّ لَا تَصْرِفْهَا عَنَّا بِجُودِكَ ، وَ اسْقِنَا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، بِكَأْسِهِ وَ بِيَدِهِ ، رِيًّا رَوِيًّا هَبِينَا سَائِعًا لَا ظَمًا بَعْدَهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

1- . لم يوجد في الدعاء المشهور من «و حامل اللواء بالمحشر» إلى «و ما أضاء القمر» .

اللغة: استعديتُ الأميرَ فأعداني ، أي : طلبتُ منه النصرَ فأعانني و نصرني . فالاسم العَدُو بالفتح . الأسي \_ كالعصى \_ بمعنى : الحزن كما في الآية : «فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» (1) . الجوى \_ كالهوى \_ : الحرقه و شدة الوجد من عشق أو خوف . الغليل \_ كالغليل \_ : حرارة العطش . الرُّجعى \_ بضم الراء \_ كالْبُشرى : مصدر بمعنى الرجوع . التائقون جمع تائق بالتاء : كالتائق بالشين لفظاً و معنى . المستقرَّ \_ على صيغة المفعول \_ بمعنى : المحل و المنزل . و المقصود من الدعاء سؤال الاجتماع معه في المنزل بواسطة ظهوره عجل الله تعالى فرجه . القَسور كجعفر بمعنى : الأسد ، و التاء في القسورة للوحدة . النفاذ : كالتمام لفظاً و معنى . الأمد بمعنى : الوقت و المدة . الإدحاض بمعنى : الإزالة و الإبطال . قوله : « و أدلُّ به أولياءك » يحتمل كون أدلُّ أمراً من باب الإفعال من الدلالة بمعنى الهداية . وقوله : « و أدلُّ به أعداءك » من باب الإفعال أيضاً ، من الذلة بمعنى الضلالة . أو أن الأصل بالضاد لا بالذال . و كونه عليه السلام سبب الهداية و اضح ، و أما الضلالة فلأن من لم يؤمن به يكون ضالاً . و يحتمل قريباً أن يكون « أدلُّ » من الدلال بمعنى : الغنج الملزوم للإكرام ؛ إذ الحبيب يتغنَّج مع محبه ، و ذلك يستلزم الإكرام ، فيكون مقابله الإذلال للأعداء ، فالإمام عليه السلام هو سبب الإدلال ؛ إذ بسببه و به سبب التصديق به يكون العبد مكرماً عند الله تعالى ، كما أن بغضه و إنكاره سبب الإذلال و الوهن . و لا يخفى أن الإدلال يختلف حكمه باختلاف محله و حيثيته ، فربما يكون مذموماً كما في بعض الأخبار على ما في المجمع (2) من أن المدلَّ لا يصعد من عمله بشيء ، و من أن العابد المدلَّ بعبادته كذلك ؛ فإن الإدلال بالعبادة و الاغترار بها ربما يكون محبطاً ، بل في بعض الأخبار : سيئة تندم عليها خير من عبادة تعجب بها (3) . فالاعتداد بأمثال عبادتنا الناقصة من حيث اجتماع شرائط الصحة و الكمال الغير الخالية عن موانع القبول الغير القابلة لحضرة ذي الجلال عين سفه و إضلال . كيف و هذا أمير المؤمنين عليه السلام يكتب في حاشية كفن سلمان الذي ورد فيه « منا أهل البيت » و فيه ورد أنه « أعطى علوم الأولين و الآخرين » (4) إلى غير ذلك من فضائله ، قد كتب عليه السلام في كفته ما يُشعر بعدم الاعتداد على شيء من عمله : و فدتُ على الكريم بغير زادٍ من الحسنات و القلب السليم فحملُ الزاد أقبُح كلِّ شيء إذا كان الوفودُ على الكريم و أما الإدلال الغير المذموم فهو الذي يصدر عن المؤمن ، بل قد ورد في بعض الأدعية كما في دعاء الافتتاح قال : مُدلاً عليك فيما قصدتُ فيه إليك ؛ إذ من الواضح المعلوم أن هذا الإدلال ليس في مقام العبادة ليكون عجباً و رياءً بحيث يكون يرى الاستحقاق به سبب عمله ، بل في مقام اليقين بسعة رحمته و عموم فضله و كرمه ، كما يُشعر بذلك مضمون الأبيات المنقولة من حيث التعبير بالوفود على الكريم . و الاستدلال في البيت الثاني . ألا ترى أن العبارات السابقة على هذه الفقرة من الدعاء \_ حيث قال : اللهم إن عفوك عن ذنبي و تجاوزك عن خطيئتي و صفحك عن ظلمي أطمعني في أن أسألك ما لا أستوجبه منك ... الخ \_ كلها تدل على ما ذكرنا . قوله : « يأخذ بحُجرتهم » الحُجزة \_ بضم الحاء المهملة ثم الزاي المعجمة \_ : معقد الإزار ، ثم استعير للإزار ، ثم استعير الأخذ بالحجزة للاعتصام و التمسك ، كما في حديث الرسول صلى الله عليه و آله في علي عليه السلام : خذوا بحجزة هذا الأنزع ؛ فإنه الصديق الأكبر و الفارق ، يُفرِّق بين الحق و الباطل (5) . قوله : « ريتاً رويتاً » الري \_ بكسر الراء و تشديد الياء \_ من روى من الماء يروي رياً : أي سقياً ، و « الرَوِي » فاعيل منه ، و توصيفه من باب المبالغة كـ « شعر شاعر » .

1- . سورة المائدة ، الآية 26 .

2- . مجمع البحرين ، ج 2 ، ص 51 مادة «دل» ؛ و انظر : الكافي ، ج 2 ، ص 313 ، ح 5 .

3- . في المنقول عن علي عليه السلام : سيئة تسوؤك خير عند الله من حسنة تعجبك . كما في نهج البلاغة ، ج 3 ، ص 163 ، حكمة 46 ؛ وسائل الشيعة ، ج 1 ، ص 105 ، ح 255 .



- 4- . أنظر بعض فضائل سلمان في الغدير ، ج 10 ، ص 18 ، والمعروف أن أمير المؤمنين عليه السلام قال : سلمان رجل منّا أهل البيت ، أدرك علم الأولين والآخرين . لاحظ : تاريخ ابن عساكر ، ج 6 ، ص 198 \_ 203 ؛ تهذيب الكمال ، ج 11 ، ص 251 .
- 5- . بصائر الدرجات ، ص 73 ، ح 2 ؛ الإمامة والتبصرة ، ص 111 ، ح 99 ؛ كامل الزيارات ، ص 116 ، ح 125 .



الإعراب: قوله: «إليك أستعدي»، تقديم الظرف - وإن كان مما يُسأغ للتوسع - ولكن الغرض هنا إفادة الحصر، كما في العبارة الآتية. «فَعِنْدَكَ الْعَدْوَى» أيضا كذلك. «عَبِيدُكَ» تصغير العبد، مفعول «أَعِثْ». قوله: «و نحن عَبِيدُكَ التَّائِقُونَ» العبد - بفتح العين - جمعه عَبِيدٌ بدليل وصفه بالجمع، كما هو حكم المطابقة بين الوصف والموصوف. قوله: «المذكَرُ بك و بنبيك» في نسخة زاد المعاد بإعادة الباء في المعطوف، وفي نسخة هدية الزائرين بغير إعادة الجار. قال ابن الحاجب: وإذا عَطَفَ على المضمَر المجرور أعيد الخافض، مثل «مرت بك و بزید» و «المال بينك و بين عمرو»، وهذا مذهب البصريين في حال الاختيار؛ لشدة اتصال المجرور بالجار، فيكون العطف على المجرور بدون الجار كالعطف على بعض الكلمة، كما لا يجوز العطف على الضمير المتصل المرفوع إلا بعد التأكيد بالمنفصل أو الفصل بشيء آخر، ولكن لا بأس مع الاضطرار في العطف مع عدم إعادة الخافض كما في الشعر: \* فاذهب فما بك و الأيام من عجب\* و أما الكوفيون فيجوزونه مطلقا شعرا كان أو غيره، وفي قراءة حمزة في الآية الشريفة: «سَاءَ لُونٌ بِهِ وَ الْأَرْحَامُ» (1) بالجر تأييد لما قالوا، ولعل ذلك أيضا لكون حمزة من الكوفيين. وكيف كان فنسخة زاد المعاد على مذهب البصريين، والنسخة الأخرى على مذهب الكوفيين، مع مراعاة جهة أخرى، وهي شدة الاتصال بين الله تعالى و بين نبيه بحيث لا مجال للفصل بالجار. حتى أنه بهذه الملاحظة قد عللوا إفراد الضمير في الآية: «وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ» (2) إذ رَضِيَ اللهُ رَضَى رَسُولَهُ؛ «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (3). قوله: «ما طلعت شمس و ما أضاء قمر» ما مصدرية توقيتية، و المعنى استيعاب المدة. قوله: «و على جدته» عطف على قوله: «على حجتك»، و الوجه واضح. قوله: «أفضل» بالنصب على أنه مفعول مطلق باعتبار موصوفه المحذوف، أي صلاة أفضل. قوله: «اللهم و أقم به الحق» أعلم أنه ربما يُزاد بعد كلمة «اللهم» حرف الواو مع أنه ليس محل العطف على ظاهره؛ فإنه منادى حذف حرف نداءه لزوما، و عُوِّضَ عنه بزيادة الميم المشددة كما قاله الرضي «قده»، و الميمان في «اللهم» عوض من ياء آخر تبركا باسمه تعالى بالابتداء. انتهى. وفي هذا الحذف و التعويض فائدة أخرى، وهي التخلص من كراهة اجتماع حرف النداء مع حرف التعريف، و إن كان لزوم الأداة قد سلب عنها الخاصية. و على أي تقدير فذكر واو العطف بعد النداء لا وجه له، و كذا لا وجه لكون الواو الحالية؛ إذ لم يتم كلامٌ حتى يُعطف عليه جملة أو يُقَيَّدَ بقيد، إلا أن يقال: يحذف شيء يناسب المقام؛ فإن هذه الكلمة ربما تستعمل في مقام الاسترحام، فالمعنى: اللهم ارحم و أقم به الحق. وفي العبارة السابقة: «اللهم و نحن عبيدك التائقون» أي: اللهم ارحم و الحال أننا عبيدك و منسوبون إليك، فالتقييد للتهييج و التشويق بتذكور المناسبة. و لا يبعد القول بما اختاره الفراء في أصل هذه الكلمة - حيث قال: أصلها «يا الله آمنا بالخير» فحُفِّفَ بحذف الهمزة وغيرها - بأن يكون «و أقم» عطفًا على الأمر المذكور، و قوله: «و نحن عبيدك» حالاً عن المفعول في «آمنا». و اعتراض الرضي - بقوله: و ليس بوجه؛ لأنك تقول: «اللهم لا تؤمهم بالخير» - ليس بوجه؛ لعدم التناقض؛ لاختلاف المتعلق كما هو واضح. قوله: «رياً رويًا» مفعول مطلق من قوله: «و اسقنا»، غاية الأمر أنه مصدر من غير لفظ فعله كما في «قعدتُ جلوساً». و التوصيف بالرويي يجعله نوعياً، و هو مبالغة في الري، مثل «شعر شاعر».

1- سورة النساء، الآية 1.

2- سورة التوبة، الآية 62.

3- سورة الأنبياء: الآية 27.



البلاغة: اعلم أن الالتفات باب في علم المعاني واسع ، ولا بد له من نكتة ، كما قالوا في قوله تعالى : «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» (1) بعد قوله : «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (2) إلى ما بعده من صيغ الغيبة ، فالعدول إلى الخطاب من الغيبة بملاحظة أن التحميد والتقدير ابتداءً كأنه صار مقرباً إلى حضرته تعالى . أو أن بذكر الأوصاف عرف الموصوف ، كأنه صار ممثلاً بين يديه فخاطبه خطاب العيان . ففي المقام حيث إنَّ إمام العصر \_ عجل الله تعالى فرجه \_ وإن كان حاضراً يرانا في كل آن و مكان ، ولكن لا نراه على الرسم ، فهو غائب مستور عن أبصارنا ، و ليس معلوماً لنا مكانه و محله ، فالتعبيرات الأولية بقوله : « أَيْنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو » الخ ، ناظرة إلى مقام الغيبة والاحتجاب عن الأنظار ، وبعد ذكر أكثر الأوصاف المختصة بوجوده الأقدس كأنه صار ممثلاً و مغيباً يصلح للخطاب ، مع كون ذلك التمجيد سبب نوع قرب و زلفى للمتكلم ، فصح التعبير بالخطاب و العدول من الغيبة إليه في قوله : « و نفسى لك الوفاء يا بن السادة المقرَّبين » . و حيث إنَّ هذه الصفات العالية و الخصال الحميدة السامية أجلّ و أعلى من أن يواجه المتكلم صاحب تلك الصفات [ لا ] سيما بعنوان التنزيل و الأدعاء ، فتواضع و تنزّل عما هو فيه و رجع إلى الأصل ، و هو كون الإمام غائباً ، فأظهر الأسف على الغيبة بقوله : « ليت شعري أين استقرت بك النوى » إلى أن قال : « بنفسى أنت من مغيب لم يخل منا » . و لا يبعد أن يقال : قد جمع الخطاب و الغيبة في أكثر هذه العبارات نظراً إلى الجهتين أو إلى الإمام و المأموم ؛ فإن الإمام شأنه أجل من الغيبة ، بل حاضر في كل مقام ، و لكن المأموم بعيد عن مقام القرب و غائب عنه . و كيف كان فلما كثر الأئين و التأسف و إظهار التظلم إلى حضرة إمام العصر \_ عجل الله تعالى فرجه \_ فلم يظهر منه ما يوجب الفرح و السرور و ما يفيد الاطمئنان بوعده الظهور ، مع أنه أيضاً عبد مأمور ، «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (3) ، فالتفت من خطاب الإمام عليه السلام إلى خطاب الباري و الاستغاثة إليه و الالتجاء به ، فقال : « اللهم أنت كشاف الكرب و البلوى » . و التصغير في « عبيدك » و توصيفه بالمبتلى للتهييج و الترغيب إلى قضاء حاجته ؛ فإن السيد بمقتضى سيادته يكون غالباً بصدد الحماية من عبيده و المنتسبين إليه ، [ لا ] سيما إذا كان صغيراً و مبتلى ؛ لكونهما مرحومين بنظر العموم ، و كيف إذا كان سيده . و كما أن تصغير العبد و التوصيف بالابتلاء له دخل في سرعة الإجابة و نيل المقصود ، فكذلك التعبيرات بقوله : « يا شديد القوى » و « يا من على العرش استوى » كلها من باب «التعليق على الوصف مشعرة بالعلية» و ناطقة ببيان جهة الاختصاص و توجه الخطاب و الاستغاثة إليه تعالى . قوله : « ما طلعت شمس و ما أضاء قمر » كناية عن التأييد و الخلود ، كما أن قوله تعالى في الآية : «خَلَدَيْنَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ» (4) أيضاً كذلك . و كذلك قولك : « أَصَلِّ لِي عَلَيْكَ صَبْحًا وَ مَسَاءً وَ لَيْلًا وَ نَهَارًا » . هذا في الاستيعاب الزماني ، و في الاستيعاب المكاني يعبرون بالمشرق و المغرب ؛ و ذلك لعدم خلو المكان عن أحدهما ، كما أن الزمان لا يخلو عن الليل و النهار بل عن الصبح و المساء ؛ فإن الصبح ممتد إلى الظهر كما أن المساء ممتد إلى الليل . قوله : « وَأَدِلَّ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ ، وَ أَدِلَّ بِهِ أَعْدَاءَكَ » الأولى بالبدال المهملة ، و الثانية بالمعجمة [ و ] في بعض النسخ بالفك ، و على الإدغام في كليهما كما في بعض النسخ الأخرى ، فهو من قبيل التجنيس الخطي ، و هو التوافق بين اللفظين في الكتابة مع قطع النظر عن الحركات بل النقاط أيضاً ، كما في الآية الشريفة : «وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي \* وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي» (5) . و كذا فيما كتب أمير المؤمنين عليه السلام إلى معاوية بن أبي سفيان : عَزَّكَ عِزُّكَ ، فَصَارَ قُصَارَى ذَلِكَ ذَلِكَ ، فَاحْشَ فَاحِشَ فَعَلَّكَ ، فَعَلَّكَ بهذي تهتدي . فكتب في الجواب : « على قدرى ، على قدرى » (6) .

1- . سورة الفاتحة ، الآية 5 .

2- . سورة الفاتحة ، الآية 2 .

3- . سورة الأنبياء ، الآية 27 .

4- . سورة هود، الآيتان 107 و 108 .

5- . سورة الشعراء، الآيتان 79\_ 80 .

6- . أنظر : مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج 1، ص 326؛ بحار الأنوار، ج 40، ص 163، وج 75، ص 83، ح 86 باختلاف .



المعنى :اعلم أنه لما كان الأصل في المسند التذكير كما أن الأصل في المسند إليه التعريف ، فإذا كان المسند معرفة باللام فيكون هذا التعريف مفيداً للتخصيص في الأغلب ، فقولك : « زيدٌ الأمير » يفيد اختصاص الإمارة بزيد ، سواء كان اللام للجنس \_ كما هو الأصل \_ أو الاستغراق ؛ لأن مقتضى الحمل هو الاتحاد ، فإذا صار الاتحاد بين زيد وبين جنس الأمير أو تمام أفراده ، فمفاده الحصر ولو ادعاءً ، فكذلك إذا كان التعريف بالإضافة إلى المعرف باللام ، كما في قوله : « اللهم أنت كشَّافُ الكُربِ » ، يفيد اختصاص الكشف للكروب بذاته الأقدس . وهذا هو وجه العدول عن المطلب السابق و التمسك و الاعتصام بحضرة ذاته الأقدس ، وقد صرَّح بهذا الحصر بوجه أوضح في العبارة التالية بتقديم المعمول ، حيث قال : « و إليك أستعدي » كما سبقت الإشارة . و كل ذلك من باب المقدمة و تهيئة المقام و توطئة للسؤال الآتي ، حيث قال : « فأعِثْ يا غياثَ المستغيثين » بفاء التفرُّع ؛ ليكون فرعاً على الحصر السابق . و لما كان أقرب الأشياء إلى كل شخص نفسه ، فلا بدّ في مقام جلب المنفعة الابتداء بنفسه ، كما حكى أنّ النبي صلى الله عليه و آله ان إذا دعا بدأ بنفسه (1) . و لهذا قدّم الداعي نفسه و قال : « عبّيدك » بضم العين على التصغير ، ثم أراد بيان اتحاد المسلك مع سائر المحبين الموالين المنتظرين لقدوم إمامهم ، فقال : « و نحن عبّيدك الشائقون إلى وليك » . و الغرض من التوصيف بالشوق إلى وليه التعريض بالاستعداد و ارتفاع المحذور و انتفاء السبب الباعث إلى فراره و استتاره ، كما قال الطوسي قدس سره في التجريد : « وجوده لطف ، و تصرفه لطف آخر ، و عدمه منا » ، (2) يعني إن الإمام إذا كان تصرفه لطفاً آخر وراء وجوده ، فانتفاء هذا اللطف ممّا باختفائه ، و عدم تصرفه لا لبخل \_ و العياذ بالله \_ من الله تعالى ؛ كلاً و حاشا ! فإنه فياض على الإطلاق ؛ و لا لاستتكاك من الإمام عليه السلام ، إذ « لا يَسَّ بِقُوْنَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ » (3) ، مع كونهم وسائط الفيض . فتعيّن أن عدمه لعدم القابلية منا و اختفائه للخوف ؛ فإظهار الاشتياق إظهار للقابلية و الاستعداد ؛ على ما في الأخبار أنه \_ عجل الله تعالى فرجه \_ لو تمّ له العدد المشهور و هو عدة أصحاب بدر ، لأجيز له في الظهور ؛ كحلّ الله تعالى عيوننا بتراب نعاله . ثم إن توصيف الولي بالمذكورية بالله و بنبيه أيضاً للإشعار بأن حبه و الشوق إليه أيضاً راجع إلى حب الله و الشوق إليه ؛ لأنه لما كان مذكراً لله فالشوق إلى مذكّر الشيء شوق إلى ذلك الشيء . قوله : « و اجعل مستقرّه لنا » إلى قوله « و أتمم نعمتك » الخ ، سؤال لكنتي النعمتين و التماس من الله الفلاح في النشأتين ، بعد التوطئة في السابق بقوله : « و أنت رب الآخرة و الأولى » ؛ فإنّ جعل مستقر الإمام مستقراً له و إن كان أعم من حيث هو ، و لكن بمقتضى التقدم الطبيعي و بقرينة لحوق « أتمم نعمتك » يتعين حمله على الدنيا بإرادة درك خدمة إمام العصر \_ عجل الله فرجه و التشرف بفيض حضوره و التسعد بلقاء جماله و إطاعة أوامره \_ ، و لكن ليست العلة المحدثة مبقية ؛ فالحدوث أمر ، و البقاء أمر آخر ، و رب حدوث لا بقاء له ، و رب إيمان لا ثبات له ، كما أشرنا إليه في الفصول السابقة في معنى « اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ » (4) ، فلذا عقبه بسؤال إتمام النعمة ، و هي نعمة الانتماء به عليه السلام إلى الجنة و مرافقة الشهداء . قوله : « و صلّ على عليّ أبيه السيد القسور » لا يخفى أن علياً عليه السلام أيضاً جده ، و إطلاق الأب عليه و إن كان يصح حقيقة أو مجازاً كما في الآية « مَلَّةٌ أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ » (5) و ما في الديوان : \* أبوهم آدمٌ و الأمّ حواءُ (6) \* إلا أن الغرض هو التصريح بكونه عليه السلام جداً للأب . و بيان آخر نقول : كما أن التعبير في الآية بكون إبراهيم أباً للعرب ؛ لأن المجموع من حيث المجموع شامل للجد الأخير الذي هو إسماعيل مثلاً ، و هو ابن إبراهيم . كما أن التعبير بكون الناس من جهة التمثال أكفاء أبوهم آدم ؛ فإن الناس يشمل الجد الأخير و هو شيث هبة الله الذي ابن لآدم أبي البشر ، فكذلك في المقام الغرض هو جهة الاتحاد في سلسلة الإمامة من حجة العصر \_ عجل الله فرجه \_ إلى جده الحسين عليه السلام بحكم الوراثة ، كما يصرح به في ظهوره ، فتكون أبوة أمير المؤمنين عليه السلام من هذه الجهة . قوله : « صلى الله عليه و على أخيه » الضمير راجع إلى أمير المؤمنين عليه السلام ، و أخوه النبي صلى الله عليه و آله قد صلى عليه استقلالاً و مع علي عليه السلام انضماماً ، كما أن حجة العصر قد صلى عليه استقلالاً بقوله : « اللهم صلّ على حجتك و وليّ أمرك » ، ثم في ضمن آبائه و أجداده حيث قال : « و على من اصطفيت من آبائه البررة ، و عليه أفضل و أكمل و أتم » الخ ؛ فإنّ ضمير « عليه » راجع إلى الحجة عليه السلام . قوله : « أفضل » كما ذكرناه في الإعراب مفعول مطلق مضاف إلى « ما صليت » ، و لا بأس بالفصل بـ « ما » بينهما من الأكمل و الأتم و



غيرهما ؛ لعدم كون الفواصل أجنبية ، فكما جَوَزوا الفصل بالنداء و القسم و نحوهما \_ بل بالتأكيد اللفظي كما في قولهم : « يا تيم تيم عدي » \_ فكذلك الأمر فيما نحن فيه ؛ لما في الواقع من كون هذه الألفاظ بمثابة التأكيد ؛ لكون معانيها كالمترادفة . و يمكن أن يقال : الكلمات المتعاطفة جملة بمثابة لفظ واحد مضاف ، أي « أجمع أو أليق ما صليت » أو غير ذلك من الألفاظ الجامعة ، كما قيل في « جاءني القوم و احد بعد واحد » أي مرتبا ، و في قوله : « الحمام يوم فيوم لا يكثر اللحم » أي غبًا . قوله : « و صلِّ اللهم بيننا و بينه و صلةً » إشارة إلى سؤال الارتباط التام معه ؛ فإن المحبة الكاملة مع الشيء يستلزم حب محبوبه و منسوبه ، حتى الحيوانات و الجمادات ، كما اشتهر من حب مجنون كلب ليلي بل حيطان دارها و أوتاد خيامها فكيف بآبائها و أسلافها . هذا في الحب الصوري و العشق المجازي ، و المجاز قنطرة الحقيقة ، فمن أحب إمام العصر \_ عجل الله فرجه \_ فهو يحب آباءه الكرام و أجداده العظام ، بل لا فرق بينهم في تلك المرحلة ، كما في الزيارة الجامعة : و أنّ أرواحكم و نوركم و طينتكم واحدة ، طابت و طهرت ، بعضها من بعض ، فبين السابق و اللاحق ملازمة من هذه الجهة . و لا يجوز التفكيك في المحبة و المودة ، كما أشير إليه أيضا في الفقرة الأخرى من الجامعة الكبيرة ، قال : تَوَلَّيْتُ أَخْرَكَمَ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَكُمَ . فهذا معنى كون الوصلة التامة مؤديةً إلى مرافقة سلفه و الأخذ بحجزتهم و التمكن في ظلهم كما في الدعاء ، ثم رجع أيضا إلى ما هو المقصود الأصلي من دعاء الندبة ، و هو سؤال درك خدمة إمام العصر \_ عجل الله تعالى فرجه \_ و الفوز بسعادة حضوره ، فقال : « و أعنّا على تادية حقوقه إليه » ؛ فإنّ من الواضح المعلوم أن استتار الإمام عليه السلام من الرعية للخوف من جابرتهم و عدم لياقة و استعداد في الباقيين لنصرته كما سبق بيانه . و ربّ شخص يتمنى لقاءه و الجهاد بين يديه قولاً ، و في مقام الفعلية يتأنف و يستنكف و يتعلل بعلى غير مسموعة ، و ينتظر إثبات الإمامة بإقامة البراهين بعد ما تمت له الحجة ؛ و ليس هذا إلا لعدم حصول الاستعداد و القابلية . و ربما وقع لبعض المنتظرين من جفاة الانتظاريين فيض حضور خدمة إمام العصر \_ عجل الله تعالى فرجه \_ في الرؤيا ، و بعد أن أحرز منه تكاليف صعبة في نظره أدناها ردّ حقوق الناس إليهم ؛ لعلم الإمام بعين ماله و كونه حراما ، فعصى و تكلم بما أظهر نفاقه و شقاقه . فقد اتضح من جميع ذلك ما هو العمدة في المقام ، بل هو أيضا من جملة شرائط استجابة الدعاء ، و هو الاستعداد و القابلية لما يسأله ؛ فإن المسؤول تعالى حكيم يضع كلّ شيء في محله ، فليس كلّ سائل أهلاً لكلّ مسؤول ، فاللازم إذا أن يسأل الاستعداد و القابلية ، بمعنى التوفيق و الإعانة على أعمال صالحة . قوله : « و اجعل صلواتنا به مقبولة » سبب قبول الصلاة بسببه ؛ إما به سبب الاقتران مع صلواته ، كما قد يعلّل حسن أداء الصلاة في أول وقتها الذي هو رضوان الله ؛ لأن الإمام عليه السلام لا يترك وقت الفضيلة ، فصلاة الشخص يصعد مع صلاة إمامه ، فيتلقى بحسن القبول إن شاء الله ؛ لعدم تبعض الصفقة ؛ ضرورة عدم رد عمل الإمام عليه السلام ، فلو قبل انفراداً فيلزم التفكيك و التبعض في جملة ما تصاعد من الأعمال ، فلا بدّ من قبول الجميع ؛ أو به سبب الولاية ؛ فإنها \_ على ما في الأخبار المعتمدة \_ شرط قبول الأعمال ، ففي الخبر : و لو أن رجلاً قام ليله ، و صام نهاره ، و حج دهره و تصدق بجميع ماله ، و لم يعرف ولاية وليّ الله فتكون أعماله بدلالتة فيواليه ، ما كان له على الله ثواب (7) . انتهى . و أمّا غفران الذنوب : فلأجل شفاعة الإمام عليه السلام ؛ على ما في الأخبار من عرض الأعمال على النبي و على الأئمة عليهم السلام \_ [ لا ] سيما إمام العصر \_ في كل يوم مرة أو في كل أسبوع مرتين يوم الاثنين و يوم الخميس ، فيستغفر النبي أو الإمام لذنبه كما هو مقتضى رأفته . و قد كان عليه السلام رحمة للعالمين إرثاً من جده ، و قد ورد في تفسير هذه الآية الشريفة في أواخر سورة التوبة : « وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَسَيَبْئَتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » (8) على ما في الصافي (9) عن الكافي (10) و العياشي (11) عن الصادق عليه السلام قال : تُعرض الأعمال على رسول الله \_ أعمال العباد \_ كل صباح أبرارها و فجارها ، فاحذروها ، و هو قول الله : « وَقُلْ اَعْمَلُوا » الآية . و فيه عنه عليه السلام أيضا : إن المؤمنين في الآية هم الأئمة (12) . و في الصافي (13) أيضا في تفسير هذه الآية : و عن الرضا عليه السلام قيل له : أدع الله لي و لأهل بيتي . فقال : أو لستُ أفعل ؟ و الله إن أعمالكم لتعرض عليّ في كل يوم و ليلة . قال : فاستعظمت ذلك ، فقال : أما تقرأ كتاب الله : « وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ » (14) . قال : هو \_ والله \_ علي بن أبي طالب . انتهى . فقد استفيد من كلامه عليه السلام « أو لستُ أفعل » أن إمام كل عصر يشفع لأحد شيعته عند عرض أعمالهم عليه . وكذا يدل على ما ذكرنا من الاستغفار و كونه سبب

المغفرة ، ما في الصافي (15) في تفسير الآية في سورة الأنفال «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (16) عن الكافي (17) عن الصادق عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إن لكم في حياتي خيراً ، وفي مماتي خيراً . قال : قيل : يا رسول الله أما حياتك فقد علمنا فما لنا في وفاتك ؟ فقال : أما في حياتي فإن الله يقول : «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» ، وأما في مماتي فتعرض عليّ أعمالكم فأستغفر لكم . والقمي (18) والعياشي (19) عن الباقر عليه السلام ما يقرب منه ، وقال في آخره : فإن أعمالكم تُعرض عليّ كل خميس وإثنين ، فما كان من حسنة حمدت الله عليها ، وما كان من سيئة استغفرتُ الله لكم . انتهى . ثم إن استجابة الدعاء به \_ عجل الله تعالى فرجه \_ إما لما مر في قبول الصلوات من تصاعد الدعاء مع عمله في مواقع استجابة الدعاء ، وإما للاستشفاع به والتوسل بولائه ؛ فإنه كأجداده وسائل للفيض ووسائط لإفاضة الخير من المبدأ الفياض . ومن الواضح المعروف أنهم عليهم السلام كما كانوا علة غائية للخلقة وأصل الوجود ، فكذلك هم الوسائط لقوام الوجود ودوامه ، وهم المراد من الوسيلة في آية المائدة إذ قال تعالى : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (20) ، ففي الصافي (21) عن القمي (22) قال : تقربوا إليه بالإمام وفي العيون (23) عن النبي صلى الله عليه وآله : الأئمة من ولد الحسين ؛ مَنْ أطاعهم فقد أطاع الله ، ومن عصاهم فقد عصى الله ، هم العروة الوثقى والوسيلة إلى الله . قوله : « وأقبل إلينا بوجهك الكريم » قد مرّ في الفصول السابقة أن المراد بوجه الله هو الإمام عليه السلام ، كما أن نظر الله إلينا بنظرة رحيمة في قوله : « وانظر إلينا نظرة رحيمة » لا يبعد أن يُراد به توجه الإمام ؛ لأنه عين الله الناظرة وبدءه الباسطة ؛ فإن المؤمن إذا صار من قوة الإيمان وكثرة العبادة قابلاً لمقام القرب بحيث يصح في حقه ما في الحديث القدسي : كنتُ سمعَه وبصرَه ويده التي يبطش بها 24 ، ويصح فيه ما في الخبر : اتقوا من فراسة المؤمن ؛ فإنه ينظر بنور الله (24) ، فكيف إذا كان رئيس المؤمنين وأساس الإيمان ؟ فلا استبعاد في كونه عين الله الناظرة . والمراد من استكمال الكرامة هو البقاء على الإيمان به و دوام إطاعته ؛ إذ ربّ رجل يؤمن به لبعض الأغراض الفاسدة الدنيوية ، فإنه إذا لم يجده مطابقاً لهواه فينصرف عنه . نعوذ بالله منها ومن شرور أنفسنا ، ورزقنا الله فيض حضوره وميامن ظهوره بحسن العاقبة إن شاء الله .

- 1- . البحر الرائق ، لابن نجيم ، ج 1 ، ص 576 ؛ مسند أحمد ، ج 5 ، ص 121 ؛ سنن أبي داود ، ج 2 ، ص 245 ، ح 3984 .
- 2- . عوائد الأيام ، ص 246 نقلاً عن الطوسي .
- 3- . سورة الأنبياء ، الآية 27 .
- 4- . سورة الفاتحة ، الآية 6 .
- 5- . سورة الحج ، الآية 78 .
- 6- . أي الديوان المنسوب إلى أمير المؤمنين عليه السلام ، البيت الأول ، (بيروت ، دار الكتاب العربي) ، ونقله القرطبي في تفسيره ، (ج 16 ، ص 342) .
- 7- . المحاسن ، ج 1 ، ص 287 ، ح 430 ؛ الكافي ، ج 2 ، ص 19 ، ح 5 .
- 8- . سورة التوبة ، الآية 105 .
- 9- . الصافي ، ج 2 ، ص 373 .
- 10- . الكافي ، ج 1 ، ص 219 ، ح 1 .
- 11- . تفسير العياشي ، ج 2 ، ص 109 ، ح 122 و 123 .
- 12- . تفسير العياشي ، ج 2 ، ص 109 ، ح 125 ؛ الكافي ، ج 1 ، ص 219 ، ح 2 .
- 13- . الصافي ، ج 2 ، ص 373 .

- 14- . سورة التوبة ، الآية 105 .
- 15- . الصافي ، ج 2 ، ص 300 .
- 16- . سورة الأنفال ، الآية 33 .
- 17- . الكافي ، ج 8 ، ص 254 .
- 18- . تفسير القمي ، ج 1 ، ص 277 .
- 19- . تفسير العياشي ، ج 2 ، ص 55 ، ح 45 ؛ الصافي ، ج 2 ، ص 300 ؛ نور الثقلين ، ج 2 ، ص 153 .
- 20- . سورة المائدة ، الآية 35 .
- 21- . الصافي ، ج 2 ، ص 33 .
- 22- . تفسير القمي ، ج 1 ، ص 168 .
- 23- . عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ج 1 ، ص 63 ، ح 217 ؛ بحار الأنوار ، ج 36 ، ص 244 ، ح 54 .
- 24- . المحاسن ، ج 1 ، ص 131 ، ح 1 ؛ بصائر الدرجات : ص 100 ، باب 11 ، ح 1 و ص 375 ، ح 4 ؛ الكافي ، ج 1 ، ص 218 ح 3 .













الترجمة: پروردگارا! تویی کشف کننده محنت و مصیبت ، و به سوی تو هست طلب یاری کردن . نزد تو است یاری و تویی پروردگار آخرت و دنیا ، پس به داد رس ای دادرس دادخواهان بنده کوچک مصیبت زده را ، و بنمایان او را آقايش را ای صاحب قوای محکم ، و زایل کن از وی غم و غصه را ، و بنشان تشنگی او را ای خدایی که بر عرش عظمت استیلا یافته و خدایی که به سوی او است برگشت همه و عاقبت کارها! پروردگارا! ما بندگان تو هستیم که آرزو مندیم به سوی دوست تو که یاد آورنده تو و پیغمبر تو است ، آفریدی او را برای نگهداری ما و پناهگاه ما و به پاداشتی او را برای محافظت و پناه دادن ، و قرار دادی او را برای مؤمنین پیشوا ، پس برسان او را درود و سلام از ما و بیفزا برای ما به سبب این درود فرستادن عزت و احترام ، و قرار ده قرارگاه او را برای ما قرارگاه ، و تمام کن نعمت خود را به سبب پیش انداختن وی در جلوی ما تا وقتی که وارد کنی ما را به بهشت های خود و یاری شهدا و هم منزلی ایشان . پروردگارا! صلوات بفرست بر حجت خود و صاحب امر خود ، و صلوات بفرست بر جدش محمد پیغمبر تو که آقای بزرگ است ، و صلوات بفرست بر پدرش که آقا و شیر خدا و بردارنده لوا است در محشر و سیراب کننده دوستان خود از نهر کوثر است و امیر است بر سایر مردم ، چنین امیری که هر که به او ایمان آورد نجات یافته و هر که ایمان نیاورد به او به تحقیق در مورد خطر واقع شده و کافر گشته . صلوات بفرستد خدا بر او و بر برادرش که پیغمبر است و بر آل آنها که مبارك و درخشان هستند ، مادامی که آفتاب طلوع می کند و ماه روشنی می اندازد ، و بر جده حجت عصر که صدیقه فاطمه زهرا است دختر محمد مصطفی ، و بر کسانی که برگزیده از پدران وی که نیکوکاران اند ، و بر خود وی که بهترین و کامل ترین و تمام ترین و دایم ترین و زیادترین و بیشترین آنچه صلوات فرستاده ای بر یکی از برگزیدگان تو و ستوده تر از خلق تو . و صلوات بفرست بر وی ، صلواتی که آخر ندارد برای عددش و نهایتی نیست برای امدادش و تمام شدن نیست برای مدتش . پروردگارا! بر پا کن به واسطه وی حق را ، و باطل کن با او باطل را ، و عزیز نما به سبب او دوستان خود را ، و ذلیل کن به سبب وی دشمنان را ، و وصل کن پروردگارا \_ ما بین [ ما ] و او را وصل کردنی که برساند ما را به سوی رفاقت و مصاحبت گذشتگان از آباء و اجدادش ، و قرار بده ما را از کسانی که می گیرند دامن ایشان را ، و قرار می گیرد در زیر سایه شان ، و یاری بکن ما را در ادا نمودن حقوق او را و سعی کردن در اطاعت وی و اجتناب کردن از معصیثش ، و منت بگذار بر ما با راضی شدنش از ما ، و ببخش برای ما مهربانی و ترحم و دعا و خیرش را به اندازه ای که برسیم بر وسعت از رحمت تو و نجات یافتن در نزد تو ، و قرار بده نمازهای ما را قبول شده به سبب وی و گناهان ما را به سبب او آمرزیده شده و دعای ما را بر آورده شده ، و قرار بده روزی های ما را وسعت یافته و غصه های ما را کفایت داده شده و حاجات ما را روا گشته شده . و رو بر آر به سوی ما با روی عزیز خود ، و قبول کن تقرب ما و نزدیکی طلبی ما را به سوی تو که بواسطه امام عصر است ، و نگاه کن به سوی ما نگاه کردنی که ترحمانه باشد ، و تکمیل نموده باشی با همان نگاه کردن ، کرامت ما را در نزد تو ، بعد از آن برنگردانی همان مرحمت را از ما به واسطه جود خود ، و سیراب کن ما را از حوض جد بزرگوارش با کاسه اش و با دست مبارکش سیراب کردنی که وافی باشد و گوارا که بعد از آن هرگز تشنه نشوم ، ای مهربان ترین رحم کنندگان !



## الخاتمة

الخاتمة اعلم أن «البداء» بمعنى الظهور لغة، وفي الاصطلاح: ظهور شيء وانكشافه للشخص بعد خفائه، كما قيل: إنه استصواب شيء غير الأول. وهذا المعنى مستحيل على الله تعالى؛ لاستلزامه الجهل، والباري تعالى منزّه عنه، مع أنه ورد في أحاديث الفريقين: ما عَظَّمَ اللَّهُ بِمِثْلِ الْبَدَاءِ (1)، وكذا في الخبر: ما بعث الله نبيا حتى يُقرَّ له بالبداء (2). فهذا البداء بمعنى القضاء المجدد في كل يوم بما لم يكن ظاهرا للخلق، بل كانوا ينتظرون خلافه، كما في الخبر عن الصادق عليه السلام: ما بدا لله في شيء كما بدا له في إسماعيل ابني (3)، حيث كان الناس ينتظرون إمامته بعد أبيه لكبره ومحبة أبيه له، فخاب ظنونهم بموته قبل أبيه. ولا يخفى أن البداء بهذا المعنى في مقابل قول اليهود، حيث قالوا: قد جفّ القلم، وقد فرغ الله عن الأمر، مع أنه تعالى لا يشغله شأن عن شأن، وهو كل يوم في شأن، «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» (4) يفعل ما يشاء، وهو على ما يشاء قدير. فالبداء في التكوينات كالنسخ في الأحكام، فكما أن النسخ تغيير حكم ظاهره الاستمرار حسب مراعاة مصلحة الوقت، فكذلك البداء. وهذا لا ينافي علم الله تعالى في الأزل؛ فإنه في اللوح المحفوظ، وأما لوح المحو والإثبات فربما يكون المقدر فيه قابلاً للتبدل بالزيادة والنقصان وتغيير الشكل، كما قال أمير المؤمنين عليه السلام: لو لا آية في كتاب الله: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (5) لأخبرتكم بما كان وما يكون وما هو كائن إلى يوم القيامة. فإذا عرفت ذلك فاعلم: أن علامات ظهور حجة العصر - عجل الله تعالى فرجه - بعضها غير محتومة قابلة للبداء، وبعضها محتومة؛ ففي البحار (6) عن الكافي عن عمر بن حنظلة قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قبل قيام القائم خمس علامات محتومات: اليماني، والسفياني، والصيحة، وقتل النفس الزكية، والخسف بالبيداء. وفيه (7) عنه أيضا عن الشمالي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن أبا جعفر كان يقول: إن خروج السفياني من الأمر المحتوم. قال لي: نعم، واختلاف ولد العباس من المحتوم، وقتل النفس الزكية من المحتوم، وخروج القائم من المحتوم. فقلت له: فكيف يكون النداء؟ قال: ينادي مناد من السماء أول النهار: ألا إن الحق في علي وشيعته، ثم ينادي إبليس - لعنه الله - في آخر النهار: ألا إن الحق في السفياني وشيعته، فيرتاب عند ذلك المبطلون. انتهى. فالمستفاد من هذه الأخبار أن بعض العلامات محتومة غير قابلة للبداء، كما أن أصل خروج القائم عليه السلام أيضا من المحتومات غير قابلة للبداء. ولكن التوقيت ربما كان قابلاً للبداء؛ كما يُستفاد من جملة من الأخبار، كما في البحار (8) عن غيبة الطوسي «قده» (9) عن الشمالي قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: إن عليا كان يقول: إلى السبعين بلاء، وكان يقول: بعد البلاء رخاء، وقد مضت السبعون ولم نر رخاء؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: يا ثابت، إن الله تعالى كان وقت هذا الأمر في السبعين، فلما قُتل الحسين اشتد غضب الله على أهل الأرض، فأخر إلى أربعين ومئة سنة، فحدثناكم فأدعتم الحديث وكشفتم قناع الستر فأخره الله، ولم يجعل له بعد ذلك وقتا عندنا، «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (10). قال أبو حمزة: وقلت ذلك لأبي عبد الله عليه السلام، فقال: قد كان ذلك. انتهى. بل يظهر من بعض الأخبار تكذيب التوقيت والنهي عنه، كما في البحار (11) عن غيبة النعماني (12) عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك، متى خروج القائم؟ فقال: يا أبا محمد، إن أهل البيت لا نوّقت وقد قال محمد صلى الله عليه وآله: «كذب الوقّاتون»، يا أبا محمد إن قدام هذا الأمر خمس علامات: أولهن النداء في شهر رمضان، وخروج السفياني، وخروج الخراساني، وقتل النفس الزكية، وخسف بالبيداء. ثم قال: يا أبا محمد، إنه لا بد أن يكون قدام ذلك الطاعونان: الطاعون الأبيض، والطاعون الأحمر. قلت: جعلت فداك أي شيء الطاعون الأبيض؟ وأي شيء الطاعون الأحمر؟ قال: الطاعون الأبيض الموت الجارف، والطاعون الأحمر السيف، ولا يخرج القائم حتى ينادى باسمه من جوف السماء في ليلة ثلاث وعشرين ليلة جمعة. قلت: بم ينادى؟ قال: باسمه واسم أبيه؛ ألا إن فلان بن فلان قائم آل محمد، فاسمعوا له وأطيعوه، فلا يبقى شيء خَلَقَ اللَّهُ فِيهِ الرُّوحَ إِلَّا سَمِعَ الصَّيْحَةَ، فتوقظ النائم ويخرج إلى صحن داره، وتخرج العذراء من خدرها، ويخرج القائم مما يسمع، وهي

صيحة جبرئيل . انتهى . هذا كله ، و لكن ورد في بعض الأخبار ما يستفاد منه التوقيت : منها : رواية أبي ليبيد المرورية في البحار (13) عن تفسير العياشي (14) عن الباقر عليه السلام ، و نحن أغمضنا عن ذكرها ؛ لإجمال و اضطراب فيها . و منها : رواية بخط مولانا العسكري عليه السلام المرورية في البحار (15) عن كتاب المحتضر للحسن بن سليمان تلميذ الشهيد ، و حيث إن المنقول في البحار عن المحتضر مختصر (16) ، و تمام الحديث منقول في أواخر كتاب بشارة الشيعة للفيض « قده » هكذا : قد سعدنا ذرى الحقائق بأقدام النبوة و الولاية ، و نورنا سبع طبقات أعلام الفتوى بالهداية ، فنحن ليوث الوغى و غيوث الندى و طعناء العدى ، و فينا السيف و القلم في العاجل ، و لواء الحمد في الآجل ، و أسباطنا حلفاء الدين و خلفاء النبيين و مصابيح الأمم و مفاتيح الكرم ، فالكليم الأيسر حلة الاصطفاء لما عهدنا منه الوفاء ، و روح القدس في جنان الصاغورة ذاق من حدائقنا الباكورة ، و شيعتنا الفئة الناجية و الفرقة الزاكية ، صاروا لنا رواءً و صونا ، و على الظلمة ألبا و عوناً ، و سينفجر لهم ينابيع الحيوان بعد لظى النيران لتتام « الم و طه و الطواسين » . و قد نقل هذه الرواية في علائم الظهور للفاضل الكرمانى عن الفاضل المرندى في مجمع النورين (17) ، و لكن في آخره كذلك : لتتام الروضة و الطواسين من السنين . و قد فهم من « الطواسين » مسميات تلك السور من دون عدّ و او العاطفة و اللام في « الطواسين » ، و التاء في « الروضة » هاء هوز . إلى غير ذلك من التكلفات ، و قد وافق حسابه سنة ألف و ثلاثمئة و تسع و عشرين ( 1329 ) بهذا التقريب في المحاسبة : 1000 رضى 30 ل 12 اوه 27 ط ط 180 س س 80 م 1329 جمع و الفاضل الكرمانى بعد حذف لام التعريف كليهما و كذا و او العطف قد استخراج الحساب من ملفوظي كل حرف على طبق سنة ثمان و ثمانين و ثلاثمئة و ألف من الهجرة ، و حسابه هكذا : ( راء و او ضاد هاء طاء و او الف سين نون ) و لا يخفى أن الحساب لا يتم إلا بعدّ الحروف المسرورية ثلاثية كالملفوظية ، و إن كان هذا خلاف اصطلاح المشهور ؛ فإن علماء الحروف قد قسموها على ثلاثة أقسام ؛ لأنها إما ثنائية أو ثلاثية ، فمثلاً للثنائية بمثل « با تا طا \_ الخ » و سموها مسرورية ، أما الثلاثية فإن كانت متجانسة بالصدر و الذيل كالميم و النون و الواو فتسمى المكتوبية ، و إلا فملفوظية كالدال و الجيم . و كيف كان فالأوقات المضروبة في هذه الرواية \_ على ما فهمه الفاضلان المذكوران \_ مضافاً إلى أن الأول قد مضى و لم يظهر منه عليه السلام أثر ، و الثاني بعيد لا نرضى به لما بعد و تأخر مبنية على كون النسخة « روضة » ، و الذي نقلناه من نسخة البحار و نسخة الفيض « قده » خلافه ، و هو الأنسب للسياق ؛ حيث إن « الروضة » لا \_ تناسب فواتح السور . و من المحتمل قريباً \_ بل هو الظاهر \_ الاشتباه في الخبر ؛ لكونه من قبيل المكاتبات ، و اللفظان مشتبهان في الخط ؛ فإن « الروضة » تشبه « الم و طه » ، [ لا ] سيما إذا كتب الميم ريحانيا و لم يتبين رأسه المدور ، كما لم يتبين ألف الطاء المؤلفة . و الذي يناسب في تعيين الوقت و ذكر معنى الخبر ما ذكره الفاضل الخبير الحاج نجم الممالك زيد إقباله في صدر تقويم سنة 1343 بعنوان « القابل لتوجه العموم » ، و قد نقلت عبارته بالعربية ، قال : لعلماء فن النجوم قواعد في القرانات كما قاله بطلميوس في ثمره الفلك ، و أوقع القرانات أثراً قران المشتري و زحل ، و لكننا نعتقد أن أوضاع العلويات آثار لا مؤثرات ؛ إذ لا مؤثر في الوجود إلا الله تعالى ، و يتفق أصغر القرانات في كل تسع عشرة سنة أو عشرين ، منها ما وقع في سنة 881 الناقصة الرومي و سنة 750 الفرانسوي في برج العقرب ، و كان دالاً على ملة الإسلام ، فلم يلبث أن طلع نجم السعادة خاتم الأنبياء صلى الله عليه و آله ، و في سنة 1319 وقع قران أصغر في برج الجدي فلم يمض مدة حتى وقع الحرب بين الروس و الزابون ( اليابان ) ، و منها القران الواقع في شهر محرم سنة 1340 الهجرية في برج السنبله . و قد رقم الحقيير نظرياتي من دلائل التسييرات و الانتهارات في تقويم تلك السنة ، و أنه لا يخلو العالم من الانقلاب و سفك الدماء و هدم العمارات و سوق الجيوش و ذلة بعض السلاطين و ضعف في الإسلام و كثرة الجور إلى سبع سنين ، ففي سنة 1347 يتسلط شخص عظيم مؤيد من عند الله و ينقاد له الجبابرة طوعاً أو كرها ، و يصح حال العامة و تعمير البلاد . و في السنة الماضية في سفر الحج لقيت واحداً من أجلة العلماء المتشربين ، فتذاكرنا في هذا الموضوع ، فقال العالم : قد رأيت في كتاب الدرّة الباهرة في الأصداف الطاهرة للشهيد المكي رواية أن العسكري عليه السلام قال في مجلس تعزية أبيه الهادي عليه السلام لرجل من شيعة أبيه بعد إظهاره الحزن و الكآبة من جور الحكام و السلاطين في مقام التسلية ، فقال بعض الكلمات إلى أن قال : و سينفجر لهم ينابيع الحيوان بعد لظى النيران لتتام « الم و طه و الطواسين » من السنين . انتهى . فأخذنا العدد الكبير و الوسيط و الصغير و المجموع حسب رأي العالم فلم

يطابق المستخرجة ، فتوسلت تلك الليلة فانتقلت إلى المطلب ، فأصبحت وقد أخذت الزبر والبيانات فوجدتها موافقة للمستخرجة ، فأخبرت العالم ورفقائي فكتبوه ، وها أنا أرقمه في هذا التقويم لأحبتني وإخواني بحيث يلتفت إليه كل أحد ، فزبر الحروف ( 252 ) و بيناتها ( 841 ) و مجموعها ( 1093 ) ، و كان قد مضى يوم إخباره عليه السلام من الهجرة ( 254 ) ، فمجموع الأعداد ( 1347 ) ، فهو المطلوب . و ليس واو العطف جزء الحروف في الحساب ، فيطابق ذلك ما استخرجه الخواجة نصير الدين الطوسي « قده » على ما نقله المرحوم المحدث النوري \_ طاب ثراه \_ في النجم الثاقب : ( در دور زحل خروج ) مهدي است ( جرم و دجل و دجالان است ) ( در آخر واو و اول زاء ) چون نيك نظر کنی همان است ) انتهى ما في التقويم . أقول : و قد خطر ببالي في الحساب و جهان ، كل منهما خلاف الظاهر من وجه : فالأول : أن يحاسب الزبر أولاً كما أشار إليه و عيّن مقداره متين و اثنين و خمسين ( 252 ) ، و الحساب هكذا : فإن « ا ل م ط ه \_ ا ل ط و ا س ي ن » مجموع الآحاد اثنان و ثلاثون ، و مجموع العشرات مئتان و عشرون ، ثم تؤخذ البيانات لهذه الحروف مع الزبر أيضا ، فيتم العدد المعطى ( 841 ) ؛ حيث إن الزبر لكل حرف أول الملفوظ ، و البيانات هي البواقي ، و هو الحروف ، بينات الحروف « ل ف ا م ي م ا ل ف ا م ا ل ف ي ن ا و ن » السابقة آحادها تسعة ، عشر ، و العشرات خمسمئة و سبعون ، و المجموع ( 589 ) ، و بعد زيادة الزبر فالمجموع ثمانمئة و واحد و أربعون هكذا : 841579 ، أما كونه خلاف الظاهر فإن ظاهر العبارة المحكية كون البيانات ( 841 ) لا- مع الزبر . أما الوجه الثاني : فهو أبعد من الوجه الأول ، و هو أن يلاحظ الألفان في « طه » كل واحد ملفوظا مستقلاً ، و كذا يحاسب الواوان للعطف ، مضافا إلى أن بينات الطاء و الهاء و الياء اثنان لا واحد ؛ لأن ملفوظ الطاء في اللسان العربي بالألفين ، و كذا الياء و الهاء ، فيتم الحساب حينئذ . و بعبارة أخرى : فإننا نحتاج في إتمام العدد إلى اثنين و خمسين و متين ، فالألفان الملحوظان في « طه » بالاستقلال مئتان و اثنان و عشرون ، و الواوان ستة و عشرون ، و بزيادة الأربعة لأجل همزات أواخر الطاء و الياء و الهاء يتم عدد متين و اثنين و خمسين . أما كونه خلاف الظاهر فمن وجهين : أحدهما : أن الزبر بعد زيادة واوي العطف و الهمزتين في ألف الطاء و الهاء يصير المجموع متين و ستة و ستين و قد عدها ( 252 ) . و ثانيهما : أن واوي العطف قد أخرجهما عن الحساب ، و على ما ذكرنا فهما داخلان في الحساب . إلا أن يُعْتَدَر عن ذلك بإمكان التباس أداة الإثبات بأداة السلب في الفارسية ؛ فإن اللفظين متشابهان في الخط « هست » و « نيست » . ثم لا يخفى : أن الذي كان يلزم حسب الوظيفة المناسبة لعلم النجوم أن يبين المقصود من الشعر المنسوب إلى الخواجة « قده » ، و لكنه كما قال الشاعر : از بس كه منعكس شده اوضاع روزگار كيك از محيط خيزد و ماهي ز كوهسار لم يحم حول بيانه . نعم قد تعرض الفاضل الكرمانى في كتابه « علائم الظهور » بما حاصله : إن زحل يتم الدورة في واحد و عشرين و نصف سنة إلا يوما ، و لفظ « زحل » خمس و أربعون \_ قال \_ : إنه مضى من الهجرة في زمان تأليف الكتاب \_ و هو سنة الثلاثين و ثلاثمئة و ألف \_ الخمس و أربعون ، و دخلنا في السادسة و الأربعين ، فبين الست و السبع \_ كما هو مفاد « در آخر واو اول زاء » \_ رجاء الراجين . و لا يخفى أن هذا الحساب لا يوافق ما ذكره ، بل يكون المجموع تسعمئة و اثنان و عشرون سنة و نصفاً ، و أين هذا مما رامه . مع أن مسير زحل ليس على ما ذكره ، بل في كل يوم و ليلة دقيقتان ، و في كل سنة اثنتا عشرة درجة تقريباً ، ففي كل ثلاثين سنة تتم الدورة تقريباً ، فيوافق الحساب سنة خمسين و ثلاثمئة و ألف . و هو قريب مما نقل عن المرحوم الميرزا محمد الأخباري : أن تاريخ ولادته « نور » ، و تاريخ غيبته « سر » ، و تاريخ ظهوره « ظهور الحق » ، و هو يوافق « ظ ه \_ و ر ا ل ح ق ق » سنة خمسين و ثلاثمئة و ألف ، أو تسع و أربعين من جهة الألف المكتوبة غير الملفوظة . و لا يخفى أن توجيه الفاضل الكرمانى لبيت الخواجة في باب التوقيت \_ كما عرفت \_ لا يطابق ما رامه على شيء من موازين الحساب أو النجوم ، كما أن توجيهه للبيت الآخر منه في مقام التوقيت حيث قال : در الف و ثلاثين دو قران مى بينمدر مهدي و دجال نشان مى بينم يا ملك شود خراب يا گردد دينسرى است نهان و من عيان مى بينم أيضا لا يناسب و لا يوافق أصلاً من الأصول و لا يطابق شيئاً من الموازين ، و هذا عين عبارته الفارسية : شايد معنى مصرع اول اين باشد : در الف و ثلاثين دو حرف قاف و راء را الآن مى بينم كه هزار و سيصد و سى مى گردد . انتهى . ضرورة سماجة هذا المعنى عند المتأمل الفطن المتدرب بأساليب الكلام ؛ إذ لا يقال حينئذ « دو قران » بل يك قران . مع أن هذا لا- يلائم النسخة الأخرى ، على ما سيأتي حكايته منه في أواخر كتابه حيث قال ناقلاً عن جناب الميرزا جهانبخش المنجم

باشي أن الصحيح « سه قران » و ما في الكشكول « دو قران مى بينم » غلط ، و المقصود أن في سنة ألف و ثلاثين شمسية المطابقة لسنة ألف و ثلاثمئة و تسعة عشر هجرية قمرية « أرى ثلاثة قرانات » ، و قد وقع في تلك السنة : القران الأول قران العلويين في برج الجدي في نصف شعبان 1319 ، و الثاني في شهر رمضان قران النحسين في برج الجدي أيضا ، و الثالث قران السعدين في شهر رمضان 1319 كما ذكرنا في تقويم تلك السنة . و أما تعيين الخواجة « قده » سنة ألف و ثلاثين المنطبق على سنة اثنتين و عشرين و ثلاثمئة و ألف ، و قد وقع القران في سنة تسعة عشر ؛ لأن الخواجة قد لاحظ الحركة الوسطية و القران بحسب الحركة التقويمية و الحقيقية . انتهى . و توجيه الانطباق : أن في كل اثنين و ثلاثين سنة شمسية تزيد سنة قمرية تقريبا ، فيكون ألف و ثلاثون شمسية ألفا و اثنين و ستين تقريبا ، و مع زيادة مئتين و ستين إلى الغيبة الصغرى ، فيصير : ألف و ثلاثمئة و اثنان و عشرون . هذا ، و لكن الإنصاف أن يكون مراد الخواجة من القران غير هذا المعنى و أن تكون العبارة كما هي في غالب النسخ « دو قران » ، و هما المذكوران في ذيل العبارة : الأول قران المهدي و الدجال ، و الثاني قران خراب الملك أو الدين على احتمال أو تعمير الدين على احتمال آخر ، و حيث إن سنة اثنتين و عشرين بعد ثلاثمئة و ألف قد مضت ، و لم يكن من المأمول خير عدا ما اتفق في هذه السنين من محاربة الروس مع الزابون ( اليابان ) التي قد غيرت جل السياسات المتخذة و شروع مقدمات انقلاب الممالك [ لا ] سيما إيران ، حيث استعدت من تلك الأزمنة لإظهار الحسيات الحاضرة و التي تسمى باسم « المشروطة » و تغيير السلطنة . و لكننا لا نرضى من التوقيت و ضرب المدة في كلمات الأساطين بهذا المقدار ، فلعل المراد \_ إن شاء الله \_ من الألف و الثلاثين في قول الخواجة السنون القمرية من الغيبة الكبرى ، و بانضمام ثلاثمئة و ثلاثين قبل الغيبة الكبرى يصير المجموع : ألف و ثلاثمئة و ستون ، و لكن مبدأ التاريخ من أول البعثة لا بدء ظهور الإسلام و طلوع نقطة التوحيد و بعد وضع ثلاثة عشر سنة قبل الهجرة ، فينطبق التاريخ على سنة ألف و ثلاثمئة و سبع و أربعين على ما استخرجه الحاج نجم الممالك ، على ما أشرنا إليه و كنا في صدد بيانها . و يقرب منه البيت الثاني من رباعي السلطان الغ بيبك الكوركاني \_ على ما في كشكول الشيخ \_ قال : بينى تو « بغا » ملك مكدر گشتهدر وقت « غلت » زير و زبرتر گشته در سال « غلب » اگر بمانى زندهمملك و ملل و مذهب و دين برگشته (18) يمكن أن يكون المعنى : أن مقدمات الانقلاب في سنة ألف و واحد أو ألف ، بأن يكون الألف للإطلاق زاندا كما حكى ذلك الفاضل الكرمانى في كتابه عن تقي الدين ابن أبي منصور فيما رواه من الخبر النبوي : إن صلحت أمّتي فلها يوم ، فإن فسدت فلها نصف يوم . فقال : هذا اليوم من أيام الربوبية : « وَ إِن يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ » (19) ، فيكون المعنى أن مقدمات الانقلاب من ختام ألف سنة ، فيكون في ألف ثلاثين انقلاب أزيد و أشد كما قال : « در سال غلت زير و زبر تر گردد » ، فإن التاء للخطاب حتى قال أخيرا « در سال غلب » بالباء \_ أي في سنة ألف و ثلاثين \_ يزيد الانقلاب حتى يتغير الملك و المذهب و الدين . و لا يخفى أن هذا أيضا بعد الغيبة الكبرى كما بيناه سابقا . و مما يؤيد ما نحن بصدد من مزيد الرجاء في سنة سبع و أربعين و ثلاثمئة و ألف : أني حاسبت عدد الحروف في الآية الشريفة في سورة الصافات : « وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَلَبُونَ » (20) فصار : ألف و ثلاثمئة و ستون ، و كان من المعلوم أن السورة مكية ، إلا \_ أن الأسف كل الأسف أن المفسرين لا يزيدون على أن السورة الفلانية أو الآية الفلانية مكية أو مدنية من دون تعرض لسنة نزولها و تاريخ صدورها ، و قد فات بذلك جملة من الفوائد من حيث الناسخية و المنسوخية و غير ذلك ، إلا أني قد أخذت في ذلك ما في بعض الأخبار : أن القرآن نزل مرة واحدة في أول البعثة على بيت المعمور أو على قلب الرسول صلى الله عليه و آله ، و لكنه لم يكن مأذونا في الإظهار إلا على التدرج . فعلى هذا فبعد وضع ثلاثة عشر سنة قبل الهجرة يبقى سبع و أربعون بعد ثلاثمئة و ألف . رزقنا الله فيض لقائه و هدانا بطول بقائه . و يؤيد ما ذكرنا أيضا ما في ينابيع المودة (21) من ثلاثة أبيات عربية في التوقيت ، قال : وفي يمن أمن يكون لأهلها إلى أن ترى نور الهداية مقبلا بميم مجيد من سلالة حيدرو من آل بيت طاهرين بمن علا يسمى بالمهدي من الحق ظاهر بسنة خير الخلق يحكم أولا فإن لفظ « المجيد » عدده سبع و خمسون إذا نقص تارة من جملة « سلالة حيدر » و أخرى من جملة « آل بيت طاهرين » يعني بعد وضع مئة و أربعة عشر من ألف و أربعمئة و واحد و خمسين يبقى ألف و ثلاثمئة و سبع و أربعون . و حيث إن السنة و السنين في أمثال تلك القضايا و التأسيسات و التبدلات بالتقدم و التأخر لا تضر التوقيت ، فلا بأس أن نذكر ما استنبطه بعض فلاسفة العصر و أهالي أوروبا . . على ما نقلته بعض جرائد

الانكليز المسماة بـ « روشنا » من استخراجات الكونت تولستوي بأشهر قبل موته و كان أربع سنين قبل القضية المستكشفة ، قال : إنني أرى اشتعلاً عظيماً في سنة 1913 م تقريباً ، و ابتداءه من الممالك الجنوبية الشرقية ، فشتعل تلك النار ، و تزيد على التدرج حتى تحيط بتمام أوروبا في سنة 1914 ، و كأني أرى في هذه السنة تمام عرصه أوروبا قطعة نار و دم ، و أسمع الأئين من عرصه المحاربة من المقتولين و المجروحين ، و لكن في سنة 1915 يظهر رجل غريب من ناحية الشمال كأنه نابليون الثاني ، فيدخل عرصه المحاربة و ليس هو بنظامي ماهر و لا كاتب قابل ، و لكن ستسخر له ممالك أوروبا حتى يكون ختام هذه المحاربة الشديدة في سنة 1925 ابتداء قرن جديد في سياسة الدنيا ، و ترتفع الدول المختلفة من البين ، و يكون العالم على اختلاف مللها على حالة متحدة . انتهى . و قد أصاب الفيلسوف فيما استخرجه مما بيده من الأصول و القواعد أو من نقشات ( مخططات ) سياسة الدول أو غيرها ، من اشتعال النار مبتدئاً من الجنوب الشرقي لأوروبا ، حيث صار منشأ النزاع مبتدئاً من دولة الصرب في محاربة الدول المعظمة ، ثم اشتد الأمر حتى قتل ملايين من النفوس لدواعي المتمدين من دول كرة الأرض ، [ لا ] سيما الأروباويين المواظبين لتأسيس الأندية الخيرية و المريضانجات المليية ( المستشفيات الوطنية ) لحفظ النفوس البشرية . و كيف كان فقد اتفق أول المحاربة في سنة ( 1913 ) ميلادية المطابقة لسنة ( 1331 ) هجرية . و لعل ختام الأمر \_ إن شاء الله \_ على ما وعده الفيلسوف في الخامس و العشرين بعد الألف و تسعمئة المنطبقة على السنة الماضية ، فإن هذه السنة الحاضرة مطابقة لسنة ( 1926 ) ميلادية ، و سنة ( 1347 ) هجرية يتأخر عن الموعد بستين أو ثلاث سنين ، إلا أنه لا يُقدح في مثل تلك الأمور ؛ ضرورة أن المقدمات تقع متدرجة قبل الأمر بسنين . هذا كله مع أن الأمر أدق و أجل من التوقيت الحتمي ، بل قد عرفت أن أصل قيام الحجة \_ عجل الله تعالى فرجه \_ حتمي ، أما وقته فمما يقبل البداء ، و ما ورد في الأخبار من التوقيت فلأجل التحفظ على الشيعة رجاءهم ؛ كي لا يتبدل باليأس و القنوط بعد تحقق الامتحان و الثبوت . بيان ذلك : أن الرجل مع اليأس لا يدعو و لا يتمنى في موضوع ذلك الشيء الذي يش منه ، و أما مع الرجاء فيلتمس و ينتج في موارد استجابة الدعاء لنيل مقصوده . و حسبك في مطلوبة الدعاء في مثل ذلك الزمان : إما لبقاء الاعتقاد الراسخ و عدم التبدل بالكفر و الارتداد به سبب التأخير و طول مدة الفرج ، و إما للتعجيل في ذلك الأمر من باب اللطف و التفضل : ما ورد في بعض الأخبار من الحث و الترغيب على الدعاء : منها : ما في البحار (22) عن الكافي (23) عن زرارة قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : إن للقائم غيبة قبل أن يقوم . قلت : و لم ؟ قال : يخاف \_ و أومى إلى بطنه ثم قال \_ يا زرارة و هو المنتظر ، و هو الذي يشك الناس في ولادته ؛ منهم من يقول : هو حمل ، و منهم من يقول : هو غائب ، و منهم من يقول : ما ولد ، و منهم من يقول : قد ولد قبل وفاة أبيه بستين ، و هو المنتظر غير أن الله تعالى يحب أن يمتحن الشيعة ، فعند ذلك يرتاب المبطلون . قال زرارة : فقلت : جعلت فداك ، فإن أدركت ذلك الزمان فأني شيء أعمل ؟ قال : يا زرارة ، إن أدركت ذلك الزمان فالزم هذا الدعاء : « اللهم عرّفني نفسك ؛ فإنك إن لم تعرّفني نفسك ( حجتك خ ل ) لم أعرف نبيك . اللهم عرّفني رسولك ؛ فإنك إن لم تعرّفني رسولك لم أعرف حجتك . اللهم عرّفني حجتك ؛ فإنك إن لم تعرّفني حجتك ضللت عن ديني » . و فيه (24) عن الكافي (25) أيضاً عن عبد الله بن سنان قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : سيصيبيكم شبهة فتبقون بلا علم يُرى و لا إمام هدى ، لا ينجو منها إلا من دعا بدعاء الغريق . قلت : و كيف دعاء الغريق ؟ قال : تقول : « يا الله يا رحمن يا رحيم ، يا مقلب القلوب ، ثبت قلبي على دينك » . فقلت : « يا مقلب القلوب و الأبصار ، ثبت قلبي على دينك » . فقال : إن الله عز و جل مقلب القلوب و الأبصار ، و لكن قل كما أقول : « يا مقلب القلوب ، ثبت قلبي على دينك » . انتهى . و ظاهر هذين الخبرين أن الدعاء لأجل التحفظ في الاعتقاد و عدم وقوع الشك و الارتداد ، و لذا قال عليه السلام في الخبر الثاني : « إن الله تعالى و إن كان مقلب القلوب و الأبصار ، إلا أن الغرض في هذا المقام تثبيت القلب لا البصر » . و أما احتمال التعجيل في الفرج و المبادرة في الأمر المقرّر به سبب صدق الالتجاء و صميمية الدعاء ، فقد يُستفاد من خبر البحار (26) عن تفسير العياشي (27) عن الفضل بن أبي قره قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : أوحى الله إلى إبراهيم أنه سيولد لك ، فقال لسارة ، فقالت : «أَأَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ» (28) ، فأوحى الله إليه : إنها ستلد و يُعذّب أولادها أربعمئة سنة \_ يردد الكلام عليّ ، قال : \_ فلما طال على بني إسرائيل العذاب ضجّوا و بكوا إلى الله أربعين صباحاً ، فأوحى الله إلى موسى و هارون يخلصهم من فرعون ، فحطّ عنهم سبعين و

مئة سنة . قال : فقال أبو عبد الله عليه السلام : هكذا أنتم لو فعلتم لفرَّجَ اللهُ لنا ، فأما إذ لم تكونوا فإن الأمر ينتهي إلى منتهاه . انتهى . فقوله عليه السلام : « و هكذا أنتم لو فعلتم لفرَّجَ اللهُ عنكم » صريح فيما نحن بصدده من دخل الدعاء و الالتماس و التضرع إلى حضرة الباري في تعجيل فرج مولانا صاحب الأمر \_ عجل الله فرجه \_ ، كما أن بني إسرائيل إذ تضرعوا إلى ذاته الأقدس فخفف الله عنهم و حطَّ عنهم مدَّةً من أيام مصيبتهم . و قد بيَّن تضرع بني إسرائيل و التخفيف عنهم بطريق أوضح في رواية أخرى مروية في الأنوار في ضمن بيان ما هو المروي عن الباقر عليه السلام : إن لصاحب هذا الأمر أربع سنن من أربعة أنبياء : سنَّة من موسى ، و سنَّة من عيسى ، و سنَّة من يوسف ، و سنَّة من محمَّد صلى الله عليه و آله ؛ فأما من موسى فخائف يتربص ، و أما من يوسف فالسجن ، و أما من عيسى فيقال : «إنه مات» و لم يمت ، و أما من محمد بن عبد الله صلى الله عليه و آله فالسيف (29) . انتهى . فكون موسى خائفا يتربص و خروجه من مصر إلى مَدْيَن و غيبته مدة مديدة ، في كلها مشابهات و مناسبات مع حجة العصر ، و قد روى السيد الجزائري في هذا الموضوع رواية عن النبي صلى الله عليه و آله قبل ذلك الخبر في أنواره (30) ، قال : و أما غيبة موسى عليه السلام فقد روي عن النبي صلى الله عليه و آله أنه : لما حضرت يوسف الوفاة جمع شيعته و أهل بيته ، فحمد الله و أثنى عليه ، ثم حدثهم شدة تنالهم يقتل فيها الرجال ، و تشق فيها بطون الحبالى ، و تذبح الأطفال ، حتى يظهر الحق في القائم من ولد لاوي بن يعقوب ، و هو رجل أسمر طويل \_ و نعته لهم بنعته \_ فتمسكوا بذلك . و وقعت الغيبة و الشدة على بني إسرائيل و هم منتظرون قيام القائم أربعمئة سنة ، حتى إذا بُشِّروا بولادته ، و رأوا علامات ظهوره ، اشتدت البلوى عليهم ، و حُمِل عليهم بالحجارة و الخشب ، و طُلب الفقيه الذي كانوا يستريحون إلى أحاديثه فاستتر ، فراسلهم و قالوا : «كنا مع الشدة نستريح إلى حديثك» ، فخرج بهم إلى بعض الصحاري و جلس يحدثهم حديث القائم و نعته و قرب الأمر و كانت له فترة ، فبينما هم كذلك إذ طلع عليهم موسى عليه السلام ، و كان في ذلك الوقت حديث السن ، و خرج من دار فرعون يظهر النزهة ، فعدل عن موكبه ، و أقبل إليهم و تحته بغلة و عليه طيلسان خز ، فلما رآه الفقيه عرفه بالنعته ، فقام إليه و أكبَّ على قدميه فقبلها ، ثم قال : «الحمد لله الذي لم يمتني حتى رأيتك» . فلما رأى الشيعة ذلك علموا أنه صاحبهم ، فأكبُّوا على الأرض شكرا لله عز و جل ، فلم يزداهم على أن قال : «أرجو أن يعجل الله فرجكم» . ثم غاب بعد ذلك و خرج إلى مدينة مدين ، فأقام عند شعيب ما أقام ، فكانت الغيبة الثانية أشد عليهم من الأولى و كانت نيفا و خمسين سنة ، و اشتدت البلوى عليهم و استتر الفقيه ، فبعثوا إليه بأنه : «لا صبر لنا على استتارك» ، فخرج إلى بعض الصحاري و استدعاهم و طيَّب نفوسهم و أعلمهم أن الله عز و جل أوحى إليه أنه مفرَّج عنهم بعد أربعين سنة ، فقالوا بأجمعهم : الحمد لله عز و جل . فأوحى الله إليه : قل لهم قد جعلتها ثلاثين سنة لقولهم : الحمد لله . فقالوا : «كل نعمة من الله» . فأوحى الله إليه : «قل لهم : قد جعلتها عشرين سنة» . فقالوا : «لا يأتي بالخير إلا الله» . فأوحى الله إليه : «قد جعلتها عشرا» . فقالوا : «لا يصرف السوء إلا الله» . فأوحى الله إليهم : «قل : لا تبرحوا فقد أذنت في فرجهم» . فبينما هم كذلك إذ طلع موسى عليه السلام راكبا حمارا ، فأراد الفقيه أن يعرّف الشيعة ما يستبصرون به فيه ، و جاء موسى حتى وقف عليهم فسلمَّ ، فقال له الفقيه : «ما اسمك؟» فقال : «موسى» . قال : «ابن من؟» قال : «ابن عمران» . قال : «ابن من؟» قال : «ابن قاهت بن لاوي بن يعقوب» . قال : «بماذا جئت؟» قال : بالرسالة من عند الله عز و جل . فقام إليه فقبل يده ، ثم جلس بينهم و طيَّب نفوسهم و أمرهم أمره ثم فرقهم ، و كان بين ذلك الوقت و بين فرجهم بغرق فرعون أربعون سنة . انتهى . أقول : و حيث إنَّ له \_ عجل الله تعالى فرجه \_ مناسبات تامة و مشابهات كاملة بموسى بن عمران في : خفاء الولادة ، و عدم ظهور الحمل ، و مواظبة طواغيت العصر لإعدامه ، [ لا ] سيما في فرج الأمة به بعد الشدة و طول المحنة كما فرَّج عن بني إسرائيل بموسى عليه السلام ، فلذلك كله قد تلا الإمام و حجة العصر عند الولادة قبل كل شيء هذه الآية الشريفة في سورة القصص : «و نريد أن نمنَّ على الَّذِينَ اسْتَضَوْا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَنْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْآوْرَثِينَ \* وَ نُمْكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمْ مَّا مِنْهُمْ مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ» (31) . فإذا عرفت من جميع ذلك أن للدعاء و الالتجاء و التضرع مدخلا عظيما في رفع الغائلة و حصول الفرج و التوصل إلى المقاصد ، فتكون إذا من المصرين على الدعاء و الالتجاء في أوقات الاستجابة و أشرف الأماكن ، [ لا ] سيما إذا كان له اختصاص به \_ عجل الله فرجه \_ ، كما في الجمعيات بين الأيام و في السرداب الشريف بين الأمكنة ، كما نقل الفاضل القمي في هدية الزائرین استحباب



قراءة دعاء الندبة السابق شرحه في السرداب على ما خرج في التوقيع من الناحية المقدسة إلى الحميري (32). كما يستحب فيه تلاوة دعاء آخر مروى و مأثور (33) عن الحجة فيه أيضا لرجاء حصول المرام و نيل المقصود، والدعاء هذا: « اللهم عظم البلاء، و برح الخفاء، و انكشف الغطاء، و ضاقت الأرض، و منعت السماء، و إليك يا رب المشتكى، و عليك المعوّل في الشدة و الرخاء. اللهم صل على محمد و آله الذين فرضت علينا طاعتهم، فعرفتنا بذلك منزلتهم، فرّج عنا بحقهم فرجا عاجلاً كلمح البصر أو هو أقرب من ذلك، يا محمد يا علي يا علي، يا محمد، أنصراني فإنكما نصراني، و اكفياني فإنكما كافياني، يا مولاي يا صاحب الزمان، الغوث الغوث الغوث، أدركني أدركني أدركني ». قوله: « برح الخفاء » البرّح بالفتح فالسكون: الشدة. قوله: « و انكشف الغطاء » إشارة إلى الافتضاح و ارتفاع الحجب و الحياء و عدم ملاحظة احترام الكبار، أو ارتفاع قبح المعاصي في الأنظار لقلّة النهي عن المنكر، أو غير ذلك مما يناسب المقام. قوله: « و ضاقت الأرض » يحتمل أن يراد بضيق الأرض شدة المحنة على الشيعة بحيث صارت الأرض الواسعة ضيقة عليهم. و لكن من المحتمل قريباً - بقرينة السياق و المقابلة مع « منعت السماء » - أن يراد بضيق الأرض عدم الإنبات و النمو الكاشف عن زوال البركة و سلب الرحمة؛ إذ مقتضى الرحمة الإلهية و الألفاظ الأزلية أن تجود السماء بالأقطار و الأرض بالنباتات و الأشجار، و هو منع فقهما في الآية الشريفة: «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» (34)؛ على ما ذكر في الخبر (35) عن الباقر عليه السلام: إن فتق السماء بقطرات الأمطار، و فتق الأرض بنمو النباتات. فالضيق تعبير عن ضيق المنافذ بحيث لا تطلع النباتات منها. قوله: « و إليك يا ربّ المشتكى » تقديم الخبر لإفادة الحصر. و المشتكى مصدر ميمي، كما أن « المعوّل » فيما بعد أيضا مصدر ميمي بمعنى الاعتماد، و تقديم خبره أيضا للحصر. قوله: « كلمح البصر » استعارة عن قصر المدة؛ إذ لمح البصر في أقل من ثانية بكثير، فغرض القائل إعطاء الفرج في وقت أقصر من ذلك. فإن قلت: المستفاد من هذه الروايات محبوبة الدعاء و طلب الفرج، و لكن مفاد بعض الروايات عدم الحسن في طلبه، بل ربما كان الأساطين مانعين من الاستعجال و التمني قبل الوقت؛ ففي البحار (36) عن الخصال الأربعمئة (37) قال أمير المؤمنين عليه السلام: انتظروا الفرج، و لا تياسوا من روح الله؛ فإن أحب الأعمال إلى الله عز و جلانتظار الفرج. و قال عليه السلام (38): مزاولة قلع الجبال أيسر من مزاولة مُلك مؤجّل، و استعينوا بالله و اصبروا، «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (39)، لا تعاجلوا الأمر قبل بلوغه فتندموا، و لا يطولنّ عليكم الأمد فتفسد قلوبكم. و قال عليه السلام (40): الآخذ بأمرنا معنا غدا في حظيرة القدس، و المنتظر لأمرنا كالمشطح بدمه في سبيل الله. انتهى. فكيف التوفيق بين تلك الأخبار؟ قلت: لعل النظر في الأخبار المانعة إلى طلب الفرج من دون استعداد الوقت و من دون تحصيل القابلية و الصلاحية في نفس الطالب، كأكثر المنتظرين في زماننا هذا، تراهم يجتمعون في المجالس و يقرؤون دعاء الفرج و كلمات الاستغاثة بالحنان و هيئة جامعة، و يغمضون في أموال الناس بأنواع الدسائس. نعوذ بالله مما قال تعالى في كتابه: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (41). و لعمرى هذا هو الذي قال عليه السلام: لا تعاجلوا الأمر قبل بلوغه فتندموا... الخ (42). و يعجبني في هذا المقام ذكر ما سمعته عن الشيخ مذاكرة: أن واحدا من الانتظاريين كان يتمنى ظهور إمام العصر و يتوقع قدومه منذ دهر و سنين، إلى أن رأى في بعض الليالي في عالم الرؤيا أن الحجة - عجل الله فرجه - قد ظهر و أشرق العالم بنور قدومه، فتشرف الرجل بكمال الوجد و السرور خدمته عليه السلام منتظرا للتشريفات و أنواع التكرمة منه و لو بنصبه حاكما لبلدة مثلاً و أمثال ذلك، فقال عليه السلام: يا فلان، أما دارك التي سكنت بها مغصوبة قد ابتعتها من فلان الغاصب فتردها إلى مالكها. فقال: «نعم يا بن رسول الله، بأبي أنت و أمي سمعا و طاعة»، زاعما أنه قد تخلص بهذا المقدار، و له في باقي الأموال نفوذ و اقتدار. ثم قال عليه السلام بعد ساعة: هذا الفرس الذي جئت فوقه أيضا مغصوب. فقال متجرعا غصصه: «سمعا و طاعة». إلى أن آل الكلام إلى النسوان و الأولاد الحاصلين منها، فقال عليه السلام: امرأتك الحالية أختك الرضاعية، و الأولاد الحاصلون منها أولاد شبهة. فلما سمع الرجل الانتظاري هذا الكلام ثقل عليه و لم يتكلم بكلمة إلا أن قال: «إني أرى إمامتك في هذه البلدة بهذا الطرز و العنوان صعبا و مستصعبا»، فعند ذلك استيقظ من منامه، و تقطن لمقامه، و استكشف سريرته من آخر كلامه. و نعوذ بالله في عواقب الأمر، و نسأله حسن ختامه. فقد تبين من ذلك أن الاستعداد للتشرف بخدمته من أصعب الأمور، و درك فيض حضوره لأكثر أهل العصر

معسور . أتراه إذا ظهر وقال : « ما هذه الأسواق المضيقية بإحداث الدكانك أمام الحوانيت المانعة عن العبور! و ما هذه الشوارع المقصور عنها من الجوانب بإحداث الرواشن و الأجنحة و القصور! » ، فأمر بهدم الزيادات و إزالة البدع و المحدثات ، فهل ترضى نفسك بهذه التصرفات من دون أن تتكلم ببعض المهملات ، كما في الخبر : يأتي بحكم جديد على العرب شديد (43) . أقول : بل على العجم أيضا شديد . فيقول جمع : « أنت لست ابن رسول الله ، و عليك أن تثبته ، و هذا ادعاء محض! » ، و يقول جمع عند ما يرونه يقتل كثيرا من أولاد بني أمية و ذراري قتلة الحسين عليه السلام : « إنه ليس من ولد رسول الله ؛ فانه كان رحمة للعالمين ، و هذا قسي القلب ، ليس في قلبه رقة ، يقتل الجماعات ، و يهدم العمارات! » إلى غير ذلك من الخرافات . و السرفي جميع ذلك أنه \_ عجل الله تعالى فرجه \_ لا يراعي التقية ، و لا يحكم بالظواهر من اليمين و البينة ، بل يقضي عين الواقع ، و لذا لا يرضى به أكثر الرعية . كما أن داوود \_ على نبينا و آله و عليه السلام كان يحكم بالظواهر بمقتضى أن : البينة للمدعي ، و اليمين على من أنكروا ، و هو فصل الخطاب الذي قال تعالى في كتابه العزيز : « وَءَاتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَضْلَ الْخِطَابِ » (44) ، و التمس ذات يوم الحكم بمتن الواقع ، و أصر في التماسه و استدعائه ، فأجيب في سؤاله ، و اتفق أن شيخا تظلم إليه من فتى و جده في بستانه سارقا ، فأخذه و جاء به إلى داوود يتظلم ، فحكم داوود بمتن الواقع و قال للفتى : أقتل الشيخ ، و تملك الحديدية ؛ هذا هو الحكم . فنادى الشيخ بأعلى صوته : « يا معشر بني إسرائيل ، هلموا إلى حكم الجور ، اني تظلمت إلى داوود في سارق حديقتي! » و هذا حاكم القضية عوض قطع يد السارق قد أمره بقتلي و تملك حديقتي . فاجتمع بنو إسرائيل و حاصروا داره ، فاخفى داوود لا يخرج من داره إلى ثلاثة أيام و هو يتضرع إلى الله ، و يلتمس منه السرفي هذا الحكم و حكمة القضية . فأوحى الله إليه : يا داوود ، السرفي أن هذه الحديدية كانت ملكا لأبي هذا الغلام قتله الشيخ في الحديدية و تملك الملك ، و الشاهد فيه أنه وارى السكين تحت الشجرة الفلانية ، و كذا جسد المقتول في المحل الفلاني . فأخبر داوود بني إسرائيل بذلك ، ففحصوا الموضوع فوجدوا كما أخبرهم و تفرقوا . فأوحى تعالى إليه : يا داوود ، أحكم بين الناس على الظاهر : « يَـدَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ » (45) ، فعاد داوود إلى وضعه الأول ، و ما حكم بالواقع من حيث هو واقع ما لم يطابق أحد العناوين الشرعية الظاهرة . كما أن نبينا صلى الله عليه و آله أيضا ما كان مأمورا بالحكم طبق الواقع ما لم يساعده شيء من العناوين ، و هكذا أمير المؤمنين عليه السلام . و ما اشتهر من قضايا أمير المؤمنين و أحكامه حتى قيل « قضية و لا أبا حسن لها » (46) فإنما هو لأجل إعماله الكياسة و الفطنة الظاهرية لا لحكمه بعلم الإمامة . فالحكم بمتن الواقع و إلغاء العناوين الظاهرية مخصوص بحجة العصر \_ عجل الله فرجه \_ ، حتى أن حكاه و عماله في البلاد ينظرون في أكفهم في كل قضية ترد عليهم و يرون حكم المسألة منقوشة فيها ، فلا يحتاجون إلى البينة و لا إلى اليمين . و لذا تسد المحاكم الغير الشرعية ، و يتعطل باب الوكالة و شهادة الزور و غير ذلك من أسباب الدخل لأكثر الناس . و لأجل ذلك ترى أكثر أعدائه من أهل العلم ، حتى أن محيي الدين الأعرابي قال في فتوحاته المكية : « و أكثر أعدائه مقلاة أهل الاجتهاد ، و لو لا أن السيف بيده لأفتى أكثر العلماء بقتله » . و في بعض الروايات : أنه يضرب أعناق سبعين ألفا من هؤلاء بظهر الكوفة . و من الواضح المعلوم أن الناس من عوامهم إلى خواصهم لا يتحملون غالبا لأحكامه و معاملاته و عملياته ، و من جملة أحكامه على ما رواه الجزائري في الأنوار (47) عن الصادق و الكاظم عليهما السلام قالا : لو قد قام القائم لحكم بثلاث لم يحكم بهن أحد قبله : يقتل الشيخ الزاني ، و يقتل مانع الزكاة ، و يورث الأخ في الأظلة . انتهى . أقول : أما الأولان فواضح ، و أما الثالث فالمراد منه الأخ في عالم الأرواح ؛ لأنه كثيرا ما يعبر بالأظلة عن عالم المجردات ؛ لأن الظل موجود ليس بوجود كما أن المجرد كذلك . و في المجمع في « ظلل » عن الصادق عليه السلام : إن الله آخى بين الأرواح في الأظلة قبل أن يخلق الأجساد بألفي عام ، فلو قام قائمنا أهل البيت و رث الأخ الذي آخى بينهما في الأظلة و لم يورث الأخ في الولادة (48) . انتهى . و يحتمل أن يكون هذا من مختصات حكمه كقتل مانع الزكاة ؛ فإن مستحل منعها أو المانع مع التعزير مرتين أو ثلاثا يُقتل مطلقا أو في الرابعة أو الثالثة ، و لكن قتل مطلق مانع الزكاة من مختصاته عليه السلام ، فكذلك توريث الأخ في عالم الأرواح دون النسبي . و يمكن بعيدا تطبيقه على القواعد الشرعية الأولية ؛ فإن المؤاخي للشخص في عالم الأرواح هو الأخ الإيماني أو الإسلامي ، فالمعنى أن مطلق الأخوة في الولادة و النسب لا ينفع في التوارث ما

لم ينظم إليه الاتحاد في الإسلام أو الإيمان؛ فإن الكافر لا يرث المسلم، فالمعنى: أن الأخ لا يرث أخاه بمجرد الأخوة النسبية ما لم يتحقق معها الاتحاد في الإيمان. وأما إرث المسلم من الكافر فهو تفضُّل من الباري في حقه؛ فإن الإسلام يعلو ولا يُعلَى عليه. إلا أن هذا التوجيه خلاف سياق الخبر؛ حيث إن سياق الخبر - بقرينة الأولين - ذكر خارق العادات، وعلى التوجيه المذكور فلا يكون خارقاً ولا منافياً للقواعد الفقهية. وكيف كان فقد تبين من جميع ذلك ما هو المقصود من الأخبار الناهية عن التعجيل في طلب الفرج واستدعاء ظهور حجة العصر عجل الله تعالى فرجه. وأما الأخبار الآمرة بالحث على الدعاء والاستغاثة والالتجاء، فإنما الغرض منها طلب الاستعداد والقابلية والصلاحية، وكما أن الأمر بالشيء أمر بلوازمه ومقدماته، فكذلك طلب الشيء طلب له بلوازمه ومقدماته، فدعاء الندبة ودعاء الفرج وأمثالهما كلها في مقام تمنى الوصول إلى خدمته بعد حصول الاستعداد والقابلية. وحيث إننا قد ذكرنا شرح دعاء الندبة وبعض الأدعية الأخرى في زمان الغيبة، أحببت إيراد دعاء آخر مروى في الأنوار عن مصباح السيد ابن طاووس «قده» (49) عن الصادق عليه السلام قال: من دعا بهذا الدعاء أربعين صباحاً كان من أنصار القائم عليه السلام، وإن مات قبل ظهوره أحياء الله تعالى حتى يجاهد معه، ويكتب له بعدد كل كلمة منه ألف حسنة، ويُمحى عنه ألف سيئة، وهو هذا (المسمى بدعاء العهد): «بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم رب النور العظيم، ورب الكرسي الرفيع، ورب البحر المسجور، ومنزل التوراة والإنجيل والزبور، ورب الظل والحرور، ومنزل القرآن العظيم، ورب الملائكة المقرَّبين والأنبياء والمرسلين. اللهم إني أسألك بوجهك الكريم وبنور وجهك المنير وملكك القديم، يا حي يا قيوم، أسألك باسمك الذي أشرفت به السماوات والأرضون، وباسمك الذي يصلح به الأولون والآخرون، يا حي قبل كل حي، يا حي لا إله إلا أنت. اللهم بلغ مولانا الإمام الهادي المهدي القائم بأمرك - صلوات الله عليه وعلى آبائه الطاهرين - عن جميع المؤمنين والمؤمنات في مشارق الأرض ومغاربها وسهلها وجبلها وبرّها وبحرها، عني وعن والديّ، من الصلوات زنة عرش الله، و مداد كلماته، وما أحصاه علمه، وأحاط به كتابه. اللهم إني أُجَدِّدُ له في صبيحة يومي هذا وما عشت في أيام حياتي عهداً وعقداً وبيعة له في عنقي، لا أحول عنها ولا أزول أبداً. اللهم اجعلني من أنصاره وأعوانه والذابِّين عنه، والمسارعين إليه في قضاء حوائجه، والممثلين لأوامره ونواهيهِ، والمحامين عنه، والسابقين إلى إرادته، والمستشهادين بين يديه. اللهم إن حال بيني وبينه الموت الذي جعلته على عبادك حتماً مقضياً، فأخرجني من قبري مؤتزرًا كفني شاهراً سيفي مجرداً قناتي مليباً دعوة الداعي في الحاضر والبادي. اللهم أرني الطلعة الرشيدة، والغرة الحميدة، واكلحل ناظري بنظرة مني إليه، وعجّل فرجه، وسهّل مخرجه، وأوسع منهجه، واسلك بي محبّته، وأنفذ أمره، واشدد أزره، وقوّ ظهره. و اعمر اللهم به بلادك، وأحي به عبادك؛ فإنك قلت وقولك الحق: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (50) فأظهر اللهم لنا وليك، وابن وليك، وابن بنت نبيك، حتى لا يظفر بشيء من الباطل إلا مزّقهُ، ويحق الحق ويحققه. واجعله اللهم مفزعا لمظلوم عبادك، وناصرًا لمن لا يجد له ناصرًا غيرك، ومجدداً لما عُطِّلَ من أحكام كتابك، ومشيداً لما ورد من أعلام دينك و سنن نبيك صلى الله عليه وآله، واجعله ممن حصّنته من بأس المعتدين. اللهم سرّ نبيك محمداً صلى الله عليه وآله برويته، ومن تبعه على دعوته، و ارحم استكانتنا بعده، اللهم اكشف هذه الغمة عن هذه الأمة بحضوره، وعجّل لنا ظهوره، «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا \* وَرَأَاهُ قَرِيبًا» (51) برحمتك يا أرحم الراحمين» انتهى. قوله: «المسجور» المملو. قوله: «زنة عرش الله و مداد كلماته» الزنة بمعنى الوزن. و المداد قال في مجمع البحرين (52): أي مثل عدد الكلمات. أقول: ويمكن أن يُراد بمعنى الامتداد، أي الانتهاء، فيكون كناية عن عدم التناهي؛ لأن كلماته تعالى غير متناهية، كما أن العرش لعظمه كأنه لا يوزن. قوله: «أزره» الأزر كالظهر لفظاً ومعنى. قوله: «واكلحل ناظري» أي أجّل؛ فإنّ الكحل كما يجلي البصر، فكذلك وجود الحجة تقرُّ به العيون. قوله: «مجدداً لما عُطِّلَ» الخ، إشارة إلى ما سبق ذكره من أنه يزيل البدع، ويجدد السنن المتروكة. «الاستكانة» بمعنى الخضوع والتضرع. ولا يخفى أن قوله: «اللهم اجعلني من أنصاره» إلى قوله: «والمستشهادين بين يديه» إشارة إلى ما ذكرنا من طلب الاستعداد والصلاحية بخدمته. جعلنا الله من المستعدين لشرف لقائه، بحق أجداده الطاهرين، صلوات الله عليهم أجمعين. و «خِتَ مُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ» (53)، و الحمد لله أولاً وآخراً. تمت الرسالة بيد مؤلفها علي بن علي الرضا الخوئي، في سيم

- 1- . الكافي، ج 1، ص 146 ح 1؛ التوحيد، ص 333، ح 2؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 107، ح 20 .
- 2- . الكافي، ج 8، ص 165، ح 177؛ التوحيد، ص 334، ح 6؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 99، ح 7 .
- 3- . التوحيد، ص 336؛ مجمع البحرين، ج 1، ص 168 مادة «بدا» .
- 4- . سورة المائدة، الآية 64 .
- 5- . سورة الرعد، الآية 39 .
- 6- . بحار الأنوار، ج 52، ص 204، ح 34؛ كمال الدين، ص 650، ح 7 .
- 7- . بحار الأنوار، ج 52، ص 206، ح 40؛ كمال الدين، ص 652، ح 14؛ الغيبة للطوسي، ص 435، ح 425 .
- 8- . بحار الأنوار، ج 4، ص 114، ح 39 .
- 9- . الغيبة للطوسي، ص 428، ح 417 .
- 10- . سورة الرعد، الآية 39 .
- 11- . بحار الأنوار، ج 52، ص 119، ح 48 .
- 12- . الغيبة للنعماني، ص 289، باب 16، ح 6؛ وانظر: معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج 3، ص 472، ح 1036 .
- 13- . بحار الأنوار، ج 52، ص 106، ح 13 .
- 14- . تفسير العياشي، ج 2، ص 3، ح 3؛ الصافي، ج 1، ص 90 .
- 15- . بحار الأنوار، ج 52، ص 121، ح 50 .
- 16- . إلا أنه روى العلامة المجلسي تمام الحديث في البحار، ج 26، ص 265، ح 49 .
- 17- . مجمع النورين، ص 306 .
- 18- . البيتان مع اختلاف في الألفاظ في مجمع النورين، ص 365 .
- 19- . سورة الحج، الآية 47 .
- 20- . سورة الصافات، الآية 173 .
- 21- . ينابيع المودة، ج 3، ص 337 .
- 22- . بحار الأنوار، ج 52، ص 146، ح 70 .
- 23- . الكافي، ج 1، ص 340، ح 18 إلى قوله: «إلى بطنه»، وما بعده مرويًا في كمال الدين، ص 342، ح 24 .
- 24- . بحار الأنوار، ج 52، ص 149، ح 73 .
- 25- . الصحيح: كمال الدين؛ لاحظ: كمال الدين، ص 352، ح 49؛ وعنه في غنائم الأيام، ج 2، ص 421 والصراط المستقيم، ج 2، ص 228 .
- 26- . بحار الأنوار، ج 13، ص 140، ح 57 .
- 27- . تفسير العياشي، ج 2، ص 154، ح 49 .
- 28- . سورة هود، الآية 72 .
- 29- . الإمامة والتبصرة، ص 94، كمال الدين، ص 28، دلالات الإمامة، ص 470؛ الغيبة للنعماني، ص 164؛ الغيبة للطوسي، ص

- 60؛ بحار الأنوار، ج 51، ص 217 .
- 30- . ورواه الصدوق في كمال الدين، ص 145، ح 12؛ والعلامة المجلسي في بحار الأنوار، ج 13، ص 36، ح 7 .
- 31- . بحار الأنوار، ج 51، ص 18، باب 1، ح 25 .
- 32- . بحار الأنوار، ج 99، ص 81، باب 7، ح 1 .
- 33- . مزار ابن المشهدي، ص 591؛ جمال الأسبوع، ص 181؛ بحار الأنوار، ج 53، ص 275 الحكاية الأربعين، و ج 88، ص 191 و ج 99، ص 20 .
- 34- . سورة الأنبياء، الآية 30 .
- 35- . روضة الواعظين، ص 203، شرح أصول الكافي للمازندراني، ج 12، ص 9، طب الأئمة، ص 95؛ وعنه في مستدرک الوسائل، ج 15، ص 205، باب 79، ح 18025 .
- 36- . بحار الأنوار، ج 52، ص 123، ح 7 .
- 37- . الخصال، ص 616؛ تحف العقول، ص 106 .
- 38- . الخصال، ص 622؛ بحار الأنوار، ج 52، ص 123، ح 7 .
- 39- . سورة الأعراف، الآية 128 .
- 40- . الخصال، الآية 625؛ تحف العقول، ص 115؛ شرح الأخبار للقاضي النعمان، ص 560، ح 1220؛ بحار الأنوار، ج 10، ص 104 و ج 52، ص 123، ح 7 .
- 41- . سورة البقرة، الآية 44 .
- 42- . الخصال، ص 622؛ بحار الأنوار، ج 10، ص 100 و ج 52، ص 123، ح 7؛ نور الثقلين، ج 3، ص 429، ح 73 .
- 43- . مختصر بصائر الدرجات، ص 213؛ الغيبة للنعماني، ص 194؛ بحار الأنوار، ج 52، ص 135 .
- 44- . سورة ص، الآية 20 .
- 45- . سورة ص، الآية 26 .
- 46- . الرسالة السعدية للعلامة الحلبي، ص 257؛ الإيضاح، ص 193 .
- 47- . الخصال، ص 169، ح 223؛ بحار الأنوار، ج 52، ص 309، ح 2؛ مختصر بصائر الدرجات، ص 170 .
- 48- . الهداية للصدوق، 343 باب 179؛ كتاب من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 352، ح 5761؛ مستدرک الوسائل، ج 17، ص 186، باب 13، ح 1 .
- 49- . مصباح الزائر، ص 169؛ مصباح الكفعمي، ص 550؛ البلد الأمين، ص 82؛ مزار ابن المشهدي، ص 663؛ بحار الأنوار، ج 53، ص 95، ح 111 .
- 50- . سورة الروم، الآية 41 .
- 51- . سورة المعارج، الآية 7 .
- 52- . مجمع البحرين، ج 4، ص 180 .
- 53- . سورة المطففين، الآية 26 .















































## ترجمه وسيلة القربة في شرح دعاء الندبة

### اشاره

ترجمه «وسيلة القربة في شرح دعاء الندبة» مؤلف : شيخ علي بن علي الرضا الخاكرمرداني الخوئيترجمه : جلال الدين بن قاسم الحسيني

مقدمه مترجم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين ، و الصلاة و السلام على أشرف الأنبياء [ من الأولين ] و الآخرين محمد و آله المعصومين . حمد و سپاس خداوندی راست که احد بی مثل و صمد است و یگانه برون از تحت عدد، خالق موجودات است و بارئ کائنات، رافع سماوات است و ساطح مهاد، باعث رسل است و هادی عباد، ممیت احیاء است و محیی اموات، منشی رفات است و مالک یوم معاد. و افضل صلوات واکمل تحیات بر مقربان درگاه احدیت و مشرفان به اشرف رسالت و نبوت سیما بر خیره انبیا و رسل و برگزیده هادیان شرایع و سبل محمد بن عبد الله خاتم النبیین، و وصی بلا فصل او علی امیرالمؤمنین، و اولاد و اصحاب ایشان، من الآن إلى یوم الدین.

اما بعد :دعای ندبه به واسطه این که از معدن علم و منبع طهارت و مخزن فضل و مشرع بلاغت صادر گشته ، عبارات ملاحظت مکنون مشکله را محتوی ، و کلمات فصاحت مشحون معضله را منظوی [ است ] ، به نوعی که همه را ممکن نیست از فوائد مقصوده آن بی تشریح و بیان ، فائده و ثمر وافی ببرد ، و هر خواننده ای آن را میسر نه [ که ] از عوائد موجوده آن بدون تصریح خامه یا زبان ، عانده و اثر کافی بردارد . لهذا عالم الفاضل الزکی « شیخ علی بن علی الرضا الخاکمردانی الخوئی » شرحی بر آن نوشتند [ که ] چون به لغت عرب بود ، این مستعین از ارحم کل راحم « جلال الدین بن قاسم الحسینی » خواستم [ آن را ] به فارسی ترجمه کنم تا نفع آن بیشتر شود ، تمنا از ارباب کیاست و اصحاب زکاوت این که اگر بر سهو و زللی واقف شوند ، از مؤاخذة آن عفو نموده به اصلاحش بپردازند .

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله على آلائه، و الصلاة على سيد رسله و خاتم أنبيائه، محمد المبعوث إلى كافة عباد و إمامه، و علي ابن عمه على حامل لوائه، و آلهما الأظهار الأخياري من الآن إلى يوم لقائه. و بعد : هر آینه به تحقیق خواهش نمود از من بعضی از کسانی که نمی گنجد مراد او از سادات محصّـلین \_ موقّـش نماید خدا با سایر مُشتغلین \_ این که شرح کنم دعای ندبه را تا ادا نمایم به آن حقّ انس را به انضمام حق صحبت ، پس قبول کردم خواهش او را با پاکیزگی نفس و خوشی رغبت بدون آمیزش غرض دنیوی و نه شك و ریبیت ، جز این که نیت کردم در قلب از کشف غم و کربت با صدق توبه و حسن رجوع و اوبت ، و می خواهم از خدا قبول این خدمت را بعد از توفیق به انجام این نعمت ، و اوست امید گرفته شده نزد هر دشواری و تنگی و زحمت . و التماس می کنم از ناظرین ، پیش آمدن و تلقی را با حسن قبول و این که مسامحه کنند به صفح و عفو اگر آگاه شوند بر خطا در گفته شده و مقول ؛ زیرا که اعتصام و محفوظ بودن از سهو و خطا مخصوص است به ذات اقدس خدا و آیات او ، و عرصه امکان ، محض نقص و فقر است با شقوقات آن . و نامیدم این مختصره را « وسيلة القربة في شرح دعاء الندبة » ( وسیله نزدیکی به حضرت باری در شرح دعای ندبه و زاری ) ، و قرار دادم آن را عبارت از مقدمه و خاتمه ای که به هشت فصل محیطند .

اما مقدمه پس بدان این که معصومین - سلام خدا بر ایشان باد - برای بودن آنان کامل ترین مخلوقات در دوره هایشان و واسطه ها مرفیوضات را که می رسد به ایشان (مخلوقات)؛ بنا بر آن که مستفاد می شود از اخبار کثیره از این که اگر نبودندشان هر آینه فرو می برد ما را زمین و هر آینه فرو می رفت نهرها، و به تحقیق اشاره شده به این اجمالاً در بعضی فقرات «دعای عدیله» آن جا که فرمود: «و بوجوده ثبتت الارض و السماء، و بیمنه رزق الوری، (و به وجود حجت علیه السلام ثابت شده زمین و آسمان و به یمن آن روزی داده شده مردم) ، پس ناچار است از این که بشود هر یکی از آنان تمام کننده تر و دارا تر کمالات را آن چنانی که از آنهاست فصاحت و بلاغت بحیثیتی که سبب اعجاز در کلام باری تعالی گردید - بنا بر آنچه مشهور است - از وجه های اعجاز قرآن، و چون مقتضای بلاغت بود حرف زدن برای هر واحد بر قدر فهم و معرفتش چنان که گفته اند: «كلموا الناس علی قدر عقولهم» (1) (حرف زنید با مردم به اندازه قدر عقل هایشان)، پس متمکن نشدند از آشکار کردن مراتب فصاحت و بلاغت با اشخاص مخاطبین سائلین از احکام، برای نبودن قابلیتشان غالب اوقات تکلم را مگر بر نحو واضح تر و آشکارتر به طریق ساده، بلکه بسا وقتها به بیانات واضحه هم ملتفت نمی شدند، پس کمالشان مذخور بود نزد ایشان [و] اتفاق نیفتاد ایشان را موردی برای اظهار مذخوراتشان از مکنونات بلاغت مگر در امثال ادعیه و مناجات. پس بدین جهت ادعیه مأثوره از آنان - سلام خدا بر ایشان - قابل توجه بلکه غالب آنها محتاج به آشکار کردن و آگاهانیدن و اکثر آنها نیازمند به بیان در فهمیدن و دانستن گردید؛ آیا نمی بینی «دعای عدیله» و «صبح» را که متوقف است عبارات آنها به بیان در واضح کردن؟ و همچنین است «دعای کمیل» و «سمات»، و هکذا سایر ادعیه محتویه بر عبارات مشکله و غامض عبارات، و از این قبیل است «دعای ندبه» خصوصاً اواخر آن مشتمل است بر مطالب دشوار. و از معلومات است این که غرض از دعا و آن رسیدن به مطالب دنیا و آخرت، و حاصل نمی شود مگر پس از فهمیدن معنای دعا، و مانند قرائت در نماز نیست در تعلق غرض به الفاظ، بلکه مقصود آن معنی است، و «انشاء» جز این نیست که متعلق می گردد معنی به آن و «فهمیدن» معنی نیست طلب را پیش از تصور مطلوب، بلکه آن مثل عاشق شدن و خود را عاشق پنداشتن یکی از پادشاهان گذشته است وقتی که باب عشق و قصه های بعضی از عاشقان را شنید، پس عاشق شد پادشاه بدون معشوق، و گفت بعد از ماهی وزیر را: برای من معشوقی طلب کن و بیاب؛ زیرا که مدت يك ماه است عاشق شده ام! سوگند به عمرم به درستی که تلاوت ادعیه مر طایفه عوام را - که ابداً به معنی ملتفت نیستند - نیست در آن جهت نیکویی تا تدارک دیده شود به سبب آن وقتهای مضیقّه، بلکه بهتر امثال آنان را این که بخوانند پروردگار خود را به هر زبانی که می فهمند و می توانند؛ آیا نمی بینی این که صاحب سواد ناقص بسیار وقت ها بعضی عبارات را می خواند پس عوض مدح، قبح و عوض دعا لعنت می شود؟! و شهرت یافته این که مردی از ناقصان، زیارت حضرت سید الشهداء - روجی له الفداء - را در حرم امیرالمؤمنین از بیاض می خوانده، پس این فقره را خواند: «السلام علی الثمر الجنی» (سلام بر میوه چیده شده) «السلام علی الثمر الجنی» (سلام بر شمر دیوانه)، پس به درستی که این مرد از برکت جهل خود به دو معصیت مرتکب شده: اول سلام دادنش بر شمر ملعون هنگامی که مشتبه شد از لفظ ثمر که به معنی میوه است، دوم: وصف کردنش به جنی؛ زیرا که شمر اگر جنی باشد - یعنی مجنون - پس قلم برداشته شده و غیر مؤاخذ در کشتن حضرت حسین علیه السلام می شود، پس این مرد خراب می کرده اساس های حیات اسلام و بناهای شفاعت امت حضرت سید الانام را. پس وقتی که دانستی این را و فهمیدی این دستور که دعا لابد است از فهمیدن معنای آن پیش از تلاوت، پس اکنون شروع می کنیم به «شرح دعای ندبه» و پیش از داخل شدن و خوض در آن چاره ای نیست از بیان سندش، و نیافتیم در آن از آنچه اعتماد کنم و خاطر جمع شوم به آن جز از علامه مجلسی قدس سره در زاد المعاد (2) آن جا که روایت کرده آن را در حالت مرسل بودن آن از حضرت صادق - سلام الله علیه - بدون تعرض کتابی را که نقل کرده آن دعا را از آن کتاب. اما در کتاب هدیه الزائرین (3) است که مر عالم وحید حاج

شیخ عباس قمی - سلمه الله - را که از تلامذه (شاگردان) مرحوم مبرور محدث نوری - طیب الله رسمه - است این که دعای ندبه نقل شده از سه کتاب: یکی مزار محمد ابن مشهدی که تعبیر می فرماید از او مجلسی به مزار کبیر، دومی مزار ابن طاووس و آن مصباح الزائر است (4)، سوم از آن کتاب ها مزار قدیم است و شاید آن از مؤلفات قطب راوندی است. و در همه این کتب منقول نیست دعای ندبه مگر از کتاب محمد بن علی بن ابي قرّة، و نقل کرده آن را از کتاب محمد بن حسین بن سفیان بزوفری وقتی که گفته: این دعایی است [ که ] خوانده می شود برای حجّت عصر - عجل الله فرجه - و مستحب است قرائت آن در سه عید: فطر و اضحی و غدیر و روز جمعه. شارح می گوید: «ندبه» مانند لفظ غربت یا به معنای دعوت است، پس گویا که دعا کننده به این دعا امام عصر - عجل الله فرجه - را می خواند و او را ندا می کند و به او استغاثه می نماید، و یا به معنی نیاح (نوحه کردن) بر میت است، پس گویا او ندبه می کند بر امام عصر؛ چون به درستی که آن بزرگوار برای استتارش و نبودن رسیدن به سویش و نیستی انتفاع کامل، با او مانند متوفی می شود بر او می نالند، خصوصاً که دشمنان برای درازی غیبت، يك بار ولادتش را انکار می نمایند؛ چنان که اکثر عامّه گفته اند: به درستی که هنوز متولد نشده! و بار دیگر می گویند: به درستی که مرده! چنان که استفاد می شود از آنچه روایت کرده آن را در بحار از غیبت نعمانی از حضرت ابي جعفر (باقر علیه السلام) فرمود: به درستی که قائم را دو غیبت هست در ایام: یکی از آنها چنین گفته می شود که آن حضرت هلاک شده و معلوم نیست که به کدام بیابان رفته (5). و در آن کتاب نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده فرمود حازم را: به درستی که صاحب این امر را دو غیبت خواهد شد؛ در آخر غیبت دوم ظهور می کند. پس اگر کسی بیاید به تو در حالتی که می گوید که: «دست از خاک قبر آن بزرگوار علیه السلام تکانیدم»، هر آینه تصدیق مکن او را (6). یعنی غیبت دومی برای درازی آن - چنان که گذشت در دوره ما از هزار، چنانی که زندگی نمی کند از بشر در مثل این مدت احدی در این قرن ها - پس بعضی از مردم بگویند: «به درستی که او (صاحب الامر علیه السلام) مرد»، امام علیه السلام آن را بعید شمرده و فرمود: هر که خبر دهد موت وی را پیش از ظهورش با حس و عیان به این که بگوید: دفنش کردم با دست خود (و دستم را که در وقت دفن کردنش خاک آلود و غبار آغشته شده بود پاک کردم)! پس باور مکن آن را؛ زیرا که ظهور وی پس از غیبت کبرایش از محتومات (کارهایی که حتماً باید بشود) هست. روزی کند به ما خدای تعالی فیض دیدارش را.

- 
- 1- . مانند این روایت است آنچه در الکافی (ج 1، ص 23، ح 15 و ج 8، ص 268، ح 394) و المحاسن (ج 1، ص 195) و الأمالی للصدوق (ص 504، ح 693) و مشکاة الأنوار (ص 439) و دیگر کتب روایت شده است.
  - 2- . زاد المعاد (سنگی)، ص 450.
  - 3- . هدیة الزائرین (سنگی)، ص 507.
  - 4- . مصباح الزائر، ص 446 - 453.
  - 5- . بحار الأنوار، ج 52، ص 156، ح 15؛ الغیبة للنعمانی، ص 173، ح 8.
  - 6- . بحار الأنوار، ج 52، ص 154، ح 8؛ الغیبة للنعمانی، ص 172، ح 6.





## فصل اول [از دعا]

فصل اول [از دعا] دعا: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا. اللّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ (1) قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَانِكَ الَّذِينَ اسْتَخْلَصَتْهُمُ لِنَفْسِكَ وَدِينِكَ، إِذِ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ مَا عِنْدَكَ مِنَ النِّعَمِ الْمُقِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَلَا اضْطِحَالًا، بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ، وَزُخْرُفِهَا وَزُبُرِجِهَا، فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ، وَ عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ، فَقَبِلْتَهُمْ وَقَرَّبْتَهُمْ، وَقَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِّ وَ الشَّاءَ الْجَلِيَّ، وَ أَهْبَطْتَ عَلَيْهِمُ مَلَائِكَتَكَ، وَ كَرَّمْتَهُمْ (2) بِوَحْيِكَ، وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ، وَ جَعَلْتَهُمُ الذَّرِيعَةَ (3) إِلَيْكَ، وَ الْوَسِيلَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، فَبَعْضُ أَسَدِ كَنْتَهُ جَنَّتَكَ إِلَى أَنْ أَخْرَجْتَهُ مِنْهَا، وَ بَعْضُ حَمَلْتَهُ فِي فُلْكَكَ، وَ نَجَّيْتَهُ وَ مَنْ آمَنَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِرَحْمَتِكَ، وَ بَعْضُ اتَّخَذْتَهُ لِنَفْسِكَ حَلِيلًا، وَ سَأَلَكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، فَأَجَبْتَهُ وَ جَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا، وَ بَعْضُ كَلَّمْتَهُ مِنْ شَجَرَةِ تَكْلِيمًا، وَ جَعَلْتَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ رِذَاءً وَ وَزِيرًا، وَ بَعْضُ أَوْلَدْتَهُ مِنْ غَيْرِ أَبِي، وَ آتَيْتَهُ الْبَيْتَاتِ، وَ أَيْدَتْهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ، وَ كُلُّ شَيْءٍ لَهُ شَرِيعَةٌ وَ نَهَجَتْ لَهُ مِنْهَا جَأًا، وَ تَخَيَّرْتَ لَهُ أَوْصِيَاءَ مُسْتَحْفِظًا بَعْدَ مُسْتَحْفِظٍ، مِنْ مُدَّةٍ، إِلَى مُدَّةٍ إِقَامَةً لِدِينِكَ وَ حُجَّةً عَلَى عِبَادِكَ، وَ لَيْلًا يَزُولُ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ، وَ يَغْلِبُ الْبَاطِلُ عَلَى أَهْلِهِ، وَ لَا يَقُولُ أَحَدٌ « وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَكَنْ هُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نُخْزَى » (4).

1- خ ل : فيه .

2- خ ل : أكرمتمهم .

3- خ ل : الذرائع .

4- . سورة طه ، آيه 134 .



لغت: استخلاص: خالص و مخصوص قرار دادن چیزی است. شرط: به معنای الزام و التزام، شرط علیه: یعنی التزام گرفت از او و ملزمش نمود، و شرط له: یعنی: ملتزم شد به آن. زبرج مانند فلفل: زینت. رقد بکسر: عطاء، رقد یرقد مانند منع یمنع: عطا نمود آن را، و ارفاد به معنی اعانت است. رده به کسر راء: عون و یار و کمک، رده به مانند منع: یعنی او را برای وی کمک قرار داد. شرع مانند منع: راه راست نهاد.

اعراب: قول وی: «فَبَعْضُ أَسَدٍ كُنْتَهُ» احتمال است مرفوع بودن بعض را بر ابتدائیت و جایز شده ابتدای به نکره برای مخصّص بودن آن در معنی؛ زیرا که مراد بعضی از ایشان است یعنی از اولیایی که ذکر ایشان گذشت. و ممکن است مرفوع بودن آن بر این که مبتدای مؤخر باشد که حذف شده خبر مقدم آن یعنی: از ایشان بعضی، و بنا بر این پس ما بعد آن نعت است خود آن را. قول او: «وَكُلًّا شَرَعْتَ» نصب داده شده لفظ کل را در بسیاری از نسخه ها، اما آن منافی قواعد نحو است اگر منصوب بر اشتغال باشد؛ زیرا که شرط آن درستی و صحت عمل عامل در آن است با قطع نظر از مشتغل به، و این جا چنان نیست به علت این که صحیح نمی شود شَرَعْتَ كُلًّا، برای این که مراد از «کلّ» انبیاست و ایشان شریعت گذاشته شده نیستند، بلکه آنان شریعت برای ایشان گذاشته شده گان اند، پس مناسب تر رفع «کلّ» است، مگر این که منصوب به نزع خافض باشد هر چندی که بعید شود یعنی: لكلّ شرعت. قول وی: «فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ» به نصب نتبع برای واقع شدنش بعد از فاء در جواب لولای عرفیه، چنان لولای عرفیه ای که آن از «اشیاء سنّه» است، پس منصوب می شود به سبب مقدر کردن «آن».

معنی: قول او (داعی): «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ» زمانی که مصیبت های وارده بر اولیا به مشیت خدای تعالی و قضای او شد، پس پیش باز شده می شود نزد کاملان به حسن قبول مانند نعمت برای بودن آنها از جانب محبوب؛ چنان که گفته اند در این مقام: «ما للعبيد والإرادة؟ وإنما الإرادة للسادة» (چه کار است بندگان را به اراده؟ و جز این نیست که اراده مخصوص به آقایان و ساده [است]). پس هر چه که اراده کرد آن را و حکم نمود به آن پس همان چیز خیر محض و نعمت خالصه است که شکر کرده می شود بر آن چنان که أبو عبد الله (صادق علیه السلام) شقیق بلخی را فرمود - وقتی که سؤال نمود از وی - و فرمود: چگونه بامداد و صبح کردی ای شقیق؟ عرض کرد: (صباح کردیم) با خیر؛ اگر چیزی بیایم شکر می کنیم و زمانی که نیافتیم صبر می کنیم، فرمود: همچنین است سگان حجاز؛ اگر بیابند شکر نمایند و اگر نیابند صبر می کنند، پس شقیق عرض کرد: پس شما معاشر اهل بیت چطور هستید؟ فرمود: وقتی که یافتیم اختیار می کنیم (دیگران را بر خود مقدم می داریم) و هنگامی که نیافتیم شکر می نمایم (1). و به سوی این اشاره کرده امیرالمؤمنین علیه السلام در آنچه نسبت داده شده به وی از دیوان: لا تخذعنّ فللمحبّ دلائلو لدیه من نجوى الحبيب وسائل منها تتعمه بما يبلى بهو سروره في كلّ ما هو فاعل فریفته مشو؛ زیرا که مر محب را دلیل ها است و نزدش از نجوا و راز حبیب وسیله ها است از آنها است به ناز زیستن و نعمت پنداشتن او به آنچه آزموده به آن و شادی اش در هر چه او فاعل آن است: فالمنع منه عطية معروفة والفقر إكرام و لطف عاجل پس منع و ندادن دلخواه از آن محبوب، بخشش نیکو است و فقر و درویشی که آن را دوست دارد اكرام و لطف حاضر و نقد است. و بر این طور است آنچه فرمود آن را أبو جعفر باقر علیه السلام وقتی که عیادت فرمود جابر را و سؤال کرد از حالش و از آنچه می خواهد، جابر عرض کرد: اراده می کنم (ترجیح می دهم) رنجوری را بر تندرستی، و نیازمندی را بر بی نیازی، و مردن را بر زندگی، پس فرمود (حضرت): اما ما گروه اهل بیت نمی خواهیم مگر آنچه را که خدا خواسته است، پس اگر فقر و نیازمندی را بخواهد فقر می خواهیم، و اگر غنا و بی نیازی اراده کند پس غنا اراده می کنیم و همچنین، و این است قول خدای تعالی: «لَا يَسَّ بِقُوْنَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (2) و «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (3) یعنی: پیشی نگیرند او (خدا) را قول و ایشان به فرمان او (خدا) کار می کنند و نمی خواهند (چیزی را) مگر آن که خداوند بخواهد. قول وی: «فَشَرَطْتُ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ» یعنی ملزم نمودی ایشان را به ملازمه زهد و ورع، و مستفاد می شود معنای الزام از متعلق شدن «علیهم» به آن «شرطت» چنانچه معنی التزام از عبارت آینده که «فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ» باشد مستفاد است یعنی: ملتزم شدند به آنچه ملزم نمود ایشان را به آن، و همان است معنی عصمت بنا بر آنچه بر آن است امامیه در حق انبیا و ائمه علیهم السلام. قول او: «وَسَأَلْتُكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْأَخْرَيْنِ» اشاره به ابراهیم - علیه و علی نبینا و آله السلام - [است] بنا بر آنچه حکایت شده از او در سوره شعرا آن جا که از رب خود سؤال نمود با قولش: «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْأَخْرَيْنِ» (4) (و قرار ده مرا زبان راستی در آخران). و مراد به لسان صدق - و هر چندی که ثناء جمیل بودنش را احتمال هست؛ چنانچه اشاره کرده به آن امیرالمؤمنین علیه السلام: لسان الصدق يجعله الله للمرء في الناس خیر من المال یورثه غیره (5) (نهج البلاغه) لسان صدق که قرارش می دهد خدا برای مرد در میان مردم نیکوتر است از مالی که ارث گذارد آن را به غیر خود - اما ظاهر در این مقام اراده اشخاص است؛ زیرا به درستی که خلیل علیه السلام بسا اوقات در صدد اعقاب و ذریه اش بود، حتی این که امامت را هم در عقب خود خواهش کرد وقتی که عرض کرد بعد از قول خدای تعالی وی را: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (6) (به درستی که من قرار دهنده توام در میان مردم امام). چنین گفت: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» (و از ذریه من؟) فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (نمی رسد به عهد من ظالمان). پس غرض در این مقام سؤال ذریه صالحه است و فرزند صالح هم لسان صدق است، بلکه آن نزدیک تر است به لسانیت از مال خاموش و صامت و امثال آن، پس عرضش قبول شد به دادن و اعطای خواسته شده اش؛ چنانچه اشاره شده به آن در سوره مریم با قول خدای تعالی: «وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» (7) (و بخشیدیم ایشان را رحمت از نزدمان و قرار دادیم برای آنها لسان صدق علی را)، پس ضمیر راجع است به ابراهیم و اسحاق و یعقوب برای تقدیم ذکرشان. و هر آینه بودم من پیش از این در قرن های گذشته (8) با

صفای باطن و با پنهان شده دوستی و ولایت، تأویل می کردم آیه ذکر شده را به امیر مؤمنان علیه السلام، پس متصادف شد آن که یافتیم در این ایام در تفسیر صافی و در حالتی که نقل شده از قمی آنچه صریح و آشکار است در این خصوص و این که مراد از رحمت موهوبه، پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و او عالمیان را رحمت است، و لسان صدق آن امیر المؤمنین است (9). و سوگند به عمر من، به درستی که معاندین غفلت کرده اند از این و در جش کرده اند و شاید ایشان آن را وصف می گیرند نه علم، و مخفی نیست رکاکت آن و ضعفش؛ زیرا که مناسب برای لسان وصف کردن آن است به اجلی (آشکار) بودن نه علی (بلند)، یا این که ماده جعل متعدی به دو مفعول است، پس بهتر مفعول دوم قرار دادن آن است نه وصف یا حال از لسان، پس این در ضعف و قباحت و بی راهی و رکاکت مثل آن است که گفته او را بعضی از متعصبین از قاضیان مخالفین در حدیث معروف میان فریقین (سنی و شیعی): «أنا مدينة العلم، و عليّ بابها» (10) و همچنین در فرموده شده آن حضرت (ختمی مآب): «من كنت مولاة فهذا عليّ مولاة» (11) به درستی که ذکر شده و مذکور در این موردها علیّ وصفی است نه علمی. سخافت و سستی این قول واضح است خصوصاً در حدیث اخیر؛ زیرا به درستی که مقتضای قواعد نحو تعریف علی با این بود که بگوید «فهذا العليّ مولاة» (با الف و لام به جهت مطابق بودن صفت و موصوف در تعریف و تنکیر)، و غرض این جواب دهنده بیان این است که برداشته شده و بلند کرده شده با دست پیغمبر صلی الله علیه و آله، فلان بود نه ابن ابی طالب، پس ملاحظه نما و تأمل و تفکر کن آنچه که در آن است از سخافت و ضعف. قول او: «و بعضُ کلمته من شجرة تكليماً»، شارح می گوید: اشکال و خلاف نیست در متکلم بودنش (خدای تعالی)، و جز این نیست که کلام در معنی متکلم است؛ آیا آن کلام با او قائم شونده است یا آن کس است که کلام را ایجاد می کند؟ و چون به درستی که کلام مرگب از اصوات و حروف مرتبه است و هر چیزی که آن چنین باشد پس همان حادث است، و نتیجه این که حادث بودن کلام خدا لازم می آید، پس قائم به ذات وی نمی گردد به جهت قدیم بودن آن (ذات مقدس الهی) و قیام حادث به قدیم جایز و سزا نیست. پس اشاعره گفتند: به درستی که کلام خدای تعالی مرکب از اصوات نیست، بلکه آن صفتی است که با او قائم است و هر چیزی که چنین باشد پس آن قدیم است. (12) و شاعرشان گفت: إنَّ الكلام لفي الفؤاد و إنما جعل اللسان على الفؤاد دليلاً (13) (به درستی که کلام در دل است و جز این نیست که زبان بر دل دلیل گذاشته شده است) و آن کلام نفسی است که با کلام لفظی بر او دلالت کرده می شود غیر علم و اراده و کرامت. اما معتزله و امامیه، پس آنها به حادث بودن کلام خدا قائل اند، برای این که آن مرگب از اصوات و حروف و آن مترتبه الاجزاء است، و هر چیزی که این چنین باشد پس همان حادث است چنان که دانستی، و به این حیثیت که قیام حوادث به ذات اقدسش روا و جایز نیست پس گفتند: به درستی که معنی تکلم، ایجاد کلام است هر چندی که در سنگ و درخت و هوا و اشباه اینها باشد. و حنابله و کرامیه نیز به حادث بودن کلام خدا قائل شدند، مگر این که حنابله به صفت قائمه با ذاتش بودن کلام را قائل اند با مرگب بودن آن از اصوات که آن حادث است، برای جایز شمردن و روا داشتن ایشان قیام حوادث را به ذات خدای تعالی، و کرامیه به کبرای قیاس منکر شدند (14). قسم به عمر من، به درستی که نزاع قدیم یا مخلوق بودن قرآن، آن را اهمیت تمامی در زمان اوایل خلفای عباسیه بود و هارون الرشید قدیم غیر مخلوق بودن آن را رأی می داد، اما مأمون به مخلوق بودنش اعتقاد کرد و مردم را به آن دعوت نمود، حتی این که امر کرد به احضار احمد بن حنبل از قائلین به قدیم دانستن آن و پیش از رسیدنش به وی مأمون وفات یافت و به حسب وصیت خود به برادرش معتصم که او نیز مردم را به مخلوق بودن قرآن بخواند، و احمد بن حنبل را حاضر کرده و مجلسی برای مناظره و مباحثه اش با علما در این مسئله فراهم آورد، ملزمش نتوانستند بکنند و ملتزم به حدوث نگردید، پس امر کرد به حبس او بنا به آنچه در حیاة الحیوان (نام کتاب) در احوال معتصم نوشته شده (15). و در همان کتاب است این که: احمد در ضمن مذاکرات و مناظراتش گفت: اگر آیه ای از قرآن بیاورید هر آینه اجابت می کنم شما را و قولتان را اختیار می نمایم و به حدوث آن قائل می شوم (16). شارح می گوید: و از آنچه تعجب از آن به نهایت می رسد این که مثل احمد بن حنبل که یکی از ائمه اربعه است قناعت می کند به يك آیه در حدوث قرآن و علمای حاضر در آن مجلس هم گاهی به کشتش فتوا می دهند و گاهی به تازیانه خوردنش حکم می نمایند و نمی آورند آنچه را که می خواهد و به آن راضی و قانع می شود، کاش من در

آن مجلس بودمی برای این که قطع کنم نزاع و بپرّم مادّه زد و خورد را به سبب ذکر آیه ای از آیات قرآن که در اوایل سوره شعرا فرموده ،  
 أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ : « وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ \* فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَّا كَانُوا بِهِ  
 يَسْتَهْزِئُونَ » (17) (و نمی آید بدیشان هیچ موعظه و پندی از جانب خدای بخشنده که نو فرستاده شده است مگر که باشند از آن روی  
 گردانندگان ، پس به تحقیق تکذیب کردند قرآن را پس به زودی می آید برایشان خبرهای آنچه که بودند به آن استهزا می کردند) . پس به  
 درستی که ذکر در قرآن بر کلام خدا بسیار اطلاق شده چنانچه فرمود : « إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ » (18) ( به درستی که ما فرو  
 فرستادیم بر تو ذکر (قرآن) را و به درستی که ما برای آن نگهبانانیم ) ، و فرمود : « وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ نَسْتَلُونَ » (19) ( و به  
 درستی که آن (قرآن) ذکر است مر تو را و قومت را ) و غیر آنها از آیات . و محدث معنایش واضح و آن متجدد و حادث است ، پس  
 وصف کرده قرآن را به حدوث و شاید معرضین و روی کردندگان اعمّ اند از اعراض از اصل خود آن یا وصف آن به حدوث ، پس ایشان  
 تکذیب کردند آن را در این وصف ، پس آمد به ایشان خبرهای استهزا کنندگان و محبوس شد احمد بن حنبل زیادت از دو سال . و تعجب  
 نیست از این غفلت ، و این غفلت از غفلت ثانی با تعجب تر نیست هنگامی که گفت در وفات نبی صلی الله علیه و آله : به درستی که او  
 زنده است نمرده تا که اوّل به خاطرش (ثانی) آورد و متذکّرش ساخت و ترسانید وی را به نقل آیه « إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ » (20) .  
 (21) ( به درستی که تو مرده ای (خواهی مرد) و به درستی که ایشان مردگان اند ) . و هر طور باشد ، به تحقیق در حیاة الحیوان برای  
 احمد بن حنبل در خصوص قائل شدن به قدیم بودن قرآن ، کرامت ذکر کرده این را که عبد الله بن ورد گفت : رسول خدا را در رؤیا دیدم  
 پس عرض کردم برایش : یا رسول الله ! شأن احمد بن حنبل چیست ؟ فرمود : بیایدت به زودی موسی بن عمران ، وقتی که آمد از او پرس  
 (22) ( حدیث ) . به درستی که آخر حدیث بنا به آنچه نقل کرده هر چند از تمجید احمد خبر می دهد ، اما گمانم این که رؤیا کننده در  
 آخر رؤیا سهو نموده ؛ زیرا که حواله کردن رسول صلی الله علیه و آله کار احمد بن حنبل \_ که منکر حادث بودن قرآن و مخلوقیت آن  
 است \_ از میان انبیا به موسی بن عمران ، اگر به جهت فضل باشد ، پس در میانشان آن کس که او فاضل تر شود هست مثل خلیل علیه  
 السلام ، و یا به سبب تقدم پس ابو البشر اقدم و پیش تر ، یا به جهت قرب پس روح الله از وی اقرب و نزدیک تر است ، پس نیست مگر از  
 برای کلیم بودنش چون او را در امر کلام خصوصیتی هست ، و بعید نیست این که همان خصوصیت حس کردن و دریافتن کلامش ( خدا  
 ) از درخت بشود ؛ چنان که اشاره کرد به آن در دعا : « وَ بَعْضُ كَلِمَتِهِ مِنْ شَجَرَةٍ تَكْلِيمًا » ( و بعضی از ایشان سخن گفتمی برایش از درخت  
 سخن گفتمی ) در حالتی که اخذ کننده است آن را از آیه شریفه در سوره قصص : « فَلَمَّا آتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ  
 الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَسْمَعْ سَمْعِي وَإِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ » (23) ( پس چون آمد موسی علیه السلام بدان آتش ، ندا کرده شد \_  
 یعنی ندا به او رسید \_ از کنار رود که از جانب راست موسی بود در جایی برکت داده شده از درخت \_ سمره یا عوسج یا عناب \_ یعنی آن  
 شاطئی که با یمن و برکت بود آن که : ای موسی ! به درستی که منم خدایی که پروردگار عالمیانم ) ؛ زیرا که حدوث این کلام و ظهور آن از  
 درخت به سبب وجود آوردن خدا صوت را از وضاحت است . پس معنی تکلم خدای تعالی ، کلام آفریدن اوست و آنچه گمان کرده آن را  
 بعضی از این که موسی ندایش را از شش طرف شنید تا فرق شود میان کلام خالق و کلام مخلوق ، پس آن خلاف ظاهر آیه ناطقه به ظهور  
 همان صوت است از شجره به من ابتدائیه . قول او : « وَلَا يَقُولُ أَحَدٌ لَوْلَا أُرْسِلْتُ إِلَيْنَا رَسُولًا » عطف است بر لا یزول ، و معنایش این که  
 برانگیختن انبیا و برگزیدن اوصیا برای هر یک از ایشان به عنوان مستحفظ ، جز این نیست که همانا برای به پا داشتن دین و بریدن عذر  
 معاندین است ، تا نگوید نفری : چرا نفرستادی ؟ چنان که گفتند کافران بنا به آنچه اشاره شده به آن در آیه در سوره رعد : « وَيَقُولُ الَّذِينَ  
 كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ » (24) و از ابن عباس مروی است که نبی صلی الله علیه و آله فرمود : من  
 منذر و ترساننده ام و علی بعد از من هدایت کننده است . یا علی ! با تو هدایت می پذیرند هدایت پذیران (25) . و مخفی نماند این که  
 غالب در قیود و تعلیلات جز این نیست که همان رجوع به آخر کلام است ، پس عمده در این تعلیلات آن وجود اوصیا و حافظ بودن  
 ایشان است ، پس به درستی که به پا داشتن دین به این جهت است که حق از فرارگاه خود نلغزد و زایل نشود تا آخر آن ظاهرش بقا است نه

حدوث، پس شأن و کار پیغمبر همان ترسانیدن (از جانب خدا) و رسانیدن فرمایشات او است، و کار وصی و امام که تعبیر آورده می شود از او به هادی (و آن به مطلوب رساننده است) اجراء و تصرف است، و باک نیست به نزدیک به فهم کردن مطلب به نحوی از تشبیه به دو مجلس مقنن (قانون نهنده) و مجری (جاری کننده)، چون به درستی که هیئت تقنینیه غیر هیئت مجریه است، و به عبارت دیگر حدوث، بقا نیست و علت محدثه، مبقیه (پایدار کننده) نه، پس نبی همان مؤسس [است]، ولی ابقاء و نگاهداشتن آن وظیفه امام است .

- 1- با این مضمون به بایزید بسطامی نیز نسبت داده شده است؛ تفسیر القرطبی، ج 18، ص 28؛ تفسیر الثعلبی، ج 5، ص 410.
- 2- سوره انبیا، آیه 27.
- 3- سوره انسان، آیه 30؛ سوره تکویر، آیه 29.
- 4- سوره شعراء، آیه 84.
- 5- الکافی، ج 2، ص 154، ح 19؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 328.
- 6- سوره بقره، آیه 124.
- 7- سوره مریم، آیه 50.
- 8- چنین است در اصل، ولی صحیح آن «سال های گذشته» باید باشد.
- 9- الصافی، ج 3، ص 284؛ تفسیر القمی، ج 2، ص 51.
- 10- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 71، ح 298؛ الخصال، ص 574؛ الفصول المختارة، ص 135؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام ج 1، ص 314؛ کنز العمال، ج 13، ص 148، ح 6465؛ الجامع الصغیر، ج 1، ص 415، ح 2705 و... .
- 11- الهدایة شیخ صدوق، ص 145؛ رسائل الشریف المرتضی، ج 4، ص 131؛ مسائل علی بن جعفر، ص 145؛ بصائر الدرجات، ص 97؛ قرب الاسناد، ص 57، الکافی، ج 1، ص 287 و 294 و 295 و ج 4، ص 149؛ دعائم الإسلام، ج 1، ص 16؛ الايضاح، ص 99 و 536 و 537؛ الغارات، ج 1، ص 253 و ج 2، ص 659؛ مسند أحمد، ج 1، ص 84 و ج 4، ص 281 و ج 5، ص 347.
- 12- چنانچه در شرح أصول الکافی محمد صالح مازندرانی منقول است (ج 3، ص 246).
- 13- شعر از اخطل شاعر است، رجوع شود به: إعانة الطالبین، ج 2، ص 282.
- 14- برای تفصیل مطلب به البیان فی تفسیر القرآن (ص 411-415) و المستصفی (ج 1، ص 80-81) رجوع شود.
- 15- حیاة الحیوان، ج 1، ص 73.
- 16- همان.
- 17- سوره شعرا، آیات 5-6.
- 18- حجر، آیه 9.
- 19- سوره زخرف، آیه 44.
- 20- سوره زمر، آیه 30.
- 21- المحلی، ابن حزم، ج 10، ص 297؛ الطرائف، ص 451؛ مسند أحمد، ج 6، ص 220؛ صحیح البخاری، ج 4، ص 194؛ السنن الکبری، ج 8، ص 142؛ فتح الباری، ج 8، ص 111 و... .

- 22- . حياة الحيوان ، ج 1 ، ص 74 .
- 23- . سورة قصص ، آيه 30 .
- 24- . سورة رعد ، آيه 7 .
- 25- . شواهد التنزيل ، ج 1 ، ص 294 ؛ شرح الأخبار ، ج 2 ، ص 350 ، ح 701 .

















## فصل دوم [ از دعا ]

ترجمه: حمد برای خداست که تربیت دهنده عالمیان است، و صلوات فرستد خدا بر آقای ما محمد پیغمبرش و بر عترتش، و سلام فرستد سلام فرستادنی، ای پروردگار من! برای تو است حمد بر جریان قضای تو در حق دوستانی که برگزیده [ ای ] آنها را برای خودت و دینت، در آن زمان که اختیار کردی برای ایشان بزرگ ترین آنچه نزد تو است از نعمت پاینده که زوال و اضمحلال ندارد، بعد از آن که التزام گرفتی بر آنها بی میلی ایشان را در درجات این دنیای پست و در زینت های او. پس ملتزم شدند برای تو اینها را، و دانستی از ایشان وفای به این شرط، پس قبول کردی و آنها را مقرب نمودی، و پیش انداختی ذکر بلند ایشان را و ستایش آشکارشان را، و نازل کردی بر ایشان ملائکه خود را، و عزیز گردانیدی ایشان را با وحی خود، و یاری شان نمودی با علم خود، و قراردادی ایشان را وسیله ها برای خود و وسیله برای رضای خود. پس بعضی شان را جا دادی در بهشت خود تا بالاخره بیرونش کردی، و بعضی شان را سوارش کردی در کشتی خود و نجاتش دادی با کسانی که ایمان آوردند از هلاک شدن با رحمت خود، و بعضی را اخذ نمودی برای خودت خلیل و خواهش کرد از تو زبان راستگو در میان آخر امت ها، پس قبولش کردی و قرار دادی او را علی علیه السلام، و بعضی را حرف زدی از درخت یک حرف زدنی و قرار دادی یاور و وزیر، برادر او را، و بعضی را بدون پدر به وجود آوردی و دادی برایش بیّنات، و مؤید کردی با روح القدس. و برای هر یک شریعتی گذاشتی و راهی برایش نشان دادی، و اختیار نمودی وصی ها برای هر یک که هر یک بعد از دیگری حفظ کننده دین شود از یک مدتی تا مدت دیگر، به جهت به پا داشتن دین تو و حجت تمام شدن بر بندگان تو، و تا این که حق از فرارگاه خود زایل نشود در حالتی که باطل بر اهلس غالب شود، و تا این که نگوید یک نفر: چرا نفرستادی به سوی ما رسولی را که تخویف کننده است، و به پا نداشتی برای ما نشانه [ ای ] که هدایت کننده شود تا پیروی نمایم آیات تو را پیش از این که ذلیل و رسوا باشیم.

فصل دوم [ از دعا ] دعا: إِلَىٰ أَنْ أَنْتَهَيْتَ بِالْأَمْرِ إِلَىٰ حَبِيبِكَ وَ نَجِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَكَانَ كَمَا أَنْتَجَبْتَهُ سَيِّدًا مِنْ خَلْقَتَهُ، وَ صَفْوَةً مِنْ اصْطَفَيْتَهُ، وَأَفْضَلَ مِنْ اجْتَبَيْتَهُ، وَ أَكْرَمَ مِنْ اعْتَمَدْتَهُ، قَدَّمْتَهُ عَلَىٰ أَنْبِيَائِكَ، وَ بَعَثْتَهُ إِلَىٰ الثَّقَلَيْنِ مِنْ عِبَادِكَ، وَ أَوْطَأْتَهُ مَشَارِكًا وَ مَغَارِبًا، وَ سَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ، وَ عَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَىٰ سَمَائِكَ، وَ أَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَىٰ انْقِضَاءِ خَلْقِكَ، ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ، وَ حَفَفْتَهُ بِجَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ الْمُسَوِّمِينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ، وَ وَعَدْتَهُ أَنْ تَطْهَرَ دِينَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، وَ ذَلِكَ بَعْدَ أَنْ بَوَّأْتَهُ مَبُوءًا صِدْقٍ مِنْ أَهْلِهِ، وَ جَعَلْتَ لَهُ وَ لَهُمْ أَوَّلَ بَيْتٍ وَضِعَ لِلنَّاسِ لِلَّذِي بَيْنَكَ مَبَارَكًا وَ هُدًى لِلْعَالَمِينَ، فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ، وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا، وَ قُلْتَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (1) ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ - صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (2) وَقُلْتَ: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» (3) وَقُلْتَ: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» (4) فَكَانُوا هُمْ السَّبِيلَ إِلَيْكَ وَ الْمَسْلَكَ إِلَىٰ رِضْوَانِكَ.

1- .سوره احزاب، آیه 33 .

2- .سوره شوری، آیه 23 .

3- .سوره سبأ، آیه 47 .

4- .سوره فرقان، آیه 57 .

لغت: ثقلان: تشبیه ثقل \_ به تحریک \_ ، و مراد از آن انس و جن است ، گفته اند : اطلاق شده بر آنها ثقلان به جهت این که ایشان را به سبب تمییز فضیلت و رجحان بر سایر حیوانات هست ، رجحان و ثقل و قدر در معنی به همدیگر نزدیک ترند . براق \_ بضم باء \_ : دابه ( مرکب ) ای است که شب معراج ، رسول صلی الله علیه و آله سوارش شد ، و براق نامیده شده برای درخشیدن و برق دادن رنگش ، یا به جهت سبک سیری او مانند برق ، بزرگ تر از حمار و کوچک تر از استر است ، گوش هایش متحرک ، چشم هایش در سم های خود و گام هایش آن قدر که چشمش می بیند ، وقتی که به کوه می رسید دست ها و ( دو پای پیشینش ) کوتاه و دراز می گردید و هنگامی که از کوه به پایین می آمد پاهای پیشینش دراز و پاهای پسینش کوتاه می شد . حف \_ به حاء مهمله ( بی نقطه ) \_ : احاطه کردن و گرداگرد چیزی را گرفتن . تسویم : نشان کردن ، چنانچه در خیل مسومه یعنی علامت گذاشته و نشان کرده شده با علامتی از سماء . مَبْوَأُ : از «باء» که به معنی رجع ( بازگشت ) است ، و «بَوَأُ له» یعنی : مهیّا کرد برای او منزلی را ؛ زیرا که شخص هر روز به آن منزل بازمی گردد . بگّه : گفته شده که آن ، موضع بیت و مگّه ، سایر مواضع شهر است ، و گفته اند که بگّه و مگّه دو اسم اند شهر را و یاء و میم متعاقب اند ، و مگّه به بگّه نامیده شده به جهت بگّ آن یعنی دقّ و کوبیدنش گردن های گردنکشان را ، یا به جهت زحمت دادن مردم بعضی مر بعضی دیگر را در طواف .

اعراب: قول او: «إِلَىٰ أَنْ أَنْتَهَيْتَ» جار متعلق است به قولش «شرعت»، یا «اقامه» یعنی تشریح ادیان، یا اقامت آن مستمر است تا زمان پیغمبر ما خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله. قول او: «عَلَىٰ أَنْبِيَائِكَ» در بعضی از نسخه‌ها «قدمته» پیش [از] جاّز است و در بعضی نیست، اگر باشد متعلق به آن است، و اگر نباشد متعلق به یکی از افعال سابقه است از اصطافیه یا انتجبه یا اعتمده، بنا به آنچه قاعده تنازع است. قول او: «مُبَوًّا» اسم مکان و منصوب بر ظرفیت است، یعنی پس از آن که ساکنش کردی در منزل صادقین نسبت بر اهلس، چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله تا قبل از نبوتش میان اهل مکه به «محمد صادق امین» معروف بود. قولش: «فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ» یا بضم «سبیل» بنا به این که خبر باشد و هم مبتدا و جمله خبر کانوا، یا با نصب بنا به این که خبر «کانوا» شود و «هم» ضمیر فصل یا تأکید اسم «کانوا» را.

معنی: چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله اشرف انبیا و سید ایشان بود و به همین جهت به حسب ترتیب، عقیب ایشان گردید تا که شرعش منسوخ نگردد، و به این ملاحظه که سلف مانند مقدمه الجیش است، خلق را به قبول فیوضات الهیه آماده می کنند و گویا که ایشان به آمدن وی مژده دهند؛ چنان که شاعر گفت: من آن ستاره صبحم که در محلّ طلوعهمیشه پیشروی آفتاب می آیم و این همان است که در دعا فرمود: «إِلَىٰ أَنْ أَنْتَهَيْتَ بِالْأَمْرِ» یعنی بعثت انبیا و نصب اوصیا تا زمان بعثت رسول صلی الله علیه و آله مستمر و ممتد گردید و زمانه خالی از حجت نماند، و از آن جایی که پیغمبر ما افضلشان بود - چنانچه تصریح کرد با قولش: سَيِّدَ مَنْ خَلَقْتَهُ (آقای آنهایی که خلق کردی) - و از مرسلین بود، مبعوث به انس و جن، و فرستاده شده به سوی عموم مخلوقات، چنانچه اشاره شده به آن با لفظ ثقلین یعنی انس و جن، و همچنین با قولش: وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ؛ زیرا که آن کنایه است از پا گذاشتن او به تمام کره به جهت منقسم بودن زمین با خطّ جنوب و شمال به دو قسمت: مشرق و مغرب، و تعبیر با جمع به ملاحظه مملکت‌ها یا شهرها یا طلوعگاه‌های آفتاب است به اعتبار فصل‌ها بلکه روزها نیز. و از جمله فضیلت‌ها و امتیازاتش صلی الله علیه و آله معراج او است؛ چه به درستی که بعضی از انبیا مانند ادریس و عیسی - علی نبینا و آله و علیهما السلام - هر چندی که ایشان را هم عروج و معراج به عمل آمده؛ چنان که خدای تعالی در حق ادریس در سوره مریم فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا \* وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» (1) . و در صافی از کافی از [امام] باقر علیه السلام مروی است که حضرت فرمود: حضرت رسول خدا فرمود: خبر داد مرا جبرئیل این که ملکی از ملائکه او را نزد خدای تعالی منزلت بزرگی بود، پس خدا بر او عتاب کرده پس او را از آسمان به زمین فرو فرستاد، پس به حضور ادریس آمده عرض کرد برایش: به درستی که تو را نزد خدا منزلت است، بدان سبب شفاعت کن مرا نزد خدایت. پس حضرت ادریس علیه السلام سه روز روزه داشت که افطار نکرد و سه شب عبادت کرد که سستی نورزید، پس در سحر از خدای تعالی در خصوص ملك شفاعت کرد، پس خدا رخصت داد آن ملك را که به آسمان برود، پس ملك چون خواست که به آسمان برود به ادریس گفت که: من می خواهم تو را به این نعمت که بر من داری مکافات نمایم، سپس حاجتی از من بخواه تا به تقدیم رسانم. ادریس فرمود: حاجت من آن است که ملك الموت را به من بنمایی، شاید با او انس بگیرم؛ زیرا که با یاد او هیچ نعمت بر من گوارا نیست، پس ملك بال‌های خود را گشوده گفت: «سوار شو»، و او را به آسمان بالا برد و ملك الموت را در آسمان اول طلب کرد گفتند: بالا رفته است. ادریس را بالا برد تا آن که میان آسمان چهارم و پنجم ملك الموت را ملاقات کرد، پس آن ملك به ملك الموت گفت: چرا رو ترش کرده ای؟ گفت: تعجب می کنم؛ زیرا که در زیر عرش بودم، حق تعالی امر کرد که قبض روح ادریس بکنم در میان آسمان چهارم و پنجم، چون ادریس این سخن را بشنید بر خود لرزیده و از بال ملك افتاد و ملك الموت در همان جا قبض روحش کرد؛ چنانچه خدای تعالی می فرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» (2). و در حق عیسی فرمود: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» (3) «إِلَىٰ قَوْلِهِ «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» (4) إِلَىٰ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ وَدَرَّخِبَ اسْمَ «كَانُوا» رَا.»



در دنیا از علایق دنیویه از مال و عیال و اولاد و مسکن و غیر اینها عاری شده ، پس خدای تعالی به ایشان وحی فرستاد این که تقشیر و جستجو کنید ، پس وقتی که تقشیر و تجسس نمودند ، با او سوزنی یافتند ( و آن را هم برداشته بود ) تا بدوزد به آن دریدگی و پاره شدن پیراهنش را ، پس خدای تعالی فرمود : اگر این که او را علاقه به دنیا به قدر این سوزن نبود هر آینه تا به آسمان هفتمش برداشتمی (5) .

شارح می گوید : از آن جا که ما را علایق به دنیا از زمین هفتم و ثرا تا به آسمان هفتم و ثریا است به همین جهت به قدر و اندازه سوزنی برداشته و بلند کرده شده نمی شویم ، اما پیغمبر ما خاتم انبیا ، چون که قلب شریفش به علایق دنیا متعلق و علاقه دار نگردید ، پس خدا به فضیلت معراج مخصوصش نمود ، چنانچه به او اشاره کرده در سوره اسراء ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ : « سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ » (6) (یعنی منزله است پروردگاری که بنده خود را یک شب از مسجد حرام تا مسجد اقصی - چنان مسجدی که اطراف آن را با برکت نمودیم - برد برای این که بنماییم به او از آیات بزرگ تر خودمان) . و در معراجش اختلاف کرده اند از حیثیت «کم و کیف و وضع و آین و متی و جده» : پس اختلاف «کمی» : از حیث واقع شدن معراج است یک مرتبه چنانچه آن متیقن است ، یا دو مرتبه چنانچه در خبر مروی در کافی از حضرت صادق علیه السلام قرار داشت هنگامی که سؤال کردند که : رسول خدا را چند مرتبه معراج اتفاق افتاد ؟ پس حضرت فرمود : دو مرتبه (7) . و در «کیف» : آیا پیاده بود یا به براق سوار بود تا محلی ، و به ررف در محل دیگری چنان که مشهور مستفاد از اکثر اخبار است (8) ؟ و در «وضع» : از حیثیت بودنش بیدار چنان که آن معتقد بسیاری از امامیه و جمعی از دیگران است ، یا خُسبیده و نائم چنان که از جمعی از راویان عامه مستفاد می شود و آن از ام المؤمنین عایشه روایت کرده شده است (9) . و در «این» : آیا او در مکه بود یا مدینه از بیت ام هانی یا از مسجد حرام یا غیر آنها؟ و همچنین در حرکت آئینه از مسجد حرام تا مسجد اقصی چنان که ظاهر آیه است؟ یا تا سماوات علی و فوق عرش اعلی تا سدره المنتهی و حجب علیا چنان که آن منصوص اکثر اخبار مرویه از اهل بیت نبوت - سلام الله علیهم أجمعین - است (10) ؟ و در «متی» : از حیث واقع بودنش در لیلة القدر یا بیست و هفتم از رجب در سال بعثت یا دوازدهم از آن . و در جده : از حیث جسمانی بودن معراج - یعنی جسم با روح - چنانچه آن معتقد بسیاری از امامیه است ، یا روحانی بودن آن چنانچه می گویند آن را قائلان به بودن آن در حالت خواب یا بین خفتن و بیداری ، و به عبارت دیگر آیا مالک به این حرکت آن جسم که روح به او متعلق است آن است یا روح تنهاست ؟ و با این اعتبار تعبیر کردیم از آن به جده که مرادف است ملک را و بعضی از ایشان کسی است که قائل شد به بردن معراجش با قالب مثالی اش چنانچه معاد اختلاف کرده اند در آن آیا آن معاد جسمانی یا روحانی یا با قالب مثالی است ؟ و منشأ اختلاف ، همان نظر به محال شمردن اعاده معدوم است ؛ چنان که منشأ اختلاف در معراج محال شمردن خرق و التیام در عوالم افلاک است ، پس چگونه پیغمبر صلی الله علیه و آله با بدن عنصری اش به سماوات بلکه ما فوق آن صاعد می شود با این که امتداد بسیار است ؟ ! پس بنا به مستفاد از خبر مروی در احتجاج از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : سیر داده و برده شد آن حضرت از مسجد حرام تا مسجد اقصی سیرگاه و مسیره یک ماه ، و عروج داده شد به او در ملکوت سماوات مسیره پنجاه هزار سال در کمتر از ثلث شبی تا که به ساق عرش منتهی گشت (11) . و آن موافق است آیه [ ای ] را که در سوره معارج است : « تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ [خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ] » (12) یعنی بالا می روند ملائکه و روح به سوی او در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد . و برای این استبعادات ، جمعی ملتزم شدند به عدم جسمانی بودن معراج حتی اعرابی شان ( محیی الدین ) گفت : عنصر خاکی اش را در کره خاک و آبی اش را در کره آب و هوایی اش را در کره هوا و آتشی اش را در کره آتش انداخت و با روحش بالا رفت . و به تحقیق این قائل از امثال آن معراج روحانی برای نفس خودش هزاران هزار را ثابت کرد . و شاید متوهمی درستی این اعتقاد را از بعضی نسخه های دعای ندبه چنانچه در زاد المعاد است آن جا که گفت : « عَرَجَتْ بِرُوحِهِ » ( به معراجش بردی با روحش ) توهم کند (13) ، و اما انصاف این که قائل شدن به معراج نبی ، یک مرتبه یا دو مرتبه از این قبیل و اثبات آن هزاران هزار مرتبه برای اعرابی بلکه برای هر خوابنده بنا به آنچه خدای تعالی فرمود : « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا » (14) - بلکه نماز [ که ] معراج

مؤمن است هر روز پنج مرتبه \_ دور از مروت و مقرون به اعتساف و کج رفتاری است . و اما استبعادات ، مادامی که به حد استحاله عقلیه نرسیده است پس مانع نیست ، و چنان که معتقد ما در معاد این که آن جسمانی است و ثواب و عقاب در قیامت بر همین بدن عنصری است و قائل شدن به بردن آن مستلزم اعاده معدوم و آن هم محال است ؛ چنان که به آن اشاره شده در آیه : « وَ صَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَ هِيَ رَمِيمٌ » (15) (یعنی مثال زد برای ما آفرینش خود را و فراموش کرد و گفت : که زنده می کند استخوان ها را و حال آن که آنها پوسیده است؟) ، به تحقیق ذات اقدس الهی جواب فرموده از این شبهه پس از تعریض در اول با فرمایشش : « وَ نَسِيَ خَلْقَهُ » ، و در آیه لاحق فرمود : « قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ » (16) (بگو ای پیغمبر : زنده می کند آنها را آن که در اول مرتبه آفرید و او به هر آفرینش دانا است) . و محصل جواب بعد از توضیح این که : اولاً اعاده معدوم ، مسلم نمی داریم بطلانش را و محال دانستنش را ؛ زیرا برهانی که ما را قانع کند بر آن قائم نشده است و خدا خلقتش کرده بود در اول نه از چیزی و شیئی ، و اگر بطلانش را مسلم داریم و قبول کنیم پس این مقام از آن قبیل نیست به جهت این که هیولا باقی است و صورت ها متبدل اند حتی این که استخوان ها اگر بپوسد و کهنه گردد و مستحیل به خاک شود پس همین تبدل در صورت است ؛ بنا بر این که اعضای اصلیه در حیوان معدوم نمی شود ، و جز این نیست آنچه می پوسد همان اعضا و اجزای عارضه است و بر تسامح عرفی بر مثل این بدن متجدد می گویند که همان بدن اصلی است ، پس وقتی که شبهه و استبعاد در معاد مندفع شد ، پس همچنین آن در معراج دفع کرده شده است . اما [ بنا ] بر قائل شدن به این که معراج همان سیر از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی [ است ] \_ چنان که قدر متیقن از آیه اسراء است \_ پس بر آن اشکال وارد نمی گردد ؛ نه از جهت خرق و التیام ، [و] نه از جهت کوتاهی مدت ، پس اول واضح است ، و ثانی چون به درستی که بساط سلیمان به سبب باد ، صبح آن شهری بود و شام آن شهری دیگر ، پس استبعاد نیست در آن . اما اطلاق معراج بر این معنی برایش وجهی نیست ؛ زیرا که در آن عروج نیست بلکه مسیر و اسراء است ؛ چنان چه در آیه با آن تعبیر کرده شده ، و اما اگر بعد از این سیر او ، به عروجش به آسمان ها قائل شویم \_ چنانچه آن معتقد است به مقتضای اخبار مأثوره \_ پس توقیت آن [ است ] به آنچه نزدیک به طرفه العین می شود ؛ چنان که گفته شده و خبر به آن هم وارد شده : « إِنَّ حَلَقَةَ الْبَابِ الَّتِي تَحْرُكُ عِنْدَ ذَهَابِهِ لَمْ تَسْكُنْ عَنِ الْحَرَكَةِ فِي إِيَابِهِ » ، (17) (به درستی که حلقه در که وقت رفتن پیغمبر حرکت نمود در وقت برگشتنش از حرکت نیارمیده بود) ، پس آن هر چندی که تقریباً عادم النظیر نیست چنان که آصف بن برخیا گفت : « أَنَاءَتِكَ بِهٖ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ » (18) (یعنی من می آورم آن را به تو پیش از آن که چشمت به سویت بازگردد) . و همین از یمن تا شام که مسیر يك ماه یا دو ماه است ، مگر این که مثل [ باشد ] \_ اگر مسلمش داریم \_ پس آن رفع استبعاد سیر را می کند از این حیثیت که آن سیر است . و اما کلمات و مخاطبات واقعه با ملائکه و انبیا \_ سلام الله عليهم \_ و با ذات اقدس تعالی ، پس صحیح نمی شود وقوع آنها در این وقت عقلاً با این که نظیر هم غیر مسلم است ، و چه مناظره و کدام مماثله است میان سیر يك ماه و دو ماه و میان مسیر پنجاه هزار سال ، با این که شعاع [ که ] سریع تر اشیا است در حرکت بنا به آنچه استنباط کرده اند متجددون از علمای اروپا در هر ثانیه هفتاد و هشت هزار و هشتصد و چهل و يك [ 78841 ] فرسخ سیر می کند ، حتی گفتند که شعاع آفتاب در هشت دقیقه به زمین می رسد و فاصله ، هفتاد و دو میلیون فرسخ است با فرسخی که چهار هزار ذرعی است . پس انصاف این که قائل شدن به معراج جسمانی ملایمت نمی کند با این مقدار از توقیت ، و اعتذار از آن با روحانی بودن آن هم مسمن و مغنی از جوع و گرسنگی نیست ، علاوه بر نبودن فضیلت در آن [ و ] چنانچه دانستی احتیاج نمی شود با او به تحریک حلقه در تا که از حرکت ساکن نشود ، بلکه با آن به براق و رفر ف بلکه به جبرئیل و غیر او احتیاج نباشد . و از این جا برای تو ظاهر می شود نبودن ملایمت و مناسبت میان دو عبارت دعا بنا به نسخه مجلسی قدس سره ؛ زیرا به درستی که تسخیر براق حاجت نیست وی را با عروج روح ، پس آن از جمله قرینه های سیاقیه است بر نسخه دیگر به این که عبارت ، « و عرجت به » باشد ، یا تأویل به آنچه به زودی می آید ان شاء الله . پس تعین یافت بر قول به وقوع معراج و جسمانیّت آن به آسمانها التزام به بودن آن در تمام شب ، چنانچه ظاهر اطلاق آیه است آن موقع که فرمود : « أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا » (19) چه به درستی که ظهور لیل از حیثیت اطلاق آن ، در تمامی لیل است ، چنانچه ظهور « عبد » در جسم است با روح نه روح تنها ، پس مستفاد

می شود از همین آیه جسمانی بودن معراج ، و در شب در آن اندازه که قریب می شود به تمام آن ، یا در آن مقدار که قریب می گردد به ثلث شب ؛ چنانچه ظاهر بعضی اخبار همین است ، و از آن خبرها است خبر سابق مروی از احتجاج . و سیر به سوی ما فوق هفت آسمان در مثل شبی یا ثلث آن [ بوده ] با بودن ثخن و سطبری هر آسمان سیرگاه و مسیره پانصد سال و فصل و فاصله میان هر آسمان با دیگری همچنین بنا به بعضی اخبار ، (20) با مجموع فواصل مقدار سیر پنجاه هزار سال چنانچه گذشت در بعضی اخبار (21) ، و آن مطابق است به بودن مسافت بین آفتاب و زمین هفتاد و دو میلیون از فرسخ بنا به آنچه ذکر کردیم آن را در سابقاً . نقل شده از بعضی علمای اروپا برای این که مسیره یوم غالباً هشت فرسخ است ، و خارج تقسیم این عدد گذشته بر هشت ، نه میلیون از روزها است ، و خارج تقسیم همین بر سیصد و شصت ، بیست و پنج هزار از سالها است ، و آفتاب در وسط مانند «شمسة القلاده» است ، پس ضعیف ( دو برابر ) عدد مذکوره پنجاه هزار سال است چنانچه \_ معصوم سلام الله علیه \_ به آن خبر داد ، و همین فخر کفایت می کند ایشان را آن موقع که خبر دادند به آنچه فهمید آن را استادان و حذاق علمای این عصر به چهارده قرن پیش از این تا به غیر آنها از آنچه بیان کرد آن را اهل بیت عصمت و نفهمید اکثر آن را علمای عصر مگر کمی بعد از مذاقه عمیقہ . و هر طور بوده باشد ، پس این استبعاد و دور شمردن از حیثیت وقوع سیر [ این ] مسافت پنجاه هزار سال است در یک شب یا ثلث آن برای جسد عنصری و بدن طبیعی و اصلی ، ممکن است اندفاع استبعاد به ملاحظه نظایر آن [ واقع گردد ] ، پس چنانچه صعود و بالا رفتن کالبد عنصری بر زعم خصم و گمان دشمن به این مسافت دور شمره شده است بلکه محال دانسته اند بر اعتقاد خودشان ، پس همچنان است هبوط و فرود آمدن جسم لطیف به زمین در این مدت مانند جبرئیل و روح و سایر ملائکه در کمتر از این مدت . اگر بخواهی پس ملاحظه کن حرکت فلك الافلاك یا عرش را به لسان شرع ؛ چه به درستی که سیر و مسیر آن بزرگوار در معراجش محدود به آن است ، حتی این که شبهه مسئله خرق و التیام با همین مطلب مندفع است . زیرا که بطلان آن بر تقدیر تسلیم منحصر در فلك است که جهات را محدّد است و همان فلك اطلس یا فلك الافلاك است ، و آن بر معتقد قدما حرکت می کند حرکت تامّه یعنی تمام دوره ای ، و به ثبوت رسیده در هندسه این که نسبت قطر به محیط مانند نسبت واحد است به سه و یک سُبُع ، و بنا بر این پس نسبت نصف قطر \_ و آن مسافت سیر اوست از زمین تا به فلك الافلاك \_ تا نصف محیط \_ یعنی مسیر جزئی از منطقه در لیل و احده معتدله نیز \_ مانند نسبت واحد به سه و یک سبُع است ؛ برای ضرورت و بدهت عدم تفاوت نسبت زمانی که قسمت کرده شود دو طرف نسبت بر عدد واحد ، مثلاً وقتی که نسبت چهار به دوازده به ثلث شد پس همچنین نسبت محفوظ است اگر هر طرف قسمت کرده شود بر دو ، یعنی نصف هر یکی از آنها ، یعنی نسبت دو بر شش ؛ چنانچه آن قضیه تناسب هندسی است ، پس مدت سیر کمتر از ثلث شب می شود بنا به آنچه در بعضی از روایات است . و اگر بخواهی پس ملاحظه کن اِِبصار ( دیدن ) را بنا به قول به خروج خط شعاعی از بصر ( چشم ) [ که ] منطبق شود قاعده مخروط به مبصر ( دیده شده ) و حال آن که سر آن در بصر است ، پس زمانی که زحل و مریخ را مثلاً دیدی ، پس چگونه خارج شده خط و در این مسافت بعیده به مبصر متصل می شود . و به تحقیق شناختی و دانستی آنچه را که مؤید همین مطلب است در وصول شعاع و سیر آن در هر ثانیه پیش از این . و اگر بخواهی پس ملا-حظه بکن حرکت برقیّه الکتریکیه را چگونه خبر می دهد و مخابره می کند آن که در شهر و بلده رضائیه ( ارومیه ) است به کسی که در تهران است به خطوط برقیه ، پس منتقل می شود صوت در مسافت صد فرسخ بلکه زیادت در کمتر از ثانیه ای! و شاید تسخیر براق برای معراج آن حضرت صلی الله علیه و آله همان برای سرعت سیر آن بوده باشد و مأخوذ از بریق و لمعان گردد چنانچه در سیر اشعه است ، یا از برق چنانچه در خطوط برقیّه است . پس به تحقیق حاصل شد از جمیع آنچه ذکر کردیم امکان این مسئله عقلاً هر چند که عادتاً محال شمرده شود و بائس نیست به آن و باک نه ؛ چه به درستی که آن موضوع اعجاز و خارق عادت است و کفایت می کند در وقوع همین مسئله اخبار کثیره معتبره وارده در این مقام . پس آن عبارت در دعایی که شرحش می کنیم بنا به آنچه اشاره کردیم به سوی آن از نسخه مجلسی رحمه الله از تعبیر به روح با قطع نظر از مناقضه و ضدّیت با سابقش \_ چنانچه اشاره کردیم برای بدهت عدم حاجت به براق در معراج روحانی \_ ممکن است این که نظر در آن به اثبات اقل مراتب بوده باشد به طریق قدر متیقن چنانچه اقتضای و اکتفا بر بیان سیر و مسیر میان مسجد حرام و مسجد اقصی در

آیه شریفه از همین قبیل است، چون به درستی که اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند و به ثبوت رسانیدن چیزی ثابت نبودن دیگری را نمی فهماند؛ آیا نمی بینی این که اصولیین و علمای اصول به مفهوم لقب در محلی اعتنا نمی کنند؟ و الاّ هر آینه قولمان: محمد پیغمبر خداست (محمد رسول الله) کفر می شد برای لازم گرفتن آن قول، این را که عیسی رسول خدا نیست، مخصوصاً این دعا که به دعای ندبه نامیده شده در مقام استغاثه و التجا و دادخواهی و پناه جویی در زمان تنگی و شدت و غلبه ترس و خشیت از دشمنان و لزوم مراعات تقیه است، پس نیکو شمرده شده تکلم و گفتگو کردن بر حسب مشتهر میانشان؛ چنانچه از عایشه ام المؤمنین مروی است این که معراج پیغمبر روحانی بود و ناپدید نشد جسم او در این شب (22). اما بنا به نسخه دیگر روایت کرده شده در مزار محمد بن مشهدی \_ که تعبیر کرده می شود از آن در لسان مجلسی رحمه اللهبه مزار کبیر \_ و در مزار قدیم که منسوب به قطب راوندی است و همچنین در بعضی از نسخه های مصباح الزائر که ابن طاووس رحمه اللهراست چنین است: « وَعَرَجَتْ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ »؛ چنین گفته فاضل معاصر قمی \_ دامت تأییداته \_ در کتاب سابق خود (23). اینها همه را می بینی با این که ممکن است از روح، جسم اراده شود به طوری از تأویل، یا به جهت لطافت آن حتی این که وی را سایه نبود بنا به آنچه همان از خصایص بدن شریف اوست، پس استعاره کرده شده او را روح، یا برای بودنش در منزله روح عالم امکان چنانچه امام قلب عالم است، یا به غیر اینها از تأویلات و هر چندی که بعضی از آنها بارد شود، به تحقیق پناهنده گردانید ما را به آن ضیق خناق و سخت گلوگیر شدن برای فرار و گریختن از مخالفت آنچه اتفاق نموده اند به آن فرقه ناجیه امامیه، بلکه در هدیه الزائرین ادعا کرد جسمانی بودن معراج را از ضروریات دین، و در آنچه ذکر کردیم آن را، کفایت هست برای کسی که تدبّر نماید یا گوش بدهد و حال آن که او حاضر [به] شنیدن است، و کسی که قرار ندهد خدا برایش نوری پس نیست و نباشد مر او را هیچ نور. و اکنون برمی گردیم به بیان باقی فقرات: قول او در دعا: « و قلت: « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ». شارح می گوید: هر چند که قرب و نزدیکی اقتضا می کند عطف این جمله را بر جمله « بؤأته »، اما آن صحیح نیست؛ برای آن که معطوف علیه در مکه است چنانچه اشعار می کند به آن ما بعد همان « و جعلت له و لهم . . » و آیه تطهیر در مدینه نازل شده؛ به جهت اتفاق مفسرین بر این که نازل شده؛ همین آیه در بیان شأن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، حتی آن که امیرالمؤمنین علیه السلام احتجاج فرموده به آن در موارد عدیده و مواضع متعدده در میان جمعی از مهاجرین و انصار، پس منکر نشد بر او احدی از ایشان و نفری از آنان. از احتجاجات آن چند موضع است آنچه در اکمال الدین مروی است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود در میان جمعی از مهاجرین و انصار در مسجد در زمان خلافت عثمان: ای مردم! آیا می دانید آن که خدای عزوجل، نازل فرمود در کتاب خود: « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا » (24) \_ یعنی \_ اراده نکرده است خدا مگر آن که برطرف کند از شما شرك و گناه و شك و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر! و پاك گرداند شما را پاك گردانیدنی، پس جمع فرمود حضرت رسول الله مرا با فاطمه و دو پسر حسن و حسین علیهم السلام و انداخت او بر روی ما کساء (عبا مانند چیزی) را و فرمود: « اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ لِحْمَتِي؛ يُولَمْنِي مَا يُولَمُهُمْ، وَ يَحْرَجْنِي مَا يَحْرَجُهُمْ، فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ، وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا » خدایا! به درستی که اینان اهل بیت من اند و گوشت من اند (به منزله گوشت بدنم هستند)، به درد می آورد مرا آنچه اینان را به درد می آورد و به حرج و زحمت می افکند مرا آنچه اینان را به حرج و زحمت می افکند، یا مجروح می سازد مرا آنچه مجروح می سازد اینان را، پس ببر و کنار کن از اینان رجس را و پاك گردان اینان را پاك گردانیدنی. پس ام السلمه گفت: « و أنا یا رسول الله » من هم از ایشانم؟ آن حضرت فرمود که: تو \_ یا به درستی که تو \_ بر خیر هستی، [ولی] این است و جز این نیست که این آیه نازل است در شأن من و برادرم و دخترم و دو پسر من و در نه نفر از اولاد پسر من حسین، مخصوص به ماست و بس، و نیست با ما احدی غیر از ما. پس گفتند بالتمام و همگی: شهادت می دهیم به این که ام السلمه حدیث کرد ما را به این حدیث، بعد پرسیدیم از حضرت رسول خدا پس حدیث فرمود ما را چنان که حدیث کرد ما را ام سلمه \_ رضی الله عنها \_، به نهایت رسید خبر (25). و از واضح و بدیهی است این که تزویج ام السلمه و تولد حسنین در مدینه بود بعد از چند سال از هجرت، پس مناسب نشود عطف به او و بر جمله « بؤأته » که واقع در مکه است به او و ظاهر

شونده در جمعیت . پس اگر بگویی : چگونه می گویی این آیه در حق آن بزرگواران است با این که صدر آیه در حق ازواج نبی است آن جا که فرمود : « **يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ** » (26) ؟ در جوابت می گویم : اما نسبت به آن مطلب که با آیه استشهاد نمودیم پس فرق نیست میان توجه خطاب به اهل بیت یا به زنان پیغمبر ؛ چه به درستی که مقصود مدنی بودن همین آیه است مانند خود سوره احزاب و آن ثابت است بر هر دو تقدیر ؛ زیرا که زنان پیغمبر بر هیئت اجتماع جز این نیست که در مدینه بود ، اما در مکه پس زوجه او در مکه همان خدیجه \_ سلام الله علیها \_ بود فقط و بعد از وفاتش درنگ نمود در مکه مگر چند ماهی ، پس مأمور به هجرت گشت . و با این همه پس می گوئیم : در آیات قرآنی میان صدر و ذیل و اول و آخر ملازمت نیست ، پس بسا وقت واقع می شود در آنها التفات و آن هم از فنون بلاغت است ، پس چنانچه التفات در آیه یوسف واقع شده : « **يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْهُ ذَا وَاسِعَةً تَعْفِرُ لِدُنْيَاكَ** » (27) ( ای یوسف ! روگردان از این و ای زلیخا ! آمرزش بخواه به گناه خود ) با وجود او رابطه میان دو جمله ، پس اول آیه خطاب مر یوسف راست پس از آن التفات شده به زلیخا ، و امر در این مقام به عکس و خلاف آن مقام است ؛ به جهت آن که اولی التفات از معصوم بغیر معصوم است و در آنچه ما در آن گفتگو می کنیم به عکس یعنی از غیر معصوم به معصوم التفات شده . و مخفی نماند آنچه در این التفات هست از دقایق نکات و نکته های باریک به عنوان تعریض ، پس چنانچه دادن و اعطای پیغمبر سوره برائت را به اول برای آن که برد آن را به مکه ، و پس از دادن گرفتن آن و دادنش همان سوره را به امیر المؤمنین ، در آن از توهین اول و تبجیل علی [ علیه السلام ] آن چیز هست که نمی شد و نبود در آنچه اگر می داد سوره را به علی علیه السلام از اول امر و بدو کار ، پس همچنین است خطاب متوجه در اول به زنان پیغمبر به تخویف و ترسانیدن با فرمایش خودش : « **وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ** » (28) تا آخر آیه ، و بعد از آن توجه و روی کردن به جماعت دیگر با وعده تطهیر و عصمت ، تعریض است به این که جماعت اولی این مراتب را قابل نیست . همه این توضیح را می بینی با آن که لفظ اهل بیت ، نصّ مانند است در آنچه ذکر کردیم ؛ زیرا که زنان را در بیت حق نیست تا مصحح نسبت گردد ، و دفن آن دو مرد در بیت آن بزرگوار به گمان حق آن دوزن ، به تحقیق جواب داده از آن حسن بن فضال در آنچه گفتگو کرده و تکلم نموده با ابا حنیفه بنا به آنچه در احتجاج و غیر آن روایت شده است ، اشاره کرده به بعضی از جواب ابن عباس و حال آن که خطاب کننده بود عایشه را روز ممانعت حمل جنازه حسن مجتبی علیه السلام به روضه جدش محمد المصطفی صلی الله علیه و آله پس گفت : **تَجَمَّلْتِ بِغَلْتِوِإِنْ عَشْتِ تَقِيلْتِ لِكَ التَّسْعِ مِنَ الثَّمَنِ بِالْكُلِّ تَمَلَّكَتِ** یعنی : روزی بر شتر سوار شدی و با وصی رسول خدا محاربه کردی و امروز بر استر سوار شدی و حال آن که منع می کنی ذریه صاحب بیت را از بیت جدّ خود ، پس اگر زنده بمانی و وقعه طف را درك بکنی شاید تو بر فیل سوار شوی و به جنگ حضرت سید الشهداء بروی ، و کدام حق است تو را در بیت؟ و چه دخل دارد به تو از خانه تا که منع کنی از دخول غیر و دیگران؟ پس اگر ارثت صحیح شود از تراب پس جمیع زنان پیغمبر قسمت می کنند هشت يك خانه را به نه سهم ، پس نباشد سهم هر یکی \_ و آن تسع ثمن بیت ( يك سهم از هفتاد [ و ] دو سهم ) بیت است \_ مگر يك و جب یا دو و جب ، پس به کدام سبب و چه جهت مجموع بیت و همه خانه را مالك می شوی و تصرف می کنی (29)؟! پس تحقق یافت این که اهل بیت اطلاق کرده نمی شود بر نساء و زنان مگر به نحوی از تجوز و تأویل ، با آن که خطاب اگر بر حال خود باقی می ماند ، هر آینه تأنیث ضمائر با صیغه جمع مؤنث لازم می شد ، پس تغییر اسلوب به ضمیر جمع مذکر اشاره به غیر عنوان است . پس آشکار شد از جمیع اینها آن که جمله « **وَقُلْتُ** » عطف بر اول مطلب و تقدیر چنین است : « **إِلَى أَنْ أَنْتَهَيْتِ بِالْأَمْرِ ... وَقُلْتُ** » . قول او : « **وَقُلْتُ : مَا أَسَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ** » یعنی اجر رسالت \_ چنان اجری که خواست آن را پیغمبر به اذن پروردگار و امر خالق خود \_ همان مودت در قریبی است ، چنانچه در عبارت سابقه است ، یا اهتدا و هدایت پذیرفتن با ایشان ( ائمه ) چنانچه در عبارت آیه و آینده است آن جا که فرمود : « **مَا أَسَأَلْتُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا** » (30) یعنی مزدی نمی خواهم مگر اخذ نمودن کسی که بخواهد از شما راهی به سوی خدای خود به این که اخذ کنند ائمه را راه به طرف خدا . پس این امور و همین کارها \_ یعنی مودت و اهتدا و امثال اینها \_ از منافع راجعه به محبّ و مهتدی است ، و همین است معنای « **فَهُوَ لَكُمْ** » چه به درستی که محمد و آل محمد \_ صلوات خدا بر ایشان \_ برای استکمال و کامل بودنشان از جمیع جهات ، نقص نیست در آنان تا

کامل گردد به حبّ احدی یا به تبعیت دیگری، حتی این که مشهور میان علما عدم عود فایده از صلوات است نسبت بدیشان؛ چنانچه همان ظاهر بعضی از فقرات زیارت جامعه است آن جا که فرمود: « وَ جَعَلَ صَلَاتِنَا عَلَيْكُمْ، وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ زِيَارَتِكُمْ، زِيَادَةً لَنَا، وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا، وَ طِيْبًا لَانْفُسِنَا » و قرار داد صلوات و درودهای ما را بر شما و آنچه مخصوص کرد ما را به آن از دوستی تان، پاکی برای خلقت ما و کفاره به گناهان ما و پاکیزگی برای نفس هایمان. آری از شهید ثانی و سید جزایری ظاهر می شود جواز رجوع فایده به ایشان؛ به سبب این که ماده قابل و فیض غیر متناهی است، و عبارت زیارت از این معنی ابا کننده و مانع نیست چنانچه آن واضح است؛ چه به درستی که نظر در آن عبارت به غرض اصلی و فایده منظوره است، پس غرض از صلوات فرستادن بر ایشان تکفیر ذنوب است، و منافات نیست کامل شدن مراتبشان را با تکفیر ذنوب صلوات فرستندگان، برای آن که اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند و ثابت نمودن چیزی عدم ثبوت دیگری را نمی رساند.

- 1- . سوره مریم، آیات 56\_ 57 .
- 2- . سوره مریم، آیه 56؛ الصافی، ج 4، ص 285؛ الکافی، ج 3، ص 257، ح 26 .
- 3- . سوره نساء، آیه 157 .
- 4- . همان، آیه 158 .
- 5- . با وجود جستجوی بسیار، این روایت را نیافتیم .
- 6- . سوره اسراء، الآیه 1 .
- 7- . الکافی، ج 1، ص 443، ح 13 .
- 8- . بنگرید به اخبار معراج در علم یقین، ج 1، ص 489\_ 520؛ بحار الأنوار، ج 18، ص 291\_ 410 .
- 9- . فتح الباری، ج 7، ص 170\_ 171 .
- 10- . صحیح البخاری، ج 4، ص 106\_ 107؛ بغیة الباحث، ص 28؛ مسند ابی یعلی، ج 6، ص 216\_ 219؛ جامع البیان، ج 15، ص 10\_ 16 .
- 11- . الاحتجاج، ج 1، ص 327؛ بحار الأنوار، ج 320، ح 16 .
- 12- . سوره معارج، آیه 4 .
- 13- . زاد المعاد، (سنگی)، علامه مجلسی ص 451 .
- 14- . سوره زمر، آیه 42 .
- 15- . سوره یس، آیه 78 .
- 16- . همان، آیه 79 .
- 17- . با این عبارت در مصادر یافت نشد .
- 18- . سوره نمل، آیه 40 .
- 19- . سوره اسراء، آیه 1 .
- 20- . الأمالی للصدوق، ص 435؛ المجازات النبویة، ص 349؛ الاختصاص مفید، ص 364؛ بحار الأنوار، ج 11، ص 277 .
- 21- . الکافی، ج 8، ص 143، ح 108؛ شرح أصول الکافی، مازندرانی، ج 12، ص 141؛ الأمالی للطوسی، ص 111؛ بحار الأنوار، ج 7، ص 123 .

- 22- . الدر المنثور، سيوطى، ج 4، ص 157؛ جامع البيان، ج 15، ص 22؛ تفسير ابن كثير، ج 3، ص 26؛ البداية والنهاية، ج 3، ص 141؛ السيرة النبوية لابن هشام، ج 2، ص 270 .
- 23- . هدية الزائر (سنگى)، ص 507؛ المزار ابن مشهدى، ص 575؛ مصباح الزائر، ص 447 .
- 24- . سورة احزاب، آيه 33 .
- 25- . إكمال الدين، ص 278؛ الغيبة، نعمانى، ص 72؛ الاحتجاج، ج 1، ص 215؛ بحار الأنوار، ج 31، ص 413 .
- 26- . سورة احزاب، آيه 32 .
- 27- . سورة يوسف، آيه 29 .
- 28- . سورة احزاب، آيه 33 .
- 29- . الإيضاح فضل بن شاذان، ص 262؛ شرح الأخبار قاضى نعمان، ج 3، ص 125؛ الخرائج والجرائح، ج 1، ص 243 .
- 30- . سورة فرقان، آيه 57 .































ترجمه: تا منتهی نمودی امر نبوت را به سوی برگزیده و شایسته ات محمد صلی الله علیه و آله، پس گردید چنانچه او را پسندیده بودی آقای کسانی که آفریده بودی، و برگزیده آنهایی که برگزیده بودی و بهترین کسانی که گرامی داشته بودی، و عزیزترین آنهایی که عمادشان قراردادی بر پیغمبران خود، و برانگیختی او را به سوی جن و انس از بندگان خود، و به زیرپایش گردانیدی مشرق ها و مغرب های خود را، و مسخر کردی برایش براق را، و به معراج بردی او را - یا روحش را - به سوی آسمانت، و به او امانت سپردی علم گذشته و آینده را تا روز قیامت. بعد از آن در مدینه نصرت دادی او را با رعب که در قلب دشمنانش انداختی، و احاطه دادی او را با جبرئیل و میکائیل و سایر ملائکه که علامتدار بودند، و او را وعده دادی که دینش را بر تمام ادیان غالب سازی اگر چه مشرکین نخواهند. و اینها بعد از آن بود که او را مکان دادی در قرارگاه صادقین از اهلش (گویا مراد این باشد که نزد اهل و قومش او را صادق و امین می گفتند)، و قرار دادی برایش و برای آنها - یعنی اهلش - اول خانه که گذاشته شد برای مردم، آن خانه را که در محل بیت واقع شده - که کعبه باشد - با برکت و هدایت برای عالمیان، در اوست آیات بینات که مقام ابراهیم باشد، و هر کس به آن جا داخل شود خاطر جمع می شود، و گفتی: به جز این نیست [ که ] می خواهد خدا تا ببرد از شما اهل بیت بدی را و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی. پس قرار دادی مزد محمد صلی الله علیه و آله را دوستی اهل بیتش را در کتاب خود، پس فرمودی: بگو به ایشان: «نمی خواهم بر رسالت خودم مزدی، مگر دوستی در خانواده ام» ، و گفتی: «آنچه خواستم از شما از اجر پس او راجع به خود شماست»، و گفتی: «نمی خواهم از شما بر بیان احکام، مزدی، مگر هر که خواهد به سوی پروردگار راه بگیرد». پس گردیدند آنها سبیل به سوی تو و مسلک به سوی رضای تو.

## فصل سوم [ از دعا ]

فصل سوم [ از دعا ] دعا: فَلَمَّا انْقَضَتْ أَيَّامُهُ أَقَامَ وَلِيُّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ \_ صَدِّ لِمَوَاتِكَ عَلَيْنِهِمَا وَآلِهِمَا \_ هَادِيًا ، إِذْ كَانَ هُوَ الْمُتَذَكِّرَ ، وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ، فَقَالَ وَ الْمَلَأُ أَمَامَهُ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ ، وَ اخذُلْ مَنْ خَذَلَهُ ، وَ قَالَ : مَنْ كُنْتُ أَنَا نَبِيَّهُ فَعَلِيٌّ أَمِيرُهُ ، وَ قَالَ : أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ ، وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى ، وَ أَحَلَّهُ مَحَلَّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ، فَقَالَ لَهُ : أَ نَتَّ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي ، وَ زَوْجُهُ ابْنَتُهُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ، وَ أَحَلَّ لَهُ ، مِنْ مَسَدِ جَدِّهِ مَا حَلَّ لَهُ ، وَ سَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ ، ثُمَّ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَ حِكْمَتَهُ ، فَقَالَ : أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ ، وَ عَلِيٌّ بَابُهَا ، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ وَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا ، ثُمَّ قَالَ : أَنْتَ أَخِي وَ وَصِيِّ وَ وَاثِي ، لِحَمِّكَ مِنْ لَحْمِي ، وَ دَمِّكَ مِنْ دَمِي ، وَ سَلِّمْكَ سِلْمِي ، وَ حَرْبُكَ حَرْبِي ، وَ الْإِيْمَانُ مُخَالِطُ لِحَمِّكَ وَ دَمِّكَ ، كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَ دَمِي ، وَ أَنْتَ غَدَاً عَلَى الْحَوْضِ خَلِيفَتِي ، وَ أَنْتَ تَقْضِي دِينِي ، وَ تُنْجِزُ عِدَاتِي ، وَ شَيْعَتُكَ عَلَى مَنْابِرٍ مِنْ نُورٍ ، مُبَيَّضَةٌ وَ جُوهُهُمْ حَوْلِي فِي الْجَنَّةِ وَ هُمْ حِيرَانِي ، وَ لَوْ لَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ ، لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي .

لغت: ملاً \_ با همزه مانند لفظ نبأ \_ : جماعتی از مردم اند آنهايي که دل و دیده را با هیبت پر می کنند، و گفته اند : ایشان اشراف مردم است ؛ زیرا که ایشان با رأی و غنا پر هستند و بدین جهت بلقیس ملکه سبا با ایشان مشورت نمود و طلب رأی صواب از آنان کرد گفت : « يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيْكَ كِتَابٌ كَرِيمٌ » (1) آیه . شتَّى : جمع شتیت \_ مانند مرضی که جمع مریض است \_ یعنی : متفرقه و پراکنده . تُنْجِزُ : از انجام یعنی وفا و قضا برای آنچه وعده کرده شده . عِدَات : جمع عده ، اصل آن وعد ، پس تاء از واو عوض آورده شد ، مانند لفظ هبة و سمة که وهب و وسم بوده .

اعراب: جمله « و الملائم أمامه » [الملائم] مبتدا، و أمامه ظرف مستقر متعلق به عامل مقدر خبر آن است، و این جمله حالیه است یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود همین کلام را و حال آن که جمع بسیاری از اشراف و بزرگان در پیشش بودند، آن قدر که هفتاد هزار را نزدیک می شد. « إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي » استثناء مفرغ است و تقدیر کلام چنین [است] که علی از من به منزله هارون است از موسی در جمیع حیثیات یا اشهر آنها، مگر در نبوت، برای نبودن نبوت پس از من، پس آن از قبیل اقامه سبب به مقام مسبب است، و مستثنی منه محذوف است، پس بنا به اول دلالت می کند بر عموم منزلت، و بنا به دوم در اوصاف شایعه و به زودی توضیح همین کلام می آید. قولش: « مُبَيِّنَةً وَجُوهَهُمْ » با نصب مبیضة بر این که حال باشد از فاعل ظرف و همان ظرف « علی منابر » است، یا از ضمیر متعلق آن که محذوف و راجع به شیعه است. [قولش]: « حَوْلِي » یا حال است نیز به اعتبار معنای احاطه، یا خبر بعد از خبر است برای لفظ « شيعتك ».

معنی: قولش: « فقال و الملائم أمامه : من كنت مولاہ » اشاره به آن است که فرمود آن را روز غدیر در محل حضور هفتاد هزار از جوه و اشراف از اهل مدینه و اطراف بعد از تمهید مقدمه و تقدیم عبارتی که برای بیان مراد مانند قرینه است، پس فرمود: « ألسنت أولى بكم من أنفسكم » آیا من اولی نیستم به شما از نفس های شما؟ عرض کردند: بلی، پس فرمود: « فمن كنت مولاہ فهذا علي مولاہ » (1). و از واضحات است این که اولویت نفس به مؤمنین اشاره [است] به آنچه در آیه شریفه: « النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ » (2) است (پیغمبر اولی به تصرف است به مؤمنان از نفس های آنان)، و این اولویت \_ همان اولویت که مر ذات اقدس خدا راست از حیثیت علیت و خالقیت \_ بخشید آن را به نبی، یعنی او را نازل به منزله خود کرد در این اولویت، و او هم علی علیه السلام را به منزله خودش تنزیل نمود وقتی که فرع آورد بر قولش و فرمود: « فمن كنت مولاہ » تا مستمعان و شنوندگان بفهمند این که مولا از اولویت سابقه مأخوذ است، نه به معنای محب یا ناصر؛ زیرا که در این معنی آن قدر اهمیت نیست که پیغمبر به عدم تبلیغش معاقب بشود با قول شریف الهی: « وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ » (3) و نه خوف پیغمبر را برای رسانیدنش وجهی [است] تا خدا به عصمتش وعده نماید و فرماید: « وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ » (4) (خدا نگاه می دارد تو را از شر مردم)، و نه برای امساک مردم در صحرا بی که در آن نه سایه بود و نه مسکن، یا به غیر اینها از قرائن و شواهد بر اراده معنای مهم و آن همان اولویت تصرف و ریاست مطلقه تامه است. قولش: « وَأَحَلَّهُ مَحَلَّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى » تا به قولش: « وَسَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ » عبارت اولی اشاره به آن که فرمود آن را چند مرتبه: « یا علی! تواز من به منزلت هارونی از موسی، به جز این که نبی نیست پس از من » (5)، فرمود این را در وقت حرکت به جنگ و غزوه تبوک آن موقع که جانشین گذاشت علی را در مدینه، پس منافقان سرزنش کردند وی را و گفتند: پیغمبر با خودش نبرد برای شوم داشتش، پس علی علیه السلام به حضرت نبوی شکایت کرد از این مطلب، پس پیغمبر فرمود: آیا خوشدل و راضی نمی شوی به این که از من در منزله و مرتبه هارون از موسی شوی، مگر این که پس از من پیغمبر نیست؟ و جمعی از علمای امامیه با این حدیث مروی به طرق فریقین بر خلافت و امامت استدلال کرده اند؛ به جهت این که ظهور تنزیل در جمیع آثار و اوصاف است خصوصاً به قرینه استثنا؛ زیرا که آن دلیل عموم است و اگر مسلم و قبول کرده شود \_ یعنی تنزیل در جمیع آثار نباشد \_ پس بر آثار شایعه دلالت می کند و خلافت هم از آثار شایعه است، حتی موسی وی را گفت: « اخْلَفْنِي فِي قَوْمِي » (6) (جانشین بکن مرا در میان قومم)، اینها همه واضح است. و در تعبیر با عبارت: « إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي » نوعی برودت و حزازت است نسبت به سابقش آن جا که گفت: « وَأَحَلَّهُ مَحَلَّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى » پس آن از قبیل حکایت با عین عبارت است در استثنا، و هر طور بوده باشد پس هر چه بوده باشد هارون را از مراتب و مقامات نسبت به موسی، پس همان مر امیرالمؤمنین علیه السلام راست نسبت به پیغمبر، پس چنان که او (هارون) شریک موسی بود در بودن خانه اش مسجد و بیتوته در آن، پس همچنین علی علیه السلام شریک رسول خدا بود در آن، و همچنین در بستن درها \_ همه آنها \_ مگر در علی علیه السلام را، پس

شريك شد با نبی در آن . و ما اكتفا می کنیم در این باب به ذکر خبری که روایت کرده آن را در بحار از امالی و عیون در ضمن آنچه بیان فرموده آن را حضرت رضا علیه السلام از فضایل عترت طاهره فرموده : پس اما چهارم پس خارج کردن اوست مردم را از مسجدش سوای عترتش را ، حتی تکلم نمودند مردم در این خصوص و تکلم نمود عباس پس عرض کرد : یا رسول الله ! علی را رها نموده و گذاشتی ، و ما را خارج کرده و بیرون انداختی؟! پس حضرت ( در جوابش ) فرمود : من او را ترك نکرده و شما را بیرون نراندم و لکن خدا ترکش نموده و شما را بیرون کرد ، و در این است تبیان قول وی علی را : تو از من در منزلت هارونی از موسی . علما ( که مخاطب حضرت بودند ) عرض کردند : در کجاست این از قرآن ؟ حضرت أبو الحسن علیه السلام فرمود : ایجاد بکنم شما را در این باره قرآنی که بخوانم بر شما ؟ عرض کردند : ببار ، فرمود : قول خدای عزوجل : « وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ يَبُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً » (7) و وحی فرستادیم سوی موسی و برادرش این را که : « جای بگیری برای قومتان در مصر خانه های چندی و خانه هایتان را قبله قرار دهید » ، پس در این آیه است منزلت هارون از موسی ، و در همان ( آیه ) است نیز منزلت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله با این همه دلیل ظاهر در قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است وقتی که فرمود : اکنون این مسجد حلال نمی شود به جنب مگر به محمد و آل او (8) . شارح می گوید : شاید متوهمی توهم کند این را که رعایت احکام و حفظ حدود شرعی و نوامیس الهیه از حلال و حرام تفاوت نمی کند در آن رعیت با امام ، پس زمانی که دخول جنب و درنگ کردن او در مساجد بلکه مرورش نیز از دو مسجد ( مسجد مکه و مدینه ) حرام باشد ، پس مراعات این حکم برای امام اولی و انطباق است ؛ چون به درستی که رئیس وقتی که مواظبت در مراعات احکام نمود پس مرئوس نیز آنها را مراعات می نماید ؛ زیرا که « الناس علی دین ملوکهم » ( مردم در دین ملوک خودشان اند ) مخصوصاً آن گاه که او را سمت مبلّغیت یا احتساب شرعی بوده باشد ؛ زیرا که اگر کسی به چیزی امر کند یا از چیزی نهی نماید ، قولش اثر نمی کند و مؤثر واقع نمی شود مادامی که خودش به آن عمل ننماید ؛ چنان که در آیه شریفه : « كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ » (9) فرموده : « بزرگ شد نزد خدا از روی دشمن داشتن این که بگویند آنچه را نمی کنید » و خواجه در حافظش گفت : مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرستوبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند پس می گوئیم در جوابش با حول خدا و قوت او : به درستی که اهل بیت عصمت و طهارت \_ سلام الله علیهم \_ هر چندی که در عوالم نورانیشان در آن مقام و حیثیت اند که فرمودند : نحن اهل البيت لا يقاس بنا أحد (10) ( ما اهل بیت قیاس کرده نمی شود به ما نفری ) چنانچه وارد شده در اخبار این که انعقاد نطفه شان و تولد و نشو و نما و حیات و ممات آنان شباهت ندارد به چیزی از احوالمان و به آن است اشاره در بعضی فقرات زیارت جامعه : « وَ نُفُوسِكُمْ فِي النَّفُوسِ ، وَ آثَارِكُمْ فِي الْأَثَارِ ، وَ أَجْسَادِكُمْ فِي الْأَجْسَادِ ، وَ أَسْمَاءُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ ، وَ قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ ، فَمَا أَحَلَىٰ أَسْمَاءَكُمْ ، وَ أَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ ! ( و نفس های شما در میان نفس ها و آثار ، شما در میان آثار ، [ و اجساد شما در میان اجساد ] ، و نام های شما در میان نام های مردم ، و قبرهای شما در میان قبور ، پس چه شیرین شده نام هایتان ، و عزیز شده نفس هایتان ! ) یعنی آنان با بودن ایشان میان مردم ، اجساد آنان میان اجساد مردم و اسمایشان میان اسمای مردم و قبورشان میان قبور مردم ، پس شبیه نمی شود احوال آنان به احوال اینان ، ولی با آن همه احکام الهیه از واجبات و محرمات و آداب و سنن ، فرق نیست در آنها بین رعیت و بین ایشان ، اگر چه بعضی قول ها در بعضی طوایف شیوع یافته ، حتی این که شنیدم تأمل در نجاست قاذورات امام علیه السلام [ را ] از بعضی فرق ، و سؤال کرده روزی مردی از عوام آن فرقه از عالم خودشان از حکم قاذورات امام از حیثیت طهارت و نجاست ، پس حال عالم تغییر یافته گفت : « ما لك و لهذا؟! چه کار است تو را با این سؤال؟! » . غایط امام بر لحيه و ریش من ، و غایط من بر لحيه و ریش تو! » ، پس به درستی که این جواب او اشعار به قول به طهارت می کند هر طور باشد . پس امثال این کلمات ، صادر است از غلات ( [ یعنی ] آنان که در حق ائمه غلو می کنند ) ؛ قائل نیستیم ما به آنها مگر این که می گوئیم : چنان که پیغمبر ما را خصایصی هست که آنها را علما \_ مؤیدشان نماید خدای تعالی \_ در باب واجبات و محرمات و غیر آنها شمرده اند ، پس اکثر آنها به نفس خودش مخصوص است مانند حلال بودن زیادت از چهار زن با نکاح دائمی ، و بعضی از آنها اشتراك می کند با او علی علیه السلام و پسرانش مثل آنچه کلاممان در آن است و در آن خصوص سخن می گوئیم از جنابت در مسجد و بیتوته ( شب



ایستادن و شب به سر آوردن) در آن و گشودن درش به آن چنانچه محلّل و حلال کرده شده بود در حق موسی و هارون و ذریّه شان . و مخفی نماند این که حکمت در آن ، بیان اختصاص مسجد به ایشان است ؛ چنان که مستفاد می شود از تنظیر با موسی و هارونی که خانه هایشان به قوم خودشان قبله قرار گذاشته شد و مسجد چنانی که آن بیت خداست همان بیت نبی اوست ؛ زیرا که خالق جسم نیست که در آن ساکن شود و برای خودش آن را مسکن و مأوا پذیرد ، پس انتساب به نبی و وصی ، انتساب به سوی خدای تعالی است ، و از آن جا که اقامه شعائر خدا و احیای دین او و اصلاح امور عباد وی به سبب رئیس و مولای کل است ، پس مرکز حکومت و مقرّ خلافت همان [ است ] [مسجد که آن خانه رئیس است ، پس به همان جهت خدای تعالی مباح نمود برایش و برای ذریه اش خوابیدن و بیتوته کردن و مناکحت نساء را در آن برای ایشان چنانچه مباح کرد آن را برای سایر مردم در خانه های خودشان . همه اینها را شنیدی ، با این که ایشان کمال تأدّب در امثال این موارد [ را ] می پذیرند ، و جز این نیست که غرض بیان امتیاز آن بزرگواران و حفظ مراتب و شئون ایشان است . قولش : « ثُمَّ لَهُ قَالَ : أَنْتَ أَخِي وَوَصِيِّي وَوَارِثِي » إلی آخره . معنی واضح و خبر مروی در بحار از کتاب إعلام الوری که شیخ طبرسی مرحوم راست از جابر ، اکثر مضامین آن را مشتمل است گفت : زمانی که علی علیه السلام با فتح خیبر به حضور خیر البشر قدم نمود فرمود برایش رسول خدا : یا علی ! اگر نبود این که بگویند در باره تو طایفه ای چند از امت من آنچه گفتند نصارا در حق عیسی ، هر آینه می گفتم در باره تو امروز قولی که به اشراف و افخام مگر آن که برمی داشتند و می گرفتند از خاک دو پایت و از باقی مانده و زیادتی طهورت ( آب وضو ) در حالی که شفا می جستند ، اما کفایت می کند تو را این که بوده باشی از من و من از تو ، وارثم تو و وارثت کردم ، و این که تو از من در منزلت هارونی از موسی ، مگر آن که پس از من پیغمبری نیست ، و این که تو بری می کنی ذمه مرا و مقاتله می کنی بر سنت من ، و این که تو در آخرت نزدیک ترین مردمانی به من ، و این که تو فردا بر سر حوض جانشین منی ، و این که تو اول کسی که داخل به جنت می شود از امت من ، و به درستی که شیعیان تو بر روی منبرها از نور می باشند و حال آن که روهایشان سفید است در اطراف من ، شفاعت می کنم برای آنان و می باشند در بهشت همسایگان من ، و به درستی که جنگ با تو جنگ با من است و آشتی با تو آشتی با من است ، و این که سرّ و پوشیده تو سرّ من است ، و این که علانیه و آشکار تو علانیه من است ، و این که سریره و نهان سینه تو مانند سریره و نهان سینه من است ، و این که پسران تو پسران من اند ، و به درستی که تو وفا می کنی وعده مرا ، و به درستی که حق بر زبان تو و در قلب تو و میان دو چشم تو است ، و به درستی که ایمان آغشته گوشت و خون تو است چنانچه آغشته پوست و خون من است ، و به درستی که وارد نمی شود بر حوض دشمن گیرنده تو و غایب نخواهد شد هرگز از آن دوست دارنده تو فردا ( قیامت ) تا که وارد می گردند بر حوض با تو . پس علی علیه السلام به سجده افتاد ، پس از آن فرمود : الحمد لله الذي منّ عليّ بالإسلام و علمني القرآن ، و حبّني إلى خير البرية خاتم النبيين و سيّد المرسلين ؛ إحساناً منه إليّ ، و فضلاً منه عليّ ( حمد مر خدای راست که منتّ نهاد بر من به اسلام و تعلیم کرد به من قرآن را و محبوب به من نمود مرا به بهترین مخلوقات ، خاتم پیغمبران و سیّد مرسلین از روی احسان از او به من و تفضل از او بر من (11) . و از آشکار و معلوم است این که اکثر عبارات این روایت متقاربه به فقرات دعا بر سر مطلب واحدی برمی گردد که آن عمده است و آن همان مسئله تنزیل است ، به این معنی که علی علیه السلام به منزله نفس رسول صلی الله علیه و آله منزل است ؛ چنانچه نشان می دهد آیه مباحله از آن تنزیل ، پس مترتّب می شود تمام شئون نبی بر نفس امیرالمؤمنین جز نبوت . و برای وضوح مطلب پس صرف نظر می کنیم از آن و عنان بیان را بر آخر خبر که اشاره شده به آن در آخر دعای منقول در این فصل ، آن جا که فرمود : « لَوْ لَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ ، لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي » (12) (اگر نبودی تو ای علی ! شناخته نمی شد مؤمنان بعد از من) ، پس می گوئیم : با قطع نظر از اخبار معتبره مرویه در بیان قسیم بودنش بهشت و جهنم را (13) از پیغمبر در این مضمون و از این قبیل : حبّك إيمان ، و بغضك كفر و نفاق (14) (دوستی تو ایمان و دشمنی تو کفر و نفاق است) . به درستی که ایمان فرقی با اسلام اگر با عموم و خصوص مطلق بوده باشد به این معنی که اسلام اعم بشود ؛ زیرا که آن قول به شهادتین ( توحید و نبوت ) است و ایمان ، اخصّ از آن است ؛ به جهت این که آن ( ایمان ) اسلام است با ولایت و معرفت امامت ، پس امر واضح است ؛ چون که مقوم ایمان و ممیز آن از اسلام همان ولایت و امامت است . و اگر بگوئیم \_ چنانچه

مشهور است \_ به درستی که اسلام از سلم که به معنی انقیاد و تسلیم به امر خدای تعالی است و آن غالباً با قول است ، و ایمان همان تصدیق قلبی باطنی است و اسلام برای امر ظاهری بود ، آری ثمره و نتیجه اش در این مقام ظاهری ظاهر می گردد به حفظ مالش و نگاه داشتن خونس و جواز ملاقات و توصل تا به غیر آنها از احکام اسلام ، و اما ایمان چون که از امور باطنیه است پس ثمره اش در عالم باطن نزد ذات مقدسی که مخفی نماند بر او سرائر و بواطن ظاهر می گردد و این همان است که اشاره شده به آن در بعضی فقرات دعای اَبی حمزه ثمالی آن جا که گفته : **فَإِنَّ قَوْمًا آمَنُوا بِاللَّيْسِ نَتَيْهِمْ لِيَحْتَنُوا بِهِ دِمَاءَهُمْ فَأَذْرَكُوا مَا أَمَلُوا، وَإِنَّا آمَنَّا بِكَ بِاللَّيْسِ نَتَيْنَا وَقُلُوبِنَا لَتَعْفُو عَنَّا فَأَذْرِكُنَا مَا أَمَلْنَا (15)** (به درستی که قومی ایمان آوردند به زبان هایشان تا به آن خون های خودشان را نگاه دارند ، پس یافتند آنچه را که امید گرفتند و به درستی که ما ایمان آوردیم به تو به زبان ها و دل هایمان تا عفو کنی از ما ، پس برسان به ما آنچه امید گرفته ایم) . چون اسلام اکثر مسلمین ، ظاهری [ است ] و برایش حقیقت نبود ، این است و جز این نیست که پیغمبر با ایشان مماشات و رفتار می نمود به جهت رعایت مصالح اسلام ، پس به تحقیق ظاهر شد از ایشان آنچه پنهان نموده بودند آن را و در دل های خودشان گرفته بودند در حق علی علیه السلام ، و مکشوف شد از این که ایمانشان اسلام بوده ؛ چنانچه خدای تعالی فرمود : **« قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسَلْنَاكُمْ وَمَا يَدْخُلُ الْأَيْمَانَ فِي قُلُوبِكُمْ » (16)** (یعنی اعراب گفتند : ایمان آوردیم . بگو : ایمان نیاوردید ، بلکه مسلم شدید و هنوز ایمان در دل هایتان داخل نگردیده) . قسم به عمر و زندگی ام به درستی که آنان چنانچه در طایفه ای از اخبار است : **« ارتد الناس كلهم بعد النبي إلا خمسة أو سبعة » (17)** (مرتد شدند همه مردم [بعد از پیامبر] مگر پنج نفر یا هفت نفر) به تحقیق منکشف شد سوء سریرت و خبث طینت ایشان . و فرمود خدای تعالی : **« وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ » (18)** نیست پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر رسول ، آیا اگر بمیرد یا کشته گردد بر پاشنه های خودتان باز خواهید گردید و هر که بر دو پاشنه خود برگردد پس هرگز به خدا ضرر نخواهد رسانید هیچ چیز را و به زودی خدا جزا می دهد شاکران را . و آیا اختلافی می بینی پس از وفات ختمی مآب بدون فاصله \_ بنا به آنچه آن ظاهر ارتباط شرطی میان شرط و جزاست \_ به جز اختلاف در امر خلافت ، و آیا مظلوم و مدفوع از حقش در این مسئله غیر علی است ، پس این همان ارتداد و انقلاب بر اعقاب است که در آیه به آن اشاره شده . پس مبین و آشکار گردید این که امتیاز مؤمن از دیگری به سبب وجود امیرالمؤمنین علی علیه السلام است از حیثیت قائل شدن به ولایت و خلافت بدون فصلش و نبودن همان قول ، پس آن بزرگوار میزان ایمان است چنان که میزان انساب است ؛ بنا بر آن که در اخبار معتبره ورود یافته : **إنه لا بیغضه إلا ولد الزنا (19)** (دشمن نمی دارد او را مگر زنازاده) ، و همچنان میزان اعمال است ، پس هر عملی که صادر می شود نه به ولایتش پس آن مردود [ است ] و به همان عمل اعتنا کرده نمی شود و وقع نخواهند گذاشت آن را در آخرت . ثابت کند ما را خدای تعالی بر ولایتش و محشورمان نماید در زمره و گروه او و زیر لوای شفاعتش .

- 
- 1- . برای خیر غدیر بنگرید به : عیون أخبار الرضا علیه السلام ، ج 1 ، ص 162 \_ 164 ، ح 22 ؛ الخصال ، ص 219 ، ح 44 ؛ مناقب آل اَبی طالب علیهم السلام ، ج 2 ، ص 34 ، الغدیر ، جلد اول و ...
  - 2- . سوره احزاب ، آیه 6 .
  - 3- . سوره مائده ، آیه 67 .
  - 4- . همان .
  - 5- . الهدایة ، ص 143 و 157 ؛ المحاسن ، ج 1 ، ص 159 ، ح 97 ؛ الکافی ، ج 8 ، ص 107 ، ح 80 ؛ السنن الکبری ، ج 5 ، ص 44 ، ح 8138 \_ 8143 ؛ مسند اَبی یعلی ، ج 1 ، ص 286 ، ح 344 و ...
  - 6- . سوره اعراف ، آیه 142 .

- 7- . سورة يونس ، آيه 87 .
- 8- . بحار الأنوار ، ج 25 ، ص 224 ، ح 20 ؛ الأمالي للصدوق ، ص 618 ، ح 843 ؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ج 2 ، ص 210 ، ح 1 .
- 9- . سورة صف ، آيه 3 .
- 10- . علل الشرائع ، ج 1 ، ص 177 ؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ج 1 ، ص 71 ، ح 297 ؛ وسائل الشيعة ، ج 10 ، ص 312 ، ح 18 .
- 11- . بحار الأنوار ، ج 39 ، ص 18 ؛ إعلام الوری ، ج 1 ، ص 366 .
- 12- . إعلام الوری ، ص 186 ، بشارة المصطفى ؛ ص 155 ؛ الغارات ، ج 1 ، ص 63 ؛ الأمالي للصدوق ، ص 157 .
- 13- . عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ج 1 ، ص 92 ؛ علل الشرائع ، ج 1 ، ص 161 ؛ روضة الواعظين ، ص 102 .
- 14- . بحار الأنوار ، ج 39 ، ص 245 .
- 15- . مصباح المتهجد ، ص 590 .
- 16- . سورة حجرات ، آيه 14 .
- 17- . به این صورت یافت نشد ، در الكافي ، ج 2 ، ص 244 به این عبارت آمده «ارتد الناس إلا ثلاثة نفر...» و در کتاب سلیم بن قیس آمده : «إن الناس كلهم ارتدوا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله غير أربعة» .
- 18- . سورة آل عمران ، آيه 144 .
- 19- . بحار الأنوار ، ج 39 ، ص 284 با کمی اختلاف ؛ اختیار معرفة الرجال ، ج 1 ، ص 211 با کمی اختلاف .

















ترجمه: پس زمانی که منتقضی گردید روزگار پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله، بر پا داشت دوست خود علی بن ابی طالب را \_ صلوات بر آنها و آل آنها باد \_ هدایت کننده؛ زیرا که پیغمبر ترساننده بود و برای هر قوم هدایت کننده [ ای ] است، پس گفت پیغمبر و حال آن که قوم در پیش منبرش بودند: هر کس من مولای او باشم پس این علی است. مولای او. پروردگارا! دوست دار هر که دوستش بدارد، و دشمن بدار هر که دشمنش بدارد، و یاری کن هر که او را یاری نماید، و خوار کن هر که او را خوار نماید. و گفت: هر که بوده باشم من پیغمبر او پس علی است امیر او، و گفت: من و علی از يك درختی می باشیم و سایر مخلوقات از درخت های متعدده هستند، و نازل کرد او را به منزله هارون از موسی، مگر این که بعد از من پیغمبری نیست، و تزویج نمود به وی خانم زنان عالمیان را، و حلال نمود برایش از مسجد خود هر چه برای خود حلال بود، و فرو بست تمام درهای مردم را که به مسجد باز شده بود الا در او را، بعد از آن امانت گذاشت در نزد وی علم و حکمت را پس گفت: من شهر علم هستم و علی در اوست، پس هر کس اراده کند حکمت را از درش بیاید، پس گفت برایش: تو برادر منی و وصی منی و وارث منی، گوشت تو از گوشت من است و خون تو از خون من است، و سازش با تو سازش با من است، و جنگ با تو جنگ با من است، و ایمان آغشته به خون و گوشت تو است چنانچه آغشته به گوشت و خون من است و تو فردای قیامت بر سر حوض کوثر جانشین منی، و تو ادا می کنی دین مرا و وفا می کنی به وعده های من، و شیعیان تو بر روی منبرها [ بی ] از نور می باشند که سفید است روهای آنها، در اطراف من می باشند در بهشت و آنها همسایگان من اند، و اگر نبودی تو یا علی! شناخته نمی شد مؤمنان بعد از من.

## فصل چهارم [ از دعا ]

فصل چهارم [ از دعا ] دعا: وَكَانَ بَعْدَهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالِ، وَنُورًا مِنَ الْعَمَى، وَحَبْلَ اللَّهِ الْمَتِينِ وَصِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمِ، لَا يَسْبِقُ بِقَرَابَةٍ فِي رَحِمٍ، وَلَا بِسَابِقَةٍ فِي دِينٍ، وَلَا يُلْحَقُ فِي مَنْقَبَةٍ، مِنْ مَنَاقِبِهِ، يَحْذُو حَذْوَ الرَّسُولِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا - وَيُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ، وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَانِيْمٍ، قَدْ وَتَرَ فِيهِ صَدَّ نَادِيدَ الْعَرَبِ، وَقَتَلَ أَبْطَالَهُمْ، وَنَاوَشَ ذُؤَبَانَهُمْ، فَأَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَادًا بَدْرِيَّةً وَخَيْبَرِيَّةً وَحَنْبِيَّةً وَغَيْرَهُنَّ، فَأَصَابَتْ عَلَى عَدَاوَتِهِ، وَأَكْبَتْ عَلَى مُنَابَذَتِهِ، حَتَّى قَتَلَ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ، وَلَمَّا قَضَى نَحْبَهُ، وَقَتَلَهُ أَشْقَى الْأَخْرَبِينَ، يَتَّبِعُ أَشْقَى الْأَوَّلِينَ، لَمْ يُمَثَّلْ أَمْرُ رَسُولٍ - اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي الْهَادِينَ، بَعْدَ الْهَادِينَ وَالْأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلَى مَقْتِهِ، مُجْتَمِعَةٌ عَلَى قَطِيعَةِ رَحِمِهِ وَإِقْصَاءِ وُلْدِهِ، إِلَّا الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفَى لِرِعَايَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ، فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَسُبِيَ مَنْ سُبِيَ، وَأَقْصِيَ مَنْ أَقْصِيَ، وَجَرَى الْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا يُرْجَى لَهُ حُسْنُ الْمُثُوبَةِ، إِذْ كَانَتْ الْآرْضُ لِلَّهِ، يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، وَسَدِّحَانُ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا، وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

لغت: قول او: « يَحْذُو حَذْوَ الرَّسُولِ » \_ به حاء مهمله و ذال معجمه \_ از حذاء که به معنی برابری کردن و اندازه گرفتن است. گفته می شود: « حذا النعل بالنعل » یعنی اندازه گرفت به کفش و با کفش دیگر و برابر نمود این را به آن، و می گویند: « حذا حذو فلان » یعنی کار کرد مثل کار کردن او. قول او: « قَدْ وَتَرَ فِيهِ » وَتَرَ الرَّجُلَ یعنی: ترسانید آن مرد را، وَوَتَرَ الْقَوْمَ یعنی: قرار داد جفت قوم را طاق، یعنی ناقص نمود ایشان را و کشت از ایشان. صنادید: جمع صندد مانند لفظ زبرج: سید شجاع. أبطال: جمع بطل \_ به تحريك \_ : مرد قوی و مبارز در معرکه و پیش رونده برای جنگ و گیر و دار. قول او: « وَنَاوَشَ ذُؤَبَانَهُمْ » ناوشه تناول در قتال و به یکدیگر نزدیک شدن برای کارزار، و طلب کردن، شتابانیدن و شتابیدن. و ذُؤَبَانُ: \_ به ضم ذال معجمه \_ جمع ذئب و معنای آن واضح است، اطلاق کرده می شود بر او کلب بر (گرگ). ذُؤَبَانُ عرب: دزدان و فقرا و درویشان است. قول او: « أَحْقَادُ » از حقد که به معنی عداوت است. قول او: « أَصَابَتْ عَلَى عَدَاوَتِهِ » \_ به ضاد معجمه \_ به معنی مواظبت و امساک [ و ] کینه در دل گرفتن است، أَصَابَتْ عَلَيْهِ یعنی: در دل برای او کینه گرفت، و أَصَابَتْ فَلَانًا یعنی: لازم شد او را، و ناکثین آنان که بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام را شکستند مانند اصحاب جمل، چنانچه قاسطین آنان اند که انحراف نمودند از او مثل اصحاب صفین، و مارقین آنان که از دین بیرون رفتند چنانچه بیرون رود سهم از قوس و ایشان همان ظالمان اند که بر او خروج کردند مانند اصحاب نهروان. نحب: \_ بحاء مهمله \_ موت و حاجت و مدت. إقضاء: به معنی إبعاد یعنی دور کردن. و تشرید: یعنی پراکنده نمودن و راندن. أقصاه: یعنی او را در محل دورتر قرار داد.

اعراب: قول او: « هُدًى مِنَ الضَّلَالِ وَ نُوراً مِنَ الْعَمَى » زمانی که هدی اسم معنی شود، مانند نور معطوف بر آن جایز نمی شود خبر بودن اینها از اسم عین، پس چاره نیست از تأویل آنها به معنی هادی و منور، یا قرار دادن آنها از قبیل «زید عدل» از باب مبالغه؛ چون به درستی که هدایت ضد ضلالت و گمراهی، و نور ضد عمی و نایبایی است، و ضد با ضد در طرف مقابل است، پس ابعاد به آن لازم می آید، پس گویا گفته شده: «إبعاداً به سبب الهداية من الضلال و به سبب النور من العمى». قول او: « حذو الرسول » حذو مفعول مطلق نوعی است مثل: ضربت ضرب الأُمیر. قول او: « علی التأویل » علی برای استعلاء است با مدخولش بر «یقاتل» متعلق است، و مقاتله مبنی و مؤسس بر تأویل بود، و اگر نه چنین باشد پس اهل توحید و اهل قرآن جایز نباشد مقاتله مسلم با او؛ به جهت این که شهادتین اثر آنها حفظ دماء و اموال است چنان که در فصل سابق گذشت، مگر این که گاهی برای بعضی فرقه ها از فتنه ها و بدعت ها اتفاق افتد به حیثی که موجب ارتداد و خروج از دین می گردد، و نمی داند آن را مگر امام علیه السلام؛ زیرا که تأویل قرآن را می داند، پس ظاهر شد و تبیین یافت این که قتال آن بزرگوار با ایشان مبنی بر تأویل قرآن بود. قول او: « یتبع أشقی الأولین » جمله حالیه است از فاعل «قتله»، یعنی این که قتل او امیرالمؤمنین علیه السلام را تبعیت است شقی ترین اولیان عاقر (پی کننده) ناقه صالح را؛ زیرا چنان که ناقه صالح از آیات خدا بود، خارج نمود آن را از سنگ به اعجاز و خارق عادت و برای قوم در آن منفعت های چندی بود، از جمله آنها این که چشمه قوم برای کافی نبودنش، آب آن يك روز مخصوص ناقه بود و روز دیگر مخصوص قوم؛ چنان که در آیه شریفه به آن اشاره کرده: «ة ذیه ناقةُ الله لکم ءایة فذروها تا کُل فی ارض الله ولا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب الیم» (1) [إلى قوله](#): «لَهَا شَرِبٌ وَ لَکُمْ شَرِبٌ یَوْمَ مَعْلُومٍ» (2) و همچنین امیرالمؤمنین آیه ای از آیات خدا بود و منافع او واضح بود، با وجود منافعش ملت را بکشت او را شقی ترین اشقیاء و شقی تر از پی کننده ناقه صالح. قول او: « وَ جَرَى الْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا یُرْجَى لَهُ حَسُنُ الْمُثُوبَةِ » قولش «بما» متعلق است به «جری» یعنی: جاری شد قضای خدا برایشان به مظلومیت و مقهوریت و غصب حقوق و سد ابواب و ترک مراعات مودت و دوستی که وصیت شده بود به آن مر ایشان را تا به غیر اینها از مصائب وارده که برای آنها امید گرفته می شود به حکم این که با عسر، یسر است و این که صبر کلید فرج است و این که تسلیم برای امر خدا او را مقامی عظیم و مراتب عالیه است. قول او: « إذ کانت » تعلیل است این مطلب را یعنی: مالک، تصرف می کند در ملک خود آنچه می خواهد، پس اگر غصب کرده شود حق آل محمد وقت قلیلی از زمان با صبر ایشان بر قضا و راضی بودنشان به آنچه برسد آنان را، پس به تحقیق عوض داد خدا از آن به ملک طویل و سلطنت تا مه در دنیا و آن سلطنت آل محمد است. قول او: « و سبحان ربنا » و سبحان، مفعول مطلق نوعی است یعنی: تسبیح می کنم مثل تسبیح رب خودمان (مثل تسبیحی که خدا ذات خود را به آن تسبیح کرده)؛ چنانچه ابن هشام گفت؛ زیرا که هر تسبیح پسندیده نیست و هر تنزیه مرضی نه، این معنی در آن وقت است که مصدر مبنی به فاعل باشد، و اگر مبنی به مفعول شود پس معنی واضح است یعنی: تسبیح می کنم تسبیح رب معبود به حق (مثل آن تسبیحی که مخلوقات برای رب معبود به حق می کنند) نه معبودات باطله. قول او: « إن » در «إِنْ كَانَ وَعَدُ رَبُّنَا» مخففه از مثقله است و به همین جهت لام در خبر کان [لمفعولاً] که بعد از آن واقع است داخل شده.

1- . سوره اعراف، آیه 73.

2- . سوره شعراء، آیه 155.



بلاغت: قول او: « حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ » تعبیر به حبل از امیرالمؤمنین علیه السلام استعاره مصرّحه است که «مشبه به» ذکر شده و اراده کرده شده به آن «مشبه»، و وجه شبه اسباب نجات بودن او است از غرق و حرق در مصنیق بئر (در تنگنای چاه) و لجه بحر و وسط دریا، مانند غریق که به هر گیاه خشک و خس و خاشاک چنگ می زند، پس وقتی که به حبل قویم و متینی تمسک نمود و به ریسمان با دوام و محکمی چنگ زد منقسم نمی شود و گسیخته نگردد و می رساند او را به ساحل و نجاتش می دهد و از موت و مرگ می رهاند، پس آن همان نجات مسیب از اعتصام به حبل است. پس همچنین غرق شونده در ظلمت های جهل و کفر، نجات نیابد مگر به اعتصام به اسباب هدایتی که از جانب خدای تعالی نصب کرده شده است، و همین است معنی انتساب به خدا؛ زیرا که این حبل از جانب خدای تعالی آماده شده است. و قول او: « متین » استعاره ترشیحیه است برای بودن آن از ملائمت «مشبه به» چنانچه انشاب (در بردن ناخن به چیزی از ملائمت اظفار است در «أنشبت المنيّة أظفارها» فرو برد مرگ چنگال ها و ناخن های خود را. و همچنان است کلام در «صراط» پس آن استعاره مصرّحه است چنانچه «مستقیم» استعاره ترشیحیه است، و وجه شبه در تشبیه علی علیه السلام به صراط، موصل به مطلوب بودن او است و آن مطلوب جنت است یا رضوان (خشنودی) خدا و رسیدن و فائز شدن به مراتب عالیّه و امثال آنها. قول او: « وَ نَاوَسَ دُؤْبَانَهُمْ » ذوبان استعاره مصرّحه است، اراده شده به آن اشرار عرب به مشابهت شرارت و دزدی و فساد کردن و اذیت نمودن، و «مناوشه» ترشیح است. قول او: « فَأَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ » اراده اشیاء ودیعه گذاشته شده از احقاد استعاره مکنیه است و اثبات ایداع به آنها با قولش: « فَأَوْدَعَ » استعاره تخیلیّه است چنانچه در قول ایشان: « أنشبت المنيّة أظفارها » هم بدین قرار است، و وجه شبه این که اشیاء مودّعه چنانچه به عینها محفوظ است و تغیر و تبدل نمی پذیرد چنانچه آن شأن ودیعه است، پس همچنین است احقاد و اظغان مکنونه و کینه ها و بغض های مدفونه در قلوب اولیاء مقتولین و دل های دوستان کشته شدگان در آن غزوات نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام برای عمده و اصیل بودنش در همان معارك، باقی نماند خانه ای مگر این که برای آن خانه ماتمی بر پا کرد. قول او: « فَأَضْبَت » یا بر ابعجام ضاد (بالضاد با نقطه خواندن) پس استعاره نیست در آن، بلکه همان به معنی الزام و امساک است بنا به آنچه شناختی، اما اگر به صاد مهمله باشد از صبّ الماء (ریخت آب را) پس آن استعاره تخیلیّه می شود. قلوب چنانی که همان مرجع ضمیر فاعل است تشبیه شده در نفس به آبهای ریزان، استعاره به کنایه است و وجه شبه استیلاء و استیعاب لقم دست یافتن به چیزی است.

معنی: قول او: «لَا يُسَبِّحُ بِقَرَابَةِ فِي رَحِمٍ وَلَا بِسَابِقَةِ فِي دِينٍ» اما قرابت در رحم پس او پسر عم حضرت رسول است با قطع نظر از بودنش برادری کننده وی را و داماد برایش و پدر دو سبط (حسین علیهما السلام) اش، پس این ارتباط نسبی میان او و میان رسول مخصوص به او است، سبقت نمی کند به او در این ارتباط يك نفر. آری خدشه ممکن است در آن با عباس و حمزه دو عم رسول؛ زیرا که آنان نزدیک ترند از پسر عم برای بودنشان در درجه اولی، اما آن مدفوع است به آنچه وارد شده در اخبار در این مقام در اولویت علی علیه السلام از عباس به مواریث نبوت به این که: «أعیان بنی الأمّ اولى من بنی العلات». چون به درستی که عبد الله و أبو طالب از يك پدر و مادر متولد هستند، اما عباس و غیر او از مادران مختلف، و اگر از این جواب اغماض کنیم و چشم بپوشیم پس می گوئیم: بعید نیست در این عبارت قرار دادن قرابت رحم، و سبقت [در] دین به هیئت اجتماع، مانند خاصه مرکبه در قولمان: «الخفافش طائر ولود» (شب پره پرندۀ ولود \_ بدون تخم زاینده و شیرده \_ به خلاف سایر طیور است) پس اگر اقرب بودن «عم» را از «ابن عم» قبول کنیم پس در دین سابقه نیست ایشان را، پس حمزه قبول نمود اسلام را در سال سیّم از بعثت، و عباس پس از هجرت به مدینه بعد از غزوه بدر، اما علی علیه السلام پس به او صلی الله علیه و آله ایمان آورد در روز ثانی پیش از همه کس و سبقت ننمود به او در دین، احدی و نفری از مردان، پس خدای راست خیر کثیر آن بزرگوار. مسبق در قرابت رحم و سابقه دین نیست و ملحق از حیثیت فضیلت و منقبت نه. قول او: «وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٌ» یعنی این که آن بزرگوار زمانی که در افعال و اقوال و حرکات و سکونات خود غرضش رضای خدا شد و منظورش رضوان الهی بود، پس اعتنا به رضای مخلوق یا سخط و خشم وی نمی کرد و می گفت و می فرمود آن سخن را که خدا به آن راضی می شود و خشنود می گردد، هر چندی که خلق به آن خشم کنند، نه چنان که کرد آن را خطیب در دمشق حتی فرمود او را سجاد علیه السلام: ويحك أيها الخاطب، اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق! وای بر تو ای خطبه خواننده! گرفتی رضای مخلوق را به عوض دادن به آن خشم خالق را! (1) و در مراعات رضای خالق چنان بود که ملاحظه نمی کرد خویشی و قرابت خود را، حتی این که نظر نکرد به برادر خویش عقیل آن موقع که او از اسرای بدر بود، با این که ملتجی شد به وی به سبب اخوت و برادری، و مراعات ننمود حقوق خواهری را در خانه امّ هانی روز فتح مکه وقتی که داخل شد به آن خانه برای بیرون آوردن مقصرین، و گفت در حق دختر خود امّ کلثوم در قضیه قلابه ای که عاریت گرفته بود آن را از خازن بیت المال تا سه روز، پس علی علیه السلام ملتفت به آن شده و عتاب کرد دخترش را، بعد از آن ابن ابی رافع را بخوانده وی را عتاب کرده پس عرض کرد: عاریه دادم آن قلابه را به او به شرط ضمان (یعنی اگر تلف و ضایع شود باید از عهده آن برآید). پس حضرت آن وقت فرمود: اگر همین (شرط ضمان) نبود هر آینه امّ کلثوم اول هاشمیه می شد که باید دستش بریده شود (2)، تا به غیر اینها از حالات منقوله اش که کاشف است از تصلّب او در امر دین بدون ملاحظه ملامت و نه عتاب. قول او: «فَأَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَاداً بَدْرِيَّةً». شارح می گوید: اما «احقاد بدریه» پس واضح است؛ به جهت این که محاربه با اهل مکه و عمده در ایشان بنو امیه بوده، و همچنین است «احقاد حنینیه»؛ چه به درستی که محاربه هر چند که با طایفه هوازن بوده، الا این که اهالی مکه \_ و از آنان است بنو امیه \_ ظاهر شد از ایشان در این غزوه بعضی اقدامات از متزلزل و مضطرب بودنشان از جهت فتح مکه، قریب به يك ماه یا دو ماه پیش از این، حتی این که پیغمبر صلی الله علیه و آله اکثر ایشان را از غنیمت های حنین قسمت کثیره عطا فرمود و انصار را نداد، و نبود این مگر برای تألیف قلوب و جلب ایشان و برای بستن باب فتنه و فساد آنان، و اینها همه واضح است. و جز این نیست که اشکال در «احقاد خیبریه»؛ است زیرا که محاربه با یهود بود و ظاهر نشد بعد از نبی صلی الله علیه و آله نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام چیزی که صحیح شود انتساب آن به آثار این محاربه، لکن جواب ممکن است از آن به این که فتح زمانی که در این غزوه [واقع شد]، به نام نامی و اسم سامی امیرالمؤمنین علیه السلام و قلع او باب خیبر را [بود] که از اخبار و سیر معروف است حتی در آن باره اشعار و ابیات هم گفته شده؛ چنانچه در قصیده ابن ابی الحدید است: یا قالع الباب الذي عن حملها عجزت أكفّ أربعون و أربع (3) (ای کننده دری که از حمل آن دست های چهل و چهار نفر عاجز می شد!) با این که مردان صحابه منهزم شد هر فردی از ایشان با لشکرش [پیش] از او در ایام



سابقه و با انهزام و گریختن خودشان در یوم گذشته امید می گرفت هر یکی از ایشان دادن پیغمبر رایت نصرت اثر را فردا برای خودش به جهت وعده پیغمبر که به فرمایش خودش کرده بود «لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ (4)» (البته می دهم فردا این رایت را به مردی که دوست می دارد خدا و رسولش را و دوست دارد او را خدا و رسول وی) برای مأیوس بودن ایشان از حضرت شاه مردان به جهت مبتلا بودنش به شدت به درد چشم، پس وقتی که فردا شد پیغمبر صلی الله علیه و آله علی را بخواند و او چشمش درد می کرد، بنا به فرموده حضرت نبوی حاضر شد، پس عَلم را به وی عطا فرمود پس از آن که شفا داد چشمش [را] به لعاب شریف خود و گفت: اللهم احفظه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و شماله (5)، و قه الحرّ و البرد... (6) (بار پروردگار! حفظ کن او را و پاسش دار از پیش و از پس و از راست و چپش، و نگاهش دار از گرمی و حرارت و سردی و برودت) تا آخر آنچه که فرمود. و از آشکار و بدیهی است این که اینها اسباب عظیمه است اصحاب کبار را برای کینه و عداوت، چنانچه فرار و گریختن در غزوه حنین در اوّل امر وقتی که رسید بدیشان عین سوء و نظر بد به سبب ملاحظه کثرت لشکر اسلام و عدم بقای اصحاب با نبی مگر قلیلی و کمی که قریب به ده می شد] ند [، و از همان باقی شونندگان و فرار نکنندگان بود امیرالمؤمنین علیه السلام، حتی این که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون هزیمت و گریختن اصحاب را دید عمش عباس را که جمهوری الصوت بود امر فرمود به این که ندا کند و بخواند ایشان را، پس عباس به صوت بلندتر خود گفت: «يا أصحاب سورة البقرة، و يا أهل بيعة الشجرة، أين تقرّون؟!» (7) (ای اصحاب سوره بقره! و ای اهل بیعت شجره! به کجا می گریزید؟! بعد به درستی که پیغمبر با بودنش که شعر نمی خواند مگر با حالت انکسار و شعر نمی فرمود \_ چنانچه در آیه شریفه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ» (8) اشاره [بدان] هست \_ به کلام موزونی تکلم [نمود].

- 
- 1- . مشير الأحزان، ص 81؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 137؛ مقتل الحسين عليه السلام، أبو مخنف، ص 227.
  - 2- . مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج 1، ص 375؛ حلية الأبرار، ج 2، ص 287، ح 6.
  - 3- . شرح القصائد الهاشميات و العلويات، ص 14.
  - 4- . الدعوات، ص 63؛ الكافي، ج 8، ص 351؛ علل الشرائع، ج 1، ص 163.
  - 5- . الكافي، ج 8، ص 278؛ بحار الأنوار، ج 20، ص 203.
  - 6- . عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج 1، ص 66.
  - 7- . الأمالي شيخ مفيد، ج 1، ص 142؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج 1، ص 166؛ بحار الأنوار، ج 20، ص 118؛ تفسير القمي، ج 1، ص 287.
  - 8- . سوره يس، آيه 69.







## كشف غطاء الكربة عن وجه دعاء الندبة

### اشاره

كشف غطاء الكربة عن وجه دعاء الندبة تأليف : محدث أرموى تنظيم و تصحيح : سيد صادق حسيني اشكوري

## درآمد

## الف . نام کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

درآمد درباره مؤلف این اثر ، دانشمند خبیر و پرمایه ، مفتخر اندیشمندان معاصر ، و محقق برجسته و خدوم ، بایسته ها و شایسته ها در این مجموعه و جز آن گفته و نوشته شده است . سخن از دعای ندبه \_ که کتاب حاضر شرحی بر آن است \_ نیز در این مقال بی معناست ؛ چرا که نکات مهم و جوانب مختلف آن در این شرح بررسی شده است . لذا فقط در این کوتاه نوشتار به ذکر نکاتی چند درباره این اثر می پردازیم که گمان می رود توجه بدانها ضروری است :

الف . نام کتابمؤلف بر حسب نذر شرعی که داشته به شرح حاضر بر دعای ندبه با عنوان نشر الكربة في شرح الندبة پرداخته و بنا داشته که شرحی مفصل تر با نام نشر لواء الكربة في شرح دعاء الندبة بنگارد . کلمات مؤلف در مقدمه نشان می دهد شرح مفصل را نیز تألیف نموده ، و از سخنان فرزند برومند وی ظاهر می شود که شرح مفصل در مجلدات فراوان تألیف شده ، ولی هر دو شرح تکمیل نشده است . از طرفی دیگر، گمان می رود بنای مؤلف آن بوده که فقط يك شرح بنگارد ؛ چون در شرح حاضر به تفصیلهایی پرداخته است که از يك شرح مختصر انتظار نمی رود ، و صفحاتی که خوانندگان عزیز ملاحظه می فرمایند در واقع هنوز مقدمات کتاب و فقط شرح چند فقره متفرقه از دعای ندبه است . ولی این گمان را شیوه کاری مرحوم محدث ارموی مردود می نماید ؛ چرا که او از تکرگرای در حاشیه زدن و افزودن مطالب علمی باکی نداشته است . مؤلف ، بعدها نام دیگری بر کتاب حاضر \_ که شرح مختصر وی است \_ با عنوان کشف غطاء الكربة عن وجه دعاء الندبة (انتخاب کرده) و آن را بر صفحه اول اوراق آن درج نموده است .

**ب . ترتیب مطالب****ج . تاریخ تألیف**

ب . ترتیب مطالبد فتری که مؤلف ، مطالب را در آن یادداشت کرده حالت پیش نویس داشته و از کیفیت نگارش صفحات برمی آید که مؤلف بنا داشته پس از تکمیل به پاك نویس آن بپردازد ، لذا در نحوه ارائه مطالب ، سبک نگارش آن و ربط بین مطالب خللی پیش آمده است . جهت حفظ امانت در متن ، کیفیت نگارش متن را همان گونه که بود عرضه نمودیم و فقط در ترتیب صفحات و مطالب ، جابه جایی های مختصری انجام شد تا ارتباط مطالب با یکدیگر بهتر حفظ گردد .

ج . تاریخ تألیف در لابه لای یادداشت های مؤلف چند تاریخ به چشم می خورد که سال های شروع به تألیف و مشغول بودن مؤلف بدان را نشان می دهد و از طرفی دیگر پراکنده بودن مطالب و پیش نویس بودن کتاب را تصحیح می نماید . تواریخ بدان گونه که در کتاب آمده بدین قرار است: 4 رمضان المبارک 1361 : سالی است که عالم جلیل میرزا محمد علی آقا صاحب ریحانة الأدب به قم مشرف شده و بر حسب تقاضای مؤلف ، دعای ندبه را از روی نسخه خطی مزار ابن مشهدی که در کتاب خانه مرحوم آية الله نجفی مرعشی موجود بوده استنساخ کرده و برای وی تحفه آورده است . این تاریخ نشان می دهد که مؤلف در آن اوان یا مشغول شرح بوده و یا اقلأ از این تاریخ شروع به نگارش آن نموده است . 2 محرم الحرام 1365 مطابق با 16/8/1324 شمسی : فایده ای را نوشته است در اعتبار دعای ندبه با استفاده از عبارت « و عرجت بروحه إلی سمانك » . عید اضحی از سنه 1363 هجری قمری: فایده ای را به نقل از حاشیه استبصار نقل نموده است . 5 صفر 1364 هجری قمری : درباره تعبیر به « نصر الله وجهه » بیانی دارد . 12 ربیع الاول 1364 هجری قمری : مطلبی را از نسخه خطی مهج الدعوات ابن طاووس نقل نموده است . 24/2/2 شمسی : هنگام شرح عبارت «عقید عز لا یسامی » این تاریخ را ثبت کرده است . 29/11/23 شمسی : فایده ای را درباره «عرجت بروحه » به نقل از میرزا مهدی اصفهانی هنگام تشریف فرمایی وی به تهران جهت معالجه نقل کرده است . روز دوشنبه : بدون تذکر به تاریخ دقیق تر ، خطبه حضرت زهرا علیها السلام را در منزل امام جمعه از منبر شیخ جواد عراقی شنیده است . این تاریخ ها نشان می دهد که مؤلف در طول چهار سال \_ بین سال های 1361 قمری تا 1365 \_ بدین شرح اشتغال داشته است ، ولی نه به طور جدی و مداوم ، بلکه مطالبی که به نظرش می آمده یا در کتاب های مختلف می دیده یادداشت می کرده و با نگرشی محققانه آنها را بررسی می کرده است .

**د . تألیف شصت ساله**

د . تألیف شصت ساله از جمله کتاب هایی که در ضمن تألیفات محدث بدان بر می خوریم «کشف الکربة فی شرح دعاء الندبة» است که دکتر علی محدث ، فرزند مؤلف ، درباره آن می نویسد : این کتاب نتیجه شصت سال کار آن فقید است . او به دعای ندبه عشق فراوانی داشت و از آغاز جوانی خود به آن دعا اهتمام می نمود ، و از چند تن از استادان خود خواسته بود آن را شرح نمایند که ایشان نیز خواسته او را اجابت نمودند و یکی از آنان آن را در ارجوزه ای منظوم ساخت . آن شروع در کتاب خانه او موجود است و در الذریعه شیخ آقا بزرگ تهرانی معرفی شده است . خود آن فقید چون آن شروع را کافی و شافی نیافت از همان دوره جوانی به شرح دعای ندبه اهتمام ورزید و تا آخر عمر به آن مشغول بود . خصوصاً در اواخر عمر چند سالی مستقیماً به آن پرداخت ، ولی از آن جا که آن مرحوم وسواس عجیبی داشت که مطلبی را فروگذار نکند ، موفق نشد تألیف آن را خود به پایان برد و به چاپ رساند (1) . نگارنده گوید : به تصریح فرزند شادروان محدث ، مجلداتی از این شرح در نزد خانواده محترم موجود است که امیدواریم در فرصتی مناسب به زیور طبع آراسته گردد . بنا براین ظاهر آن است که نوشته حاضر پیش نویس یا مقدمه آن شرح مفصل بوده است که اینک تقدیم خوانندگان گرامی می گردد . ناگفته نماند : شارح ، ترجمه ای نیز بر دعای ندبه \_ یا شرح آن \_ با عنوان ترجمه وسیلة القرية فی شرح الندبة نگاشته که ظاهراً آن نیز ناتمام مانده است .

---

1- . آینه پژوهش شماره 80 ص 36 به نقل از تعلیقات نقض ، ص 16 .



## تذکر

تذکر 1 \_ پانوشت هایی که از مرحوم مؤلف بود در پایان آنها عبارت « منه » درج شده است . 2 \_ برای استفاده بهینه از شرح، عناوین زیادی بین [ ] افزوده شده است . 3 \_ متن دعای منقول از مخطوطه مزار ابن مشهدی را چون با نسخه متداول فرق هایی داشت در تصحیح کنونی عیناً درج کردیم و افتادگی های آن را نیز \_ که از کاتب یا اصل نسخه بوده \_ بین قلاب [ ] درج نمودیم . فقراتی نیز به طور کامل در مخطوطه مزار نیست که آنها را نمی توان افتادگی نسخه تلقی کرد ، بلکه ممکن است روایت وی بدان گونه بوده است . جهت مشخص شدن موارد ، آنها را نیز بین قلاب تذکر داده ایم . \*\*\* جای بسی تأسف است که مؤلف ، قبل از تکمیل این اثر ، رخت از دیار فانی به سوی جایگاه ابدی بربست و این تحقیق عمیق را در نیمه راه بر زمین گذاشت . امید که چاپ این قسمت از شرح \_ علاوه بر آثار علمی \_ راهی برای تحقیق بیشتر در عرصه این دعای مهم ، پیش روی دانش پژوهان و علم دوستان بگشاید .

**مقدمه مؤلف**

مقدمه مؤلف بسم الله الرحمن الرحيم و به أسئ تَعِين الحمد لله ، و سلام على عباده الذين اصطفى . و بعد : نظر به آن که دعای شریف ندبه مشتمل بر مطالب عالیہ و مضامین متعالیہ است و بر حسب نذر شرعی بر این بنده فرض گردیده است که آن را شرح نماید ، بنا براین ، این مختصر مسمی به نشر الکربة فی شرح الندبة را نوشته و در دسترس پویندگان شاه راه دین و جویندگان سرمنزل یقین می گذارم ، و پس از استمداد از ذات مقدس الهی به وسیله واسطه فیوضات نامتناهی \_ اعنی امام زمان محمد بن الحسن عجل الله فرجه ، که دعای مذکور راجع به آن حضرت و در حکم زیارت اوست \_ راه مقصود را می سپارم ، و تفصیل مطالب به نحو مبسوط محوّل به شرح مفصل این جانب است که نشر لواء الکربة فی شرح دعاء الندبة نام دارد ، و امیدوارم که خدا این خوشه چین خرمن علوم دینی جلال الدین بن قاسم الحسینی \_ ختم الله له بالحسنى \_ را موفق به اتمام هر دو شرح چنان که موافق رضای اوست بنماید ، و آنها را ذخیره عقبا برای شارح و والدین او بفرماید .

بسمه تعالی این چند ورق [ را ] که متن دعای شریف ندبه است ، عالم جلیل آقا میرزا محمدعلی آقا فاضل معاصر مؤلف تألیفات جلیله از قبیل ریحانة الأدب و فرهنگ نوبهار و غیره موقع تشریفشان به قم بر حسب تقاضای این جانب از مزار شریف محمد بن المشهدی قدس سره که در کتاب خانه آقا سید شهاب الدین نجفی که در قم مجاورند وجود دارد استنساخ کرده و بدین جانب تحفه آورده است ، شکر الله سعیه . 4 رمضان المبارك 1361 جلال الدين الحسينی

## دعاء الندبة

دعاء الندبة قال محمد بن أبي قرة نقلاً من كتاب أبي جعفر محمد بن الحسين بن سفيان البزوفري رضى الله عنهما هذا الدعاء ، و ذكر فيه أنه الدعاء لصاحب الزمان \_ صلوات الله عليه و عجل فرجه و فرجنا به \_ و يستحب أن يدعى به في الأعياد الأربعة : الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا . اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ اسْتَحْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ إِذْ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ مَا عَدَدَكَ مِنَ النَّعِيمِ (1) الْمُقِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَ لَا اضْطِحَالَ بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الرُّهْدَ فَيَدْرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدِّينِيَّةِ ، وَ زُخْرُفِهَا وَ زَبْرُجِهَا ، فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ ، وَ عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ . فَحَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِّ وَ الشَّأْنَ الْجَلِيلِي . وَ أَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ ، وَ كَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ ، وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ ، وَ جَعَلْتَهُمُ الدَّرَائِعَ إِلَيْكَ ، وَ الْوَسِيلَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ . فَبَعْضُ أَسَدِ كَنْتَهُ جَنَّتَكَ إِلَى أَنْ أُخْرِجْتَهُ مِنْهَا ، وَ بَعْضُ حَمَلْتَهُ فِي فُلْكَكَ وَ نَجَّيْتَهُ وَ مَنْ آمَنَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِرَحْمَتِكَ ، وَ بَعْضُ اتَّخَذْتَهُ [لِنَفْسِكَ] خَلِيلًا ، وَ سَأَلَكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ، فَأَجَبْتَهُ وَ جَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا ، وَ بَعْضُ كَلَّمْتَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْعِلْمِ تَكْلِيمًا . وَ جَعَلْتَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ رِذَاءً وَ وَزِيرًا ، وَ بَعْضُ أَوْلَدْتَهُ مِنْ غَيْرِ أَبِي ، وَ آتَيْتَهُ الْبَيِّنَاتِ ، وَ أَيَّدْتَهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ . وَ كُلُّ شَيْءٍ رَعَتْ لَهُ شَرْبَعَةٌ وَ نَهَجَتْ لَهُ مِنْهَا جَا ، وَ تَخَيَّرْتَ لَهُ أَوْصِيَاءَ مُسْتَحْفَظًا بَعْدَ مُسْتَحْفَظٍ مِنْ مُدَّةٍ إِلَى مُدَّةٍ ؛ إِقَامَةً لِدِينِكَ ، وَ حُجَّةً عَلَى عِبَادِكَ ، وَ لِنَيْلِ يَرْوَلِ الْحَقِّ عَنْ مَقَرِّهِ ، وَ يَغْلِبُ الْبَاطِلَ عَلَى أَهْلِهِ ، وَ لَا يَقُولُ أَحَدٌ لَوْلَا أُرْسِلْتُ إِلَيْنَا رَسُولًا [مُنذِرًا] ، وَ أَقَمْتَ لَنَا عِلْمًا هَادِيًا ] ، فَتَتَبَعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَحْزَى ، إِلَى أَنْ انْتَهَيْتَ بِالْأَمْرِ إِلَى حَبِيبِكَ وَ نَجِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ . فَكَانَ كَمَا انْتَجَبْتَهُ سَيِّدًا مِنْ خَلْقَتِهِ ، وَ صَدَقَتْهُ مِنْ أَصْطَقِيَّتِهِ ، وَ أَفْضَلَ مِنْ اجْتَبَيْتَهُ ، وَ أَكْرَمَ مِنْ اعْتَمَدْتَهُ . فَدَلَّمْتَهُ عَلَى أَنْبِيَائِكَ ، وَ بَعَثْتَهُ إِلَى ، الثَّقَلَيْنِ مِنْ عِبَادِكَ ، وَ أَوْطَأْتَهُ مَشَارِقَكَ وَ مَغَارِبَكَ ، وَ سَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ ، وَ عَرَجْتَ بِهِ إِلَى سَمَاوَاتِكَ ، وَ أَوْدَعْتَهُ عِلْمَ [ مَا كَانَ وَ ] مَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِكَ . ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ ، وَ حَفَفْتَهُ بِجَبْرَيْلَ وَ ميكائيلَ وَ الْمُسَوِّمِينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ ، وَ وَعَدْتَهُ أَنْ يُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ . وَ ذَلِكَ بَعْدَ أَنْ بَوَّأْتَهُ مَبْوَأَ صِدْقٍ مِنْ أَهْلِهِ ، وَ جَعَلْتَ لَهُ وَ لَهُمْ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ، لِلَّذِي بِيَكَّةَ مَبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ . فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ ، وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا . وَ قُلْتَ : « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا » (2) . ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ \_ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ \_ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ : « قُلْ لَا [ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ] » (3) وَ قُلْتَ : « قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ » ، وَ قُلْتَ : « مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مِنْ شَاءِ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا » ، فَكَانُوا هُمْ السَّبِيلَ إِلَيْكَ وَ الْمَسْلَكَ إِلَى رِضْوَانِكَ . فَلَمَّا انْقَضَتْ أَيَّامُهُ وَلِيَّتْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ \_ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمَا \_ وَ إِلَيْهِمَا هَادِيًا إِذْ كَانَ هُوَ الْمُنْذِرُ ، وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ . فَقَالَ وَ الْمَلَأُ أَمَامَهُ : « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ » ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ . وَ قَالَ : « مَنْ كُنْتُ أَنَا نَبِيَّهُ فَعَلِيٌّ أَمِيرُهُ » . وَ قَالَ : « أَنَا وَ عَلِيُّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ ، وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى » . وَ أَحَلَّهُ مِنْ مَحَلِّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَقَالَ [ لَهُ ] : « أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي » . وَ زَوَّجَهُ ابْنَتَهُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ، وَ أَحَلَّ لَهُ فِي مَسْجِدِهِ مَا حَلَّ لَهُ ، وَ سَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ ، ثُمَّ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَ حِكْمَتَهُ فَقَالَ : « أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ ، وَ عَلِيُّ بَابُهَا ، فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا » . ثُمَّ قَالَ : « أَنْتَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي ، لَحْمِكَ ، مِنْ لَحْمِي وَ دَمِكَ مِنْ دَمِي ، وَ سِدْلُكَ سِدْلِي ، وَ حَرْبُكَ حَرْبِي ، وَ الْأَيْمَانُ مُخَالِطُ لَحْمِكَ وَ دَمِكَ ، كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَ دَمِي ، وَ أَنْتَ غَدَا عَلَى الْحَوْضِ مَعِي ، وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي ، وَ أَنْتَ تَقْضِي دِينِي ، وَ تُنْجِزُ عِدَاتِي ، وَ شِيعَتُكَ عَلَى مَسَابِرِ مَنْ نُورٍ ، مُبَيَّضَةٌ وَ جُوهُهُمْ حَوْلِي فِي الْجَنَّةِ وَ هُمْ جِيرَانِي ، وَ لَوْلَا - أَنْتَ - يَا عَلِيُّ - لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُ (4) بَعْدِي » . فَكَانَ بَعْدَهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالِ ، وَ نُورًا مِنَ الْعَمَى ، وَ حَبْلَ اللَّهِ الْمَتِينِ ، وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمِ . لَا يُسَبِّحُ بِقِرَابَةٍ فِي رَحِمٍ ، وَ لَا يَسْبِقُهُ فِي دِينٍ ، وَ لَا يُلْحِقُ فِي مُتَقَبَّةٍ مِنْ مَنَاقِبِهِ ، يَحْدُو حَذْوَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ إِلَيْهِمَا ، وَ يُفَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ ، وَ لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَانِمٍ . قَدْ وَ تَرَفِيهِ صَنَادِيدُ الْعَرَبِ ، وَ قَتَلَ أَبْطَالَهُمْ ، وَ نَاهَسَ ذُؤَبَانَهُمْ ، فَأَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَادًا بِدَرِيَّةٍ وَ خَيْبَرِيَّةٍ وَ حَنْبِيَّةٍ وَ غَيْرِهنَّ ، فَأَضَبَّتْ عَلَى عِدَاوَتِهِ ، وَ أَكْبَتَتْ عَلَى مُنَابَذَتِهِ ، حَتَّى قَتَلَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِيَةَ طِينَ وَ الْمَارِقِينَ . وَ لَمَّا قَضَى نَحْبَهُ وَ قَتَلَهُ اللَّهُ قَى الْآخِرِينَ يَتَّبِعُ أَشْقَى الْأَوْلِينَ ، لَمْ يُمَثَّلْ أَمْرُ رَسُولِ

اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ ، وَ الْأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلَى مَقْتِهِ ، مُجْتَمِعَةٌ [ عَلَى ] قَطِيعَةٍ رَحِمِهِ وَإِفْصَاءَ وَلَدِهِ ، إِلَّا الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفِي لِرِعَايَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ ، فُقُتِلَ مَنْ قُتِلَ ، وَ سُبِيَ مَنْ سُبِيَ وَ أَقْصِيَ مَنْ أَقْصِيَ ، وَ جَرَى الْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا يُرْجَى لَهُ حُسْنُ الْمَثُوبَةِ ، إِذْ كَانَتْ الْأَرْضُ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ ، وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ . وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ، وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ . فَعَلَى الْآئِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا - فَلَيْتِكَ الْبَاكُونَ ، وَ يَا هُمْ فَلَيْتَ دُبِ النَّادِبُونَ ، وَ لِمِثْلِهِمْ فَلَتَ ذَرْفِ الدُّمُوعِ ، وَ لِيَصْرُخِ الصَّارِحُونَ ، وَ يَضْحَجَ [ الضَّاحُونَ ] ، وَ يَعْجَجُ الْجَارِعُونَ (5) . أَيَّنَ الْحَسَنُ ، أَيَّنَ الْحَسَيْنُ ؟ أَيَّنَ ابْنَاءَ الْحَسَيْنِ ؟ صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ ، وَ صَادِقٌ بَعْدَ صَادِقٍ ؟ أَيَّنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ ؟ أَيَّنَ الْخَيْرَةُ بَعْدَ الْخَيْرَةِ ؟ أَيَّنَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ ؟ أَيَّنَ الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةُ ؟ أَيَّنَ الْأَنْجُمُ الرَّاهِرَةُ ؟ أَيَّنَ أَعْلَامُ (6) الدِّينِ ، وَ قَوَاعِدُ الْعِلْمِ ؟ أَيَّنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِثْرَةِ الْهَادِيَةِ ؟ أَيَّنَ الْمُعَدُّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظَّلَمَةِ ؟ أَيَّنَ الْمُتَنْظِرُ لِإِقَامَةِ الْأَمْتِ وَ الْعُرُوجِ ؟ أَيَّنَ الْمُرْتَجَى لِإِعْزَالَةِ الْجُورِ وَ الْعُدْوَانِ ؟ أَيَّنَ الْمَدْخُرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَايِضِ وَ السُّنَنِ ؟ أَيَّنَ الْمُتَخَيَّرُ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَ الشَّرِيعَةِ ؟ أَيَّنَ الْمُؤَمَّلُ لِإِحْيَاءِ الْكِتَابِ وَ حُدُودِهِ ؟ أَيَّنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ ؟ أَيَّنَ قَاصِمُ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ ؟ أَيَّنَ هَادِمُ أَلْبِيَّةِ الشُّرِكِ وَ النَّفَاقِ ؟ أَيَّنَ مُبِيدُ أَهْلِ الْفُسُقِ وَ الْعِصْيَانِ [ وَ الطُّغْيَانِ ] ؟ أَيَّنَ جَاوِدُ فُرُوعِ الْغِيِّ وَ الشُّفَاقِ ؟ أَيَّنَ طَامِسُ آثَارِ الرِّبَاحِ وَ الْآ هُوَاءِ ؟ أَيَّنَ قَاطِعُ حَبَائِلِ الْكِبَابِ وَ الْإِفْتِرَاءِ ؟ أَيَّنَ مُبِيدُ أَهْلِ الْعِنَادِ وَ الْمَرَدَةِ ؟ أَيَّنَ مُعْزُ الْأَوْلِيَاءِ وَ مَذِلُّ الْأَعْدَاءِ ؟ أَيَّنَ جَامِعُ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى ؟ أَيَّنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى ؟ أَيَّنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ ؟ أَيَّنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ ؟ أَيَّنَ صَاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرُ رَايَةِ الْهُدَى ؟ أَيَّنَ مُؤَلَّفُ شَمْلِ الصَّلَاحِ وَ الرِّضَا ؟ أَيَّنَ الطَّالِبُ بِذُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أُنْبَاءِ الْأَنْبِيَاءِ ؟ أَيَّنَ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءِ ؟ أَيَّنَ الْمُنْصُورُ عَلَى مَنْ اِعْتَدَى عَلَيْهِ وَ افْتَرَى ؟ أَيَّنَ الْمُضْطَّرُّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَا ؟ أَيَّنَ صَدْرُ الْخَلَائِفِ ذُو الْآيِّ وَ التَّقَى ؟ أَيَّنَ ابْنُ النَّبِيِّ الْمُصَدِّقِ ، وَ ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ، وَ ابْنُ خَدِيجَةَ الْعِرَاقِ ، وَ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى ؟ يَا ابْنِي أَنْتَ وَ أُمِّي ، نَفْسِي لَكَ الْوَقَاءُ وَ الْحِمَى . يَا ابْنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ . [ يَا ابْنَ النَّجْبَاءِ الْأَكْرَمِينَ ] . يَا ابْنَ الْخَيْرَةِ الْأَمَّهَدِيِّينَ . يَا ابْنَ الْعَطَارِفَةِ الْأَنْجَبِيِّينَ . يَا ابْنَ الْأَطَائِبِ الْمُطَهَّرِينَ . يَا ابْنَ الْخَضَارِمَةِ الْمُتَنْجِبِينَ . يَا ابْنَ الْقِمَاقِمَةِ الْأَكْرَمِينَ . يَا ابْنَ الْبُدُورِ الْمُنِيرَةِ . يَا ابْنَ الشَّرْحِ الْمُضِيئَةِ . يَا ابْنَ الشُّهْبِ الثَّقَابَةِ . يَا ابْنَ الْأَنْجُمِ الرَّاهِرَةِ . يَا ابْنَ السَّبَلِ الْوَاضِحَةِ . يَا ابْنَ الْأَعْلَامِ اللَّائِحَةِ . يَا ابْنَ الْعُلُومِ الْكَامِلَةِ . يَا ابْنَ السُّنَنِ الْمَسْهُورَةِ . يَا ابْنَ الْمَعَالِمِ الْمَأْثُورَةِ . يَا ابْنَ الْمُعْجَزَاتِ الْمَوْجُودَةِ . [ يَا ابْنَ الدَّلَائِلِ الْمَسْهُودَةِ . يَا ابْنَ ] الصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ . [ يَا ابْنَ النَّبَأِ الْعَظِيمِ . يَا ابْنَ مَنْ هُوَ فِي أَمِّ الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ عَلِيٌّ حَكِيمٌ ] . يَا ابْنَ الْآيَاتِ وَ [ الْبَيِّنَاتِ ] . يَا ابْنَ (7) الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَاتِ . يَا ابْنَ الْبَرَاهِينِ [ الْوَاضِحَاتِ ] الْبَاهِرَاتِ . يَا ابْنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَاتِ ، [ يَا ابْنَ النِّعَمِ السَّابِغَاتِ ] . يَا ابْنَ طَهٍ وَ الْمُحْكَمَاتِ . يَا ابْنَ يَسٍ وَ الدَّارِيَّاتِ . [ يَا ابْنَ الطُّورِ وَ الْعَادِيَّاتِ ] . يَا ابْنَ [ مَنْ ] دَنَى فَدَمَلَى ، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ، دُنُوتًا وَ اقْتِرَابًا مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى . لَيْتَ شِعْرِي أَيَّنَ اسْتَقَلَّتْ (8) بِكَ النَّوَى ؟ بَلْ أَيُّ أَرْضٍ تَقْلُكُ أَوْ تُرَى ؟ أِبْرَضِي أَوْ غَيْرَهَا أَمْ ذِي طُوى ؟ . عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَ أَنْتَ لَا تُرَى ، وَ لَا أَسْمَعُ لَكَ حَسِيصًا (9) وَ لَا نَجْوَى . عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ يُحِيطَ بِكَ دُونِي الْبَلْوَى ، وَ لَا يَنَالُكَ مِنِّي ضَعِيجٌ وَ لَا شَكْوَى . بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ [ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخُلْ مِنَّا . بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ ] نَازِحٍ مَا نَرَحَ عَنَّا . بِنَفْسِي أَنْتَ أُمِّيَّةٌ شَائِقٌ يَتَمَنَّى ، مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَكَرًا فَحَتَا . بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدٍ عَزَّ - لَا يُسَامَى ، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ أَثِيلٍ مَجْدٍ لَا يُجَارَى . بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ بِلَادٍ نَعِمٌ لَا يُضَاهَى . بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَضِيفٍ شَرَفٍ لَا يُسَاوَى . إِلَى مَتَى أَحَارُ فِيكَ يَا مَوْلَايَ ؟ وَ إِلَى مَتَى وَ أَيَّ خِطَابٍ أَصِفُ فِيكَ وَ أَيَّ نَجْوَى ؟ عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَجَابَ دُونَكَ وَ أَنَاغَى . عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَبْكِيكَ وَ أَخَذَلُكَ (10) الْوَرَى . عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ يَجْرِيَ عَلَيَّكَ دُونَهُمْ مَا جَرَى . هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَاطِيلٌ مَعَهُ الْعَوِيلُ وَ الْبُكَاءُ ؟ هَلْ مِنْ جَزُوعٍ فَأَسَاعِدُ جَزَعَهُ إِذَا خَلَا ؟ هَلْ قَدِيزَتْ عَيْنٌ فَيَسِدُ عِدْهَا عَيْنِي عَلَى الْقَدَى ؟ هَلْ إِلَيْكَ يَا ابْنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ [ فَنَلْقَى ] ؟ هَلْ يَتَّصِلُ يَوْمًا مِنْكَ بَعْدَهُ [ فَنَحْظِي ] ؟ مَتَى يَزِدُ (11) مَنَاهِلُكَ الرَّوِيَّةَ فَتُرَوَى ؟ مَتَى نَنْتَقِعُ مِنْ عَذْبِ مَايِكَ فَقَدْ طَالَ الصَّدَى ؟ [ مَتَى نَعَادِيكَ وَ نَرَاوِحُكَ فَتُفْتَرِّعِينَا ؟ ] مَتَى تَرَانَا وَ نَرِيكَ (12) وَ قَدْ نَشَرْتَ لِيَوَاءِ النَّصْرِ تُرَى ؟ أَمْ تَرَانَا نَحْفُ بِكَ وَ أَنْتَ تَوُمُّ الْمَلَأُ ، وَ قَدْ مَلَأَتْ الْأَرْضُ عَدْلًا ، وَ أَذَقَتْ أَعْدَاءَكَ هَوَانًا وَ عِقَابًا ، وَ أَبْرَتِ الْعُنْتَا وَ جَحَدَةَ الْحَقِّ ، وَ قَطَعَتْ دَابِرَ الْمُتَكَبِّرِينَ ، وَ اجْتَشَّتْ (13) أَصُولَ الظَّالِمِينَ ، وَ نَحْنُ نَقُولُ : الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . اَللَّهُمَّ أَنْتَ كَشَّافُ الْكُرْبِ وَ الْبَلْوَى ، وَ إِلَيْكَ أَسْتَعْدِي فَعَدِّدْكَ الْعُدْوَى ، وَ أَنْتَ رَبُّ الْآخِرَةِ وَ الدُّنْيَا ، فَاعِثْ - يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِيثِينَ - عَيْدَكَ الْمُبْتَلَى ، وَ أَرِهِ سَيِّدَهُ يَا شَدِيدَ الْقُوَى ، وَ أَزِلْ عَنْهُ بِهِ الْأَسَى وَ النَجْوَى ، (14) وَ بَرِّدْ غَلَّتَهُ (15) يَا مَنْ

عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ، وَمَنْ إِلَيْهِ الرَّجْعِي وَالْمُنْتَهَى . اللَّهُمَّ وَنَحْنُ عَبِيدُكَ التَّائِقُونَ إِلَى وَلِيِّكَ الْمُدَكَّرِ بِكَ وَبَنِيِّكَ ، خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَمَلَاذًا ، وَاقَمْتَهُ لَنَا قِيَامًا وَمَعَاذًا ، وَجَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَّا إِمَامًا ، فَبَلَّغَهُ عَنَّا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ، وَزِدْنَا بِذَلِكَ يَا رَبِّ إِكْرَامًا ، وَاجْعَلْ مُسْتَقَرَّةً [ لَنَا ] مُسْتَقَرًّا وَ مَقَامًا ، وَاتِمِّمْ نِعْمَتَكَ بِتَقْدِيمِكَ إِلَيْنَا أَمَانًا ، حَتَّى تُورِدَنَا جَنَّاتِكَ ، وَ مُرَافَقَةَ الشُّهَدَاءِ مِنْ خُلَصَانِكَ . اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ جَدِّهِ وَ رَسُولِكَ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ ، وَ عَلَى أَبِيهِ السَّيِّدِ الْأَصَدِّ غَيْرِ ، وَ جَدَّتِهِ الصَّادِقَةِ الْكُبْرَى ، فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ، وَ عَلَى مَنْ أَصَدَّ طَفَيْتَ مِنْ آبَائِهِ الْبِرَّةَ ، وَ عَلَيْهِ أَفْضَلُ وَ أَكْمَلُ وَ أَتَمُّ وَ أَدْوَمُ وَ أَكْثَرُ وَ أَوْفَرُ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَانِكَ ، وَ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ ، وَ صَلِّ عَلَيْهِ صَدَاقَةً لَا غَايَةَ لِعَدَدِهَا ، وَ لَا نِهَايَةَ لِمَدَدِهَا ، وَ لَا نَفَادَ لِأَمْدِهَا . اللَّهُمَّ [ وَ أَقِمْ ] بِهِ الْحَقَّ ، وَ أَدْحِضْ بِهِ الْبَاطِلَ ، وَ أَدِلْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ ، وَ أذِلْ بِهِ أَعْدَاءَكَ ، وَ صَلِّ (16) اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ وَصَلَةً تُؤَدِّي إِلَى مُرَافَقَةِ سَلَفِهِ ، وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَأْخُذُ بِحُجْرَتِهِمْ ، وَ يَمُكُّ فِي ظِلِّهِمْ ، وَ اعِنَّا عَلَى تَأْدِيَةِ حُقُوقِهِ إِلَيْهِ ، وَ الْاجْتِهَادِ فِي طَاعَتِهِ وَ اجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ ، وَ ائْمُنْ عَلَيْنَا بِرِضَاهُ ، وَ هَبْ لَنَا رَافِعَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ دُعَاءَهُ وَ خَيْرَهُ مَا نَنَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ ، وَ فَوْزًا عِنْدَكَ . وَ اجْعَلْ صَلَاتِنَا بِهِ مَقْبُولَةً ، وَ ذُنُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَةً ، وَ دُعَائِنَا بِهِ مُسْتَجَابًا . وَ اجْعَلْ أَرْزَاقَنَا بِهِ مَبْسُوطَةً ، وَ هُمُومَنَا بِهِ مَكْفِيَةً ، وَ حَوَائِجِنَا بِهِ مَقْضِيَةً ، وَ أَقْبِلْ إِلَيْنَا بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ ، وَ أَقْبِلْ تَقَرُّبَنَا إِلَيْكَ ، وَ انْظُرْ إِلَيْنَا نَظْرَةَ رَحِيمَةٍ ، نَسْتَكْمِلُ بِهَا الْكِرَامَةَ عِنْدَكَ . ثُمَّ لَا تَصْرِفْهَا عَنَّا بِجُودِكَ ، وَ اسْتَقِنَا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ . صَلِّ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ . بِكَاسِهِ وَ يَدِيهِ رِيًّا رَوِيًّا هَيْتَا (17) سَانِعًا لَا ظَمًا بَعْدَهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ . وَ تَدْعُو بِمَا أَحْبَبْتَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ .

1- . در اصل : النعم .

2- . سوره احزاب ، آیه 32 .

3- . سوره شوری ، آیه 23 .

4- . خ . ل : الْمُؤْمِنُونَ ( منه ) .

5- . در نسخه های مشهور : العاجون .

6- . در اصل : علا .

7- . در اصل : ابن .

8- . خ . ل : اسْتَقَرَّتْ .

9- . در اصل : حَسْبِيًّا .

10- . در دیگر نسخ : يَخْذَلُكَ .

11- . در دیگر نسخ : نَرُدُّ .

12- . در اصل : متى اترانا نراك .

13- . در اصل : و اخششت .

14- . در دیگر نسخ : و الجوى .

15- . در دیگر نسخ : غَلِيلُهُ .

16- . كذا . ( منه ) .

17- . كذا . ( منه ) .

















## بیان سند دعا و شرح آن

بیان سند دعا و شرح آنبر سبّاحان بحار فضل و دانش، و سیّاحان ریاض معرفت و بینش، پوشیده نیست که ذکر سند و تعرض به شرح آن در مثل «دعای ندبه» که انوار حقایق از وجوه کلماتش لامع است، و اسرار دقایق را صدور فقراتش جامع، چندان فایده ای ندارد؛ زیرا علوّ مضامین و فصاحت و بلاغت عبارات آن تا حدی [است که] بر صحت صدور آن از ساحت قدس یکی از ائمه معصومین علیهم السلام که امرای کلام اند و فصحای انام \_ دلالت می کند. و با وجود این من باب «لیطمئن قلبی» به ذکر سند و شرح آن می پردازیم، تا در این ضمن تیمّن و تبرّکی را که قدمای در بیان سند احادیث مسلّمه داشتند ما هم به عمل آورده باشیم. سند این دعا را علامه مجلسی قدس سره در مزار بحار (1) در باب زیارت حضرت امام زمان \_ عجل الله فرجه \_ به بیان زیرین نقل می کند: قال السيد رضی الله عنه: ذكر بعض أصحابنا، قال: قال محمد بن علي بن أبي قرّة: «نقلت من كتاب محمد بن الحسين بن سفيان البزوفري رضی الله عنه دعاء الندبة»، و ذكر أنه الدعاء لصاحب الزمان صلوات الله عليه، و يستحب أن يدعى به في الأعياد الأربعة، و هو: الحمد لله... إلى آخر الدعاء. ثم قال: ثم صل صلاة الزيارة، و قد تقدم وصفها؛ ثم تدعو بما أحببت؛ فإنك تجاب إن شاء الله. أقول (2): قال محمد بن المشهدي في المزار الكبير: قال محمد بن علي بن أبي قرّة: نقلت من كتاب أبي جعفر محمد بن الحسين بن سفيان البزوفري. أقول: و ذكر مثل ما ذكره السيد سواءً، و أظن أن السيد أخذه منه، إلا أنه لم يذكر الصلاة في آخره. انتهى كلام المجلسي قدس سره. خاتم المحدثين حاج ميرزا حسين نوري قدس سره در تحية الزائر 3 نقل از مزار قدیم را هم بر این دو کتاب افزوده است. در ضمن اعمال سرداب از کتاب نامبرده گفته: چهارم خواندن دعای معروف به «دعای ندبه» که آن را شیخ جلیل محمد بن المشهدی و رضی الدین علی بن طاووس و صاحب مزار قدیم نقل کردند از شیخ نبیل محمد بن علی بن أبي قرّة که او از کتاب أبي جعفر محمد بن الحسين بن سفيان بزوفري این دعا را نقل نموده که مستحب است آن را در چهار عید خواند و ما آن را از مزار محمد بن المشهدي نقل می کنیم به جهت نکته لطیفه ای که بعد خواهیم گفت. بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله... إلى آخر الدعاء. و بعد از نقل دعا بر چند امر تنبیه فرموده که \_ إن شاء الله \_ هر يك در موضع خود در این شرح مذکور می گردد. از بیان مرحوم نوری در مقام ذکر سند که عبارتش درج گردید و از بیان او امر سوّم را که در کتاب مذکور در ضمن تنبیه بر چند امر گفته، ظاهر می شود که دعای مذکور غیر از این سند، مستندی ندارد و بلکه تلمیذ او محدث قمی قدس سره در کتاب هدیه الزائرین به این معنی تصریح کرده و در ذیل دعای ندبه بعد از نقل آن در ضمن ادعیه روز جمعه گفته: بیان این مطلب آن که دعای ندبه در سه کتاب مزار نقل شده، و علامه مجلسی نیز از بعض آنها نقل نموده، و آن سه مزار یکی مزار محمد ابن المشهدی است که علامه مذکور از او تعبیر به مزار کبیر می فرماید، و دیگر مزار ابن طاووس است که مصباح الزائر نام دارد، و دیگر مزار قدیم است که ظاهراً از موفات قطب راوندی است. و در این سه مزار، دعای ندبه از کتاب ابن أبي قرّة نقل شده است، و مستندی غیر آن نیست. انتهى موضع الحاجة من كلامه. شارح گوید: اگر سند دعای ندبه منحصر به این می شد مثل علامه مجلسی قدس سره نمی توانست آن را به طور تعیین صریح به حضرت صادق علیه السلام نسبت دهد؛ چنان که در کتاب زاد المعاد گفته: و اما دعای ندبه که مشتمل است بر عقاید حقه و تأسف بر غیبت حضرت قائم علیه السلام، به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که این دعای ندبه را در چهار عید بخوانند، یعنی در روز جمعه و روز عید فطر و روز عید قربان و روز عید غدیر، آن گاه دعا را نقل کرده. شارح گوید: اگر تاریخ تألیف جلد مزار وزاد المعاد را ملاحظه کنیم خواهیم دید که جلد مزار قبل از زاد المعاد تألیف شده است؛ خود علامه مجلسی قدس سره در آخر مجلد مزار (3) گفته: و الحمد لله الذي وفقني لإتمام هذا المجلد من كتاب بحار الأنوار في المشهد المقدس المنور الغروي \_ علی مشرفه و أخیه و زوجته و أولاده الطاهرين ألف ألف صلاة و تحية و سلام \_ بعد انصرافي عن حج بيت الله الحرام و زيارة قبر النبي صلى الله عليه و آله و سلم و الأئمة الكرام المقبورين في جواره \_ عليهم الصلاة و

السلام\_ و كان ذلك في ليلة مبعث النبي صلى الله عليه وآله السابع والعشرين من شهر رجب الأصعب من شهور سنة إحدى وثمانين بعد الألف من الهجرة المقدسة النبوية . . . إلى آخر عبارته . و در آخر زاد المعاد گفته : و ختم بفضل الله سبحانه و تأييده في شهر الله المعظم شهر رمضان من سنة سبع و مئة و ألف من الهجرة المقدسة . . إلى آخر كلامه . پس از ملاحظه این دو تاریخ معلوم می شود که آنچه در زاد المعاد است باید اضبط و اتقن باشد ؛ چنان که سیره علما \_ رضوان الله عليهم \_ هم بر آن جاری شده است ، یعنی بر تقدیم مطلب کتاب متأخر التألیف در صورتی که با کتاب متقدم التألیف همان مؤلف معارضه و تعارضی داشته باشد . از بیان فوق دانسته شد که باید علامه مجلسی قدس سره بر سند دیگری غیر از سند مندرج در مزار بحار مطلع شده و در زاد المعاد طبق آن سند دعا را نقل نموده باشد ، چنان که امر همان طور است . دلیل این مدعا آن که در جلد صلاة بحار که مجلد ثامن عشر دوره آن کتاب است (4) و مؤلف در تاریخ ذیل از تألیف آن فارغ شده [ آمده ] است : و قد ختم هذا المجلد مؤلفه القاصر العاثر محمد المدعو بباقر \_ حشرهما الله مع موالیهما في اليوم الآخر \_ في الحادي والعشرين من شهر شعبان المعظم المكرم من شهور سنة سبع و تسعين بعد الألف الهجرية ... الخ . و بنا بر تصریح محدث نوری تألیف این جلد بعد از جلد مزار بوده است [ و ] سندی را که در کتاب زاد المعاد مدار نقل قرار داده درج فرموده است بدین قرار : مؤلف در باب «أدعية عيد الفطر وزوائد آداب صلاته و خطبها» ( در ص 872 هشتصد و هفتاد و دو ) گفته : أقول : ذكر السيدان دعاء الندبة الذي يدعى به في الأعياد الأربعة ، و سيأتي في كتاب المزار ، تركنا ذكره هنا حذرا من التكرار . ثم قال قدس سرهما (5) : فإذا فرغت من الدعاء فتأهب للسجود بين يدي مولاك ، و قل ما روينا بإسنادنا إلى أبي عبد الله عليه السلام : إذا فرغت من دعاء العيد المذكور ضع خدك الأيمن على الأرض و قل : سيدي سيدي ! كم من عتيق لك فاجعني ممن أعتقت ، سيدي سيدي ! و كم من ذنب قد غفرت فاجعل ذنبي فيما غفرت ، سيدي سيدي ! و كم من حاجة قد قضيت فاجعل حاجتي فيما قضيت ، سيدي سيدي ! و كم من كربة قد كشفت فاجعل كربتي فيما كشفت ، سيدي سيدي ! و كم من مستغيث قد أغثت فاجعني فيمن أغثت ، سيدي سيدي ! و كم من دعوة قد أجت فاجعل دعوتي فيما أجت ، سيدي سيدي ! و ارحم سجودي في الساجدين ، و ارحم عبرتي في المستعبرين ، و ارحم تضرعي فيمن تضرع من المتضرعين ، سيدي سيدي ! و كم من فقر قد أغثت فاجعل فقري فيما أغثت ، سيدي سيدي ! ارحم دعوتي في الداعين ، سيدي وإلهي ! أسأت و ظلمت و عملت سوءا ، و اعترفت بذنبي ، و بش ما عملت ، فاغفر لي يا مولاي ! اى كريم ! اى عزيز ! اى جميل ! . فإذا فرغت و انصرفت رفعت يديك ، ثم حمدت ربك ، ثم تقول ما تقدر عليه ، و سلّمت على النبي صلى الله عليه وآله ، و حمدت الله تبارك و تعالى . الحمد لله رب العالمين .

- 1- . بحار الأنوار ، ج 99 ، ص 104 .
- 2- . قائل مرحوم مجلسی است در بحار الأنوار ، ج 99 ، ص 110 .
- 3- . بحار الأنوار ، ج 99 ، ص 302 .
- 4- . بحار الأنوار ، ج 88 ، ص 388 .
- 5- . بنگرید به : إقبال الاعمال ، ابن طاووس ، ج 1 ، ص 513 ( چاپ مكتب الإعلام الإسلامي ، تحقیق قیومی ) ؛ بحار الأنوار ، ج 88 ، ص 28 \_ 29 .







## [ مقصود از سیدان در عبارت بحار ]

[ مقصود از سیدان در عبارت بحار ] شارح گوید : مقصود از « سیدان » در این کلام منقول ، سید جلیل ، صاحب مقامات فاخره و کرامات باهره ، رضی الدین علی بن طاووس و ولد جلیل اوست که صاحب کتاب زوائد الفوائد باشد . در فصل اول از مقدمه جلد اول بحار (1) که برای بیان کتب و اصولی وضع شده است که کتاب بحار از آنها مأخوذ گردیده است ، بعد از آن که کتاب های سید جلیل صاحب اقبال را شمرده گفته است : کلها للسید النقیب الثقة الزاهد جمال العارفين أبي القاسم علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاووس الحسيني . و سپس گفته : و کتاب زوائد الفوائد لولده الشریف ، و لا أعرف اسمه ، و أكثره مأخوذ من الإقبال . و در باب دوم که در بیان وثوق و اعتماد « کتب منقول عنها » است گفته : و کتب السادة الأعلام أبناء طاووس کلها معروفة (2) . و دلیل بر این که مراد از سیدان ، این دو بزرگوار است آن است : در یک ورق سابق بر این گفتار گفته (3) : الإقبال و زوائد الفوائد : « الدعاء بعد صلاة العيد ، اللهم إني سألتك ... » تا آخر دعایی که آن را سید ابن طاووس در اقبال در فصلی که برای ذکر صفت صلاة عید و برخی از اعمال آن وضع کرده روایت نموده است ، آن گاه گفته : « دعاء آخر بعد صلاة العيد ، و يدعى به في الأعياد الأربعة » . آن گاه دعای ندبه را نقل کرده و پس از آن دعایی را که از بحار با سند دعای ندبه نقل کردیم نقل کرده است . در مجلد بیستم بحار در ضمن اعمال عید فطر گفته (4) : دعاء بعد صلاة العيد من الإقبال (5) . دعاء آخر (6) : اللهم إني سألتك أن ترزقني \_ إلى قوله : \_ بأفضل صلواتك .

1- بحار الأنوار ، ج 1 ، ص 13 .

2- بحار الأنوار ، ج 1 ، ص 31 ؛ نیز بنگرید به : مستدرک الوسائل ، ج 2 ، ص 446 .

3- بحار الأنوار ، ج 88 ، ص 20 .

4- ص 280 . ( منه ) .

5- عبارت در حاشیه کتاب است . ( منه ) .

6- آخر بودن برای نقل دعای دیگر است که از کفعمی نقل شده است . ( منه ) .

**[ اوقات خواندن دعای ندبه ]**

[ اوقات خواندن دعای ندبه ] نگارنده این شرح گوید : ابن طاووس در اقبال بعد از همین دعا ، دعای ندبه را ذکر کرده است و نظر به آن که در این جلد از بحار که از مجلدات غیر خارجه از مسوّدّه به مبیضّه است این دعا تمام نشده تا نقل عین دعا را بنماید و یا اشاره به مورد نقلش در مجلدات دیگر بکند ، لذا جای عدم تمامیت مطلب سفید و علامت ناتمامی مؤید است ، این شئت فراجع . از جمله کسانی که به این معنی مطلع شده است میرزا محمد حسن سمنانی قدس سره است ؛ زیرا در کتاب منهاج العارفين (1) که از تألیفات اوست در ضمن اعمال عید فطر گفته : و ایضا دعای ندبه را که در باب ادعیه روز جمعه مذکور گردید بعد از نماز عید بخوان و بعد از فراغ از دعای ندبه طرف راست رو را به زمین بگذار و بگو : سیدی سیدی ! ... إلى آخر الدعاء المذكور سابقا . بدیهی است که یقینا ایشان در اقبال کیفیت این عمل را بر نهج مذکور دیده اند و نقل کرده اند بدون استناد به اقبال . و در ضمن اعمال جمعه هم گفته : و دعای ندبه را باید در روز جمعه و عید فطر و قربان و روز عید غدیر بخواند ، و دعا این است : الحمد لله . . إلى آخر الدعاء . و در ضمن بیان اعمال عید اضحی گفته : و دعای ندبه را نیز در این روز باید خواند .

---

1- . علامه تهرانی در الذریعة (ج 23 ، ص 167 ، رقم 8518) می گوید : منهاج العارفين و معراج العابدین للسید محمد حسن بن محمد العسكري السمنانی الحسني ، ألفه باسم الشاهزاده بهمن میرزا في سنة 1248 في 12 مقصد و 75 باب و خاتمة . . و طبع سنة 1266 في طهران .

## [ اصل دعای ندبه و مراد از آن ]

## [ غفلتی از محدث قمی در هدیه الزائرین ]

[ اصل دعای ندبه و مراد از آن ] اینک برمی گردیم به اصل مطلب و بیان تعریف اصل دعای ندبه : بدان که مراد از دعای ندبه در اصطلاح علمای و اهل دعا همین دعای معروف است که باید در اعیاد اربعه خواند و همان دعاست که عبارات گذشته همه راجع به سند آن بود .

[ غفلتی از محدث قمی در هدیه الزائرین ] از این جا خواهی دانست که این عبارت محدث قمی قدس سره که در کتاب هدیه الزائرین (1) گفته محمول بر اشتباه و غفلت از واقع امر است و عبارت محدث قمی قدس سره در کتاب مذکور در ضمن اعمال سرداب مقدس از باب زیارت حضرت صاحب الزمان \_ عجل الله فرجه \_ این است: و سزاوار است نیز خواندن دعای ندبه که از ناحیه مقدسه به سوی حمیری بیرون آمده است و امر فرموده که در سرداب مقدس بخوانند ، و ما \_ إن شاء الله \_ آن را در اعمال روز جمعه نقل خواهیم نمود . و در ضمن [ ذکر ] تعداد و بیان اعمال جمعه از کتاب مذکور گفته : و بدان که از جمله اعمال روز جمعه خواندن دعای ندبه است که مشتمل است بر عقاید حقه و تأسف بر غیبت حضرت صاحب الا-مر \_ صلوات الله علیه \_ و آن دعا را سید ابن طاووس و شیخ محمد بن المشهدی به روایت محمد بن علی بن ابي قره روایت کرده اند ، و ابن ابي قره گفته که : نقل کردم من دعا را از کتاب محمد بن الحسين بن سفیان بزوفروی ، و او گفته که : این دعایی است از برای حضرت صاحب علیه السلام و مستحب است که در عید [ها]ی چهارگانه \_ یعنی عید فطر و اضحی و عید غدیر و روز جمعه \_ خواند ، و دعا این است : الحمد لله . . . إلى آخر الدعاء . و وجه اثبات نسبت اشتباه و صحت این مدعا آن که این دعای شریف را احدی نسبت به ناحیه مقدسه نداده است و بنا بر بیان خود آن مرحوم در همین کتاب در موضع بیان سند دعا و همچنین بیان دیگر آن بعد از نقل دعا که عین عبارتش را در سابق نقل کردیم که سند دعا را به نقل از مزار کبیر و مزار قدیم و مزار سید که مصباح الزائر نام دارد منحصر نمود و تصریح به عدم مستندی غیر از آن نسبت به این دعا نمود و با این حال چگونه می توان گفت که دعای مذکور را حمیری از ناحیه مقدسه نقل کرده است ؟ !

1- . هدیه الزائرین و بهجة الناظرین از کتب ادعیه فارسی است ، تألیف محدث خبیر شیخ عباس بن محمد رضا قمی ، و در سال 1343 در تبریز به چاپ رسیده است ، بنگرید به : الذریعة ، ج 25 ، ص 209 ، ش 306 .

## [ فرق دعای ندبه و زیارت ندبه ]

[ فرق دعای ندبه و زیارت ندبه ] بلی آنچه از ناحیه مقدسه به سوی حمیری بیرون آمده است «زیارت ندبه» است و آن غیر از دعای ندبه است . علامه مجلسی قدس سره در باب زیارت امام مستتر از ابصار و حاضر در قلوب اخیار \_ اقرّ الله عیوننا بنور ظهوره \_ در ضمن زیارات آن حضرت در سرداب مقدس نقلاً عن السيد قدس سره گفته : زیارة أخرى 1 له صلوات الله عليه و هي المعروفة بالندبة ، خرجت من الناحية المحفوفة بالقدس إلى أبي جعفر محمد بن عبد الله الحميري رحمه الله ، و أمر أن تتلى في السرداب المقدس ، و هي : بسم الله الرحمن الرحيم ، لا لأمر الله تعقلون ، و لا من أوليائه تقبلون . . الخ . بر ارباب دقت ، و جوه فرق بین این دو روایت پوشیده نخواهد بود ؛ زیرا این روایت علاوه بر تغایر متن این زیارت با متن دعا ، هیچ گونه دلالتی بر این ندارد که باید در اعیاد اربعه خواند ، چنان که در دستور العمل روایت دعا نیز وجه اختصاصی و دلالتی برای خواندن آن در سرداب مقدس و امر به قرائت آن در آن موضع شریف نیست سهل است ، اشارتی هم نشده به این امر ... إلى غير ذلك من وجوه الفرق ؛ زیرا محمد بن الحسين بزوفری با محمد بن عبد الله حمیری به غیر از لفظ «أبي جعفر محمد» هیچ گونه اشتراکی با هم ندارند و این در صورتی است که بالکلیه از سند اصلی دعا \_ که روایت دو سید صاحب اقبال و صاحب زوائد باشد \_ غفلت شود ، و اگر نه ، بنا به روایت این دو کتاب دعا از حضرت صادق علیه السلام مأثور و مروی است نه از حضرت قائم \_ عجل الله فرجه \_ ، و جای این احتمال هم نیست که به دو طریق از دو امام یعنی حضرت صادق و حضرت قائم علیهما السلام منقل شده باشد چنان که بر ارباب بصیرت مخفی نیست ، اگر چه نسبت آن در صورت اول نیز به امام زمان داده نشده ، لیکن نظر به آن که مطلق است با آن روایت ، اگر جوه فرق دیگر در میان نمی بود از این جهت قابل تطبیق می شد . باری مثل این اشتباه از مثل محدث قمی که در محضر خاتم المحدثین محدث نوری قدس سره سال ها استفاده کرده ، بدون شك از قبیل «إن الجواد قد یکبو» است ، لیکن از عبارات گذشته او که سابقاً نقل شده حقیقت موضوع کاملاً کشف شد .

**[ کلمات محدث قمی در الکنی و الالقاب و سفینه البحار ]**

[ کلمات محدث قمی در الکنی و الالقاب و سفینه البحار ] علاوه بر آنها عبارات زیرین نیز موضوع را کاملاً روشن می کند: در کتاب هدیه الأحاباب في المعروفين بالکنی و الالقاب (1) \_ که از تألیفات آن مرحوم است \_ در حرف باء گفته: البزوفري (2)، شیخ ثقه جلیل أبو عبد الله حسین بن علی بن سفیان صاحب کتب است، روایت می کند از او تلعه کبری، و او والد محمد است که دعای ندبه معروف را در کتاب خود ایراد فرموده. و در باب النون بعده الدال از جلد دوم سفینه گفته: دعاء الندبة يدعى به في الاعياد الاربعة «کب یز 262 بیان بعض لغاته 268». «کب» رمز مجلدات و «یز» رمز ابواب و عدد، شماره صفحه مشار إليه است؛ یعنی در مجلد بیست و دوم، در باب هفدهم، در ص 262 از بحار که جلد مزار باشد دعای ندبه را نقل کرده و در ص 268 بعضی لغات آن را بیان نموده است. باید دانست که در رمز «یز» اشتباه شده شاید «بن» باشد یعنی پنجاه و دو؛ زیرا عدد ابواب از اول مزار تا باب زیارت امام زمان قطعاً متجاوز از هفده است. به هر حال در دو صفحه مشار اليهما از بحار راجع به «دعای ندبه» بحث شده است نه «زیارت ندبه».

1- در باره این کتاب بنگرید به: الذریعة، ج 25، ص 205، ش 282.

2- باص 106 از نسخه مطبوعه منطبق می شود. (منه).

### [ اشتباه حاجی قزوینی در سفینه النجاة ]

[ اشتباه حاجی قزوینی در سفینه النجاة ] مخفی نماند نظیر این اشتباه برای حاجی مولی علی اصغر بن مولی محمد یوسف قزوینی قدس سرهدر کتاب شریف سفینه النجاة (1) که در این جزء زمان ، مشهور به مقال (2) است \_ چنان که در باب عین از کتاب روضات که مؤلف و مؤلف را معرفی کرده ، به این معنی تصریح نموده است \_ روی داده است ؛ زیرا که آن جناب در باب دوم از مقال سیم در ضمن اعمال عید فطر گفته : و ایضا سنت است در این روز خواندن دعای ندبه ، و مذکور می شود در اعمال روز دهم ذی الحجه که روز عید اضحی است . و در ضمن بیان اعمال روز عید اضحی گفته : و ایضا سنت است در این روز خواندن دعای ندبه که روایت کرده آن را ابن طاووس در مصباح الزائر از حضرت صاحب الزمان \_ صلوات الله علیه \_ که در عید اضحی و فطر و غدیر و روز جمعه و در سرداب حضرت صاحب الزمان باید خواند ، و آن این است : الحمد لله رب العالمین ، و صلی الله علی سیدنا ... تا قول او : لا ظمأ بعده یا أرحم الراحمین . آن گاه به نقل عمل دیگر پرداخته و راجع به این دعا حرفی نزده است . و در باب چهارم از همین مقال یعنی مقال سیم که در بیان اعمال ماه ذی الحجه است \_ و عبارت مذکور در سابق نسبت به سند دعا که پشت سر آن خود دعا را تا آخر نقل کرده نیز در همین باب است \_ در ضمن اعمال عید غدیر گفته : و ایضا سنت است در این روز خواندن دعای ندبه ، و مذکور شد در اعمال روز دهم این ماه .

1- . بنگرید به : الذریعة ، ج 6 ، ص 199 ، ش 1336 .

2- . وجه تسمیه این کتاب به مقال به جهت اشتغال آن بر پنج «مقال» است چنان که در کتاب مذکور خود مؤلف تصریح کرده ، و لذا آن را در روضات به این عبارت معرفی می کند : صاحب کتاب المقالات الخمس فی جمع الأدعیة و الأعمال المتعلقة بالیوم و اللیلة ، ثم المتعلقة بالایام السبعة من الجمعة إلى الجمعة ، ثم المتعلقة بأوقات جمیع السنة ، ثم المأثورة لغير الأوقات المعینة ، ثم الموظفة لزیارات أهل بیت العصمة ... إلى آخر ما فی ص 413 . ( منه ) .

## [ وجه اشتباه و شاهد بر مراد ]

## بیان سید نسبت به دعای ندبه در اقبال

[ وجه اشتباه و شاهد بر مراد ] وجه اشتباه این دو بزرگوار عدم تأمل و نظر در مغایرت «زیارت ندبه» و «دعای ندبه» و عدم توجه و التفات به مضمون آنهاست ، چنان که به یاری خدا و توجه ولی او حضرت حجت بن الحسن \_ عجل الله فرجه \_ بیان گردید . و قوی ترین شاهد بدین معنی این است که هیچ یکی از این دو نفر زیارت وارده از ناحیه مقدسه را که بنا بر تصریح سید ابن طاووس قدس سرهمعروف به زیارت ندبه است و همان فقره سبب اشتباه این دو گردیده ، در کتاب های مشار الیهمای خود نقل و وارد نکرده اند ؛ زیرا توهم این نموده اند که مقصود از این سند همانا سند دعای ندبه است ؛ عصمنا الله من الزلل ، و ألسهما من فضله خیر الحلل .

بیان سید نسبت به دعای ندبه در اقبالسید در فصلی که در اقبال (1) به عنوان « فیما نذکره من صفة صلاة العید » معنون کرده ، بعد از کیفیت صلاة عید و تسبیح فاطمه [ علیها السلام ] و تکبیر مخصوصی بعد از آن گفته (2) : و أحضر عقلك و قلبك للتحمید و التمجید و الدعاء بعد صلاة العید فقل : اللهم إني أسألك أن ترزقني ... » تا آخر دعای مفصلی که در کتاب مزبور و در بحار درج شده است ، آن گاه گفته : « دعاء آخر (3) بعد صلاة العید و يدعى به في الأعياد الأربعة : الحمد لله الذي لا إله ... » إلى آخر الدعاء ، آن گاه گفته : « فإذا فرغت من الدعاء فتأهب للسجود بين يدي مولاي و قل ما روينا بإسنادنا إلى أبي عبد الله عليه السلام ، قال : إذا فرغت من دعاء العید المذكور ضع خدك الأيمن على الأرض و قل : سيدي سيدي . . تا آخر دعایی که از بحار در سابق نقل شد . آن گاه گفته : فإذا فرغت و انصرفت رفعت يديك ، ثم حمدت ربك ، ثم تقول ما تقدر عليه ، و سلمت على النبي \_ صلى الله عليه وآله وسلم \_ و حمدت الله تبارك و تعالی ، و له الحمد رب العالمين .

1- . در ص 288 . ( منه ) . نیز ، ج 1 ، ص 495 چاپ مکتب الإعلام الإسلامي .

2- . إقبال الأعمال ، ج 1 ، ص 496 .

3- . در ص 259 از نسخه معروف به چاپ حاج شیخ فضل الله نوری . ( منه ) . و ج 1 ، ص 513 چاپ مکتب الإعلام الإسلامي .



## [ تنبیه بر عبارتی در کتاب اقبال ]

[ تنبیه بر عبارتی در کتاب اقبال ] تنبیه بر امری در این جا لازم است و آن این که : در نسخ خطی اقبال که قابل اعتماد و به تصحیحات علما مصحح شده و به نظر اعظام رسیده است عبارت به قرار سابق است ، و همچنین در چاپ صحیح اقبال که معروف به چاپ حاج شیخ فضل الله نوری قدس سرهاست ، لیکن در نسخه مطبوعه در تبریز سرقت عجیبی به کار رفته و آن این که تا اواخر دعای اول یعنی دعای سابق بر دعای ندبه در همان فصل خود تا قوله : «فی اعلی علیین» [ را ] نقل کرده ، و از بقیه دعا و دعای ندبه و دعای بعد از آن و عبارات دیگر سید \_ که بعضی را ما نقل کردیم و بعضی دیگر که مربوط به ما نبود نیز در آخر همان فصل باقی می ماند \_ از همه آنها اعراض شده است (1) مثل این که ابتدا اینها در نسخه اقبال نبوده است !! علاوه بر این که نسخ صحیح اقبال و بحار که از اقبال نقل کرده و علاوه بر طبع شده طهران که معروف به چاپ حاج شیخ فضل الله است ، در خود همین نسخه دلیل است که دعای ندبه در همین نسخه از اقبال هم بوده است ، و آن این که سید در ضمن اعمال عید اضحی گفته : (2) «و من الدعوات بعد عید (3) الأضحی دعاء الندبة قدمناه فی عید الفطر» . و همین عبارت در صفحه ششصد و پنجاه و نه از همین نسخه مسروق عنها مندرج است . اشکال مهمتری که در این سند در بدو نظر به نظر می رسد عدم اسناد آن به طور صراحت به ائمه معصومین علیهم السلام است ، مانند سایر زیارات و ادعیه ماثوره که آنها را در موقع نقل به امام مروی عنه نسبت می دهند .

1- ص 515 ملاحظه شود . ( منه ) .

2- ص 659 از نسخه تبریز و ص 449 از چاپ نوری . ( منه ) .

3- عبارت همین طور است در هر دو نسخه اقبال . ( منه ) .

## [ جواب از اشکال ]

## جواب اشکال :

[ جواب از اشکال ] جواب این اشکال را به چند وجه می توان داد : اول (1) آن است که خاتم المحدثین حاج میرزا حسین نوری قدس سره در مثل این مقام به عنوان جواب از این اشکال گفته است ؛ چه آن مرحوم در کتاب شریف تحية الزائر و بلغة المجاور پس از نقل عبارت مجلسی قدس سره نسبت به زیارت روز و شب مبعث در بحار (2) گفته : «من مطلع نشدم نه بر سند این زیارت و نه بر استحباب زیارت آن حضرت در خصوص این روز . . الخ » استعجاب و استغراب نموده و بعد از سوق بیاناتی گفته : تقریر اشکال : و اما آنچه آن مرحوم و غیره را به توهم انداخته آن است که این بزرگان \_ شیخ مفید و سید ابن طاووس و شهید اول و غیر ایشان قدس الله أسرارهم \_ زیارت مذکوره و امثال آن را نسبت به امام ندادند و ظاهر کلمات ایشان آن است که از خود انشاء کردند ؛ زیرا که در اول کلام می گویند : هرگاه اراده زیارت کردی چنین کن و چنین بگو تا آخر ، و اگر خیر بود البته می گفتند : امام علیه السلام فرموده : چنین بگو و چنین بکن ، مثل سایر اخباری که نقل کنند در موارد حاجت . رفع این توهم محتاج به ذکر مقدمه ای است ، و آن آن است که : کتبی که در باب زیارات تألیف شده

جواب اشکال : بر دو قسم است مثل کتبی که در حج نوشته شده : اول آن که : غرض محدث عالم مؤلف ، جمع روایات وارده متعلقه به مطالب حج است از جهت وجوب و فضیلت و شروط و اقسام و کیفیت و آداب آن به تفصیل ، و این قسم کتاب غالباً به کار علما می خورد . نوع عوام چندان حظی از آن ندارند ؛ زیرا که در آن اخبار متعارضه و متخالفه و متشابهه و معتبره و غیر معتبره بسیار یافت می شود ، و غیر عالم ماهر کسی نتواند از عهده علاج آنها برآید و تکلیف فعلی مکلفین را معین نماید . و به همین قسم هم کتاب در زیارات تألیف شده که غرض صاحبش جمع کردن آنچه است که از معصومین علیهم السلامه او رسیده . دوم آن که : غرض ، دستور العمل دادن به مکلفین است که چون خواهند به زیارت بیت الله بروند چگونه بروند و چه کنند و چه بگویند ؟ و در این قسم ، رسم این بود که بعد از تنقیح اخبار و اسقاط مکرات ، تمام متون اخبار معتبره را در رشته درآورده و چنان تألیف نماید که ناظر در توهم افتد که از خود سخن گوید ؛ زیرا که در اول کلام گوید : «چون اراده حج کنی مثلاً چنین کن و چون به میقات رسی به این قسم محرم شو» تا آخر اعمال حج ، و کردنی و نکردنی و گفتنی و نگفتنی . و این قسم کتاب را «مناسک حج» گویند ، و به همین رقم در زیارات نیز تألیف کنند و آن مناسک زیارات است ، و در آن جا دستور العمل به زائر دهند بی ذکر اخبار فضایل یا بسیار کم ، و گویند : «چون اراده زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مثلاً کردی چنین کن ، و چون به فلان موضع رسیدی چنین بگو» تا آخر عمل . و همچنین در سایر زیارات ، و این کتاب فی الحقیقه مذهب و خلاصه آن کتاب است بی افزودن چیزی . و چنان که در مناسک حج توهم نمی رود که آنچه ذکر کنند از ادعیه در مواضع مخصوصه مثل بعد از نماز احرام و در حالات طواف و در صفا و در سعی و مروه و منا و عرفات و مشعر و غیرها کلمه ای از آن از صاحب کتاب باشد ، در مناسک زیارت نیز نباید چنین توهم کرد و احتمال داد که مثل شیخ مفید رحمه الله و امثال او از رؤسای مذهب در قدیم از خود زیارتی انشاء کنند و ترتیبی دهند و با زیارات مأثوره بی امتیاز ذکر نمایند و به خلق گویند : «چنین زیارت کنید» ، و فی الحقیقه به ملاحظه آن زیارات وارده دکانی در مقابل قوانین احمدیه باز کرده باشند ، حاشا از این نسبت به آن جماعت ! با علو مقام و اطلاع تام و وجود اسباب و حاجت نداشتن به تألیف زیارت با وجود آن همه زیارات وارده . شارح گوید : آن گاه چهار دلیل به این مطلب اقامه کرده که مزار مفید و شهید \_ قدس سرهما \_ از این رقم است ، پس از آن گفته : و اگر بصیر منصفی به تدبیر در آن کتب مطالعه کند ، بی تأمل تصدیق خواهد کرد آنچه را گفتیم ، علاوه بر آن که در هیچ کتابی دیده نشده تا کنون که شیخ مفید رحمه الله خود زیارتی انشاء

کرده باشد و احدی از تلامذه عظام آن عالم جلیل این نسبت را به او ندادند با آن که حالات و کمالات و مؤلفات ایشان را ضبط کردند حتی رساله دو سه ورقی را ، و اگر از انشای ایشان نشد نتوان به غیر امام نسبت داد ؛ چه مقام آن بزرگوار اجل از آن است که در تلو زیارت مأثوره از امام علیه السلام زیارت مؤلفه از بعضی اهل علم را نقل کند به يك نسق ، و نسبت ندهد به آن شخص ، و ناظر را به توهّم اندازد که این هم مثل آن مأثور و مروی است . و آنچه گفتیم درباره زیاراتی است که در مزار شیخ مفید و ابن طاووس و شهید \_ قدس الله ارواحهم \_ باشد مثل زیارت مبعث مذکور ، و اگر در مزار شیخ محمد بن مشهدی رحمه اللهیافت شود پس محتاج به این استظهارات نیست ؛ زیرا که خواهد آمد \_ إن شاء الله \_ که در اول مزار خود تصریح کرده که آنچه ذکر کرده از ادعیه و زیارات ، تمام مأثور و مروی از ائمه علیهم السلام است به توسط روایات ثقات ، پس برای شبهه جایی نیست 3 . [ دوم ] آن که : شیخ جلیل محمد بن المشهدی رحمه الله در اول مزار خود (3) فرموده : و بعد فإني جمعت في كتابي هذا من فنون الزيارات في المشاهد و ما ورد في الترغيب في المساجد المباركات و الأدعية المختارات و ما يدعى به عقيب الصلوات و ما یناجی به القديم تعالی من لذيذ الدعوات في الخلوات و ما يلجأ إليه من الأدعية عند المهمات مما اتصلت به من ثقات الرواة إلى السادات . من در این کتاب جمع نمودم از فنون زیارات و آنچه رسیده در ترغیب در مساجد مبارکه و دعاهاى برگزیده و آنچه در عقب نمازها خوانده می شود و دعاهاى لذیذه که به آن با حضرت باری تعالی مناجات باید کرد و دعاهاى که به آن پناه باید برد در نزد امور مهمه از روایات و اخباری که به توسط راویان عادل به ما رسیده تا ائمه انام علیهم السلام ؛ یعنی آن که برای من آنها را نقل کرد امامی عادل بود و آن که برای او نقل کرد نیز چنین بود و هكذا تا برسد به امام علیه السلام . پس آنچه ذکر شود در این کتاب از زیارات و دعوات ، تمام آنها مروی است از معصوم علیه السلام به سند صحیح حتی به اصطلاح متأخرین ، و لا اقل به سند معتبر خواهد بود . و از این عبارت حال ادعیه معروفه مقامات شریفه مسجد کوفه معلوم می شود که تمام آنها به سند معتبر مروی است ؛ زیرا که تمام آنها را در این مزار نقل فرموده ، پس هر زیارت مخصوصه که از این مزار نقل کنیم مروی و معتبر خواهد بود .

---

1- . در نسخه خطی به جای «اول» رقم (1) آمده است.

2- . بحار الأنوار ، ج 97 ، ص 383.

3- . المزار الكبير ، ص 27 ، چاپ مؤسسة النشر الإسلامی ، تحقیق : جواد قیومی .





## استحباب قرائت دعای ندبه در اعیاد اربعه

### [ مقدار دلالت احادیث «من بلغ» ]

استحباب قرائت دعای ندبه در اعیاد اربعه چنان که گفته: و يستحب أن يدعى به في الأعياد الأربعة... الخ. و توضیح این وجه با کمال وضوح آن این که: استحباب در موضوعی بدون وجود نص ثابت نمی گردد و تا نسبت صدور آن به حضرات معصومین علیهم السلام داده نشود نمی توان حکم به استحباب آن نمود. پس وجود کلمه «يستحب» در این جا دلالت می کند که این دعا مأثور و مروی از حضرات معصومین علیهم السلام است، و بنا بر احتمالی دلالت بر اعتبار سند آن نیز در اعلی درجه می کند.

[ مقدار دلالت احادیث «من بلغ» ] بیان این احتمال آن که بنای علما بر آن است که در مستحبات عمل به احادیث ضعیفه می کنند؛ نظر به احادیث معتبره دیگری که حاصل مضمون آنها این است که: هر که ثوابی از خدا به او برسد بر عملی و او آن را به جا آورد به او ثواب داده می شود هر چند امر چنان نباشد که به او رسیده است 1، یعنی هر چند بر خلاف واقع باشد. بنا بر این احادیث شریفه که در حدّ استفاضه است بلکه به حد تواتر معنوی رسیده است علمای ما \_ رضي الله عنهم \_ نظر به مضمون این اخبار به طور عموم در امور مستحبه، احادیث ضعیفه را مورد عمل قرار می دهند، لیکن خلاف کرده اند در این که آیا با این اخبار، استحباب آن عمل نیز ثابت می شود به طوری که بتوان به نحو اطلاق مانند سایر اعمال معلوم الاستحباب به صراحت لهجه به استحباب آن حکم نمود و گفت که: «این عمل نیز مستحب است»؟ یا با این اخبار نمی توان به استحباب عمل مذکور حکم کرد و فقط در مورد عمل می توان به عنوان رجاء بر آن عمل اقدام نمود و بس؟ شاید اقرب به قبول و نزدیک تر به حق، قول دوم باشد؛ به دلیل این که استحباب و کراهت که بنا بر مشهور در این مورد با استحباب در ردّ و قبول و اثبات و نفی شرکت دارد \_ مانند وجوب و حرمت \_ از احکام تعبدیه شرعیّه هستند و تا دلیل شرعی بر وجود آنها قائم نگردد بر ثبوت آنها حکم نمی توان نمود، و احادیث شریفه «من بلغ» که به مضمون آنها اشاره شد و قاعده مأخوذه مستنبطه از آنها که در لسان علما به قاعده «تسامح در ادله سنن» معروف است بر بیشتر از این معنی دلالت نمی کند که بر اتیان آن عمل به عنوان رجاء ثواب و اجر ترتب می یابد و بس، و هیچ گونه دلالتی بر این ندارد که عمل مذکور نیز مستحب می گردد. به عبارت دیگر: آن احادیث شریفه این معنی را افاده می کند که: در این گونه موارد که احادیث ضعیفه بر وجود مطلوبیت امری به عنوان استحباب دلالت می کنند، عمل کردن به آنها به عنوان رجاء آن ثواب و امتثال احتیاطی باکی ندارد، و خدای تعالی نظر به رحمت و کرم وافرش تقضلاً اعطای ثواب موعود را برای اتیان آن عمل خواهد فرمود، و در حقیقت، این احادیث، باب عمل را توسعه داده و لیکن نسبت به حکم استحباب در مورد مذکور بیانی ندارند. لیکن قول دیگر این است که: احادیث مذکوره، چنان که بر ترتب ثواب نسبت به اتیان عمل در موارد جریان خود ناطق است، همچنین دلالت بر، استحباب عمل مذکور نیز مانند سایر اعمال مستحبه می کند. غایت امر این که در سایر اعمال مستحبه، استحباب آنها از اعتبار طرق خود آنها به دست آمده و واسطه ای در میان نبوده است، و در این جا به واسطه احادیث «من بلغ» منجعل گردیده است. و شارع مقدس چنان که به وجود استحباب در موارد معلومه بلا واسطه دیگر حکم فرموده، در این جا با وساطت احادیث «من بلغ» به وجود ثواب و ثبوت استحباب حکم نموده و تصریح فرموده است. و این مختصر، [مجال] بیان بیشتر از این را نسبت به این قاعده ندارد. علمای فریقین که هر دو فرقه قاعده مذکوره را قبول دارند راجع به آن در کتب مفصله ایراد بیانات به طور تفصیل نموده اند و حتی رسائل مستقله نیز تألیف کرده اند، طالبین به آنها مراجعه خواهند نمود. و بعد از آن که معلوم شد بنا بر قول دوم که حکم به ثبوت استحباب با احادیث ضعیفه نمی توان نمود و تمسک به احادیث «من بلغ» در اثبات استحباب موارد احادیث ضعیفه داله بر استحباب سودی نبخشید، پس حکم بر استحباب در هیچ مورد نمی توان نمود، مگر آن که مدرک معتبر متقنی یا مستند معتمد متیقنی در

میان باشد که مانند ادله امور واجبه یا محرمه بیان واضح عبارتی و دلالت لایح اشارتی نسبت به موضوع و متعلق خود داشته باشد . پس از ملاحظه این بیان معلوم گردید که بنا بر تحقیق ، حکم به استحباب با حکم به اعتبار دلیل آن تلازم دارد ، و بدون اعتبار دلیل آن حکم به استحباب نمی توان نمود . در این جا خواهی دانست که ذکر استحباب ، دلالت بر اعتبار دلیل آن نیز \_ که صحت نسبت و اسناد آن به معصومین علیهم السلام باشد \_ می نماید ، لیکن حق این است که تحقیق مذکور ، مخصوص به متأخرین است و معلوم نیست که سابقه ای نسبت به آن در قدما بوده باشد ، و بلکه از بیانات برخی از آنها \_ مانند مفید قدس سره از چند جهت از قبیل قرب زمان راوی و شیخ روایت بودن محمد بزوفری قدس سره که قائل «یستحب» است تماس دارد \_ برمی آید که قدما \_ رضوان الله علیهم \_ به اتفاق کلمه بر قول اول قائل بوده اند . بنا بر این : انصاف آن است که نسبت استحباب تنها مأثور بودن دعا را از حضرات معصومین علیهم السلامی رسانند ، لیکن اعتبار سند آن را باید از قرائن دیگر استفاده نمود ، و الله أعلم بحقیقة الحال .





## اختصاص موقع قرائت آن به اعیاد اربعه

اختصاص موقع قرائت آن به اعیاد اربعه چنان که گفته: و يستحب أن يدعى به في الأعياد الأربعة... الخ. وجود این اختصاص در کلام مذکور دلیل واضح و برهان لایح است بر این که تصریحی در صدر کلام مذکور یا در ذیل آن به صدور آن از معصوم بوده است، لیکن به جهت اختصار یا وضوح یا عدم تغییر به عبارت صاحب کتاب که او هم در جای دیگر اسناد تمام آنچه را که در کتابش بوده به امام داده بوده است، و بنا بر آن در فرد فرد موارد از تکرار آن صرف نظر نموده است. و امثال اینها از علل متکثره که هر فرد فرد آن ها برای اهل انصاف کافی است. از آن تصریح صرف نظر شده و به این تلویح اکتفا گردیده است. و بعد از تدبیر فرقی در میان این دو نسبت نخواهد بود؛ چه احتمال نمی رود که کسی در این معنی شبهه کند که چنان که نسبت دادن به امام [با] تصریح کلام به عمل می آید مثل این که بگوید: «فلان امام چنین فرموده، و من از فلان امام چنین شنیدم...» و امثال اینها، همین طور با اکتفا به قرائن و شواهد و اتکا به امارات و علامات دالّه بر آن حاصل می گردد، مانند مورد مذکور که در کتب نظایر بسیار دارد. و کسی که تأمل در سیره قدمای اصحاب و روات آن دوره. که خود قائل این کلام، محمد بزوفری قدس سره، نیز از آنهاست. بنماید بی شبهه خواهد دانست [که] ملاحظه سیره قدما در نقل مضمرات. با وجود آن مذاقه و باریک بینی که در میان مشایخ و ثقات اهل روایت آن دوره مرسوم و متداول بوده است می توان گفت که: از حد اعتدال گذشته و متمایل به جانب افراط شده بود. چگونه مثل بزوفری شخص جلیل القدری. که بیان جلالتش خواهد آمد. می تواند زیارتی از خودش انشاء کند یا از کس دیگری مثل خود که معصوم نبوده باشد آن را در کتاب خود نقل نماید، و برای دیگران هم دستور العمل بدهد که آن را بخوانند؟! اینها همه سهل است، بلکه ترقی کرده و برای آن وقت مخصوصی تعیین نماید، و بلکه به تعیین وقت عادی هم مانند سایر ایام هفته اکتفا نکرده و قرائت آن را به اشرف اوقات و افضل ایام که اعیاد اربعه باشد مخصوص نماید! گمان ندارم کسی بعد از تدبیر در خصوصیات مذکوره بتواند جسارت کند مثل این نسبت را به مثل بزوفری عالم جلیلی بدهد؛ چه این نسبت را به ادنی کسی از ارباب علم نمی توان داد، تا چه رسد به اعلا شخص آنها و برترین ایشان در علم و فضل. چنان که این معنی خود اثبات خواهد شد. مخصوصاً [در] نماز، بالخصوص که نماز دوازده رکعتی باشد! و بنا به روایت سید قدس سره که در آخر دعا نماز نیز نقل نموده است، این بیان، محکم تر و حقیقتش روشن تر می شود؛ چه هر قدر خصوصیت، بیشتر باشد قرینه دالّه بر صدور آن از ساحت معصوم به همان قدر تقویت خواهد یافت؛ برای این که هر کدام از این خصوصیات که ذکر می شود اگر از معصوم پرسیده باشد از اقسام واضحه بدعت خواهد بود.



## [ مراد از شهور ماه های عربی است ]

## [ میزان اتقان کتاب مصباح الزائر ابن طاووس ]

[ مراد از شهور ماه های عربی است ] پوشیده نماند که مبنای امور شرعی بر شهور قمری است نه شمسی ، و این یکی از مراسم و شعائر بزرگ دینی است . و شاید حدیث معروف \_ یعنی عبارت انجیل نسبت به پیغمبر [ آخر ] زمان \_ اسامی شهور کما فی زماننا هذا باشد ؛ چنان که از بعضی از بزرگان چنین شنیدم ، و در ضمن بیان اعیاد اربعه اشاره بر امر مزبور مناسبت دارد .

[ میزان اتقان کتاب مصباح الزائر ابن طاووس ] بیان این که مصباح سید در اتقان مانند سایر کتب سید از قبیل اقبال و غیره نیست : محدث نوری در ص 166 از لؤلؤ و مرجان در ضمن تمثیل به این که گاهی نقل ثقه مخالف با بیانات ثقات دیگر می شود و شواهدی مؤید و مصدق بیانات ثقات می گردد \_ در این صورت باید نقل ثقه را که مخالف با بیانات ثقات است طوری تأویل کرد که منافی با فرمایشات آنها نباشد \_ بعد از نقلی از مفید که مثال اول بوده در صفحات سابقه ، در صفحه نامبرده گفته : مثال دوم : سید جلیل علی بن طاووس در اواخر کتاب لهوف (1) فرموده : و لما رجع نساء الحسين عليه السلام و عياله من الشام و بلغوا العراق قالوا للدليل : مر بنا على طريق كربلاء ، فوصلوا إلى موضع المصرع ، فوجدوا جابر بن عبد الله الأنصاري رحمه اللهو جماعة من بني هاشم و رجالاً من آل رسول الله صلى الله عليه و آله قد وردوا لزيارة قبر الحسين عليه السلام ، فوافوا في وقت واحد ، و تلاقوا بالبكاء و الحزن و اللطم ، و أقاموا المآتم المقرحة للأكباد ، و اجتمع إليهم نساء ذلك السواد ، فأقاموا على ذلك أياما . و مختصر همین عبارت را جعفر بن نما که بیست و چهار سال بعد از وفات سید تألیف کرده ذکر نموده . حاصل ترجمه آن که : آل الله عليهم السلام چون در مراجعت از شام به عراق رسیدند ، به دلیل راه فرمودند : ما را از راه كربلا ببر . چون به تربت مطهر رسیدند جابر بن عبد الله را با جماعتی از مردان بنی هاشم که به زیارت آن حضرت آمده بودند ملاقات کردند و در يك وقت به آن جا رسیدند ، پس مشغول نوحه و زاری شدند و بنای تعزیه داری را گذاشتند و زنان قبایل عرب که در آن اطراف بودند جمع شدند و چند روز در آن جا به این شغل عزاداری مشغول بودند . پس می گوئیم : سید معظم مذکور ، جلیل القدر ، عظیم الشأن ، صاحب کرامات باهره و مناقب فاخره است در نزد کافه علمای اعلام ، و مؤلفات و تصانیفش مقبول و مطبوع اساتید و ارباب فن ، و لیکن مخفی نیست بر متدبر منصف که مؤلفات بزرگان دین \_ چه در مطالبی که محتاج به فکر صائب و نظر ثاقب است و چه در اموری که متوقف بر طول باع و تثبّت و اطلاع است \_ در امتداد عمرشان همه بر يك وتیره و نسق نباشد . کتابی که در اوایل تحصیل و سن شباب نویسنده در اتقان و ضبط و جامعیت غالباً مشابهتی با آنچه در ایام تکمیل و اواخر عمر تألیف نمایند ندارد ، اگر چه در ذهن چنان می آید که هر کتابی به هر عالمی نسبت دهند در زمان جلالت و بزرگی که به تدریج شهور و سنین به آن جا رسیده تألیف نموده و حال آن که چنان نیست ؛ چنانچه پوشیده نیست بر ناظر در مؤلفات اوایل سن ایشان و اواخر آن .

## [تألیف ابن طاووس لهوف را در سنین جوانی]

[تألیف ابن طاووس لهوف را در سنین جوانی] او این سید جلیل، کتاب لهوف را در اوایل سن تألیف نموده، و شاهد بر این دعوی، دو چیز است: اول آن که: طریقه ایشان در تمام مؤلفات که موجود و علما از آنها نقل کنند بر ذکر مأخذ نقل و سند روایت است به قدری که میسور بود و بر آن واقف شدند، به خلاف سیره ایشان در این کتاب و کتاب مصباح الزائر که در این دو ذکری از مأخذ و سند نیست، و وجهی جز عدم اتقان تام در آن ایام و قلت اطلاع ندارد. و از لهوف مختصرتر تألیف دارد مثل مجتبی و در آن جا ابدان نقلی بی ذکر مأخذ و مستند نکرده. پس اگر در نقل آن کتاب ایرادی شود منافات با بزرگی مقام و طول باع و کثرت اطلاعاتشان در احادیث و آثار ندارد؛ زیرا که آن درجات بعد از آن به تدریج پیدا شده. دوم آن که: سید معظّم مذکور در کتاب اجازات چون در مقام ذکر مؤلفات خود برآمدند تصریح نمودند که: «من کتاب مصباح الزائر را در اوایل تکلیف نوشتم»، و در اول لهوف فرموده که: چون من مصباح الزائر را نوشتم، و زائر از حمل آن مستغنی است از برداشتن مزار کبیری یا صغیری، خواستم چون زائر به جهت زیارت عاشورا مشرف می شود، با خود مقتلی نبرد، این مختصر را که مناسب تنگی وقت زوّار است در مقتل نوشتم که به آن کتاب منضمّ شود. و این کلام صریح است در آن که لهوف به منزله متمم مصباح الزائر [است] و در اوایل تکلیف تألیف شده و این خود کافی است برای وضوح نبودن آن در اتقان و استحکام مثل سایر مؤلفات جلیله ایشان. نگارنده گوید: آن گاه محدث مزبور شروع به بیان ضعف این قول کرده و قبلاً از خود سید در اقبال کلامی نسبت به رد این وارد کرده، سپس به بیانات دیگر به رد آن پرداخته است. و محدث مزبور قدس سره در ص 471 از مستدرک الوسائل (جلد سوم) (1) در رد صاحب روضات که تقریباً عبارتش در مقام مدح سید کاشف از عدم اعتبار مصباح است گفته: و ثامنا: إن السید آلف المصباح فی أول تکلیفه. قال رحمه الله فی کتاب الإجازات: فصل مما ألفتہ فی بدایة التکلیف من غیر ذکر الأسرار و التکشیف کتاب مصباح الزائر و جناح المسافر ثلاث مجلدات. انتهى. و إنشاؤه فی هذا السن هذه الأذعیة یعدّ من خوارق العادة، و منه یظهر وجه عدم مشابهته کاللهوف لسائر مؤلفاته من ذکر الأسانید و بیان الأسرار. نگارنده گوید: در وجوه دیگری که محدث مزبور در رد کلام صاحب روضات کرده، مؤیداتی برای اعتبار مصباح هست، لیکن فی الجملة به این معنی در زیارات و ادعیه و دستورات کتاب مزبور از انشاء سید نیست، نه این که کتاب مزبور در اتقان مانند اقبال و غیره هست، و وجه اول و دوم و سوم و ششم قابل ملاحظه و مفید برای این موضع است، و اصل کلام صاحب روضات و ورود محدث به نقل او نیز باید مطالعه شود.

1- . خاتمة المستدرک، ج 2، ص 456\_ 457 تحقیق مؤسسه آل البيت عليهم السلام .

## [ تحقیق در این که آیا پس از دعای ندبه، نماز هم وارد است یا نه؟ ]

[ تحقیق در این که آیا پس از دعای ندبه، نماز هم وارد است یا نه؟ ] نگارنده گوید: خوشبختانه در مورد دعای ندبه، سید به ذکر مأخذی که در دسترسش بوده در مصباح پرداخته است. بنا براین هیچ گونه حدس آن از انشاء سید نمی رود؛ چه بنا بر تصریح خودش پیش از او بعضی از اصحاب، آن را از ابن ابي قره و او از بزوفری نقل کرده، فقط چیزی که می ماند امر نماز است که در اقبال ذکری از آن نیست، لیکن در مصباح گفته: «ثم صل صلاة الزيارة» و آنچه در وجه آن به نظر می رسد این است که سید ذکر نماز را به کیفیت مزبوره از کیفیت نماز واقعه در زیارت نامه [ که ] از امام زمان ماثور [ است ] و در سرداب می خوانند برداشته است الا این که در آن جا نماز زیارت قبل از خود زیارت است به خلاف سایر زیارات، و دوازده رکعت است به خلاف نماز زیارت که دو رکعت است. پس به نظر می رسد که حکم به نماز سید تقریباً اجتهادی و مأخوذ از زیارت ندبه است، و شاید سید در موقع تألیف این مورد، نظر به آن روایت داشته و بدون مراجعه این مورد را نوشته، بنا براین به جهت اشتباه اسم نماز را به تصور زیارت ندبه در این جا گفته و در تقدیم و تأخیر هم اشتباه شده، یا وجه دیگری داشته، یعنی در رد این دو سندی ذکر نمروده است (1). در هر صورت عدم ذکر نماز در اقبال معتبرتر به نظر می رسد. همچنین وجه ذکر سند در اقبال و عدم ذکر آن در مصباح معلوم می شود. باری اگر جمود بر عبارت سید در مصباح نسبت به نماز شود، وجه آن همان است که مادر جای دیگر ذکر کردیم که به جهت وجود نماز عیدین قبل از آن نماز در این جا ساقط می شود و اگر در موقع دیگر در عیدین که فاصله باشد این دعا را بخواند باید نماز زیارت را بخواند. وجه ششم که نوری در جواب صاحب روضات گفته این است: سادسا : قوله : مع أن دیدنه... الخ، صحیح في غير هذا الكتاب و كتابه اللهوف؛ فإنه ما استند فيهما شيئا من الأخبار و القصص و الأعمال و الأدعية و الزيارات إلى مأخذ، و فيها ما هو ماثور بسند أو أسانيد متعددة، ألفهما في عنفوان عمره كما يأتي. ثم غير طريقة في سائر مؤلفاته، و بنى على ذكر المأخذ ولو لدعاء صغير و عمل حقير (2).

1- چند کلمه اخیر در نسخه اصل ناخواناست.

2- خاتمة المستدرک، ج 2، ص 452.



**[ تنبيه در ذکر کنیه بزوفری ]**

[ تنبيه در ذکر کنیه بزوفری ] از جمله امور عجيبه اين که در غيبت طوسي (1) در ده مورد نام محمد بزوفری برده شده و در همه اين ده مورد محمد را به کنیه و نام ذکر کرده اند بی آن که از رجال دیگر اين اسناد ، کنیه ذکر کنند ، بلی در یکی از آن احادیث ، احمد بن ادریس را نیز با کنیه ذکر کرده و بس ، پس در نه خبر ذکر کنیه از میان جماعت به او اختصاص دارد و در یکی نیز يك نفر از میان جماعت سند شريك دارد ، و این کاشف از غایت جلالـت اوست در نزد شیخ یا ابن الغضائري . و بر هر یکی از دو فرض ، مطلوب تمام می شود . و نیز در خاتمه تهذیب (2) و استبصار (3) در چهار مورد نام او را برده ، در سه مورد با کنیه و در يك مورد بدون کنیه لیکن در همین مورد بی کنیه بودن ، حسن بن حمزه که غالباً او را بدون ترصّی و ترحّم و ذکر شریف صالح نام برده اند با او شريك است . همچنین در سند دعا ابن ابي قره او را با ترصّی و کنیه ذکر کرده ، و همچنین در امالی با ترحّم و کنیه . بلی در نسخه کنوز و همچنین نصوص به غیر از مورد اول در هفت مورد از نصوص بدون کنیه . و گمان می کنم در آن جا نظر به وضوح جلالتش مانند سایر اجلاّ در وهله اولی تجلیل کرده ، و در باقی موارد به آن محوّل داشته ، چنان که تلخیص نامبرده نیز \_ یعنی تعبیر به محمد بن الحسين البزوفري \_ در بقیه شش مورد به این مدعا شاهد است ، پس چنان که محدث نوری در ترجمه حکم بن مسکین از مستدرک (4) \_ چنان که نقل خواهیم کرد \_ گفته \_ این معنی از نهایت جلالـت او در نزد علماء کشف می کند .

- 
- 1- . الغيبة للطوسي ، ص 143 ح 108 ، ص 160 ح 118 ، ص 177 ح 134 ، ص 185 ح 144 ، ص 196 ح 161 ، ص 332 ح 274 ، ص 335 ح 281 ، ص 346 ح 296 ، ص 425 ح 411 ، ص 433 ح 423 .
  - 2- . تهذیب الأحكام ، ج 10 ، ص 35 و 72 .
  - 3- . الاستبصار ، ج 4 ، ص 312 .
  - 4- . خاتمة المستدرک ، ج 4 ، ص 174 بدین عبارت : أما الحكم بن مسکین فلم یوثقوه ، و یمكن استفادة وثاقته من أموره ... .

## فائدة عجیبة [ شیعه بودن بزوفری ]

### فایده عظیمه [در ترحم و ترضی بر بزوفری]

فائدة عجیبة [ شیعه بودن بزوفری ] باید دانست که محمد بزوفری در طرق روایات خاصه وارد شده که بنا بر تصریح شیخ در اول و آخر آن اخبار در مقابل طریق مخالفین قرار گرفته [ و ] واقع شده است ؛ زیرا شیخ در ص 98 غیبت (1) گفته : فأما ما روي من جهة الخاصة فأكثر من أن يحصى غير أننا نذكر طرفا منها . آن گاه شروع به ذکر اخبار کرده . و در ص 108 گفته (2) : فهذا طرف من الأخبار قد أوردناها ، و لو شرعنا في إيرادها من جهة الخاصة في هذا المعنى لطلال به الكتاب ، وإنما أوردنا ما أوردنا منها ليصح ما قلناه من نقل الطائفتين المختلفتين ، و من أراد الوقوف على ذلك فعليه بالكتب المصنفة في ذلك ؛ فإنه يجد من ذلك شيئا كثيرا حسب ما نقلناه . و در ص 95 در موقع نقل اخبار عامیه گفته : فمما روى من ذلك من جهة مخالفي الشيعة ما أخبرني به أبو عبد الله أحمد بن عبدون ... الخ (3) . و محمد بزوفری در ص 101 حدیث لوح را نقل کرده (4) . پس این عبارت ، تصریح به امامی بودن اوست ، علاوه بر امور دیگر از قبیل اعتماد مشایخ و ترضی و ترحم و دلالت مضمون اخبار او که نقل کرده ، و علاوه بر نقل او دعای ندبه را که به غیر از معتقد به امام زمان و دوازده امام از کسی نمی تواند صادر باشد .

فایده عظیمه [در ترحم و ترضی بر بزوفری] باید دانست که ترحم و ترضی بر مثل بزوفری ( محمد ) قطعا از متقدمین مانند مفید یا ابن قره است ؛ به دلیل این که بزرگان متأخرین او را نمی شناسند \_ چنان که از عبارت مجلسی و کلیری معلوم شد \_ تا چه رسد به دیگران . پس کاتب و مثل او این تصرف را [ ننموده ] چنان که این امر را کاری در حق بعضی از بزرگان معلوم الجلاله می کند یعنی از خود «رحمه الله» یا «رضي الله عنه» می گوید ، پس در این مورد یقینا این طور نیست ؛ زیرا بزوفری در نظر بزرگان ، معروف نیست ، تا به کاتب و غیره که در ادنی درجه معلومات می باشند چه رسد . پس ناچار باید از متقدمین باشد ، مخصوصا « رضي الله عنه » که کلمه عمومی شبیه به انشای دعای کاتب نیست ، مخصوصا در سندی که آن طرف سند و این طرف سند از معروفین باشد ، و ترضی و ترحم از این میان به غیر معروفی اختصاص بیابد.

1- . الغيبة للطوسي ، ص 137 ، ح 100 چاپ مؤسسة المعارف الإسلامية ، قم .

2- . الغيبة للطوسي ، ص 156 .

3- . الغيبة للطوسي ، ص 127 ، ح 90 .

4- . الغيبة للطوسي ، ص 143 ، ح 108 : و أخبرني جماعة ، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري ، عن أبي علي أحمد بن إدريس ... إلى آخره .



## تنبيه [ در اقسام مناجات و ادعیه ]

تنبيه [ در اقسام مناجات و ادعیه ] علامه مجلسی قدس سره در باب دوم از رساله عقاید خود گفته : بدان که نزدیک ترین راه ها به سوی خدای تعالی \_ چنان که ظاهر بسیاری از آیات و اخبار نشان می دهد \_ همانا راه دعا و مناجات است ، لیک دعا و مناجات شرایطی دارند از قبیل حضور قلب و توسل تمام به خدای تعالی و قطع امید از ما سوای او و اعتقاد کامل بر او و توجه در همه کارها از کوچک و بزرگ و کم و بیش به ساحت قدس او جَلَّتْ عَظْمَتُهُ . و ادعیه مأثوره بر دو نوع است : 1 . اوراد و اذکاری که به عنوان وظیفه برای هر شبانه روز مقرر شده است ، و بر اموری از قبیل تجدید عقاید و طلب مقاصد و ارزاق و دفع کید اعدا مشتمل است ، در حال قرائت این قسم باید در تحصیل حضور قلب و توجه و تضرع سعی نمود ، لیک اگر احوال مذکوره متیسّر نگردد نباید آنها را فرو گذاشت و ترك نمود . 2 . مناجات ، و مقصود از آن دعاهایی است که بر انواع کلام در توبه و استغاثه و اعتذار و اظهار محبت و تذلل و انکسار مشتمل می باشد و گمان من آن است که شایسته و سزاوار نیست بدون حالت گریه و تضرع و خشوع تمام این قسم را خواند ، و زبینه است که مترصد اوقات گشت و هر وقت آن احوال متیسّر شد خواند و بدون وجود حالات مذکوره این قسم را نباید خواند ؛ چه در این صورت به استهزا و سخریه شبیه خواهد بود . این دو قسم از دعا که ذکر شد ، به برکت اهل بیت عصمت علیهم السلام در دسترس جماعت شیعه و امامیه چنان بسیار است که به خواندن عُشری از اعشار آن فرصت نمی توان یافت . اما قسم اول : پس بیشتر آنها در مصباح شیخ طوسی و مصباح کفعمی و دو کتاب اقبال و سمات ابن طاووس \_ قدس الله أسرارهم \_ در ضمن تعقیبات و ادعیه هفته و اعمال سال و غیر آن مندرج است ، و قسم دوم نیز در اثنای این کتب و غیر آنها درج شده است از قبیل دعاجات خمسة عشر و مناجات معروف به انجیلیه و دعای کمیل نخعی و غیر اینها ، و قسمت مهم صحیفه کامله ، بلکه همه آنها در مقام دوم است . و نیز باید دانست برخی از این دعاها با حالت خوف مناسبت دارد و برخی با حالت رجاء ، و بعضی با حال سختی و بلا سازش دارد و بعضی با حال آسودگی و رخا ، و همچنین است حال ادعیه دیگر نسبت به احوال دیگر در تناسب و اقتضای حال بر حسب احوال مختلفی که بر انسان توارد می کند . پس بهتر آن است که انسان در هر حالت آن دعا را بخواند که با حالت وی مناسبت دارد و حالش اقتضای خواندن آن را می نماید ، با تدبر در معانی آنها و با گریه و تضرع و اگر تو این راه را به روی یقین خواهی کرد که همین راه نزدیک ترین راه ها به سوی خدای تعالی است ، و به وسیله آن مقاصد دنیا و آخرت به دست می آید . شارح گوید : در موقع تمثیل به قسم دوم اگر چه این مرحوم در این کلام بالخصوص از دعای ندبه اسم نبرده است ، لیکن واضح است که دعای ندبه چنان که مضمونش سهل است ، اسمش نیز بر آن دلالت می نماید [ که ] بی شبهه از قسم دوم است ، و بنا بر اختیار این بزرگوار نباید این دعا را بدون حالت گریه و زاری و تضرع و سوگواری خواند ؛ زیرا چنان که استدلال کرده شبیه به سخریه و استهزا خواهد بود ؛ برای این که غالب مضمون آن مقارن با گریه و ندبه است ، مخصوصاً نیمه دومش که در بعضی جاها تعبیر به عبارت دعا بدون آن حالت با التفات به معنی آن نمی توان نمود ، مگر این که خواننده از معنی عبارت بی خبر باشد و لفظ گوید و معنی از خدا خواهد !



## دو فایده مهمه [ اهمیت دعای ندبه در تألیفات علامه مجلسی ]

### [ توثیق بزوفری در کلمات ابن مشهدی ]

دو فایده مهمه [ اهمیت دعای ندبه در تألیفات علامه مجلسی ] اول این که : از نقل مرحوم مجلسی دعای ندبه را در زاد المعاد ، با اظهار این که : « من زیارات و توسلات راجعه به آن حضرت را در تحفة الزائر نقل کرده ام در این جا به نقل عهد و زیارت مختصری می پردازم » ؛ چه از این عبارت ظاهر می شود که در این جا خلاصه و منتخب آنها را نقل می کند و اختیار او همین دعای طولانی را با وجود در نظر گرفتن رعایت اختصار بجز اهمیت و عظمت دعا نتواند بود .

[ توثیق بزوفری در کلمات ابن مشهدی ] دوم آن که : از عبارت ابن المشهدی قدس سره توثیق بزوفری [ بر ] می آید ؛ زیرا گفته : آنچه من نقل می کنم به وسیله ثقات به ائمه منتهی می شود . پس قطعا این شخص که بزوفری باشد داخل ثقات نامبرده خواهد شد و به مثل این طریقه صاحب وسائل (1) ابراهیم بن هاشم پدر علی بن ابراهیم صاحب تفسیر را توثیق کرده ، چه گفته : و يفهم توثيقه من تصحيح العلامة طرق الصدوق ، و من أول تفسیر ولده علي بن ابراهیم حیث قال : ونحن ذاکرون و مخبرون ما انتهى إلینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم . انتهى . و روایتی فیه عن غیر آیه قلیلة جدا . اگر بگویی که فرقی هست ؛ زیرا « و روایتی فیه . . الخ » ، اشاره به کثرت روایت ابراهیم است ، و همچنین وثاقت علی و معروفیت آن ثابت است . خواهیم گفت : وثاقت ابن المشهدی ثابت و کثرت و قلت روایت به اصل مدعا مربوط نیست . بلی مؤکد مدعا می باشد و غرض در این جا تشبیه اصل استدلال است (2) . در فصل دوم کتاب تحفة الزائر که در بیان کیفیت و آداب زیارت حضرت صاحب الزمان است ، پس از بیاناتی گفته : و به سند معتبر منقول است از احمد بن ابراهیم که گفت : شکایت کردم به محمد بن عثمان که از نواب حضرت صاحب الامر بوده است که : بسیار مشتاقم به دیدن مولای خود . گفت : به اشتیاق ، خواهش دیدن آن حضرت هم داری ؟ گفتم : بلی . گفت : خدا ثواب دهد بر اشتیاق تو ، و روی مبارک آن حضرت را به تو بنماید به آسانی و عافیت . پس گفت که : آرزوی دیدن آن حضرت در این ایام غیبت مکن و باید که مشتاق خدمت آن حضرت باشی ، و سؤال نکنی اجتماع با آن حضرت را که این از امور حتمی خداست ، و تسلیم و انقیاد مر امر خدا را لازم است ، و لیکن متوجه شو به سوی آن حضرت به زیارت کردن بعد از دوازده رکعت نماز که در [ هر ] رکعت بعد از حمد سوره توحید بخوانی ، و بعد از هر دو رکعت سلام بگویی و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستی ، پس بگو : سلام علی آل یاسین ... تا آخر آنچه نقل کرده است . و سید ابن طاووس رحمه الله فرموده است که : این زیارت معروف است به ندبه و از ناحیه مقدسه به سوی حمیری بیرون آمده است ، و امر فرموده است که در سرداب مقدس بخوانند ، و زیارت دیگر ذکر کرده است که بعد از این در عرض حوائج و توسل به ائمه خواهد آمد . و سید و شیخ محمد ابن المشهدی نقل کرده است از محمد بن علی بن ابي قره که او نقل کرده است از کتاب محمد بن الحسين بن سفیان البزوفری که دعای ندبه از برای صاحب الزمان مستحب است که در عیدهای چهار گانه بخوانند . و در آخر گفته : پس نماز زیارت بکن و هر دعا که خواهی بکن که مستحب است ان شاء الله تعالی . و شیخ محمد ابن المشهدی نماز را ذکر نکرده است . در ص 242 و ص 243 از ثالث عشر بحار به این موضوع اشارتی کرده است ، یعنی سندی را که در جلد مزار از مزار کبیر نقل می کند این جا هم نقل کرده و بیاناتی دارد .

2- . عبارت ابن المشهدی در ص 368 مستدرک سوم ، و ص 88 تحية الزائر ( چاپ اول ) ، و ص 106 چاپ دوم آن با ترجمه بسیار خوب مندرج است .

### تمثیل عجیب [ در اختصاص قرائت ندبه در اعیاد ]

تمثیل عجیب [ در اختصاص قرائت ندبه در اعیاد ] برای اختصاص قرائت ندبه در اعیاد مثالی می‌گوییم و آن این که : اگر سلطانی را ید قاهری از کشور او بیرون کند و به جای او بنشیند و کارهایی را که بایستی او انجام دهد ، این غاصب مباشرت کند ، بدیهی است که پیروان و علاقه مندان و هواخواهان سلطان مزبور ، هر وقت این غاصب جایی را که اختصاص به سلطان داشته ببینند قهرا متأثر شده و از بزرگ و رئیس خود که ید غاصب ، بیرونش کرده متذکر خواهند شد ، مخصوصا اگر مقام مزبور از روزهای بار عام و اذن عمومی و مورد جلوه عظمت و شأن و شوکت و ریاست و جلالت سلطان مزبور باشد ؛ چه در این صورت آن علاقه مند از دیدن و به خاطر آوردن چنین منظره و پیش آمد [ ی ] متأثر و منقلب شده و بی اختیار گریان و نالان خواهد شد ؛ زیرا طبق مَثَل معروف جای سلطان خود را خالی و دشمن او را در جای او خواهند دید . از این روی است که شیعیان در اعیاد اربعه متأثر بوده اند ؛ برای این که روز عید و جمعه مورد جلوه شکوه و ظهور عظمت حضرات معصومین که زمامداران امور دین می‌باشند می‌باشد ، و نظر به تأثر دائمی که بر دوری و زوال سلطنت سلطان مزبور دارند همیشه متأثر و متألم بوده اند ، لیکن رؤیت منظره مزبور بلکه رسیدن چنین روزی فقط بی آن که منظره ای در خارج ، باشد برای این تأثر کافی است ؛ زیرا چنین منظره همیشه در صقع حافظه و لوح دلشان مصور است . منتها رسیدن چنین روز و مخصوصا مشاهده چنین منظره ای در خارج آن غم و حزن ثابت را تجدید و قرحه دل آن بی نوا را به مثابه بیشتری خواهد بود . بدین جهت بوده است در معلی روزهای جمعه بیرون می‌رفته و عبات مزبور را می‌خوانده است . و بدین جهت بوده است که ائمه قرائت دعا را به این روز اختصاص داده اند .

### فائدة عجيبة [ غفلت نکردن در قرائت دعای ندبه ]

فائدة عجيبة [ غفلت نکردن در قرائت دعای ندبه ] نباید کسانی که خود را پیرو ائمه و تابع امام زمان می دانند از قرائت ندبه غفلت کنند ؛ زیرا ائمه عليهم السلام به انجام وظایف از پیروان خود متوقع اند مخصوصا از کسانی که معرفتشان زیاد و قربشان به ایشان عليهم السلام بیشتر باشد . شاهد این امر عبارت کاشف الغطاء و رؤیای شاگرد صاحب جواهر است که در دار السلام ص 290 ذکر شده است .

## فائدة نفيسة [ اختصاص تكنيه به شخصی دال بر تعظیم اوست ]

### فایده دیگر [ در کنیه حکم بن مسکین ]

### [ روایات مشتمل بر محمد بن سفیان بزوفری ]

فائدة نفيسة [ اختصاص تكنيه به شخصی دال بر تعظیم اوست ] محدث نوری قدس سره در ثالث مستدرک (1) در ترجمه ایوب بن اعین که در تحت عنوان « مب » ( ص 577 و ص 578 ) به ترجمه حکم بن مسکین پرداخته و در آخر گفته : و يأتي في « ريب » (2) في الطريق إلى علي بن بجيل : محمد بن الحسن ، عن الحسن بن متيل الدقاق ، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب ، عن أبي عبد الله الحكيم بن مسكين الثقفي ، عن علي بن بجيل ... الخ . و لا يخفى أن ذكره كنيته من بين الجماعة يدل على جلالته عنده . نگارنده گوید : مصداق این حال محمد بزوفری نیز هست ؛ زیرا در این روایت ( روایت اول امالی ) تکنیه فقط به بزوفری اختصاص یافته با وجود بزرگان دیگر مانند مفید و حسین بزوفری و غیرهما ، و تکنیه صنعانی گمان می کنم برای معرفی و تعیین وی باشد یعنی صنعانی مکرر بوده است . بنا براین برای رفع اشتراك آورده اند .

فایده دیگر [ در کنیه حکم بن مسکین ] باید دانست به طوری که در رجال ها (3) نوشته اند کنیه حکم « أبو محمد » بوده است و أبو عبد الله که در این جا ذکر شده در جای دیگر به نظر من نرسیده است . (4)

[ روایات مشتمل بر محمد بن سفیان بزوفری ] در بیان روایاتی که در أمالی ابن الشیخ قدس سره نقل شده و أبو جعفر محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری در سند آنها واقع شده است : 1 . در حدود اواخر ثلث دوم یا اوایل ثلث سوم از جزء دوم امالی شیخ ثقه جلیل أبو علی الحسن بن محمد بن الحسن الطوسی قدس سره روایت ذیل که چهل و هشتمین روایت مسند از جزء دوم است و اگر روایت مرسل را هم به شمار آوریم روایت چهل و نهمین خواهد بود که در نسخه مطبوعه امالی در ص 35 مندرج است ، به سند ذیل مذکور است : و عنه ، عن شیخه رحمه الله ، قال : أخبرنا محمد بن محمد ، قال : أخبرني أبو جعفر محمد بن الحسين البزوفري رحمه الله ، قال : حدثني أبي ، قال : حدثنا الحسين بن إبراهيم ، قال : حدثنا علي بن داوود ، قال : حدثنا آدم العسقلاني ، قال : حدثنا أبو عمرو الصنعاني ، قال : حدثنا العلاء بن عبد الرحمن ، عن أبي هريرة ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ما تواضع احد إلا رفعه الله (5) . 2 . و نیز ابن الشیخ قدس سره تقریباً در اواخر ثلث دوم از جزء ششم کتاب امالی روایت زیرین را که سی و یکمین روایت جزء سادس و در نسخه مطبوعه امالی با ص 104 منطبق می شود به سند زیرین درج فرموده است 6 : و بالإسناد ، قال : أخبرنا أبو علي الحسن بن محمد بن الحسن بن علي الطوسي رضي الله عنه ، قال : أخبرنا الشيخ السعيد الوالد أبو جعفر محمد بن محمد بن الحسن رحمه الله ، قال : أخبرنا محمد بن محمد ، قال : أخبرني أبو جعفر محمد بن الحسين البزوفري رحمه الله ، عن أبيه الحسين بن علي بن سفیان ، قال : حدثنا عبد الله بن زيدان البجلي ، قال : حدثنا الحسن بن أبي عاصم ، قال : حدثنا عيسى بن عبد الله ، عن أبيه ، عن جده ، عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : « من سلّم عليّ في شيء من الأرض أبلغته ، و من سلّم عليّ عند القبر سمعته » (6) .

2- . كذا و الظاهر ( يب ) . ( منه ) .

3- . رجال النجاشي ، ص 136 ، رقم 350 ؛ نقد الرجال ، ج 2 ، ص 145 ، رقم 1627 .

4- . أبو عبد الله به عنوان كنيه حكم بن مسكين در مشيخه الفقيه ( ج 4 ص 49 ) وارد شده به همان عبارتی كه صاحب مستدرک در متن فوق بیان فرمودند ، نیز بنگرید به : وسائل الشيعه ، ج 3 ، ص 76 ؛ معجم رجال الحديث ، ج 12 ، ص 305 ، شماره 7960 ذیل ترجمه علی بن بجيل .

5- . الأمالي للطوسي ، ص 56 ، ح 80 چاپ دار الثقافة \_ قم . توضیح این كه به فرمایش استاد و شیخ بزرگوار حاج شیخ محمد رضا مامقانی دام عزه العالی ، چون تنها طریق روایت امالی شیخ طوسی از طریق فرزندش علی می باشد ، لذا در بعضی از تعبیرات بدان «أمالي ابن الشيخ» گفته می شود ، فتدبر .

6- . الأمالي للطوسي ، ص 167 ، ح 279 .



## [ حدیث بزوفری در کتاب های حدیثی متأخر ]

[ حدیث بزوفری در کتاب های حدیثی متأخر ] تنبیه بر امری در این جا مناسب است ، و آن این که این دو حدیث را متأخرین در کتب خود از کتاب مذکور نقل کرده اند به بیان زیرین : 1 . علامه مجلسی قدس سره در کتاب عشرت که آن را مجلد شانزدهم بحار (1) قرار داده در باب تواضع (2) حدیث اول را این طور نقل کرده است : ( ما ) المفید ، عن محمد بن الحسين البزوفري ، عن أبيه ، عن الحسين بن إبراهيم ، عن علي بن داود ، عن آدم العقلائي ، عن أبي عمر الصنعاني ، عن العلاء بن عبد الرحمن ، عن أبي هريرة ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ما تواضع أحد إلا رفعه الله . 2 . نظر به آن که شیخ ثقة جلیل صاحب وسائل ، حدیث مذکور را در وسائل در باب استحباب التواضع که جای نقل آن است نقل نکرده است ، لذا خاتم المحدثین حاج میرزا حسین نوری قدس سره در باب نامبرده که از ابواب کتاب جهاد و منطبق با ص 306 از جلد دوم مستدرک الوسائل (3) می شود ، حدیث مذکور را به نهج زیرین درج کرده است : ابن الشيخ الطوسي في أماليه ، عن أبيه ، عن المفيد ، عن محمد بن الحسين البزوفري ، عن أبيه ، عن الحسين بن إبراهيم ، عن علي بن داود ، عن آدم العسقلاني ، عن أبي عمرو الصنعاني ، عن العلاء بن عبد الرحمن ، عن أبي هريرة ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ما تواضع أحد إلا رفعه الله . حدیث دوم را نیز نقل کرده اند بدین قرار : 1 . علامه مجلسی قدس سره در جلد مزار که مجلد بیست و دوم بحار است در باب «زيارة النبي صلى الله عليه وآله من البعيد» که منطبق با ص 23 از نسخه مطبوعه امین الضرب می شود (4) گفته : ( ما ) المفيد ، عن محمد بن الحسين البزوفري ، عن أبيه ، عن عبد الله بن دبران البجلي ، عن الحسن بن أبي عاصم ، عن عيسى بن عبد الله ، عن أبيه ، عن جده ، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من سلم علي في شيء من الأرض أبلغته ، و من سلم علي عند القبر سمعته . 2 . صاحب وسائل قدس سره در باب «استحباب زيارة النبي صلى الله عليه وآله و لو من بعيد و التسليم عليه و الصلاة عليه» که باب چهارم از ابواب کتاب مزار است ، حدیث مذکور را به نهج زیرین نقل می کند : الحسن بن محمد الطوسي في الأمالي ، عن أبيه ، عن المفيد ، عن البزوفري ، عن أبيه ، عن عبد الله بن زرارة ، عن الحسن بن أبي عاصم ، عن عيسى بن عبد الله ، عن أبيه ، عن جده ، عن علي أمير المؤمنين عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من سلم علي في شيء من الأرض أبلغته ، و من سلم علي عند القبر سمعته (5) .

1- . بحار الأنوار ، ج 72 ، ص 120 ، ح 7 .

2- . و حدیث مذکور هفتمین حدیث باب تواضع و در ص 150 از نسخه مطبوعه به طبع امین الضرب مذکور است . ( منه ) .

3- . مستدرک الوسائل ، ج 11 ، ص 297 ، ح 13083 .

4- . بحار الأنوار ، ج 97 ، ص 182 ، ح 4 .

5- . وسائل الشیعة ، ج 14 ، ص 338 ، ح 19348 .



## [ ملاحظاتی در کیفیت نقل سند روایات بزوفری ]

## [ نکینه و ترخم کاشف از جلالت راوی است ]

[ ملاحظاتی در کیفیت نقل سند روایات بزوفری ] از ملاحظه کتاب منقول عنه و کتب منقول الیها اموری به نظر می رسد :

[ نکینه و ترخم کاشف از جلالت راوی است ]<sup>1</sup> . این که در کتاب امالی در هر دو روایت ، محمد بزوفری را مصدر به کنیه و مذیل به ترخم که هر دو کشف از جلالت و نبالت وی می کند کرده است مخصوصاً با ملاحظه این که در ماقبل اسم این راوی اسم مفید و در ما بعد آن اسم حسین بزوفری که از اجلائی ثقات روات است برده شده ، و با وجود این اجتماع ، انفراد به ترخم به محمد بزوفری اختصاص یافته است ، و این معنی از نهایت عظمت صاحب عنوان که محمد بزوفری باشد کشف می کند ، و شاید سیر آن این باشد که اصل ترخم از مفید قدس سره بوده و وجه اختصاص مفید هم این بوده است که صاحب عنوان از مشایخ بلاواسطه آن مرحوم است و در موارد بسیار ، مفید مرحوم از این استاد خود نقل روایت می کند ، و غالباً قدما \_ رضوان الله علیهم \_ مشایخ بلاواسطه خود را مخصوص به ترضی و ترخم می کنند اگر چه نظیر او یا برتر از او در همان سلسله سند موجود باشد ؛ و علت آن هم تشکری نسبت به او و تقدیری از حقوق مقام استادی است چنان که این معنی از ملاحظه همین کتاب امالی و تتبع سایر کتب علمای ما به دست می آید . باری ترخم خواه از مفید و خواه از صاحب کتاب باشد در هر دو صورت دلالت بر عظمت می کند چنان که این معنی \_ إن شاء الله \_ در آینده روشن خواهد شد ، لیکن در کتب منقول الیها که بحار و وسائل و مستدرک باشد به این معنی تصریحی و اشارتی نشده است ، و اگر علت اعراض از آن اختصار می بود می بایستی لا اقل به طور رمز به آن اشارت نمایند از قبیل «ره» مثلاً چنان که مرسوم است ، و این معنی موجب شگفت از این اعظام فرقه است . و از همه پرشگفت تر حال محدث نوری قدس سره است ؛ زیرا آن جناب در جلد سوم مستدرک چاپی که مشایخ مفید قدس سره را شمرده در ص 521 گفته : ( مب ) أبو جعفر محمد بن الحسين البزوفري كما في أمالي أبي علي مكررا عن والده ، عن المفيد ، عنه ، مع الترجم عليه ، و هو ابن أبي عبد الله البزوفري (1) . و وجه کثرت استعجاب آن که در کتاب امالی در غیر از این دو مورد از محمد بزوفری نامی برده نشده است تا ترخم در آن جای ثالث به عمل آید و یکی از این دو مورد را که روایت اول باشد که بنا به تصریح خود آن مرحوم بایستی مترحماً نام ببرد که تا مصداق تکرار وجود بگیرد بدون ترخم نام برده است . و آنچه در این باب به نظر نگارنده می رسد آن است که مرحوم محدث نوری در موقع تألیف مستدرک در موارد روشن برای سرعت در کار و سهولت در عمل به اصل نسخه مراجعه نمی نموده و به نقل از بحار قناعت می کرده است ؛ چنان که این امر از ملاحظه امثال این حدیث به نظر می آید ، و در این جا هم مطابق همین سیره مراجعه به بحار کرده است و روایت را نقل نموده است و یا در ضمن به اصل نسخه هم مراجعه فرموده و در کیفیت نقل پس از تبدیل رمز «ما» به تصریح از «ابن الشیخ في أماليه عن أبيه» که تمام روایات امالی ابن الشیخ در این معنی مشترك است در بقیه قسمت از مرحوم مجلسی تبعیت نموده است . و مخصوصاً اگر سیره صاحب وسائل هم چنان که از ملاحظه سند روایت دیگر و سایر روایات که بنایش بر اختصار و حذف امثال این گونه مطالب است یعنی ترضی و ترخم و بلکه تصلیت و تسلیم و یا تبدیل آنها به رموز مختصرتر است ؛ زیرا در مثل وسائل و بحار این حذف و تبدیل سبب سهولت کار و سرعت در عمل می شود ؛ به دلیل این که در هر صفحه باید در چند مورد اسم کتابی را ببرد ، لیکن اگر عوض آنها اکتفا به رمز مختصرتری که معین نموده بنماید کار بزوفری انجام خواهد یافت . 2 . این که در این مقام اشتباه بسیار بزرگی برای صاحب وسائل روی داده است و آن این که چنان که سید روایت را که در کتاب مزار ایراد فرموده و ما به عین عبارتش آن را نقل کردیم گفته : الحسن بن محمد الطوسي في الأمالي ، عن أبيه ، عن المفيد ، عن البزوفري ... الخ . و مراد او از بزوفری در این جا محمد بن الحسين است ، و در آخر جلد سوم وسائل (2) در بیان مراد از اطلاق خود کلمه بزوفری را

گفته: البزوفري هو الحسين بن علي بن سفيان . و بعد از ضم این دو عبارت به یکدیگر خواننده که اطلاع از عبارت امالی نداشته باشد قطعاً تصور خواهد کرد که راوی در این جا حسین بوده است ، و نظیر این اشتباه برای مجلسی مرحوم در غیر مورد این دو روایت در نقل بعضی از روایات وارده در کتاب غیبت طوسی در [مجلد 13 بحار روی داده است . چنان که در موردش \_ إن شاء الله \_ بیان خواهیم گفت . توضیح بیان اشتباه علامه مجلسی این که او در چند مورد از مجلد 13 بحار در موقع نقل روایت از محمد بزوفری به لفظ بزوفری مطلق تعبیر کرده ، حال آن که مرادش محمد بزوفری است با آن که در وجیزه مانند صاحب وسائل تصریح کرده که مراد از بزوفری در موقع اطلاق همانا حسین است ، لیکن در مقدمه بحار بدین معنی تصریح نکرده است و اصلاً اسمی از بزوفری نبرده است و عبارت مجلسی در وجیزه در باب «النسب و الألقاب» این است : البزوفري هو الحسين بن علي بن سفيان (3) . (۱) در باب ما جاء عن أبي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وآله في النصوص على الأئمة الاثني عشر عليهم السلام در صدر روایت دوم گفته (4) : حدثنا علي بن الحسين قال : حدثنا أبو جعفر محمد بن الحسين ، قال : حدثنا القاضي أبو إسماعيل جعفر بن الحسين البلخي ، قال : حدثنا شقيق بن أحمد البلخي ، عن سماك ، عن يزيد بن مسلم ، عن أبي هارون العبدي ، عن أبي سعيد الخدري ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : أهل بيتي أمان لأهل الأرض كما أن النجوم أمان لأهل السماء . قيل : يا رسول الله ؛ فالأئمة بعدك من أهل بيتك ؟ قال : نعم بعدي (5) اثنا عشر إماماً تسعة من صلب الحسين عليه السلام أمناء معصومون ، و مئاً مهديّ هذه الأمة . ألا إتهم أهل بيتي و عترتي من لحمي و دمي ما بال أقوام يؤذوا فتى (6) فيهم ، لا أنالهم الله شفاعتي؟! 7 در «باب ما جاء عن سلمان الفارسي رحمه الله عن رسول الله صلى الله عليه وآله في التّصوص على الأئمة الاثني عشر عليهم سلام الله» ، حديث ششم به قرار ذیل است : و حدّثنا علي بن الحسين ، قال : حدّثنا محمد بن الحسين البزوفري ، قال : حدّثنا عبد الله الكوفي بالكوفة قال : حدّثني محمد بن أبي مسروق النهدي ، عن خالد بن إلياس ، عن صالح بن أبي حنان ، عن الصباح بن محمد ، عن أبي حازم ، عن سلمان الفارسي رضی الله عنه ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : الأئمة من بعدي بعدد نساء بنی اسرائیل ، و كانوا اثني عشر ، ثم وضع يده على صلب الحسين عليه السلام و قال : تسعة من صلبه ، و التاسع مهديهم ، يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً ، فالويل لمبغضهم 8 . در «باب ما جاء عن عثمان بن عفان ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله في التّصوص على الأئمة الاثني عشر صلوات الله عليهم» فقط يك حديث نقل شده (7) و بدین قرار است : حدّثنا علي بن الحسن بن محمد ، قال : حدّثنا محمد بن الحسين البزوفري ، قال : حدّثنا أحمد بن عيسى بن فضل الأنماطي ، قال : حدّثنا داوود بن فضل ، عن ابن عائشة ، عن أبي عبد الرحمن ، عن سعيد بن المسيّب ، عن عمرو بن عثمان بن عفان ، قال : قال أبي : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : الأئمة بعدي (8) اثنا عشر تسعة من صلب الحسين ، و مئاً مهديّ هذه الامة ، من تمسك من بعدي بهم فقد استمسك بحبل الله ، و من تخلى منهم فقد تخلى من الله (9) . در «باب ما جاء عن زيد بن أرقم عن النبي صلى الله عليه وآله في التّصوص على الأئمة الاثني عشر صلوات الله عليهم اجمعين» حديث دوم به سند و متن زیر نقل شده است : حدّثنا علي بن الحسن ، قال : حدّثنا محمد بن الحسين البزوفري ، قال : حدّثني أحمد بن محمد بن عبد الله بن جعفر ، عن محمد بن قرظة ، عن شريك ، عن الأعمش ، عن زيد بن حسان ، عن زيد بن أرقم ، قال : سمعت رسول الله [ صلى الله عليه وآله ] يقول لعلي بن أبي طالب عليه السلام : أنت سيّد الأوصياء ، و ابنك سيّد شباب أهل الجنّة ، و من صلب الحسين عليه السلام يخرج الله عز و جل الأئمة التسعة ، فإذا متّ ظهرت لك الضغائن في صدور قوم ، و يمنعونك حقك ، و يتمالون عليك (10) . و بإسناده (11) عن زيد بن أرقم ، قال : ما كتّنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله إلاّ يبغضهم علي بن أبي طالب عليه السلام و ولده (12) . 4 . در «باب ما جاء عن الحسن عليه السلام ممّا يوافق هذه الأخبار و نصّه على الحسين أخيه عليهما السلام» که تالی «باب ما جاء عن أمير المؤمنين عليه السلام» (13) [ است ] حديث دوم به سند و متن زیرین ذکر شده است : حدّثني محمد بن الحسن بن الحسين بن أيوب ، قال : حدّثنا محمد بن الحسين البزوفري ، عن أحمد بن محمد الهمداني ، عن القاسم بن محمد بن حماد ، عن غياث بن إبراهيم ، قال : حدّثني اسماعيل بن أبي زياد ، قال : أخبرني يونس بن أرقم ، عن أبان بن أبي عمير ، قال : حدّثني سليمان القصري ، قال : سألت الحسن بن علي عليهما السلام عن الأئمة ، فقال : عدد شهور الحول (14) . در «باب ما جاء

عن علي بن الحسين عليهما السلام مما يوافق هذه الأخبار ونصّه على ابنه» حديث ششم به سند و متن زيرين نقل شده است 17 : حدّثني الحسين بن علي ، قال : حدّثنا محمد بن الحسين البزوفري ، قال : حدّثنا محمد بن علي بن معمر ، قال : حدّثني عبد الله بن محمد ، قال : حدّثني محمد بن علي بن طريف الحجري ، قال : حدّثنا عبد الرحمن بن أبي نجران ، عن عاصم بن حميد ، عن معمر ، عن الزّهري ، قال : دخلت على علي بن الحسين عليه السلام في مرضه الذي توفي فيه إذ قدّم إليه طبق فيه خبز و الهندباء فقال لي : كله . قلت : قد اكلت يا ابن رسول الله . قال : إنّه الهندباء . قلت : و ما فضل الهندباء ؟ قال : ما من ورقة من الهندباء إلّا و عليها قطرة من ماء الجنّة فيه شفاء من كلّ داء . قال : ثمّ رفع الطّعام و أتى بالدّهن ، و قال : اذهن يا أبا عبد الله . قلت : اذهنت . قال : إنّه هود من البنفسج . قلت : و ما فضل دهن البنفسج (15) على سائر الأدهان ؟ قال : كفضل الإسلام على سائر الأديان . ثمّ دخل عليه محمد ابنه فحدثه طويلاً بالسرّ ، فسمعتة يقول فيما يقول : عليك بحسن الخلق . قلت : يا ابن رسول الله ، إن كان من أمر الله ما لا بدّ لنا منه \_ و وقع في نفسي أنّه قد نعى نفسه \_ فإلى من نختلف بعدك ؟ قال : يا أبا عبد الله ، إلى ابني هذا \_ و أشار إلى محمد ابنه \_ إنّه و صبي و وارثي و عيبة علمي ، معدن الحلم و باقر العلم . قلت : يا ابن رسول الله ، ما معنى باقر العلم ؟ قال : سوف يختلف إليه مألّ من شيعتي ، و يبقّر العلم عليهم بقراً . قال : ثمّ أرسل محمدا ابنه في حاجة له الى السّوق ، فلمّا جاء محمد قلت : يا ابن رسول الله ، هذا أوصيت إليه أكبر أولادك ؟ قال : يا عبد الله (16) ، ليست الإمامة بالصغر و الكبر ، هكذا عهد إلينا رسول الله ، و هكذا وجدناه مكتوباً في اللّوح و الصّحيفة . قلت : يا ابن رسول الله ، فكم عهد إليكم نبيكم أن يكون الأوصياء من بعده ؟ قال : وجدنا في الصّحيفة و اللّوح اثني عشر أسامي مكتوبة بإمامتهم و أسامي آبائهم و أمّهاتهم . ثمّ قال : يخرج من صلب محمد ابني سبعة من الأوصياء فيهم المهدي صلوات الله عليهم أجمعين . در «باب ما جاء عن أبي محمد الحسن بن علي عليه السلام ما يوافق هذه الأخبار ونصّه على ابنه الحجّة عليه السلام» كه آخرين باب از ابواب كتاب است ، حديث هفتم به سند و متن زيرين روايت شده است (17) : حدّثنا علي بن الحسن بن محمد ، قال : حدّثنا هارون بن موسى ببغداد في صفر سنة إحدى و ثمانين و ثلاثمئة ، قال : حدّثنا محمد بن محروم المقرئ مولى بني هاشم في سنة أربع و عشرين و ثلاثمئة ، قال أبو محمد : و حدّثنا أبو حفص عمر بن الفضل المطيري ، قال : حدّثنا محمد بن الحسن الفرغاني ، قال : حدّثنا عبد الله بن محمد بن عمرو و البلوي ، قال أبو محمد : و حدّثنا عبيد الله بن الفضل بن هلال الطّائي بمصر ، قال : حدّثنا عبد الله بن محمد بن عمرو بن محفوظ البلوي ، قال : حدّثني ابراهيم بن عبد الله بن العلاء ، قال : حدّثني محمد بن بكير ، قال : دخلت على زيد بن علي و عنده صالح بن بشر فسلمت عليه و هو يريد الخروج الى العراق ، فقلت له : يا ابن رسول الله ، حدّثني بشيء سمعته عن أبيك . فقال : نعم ، حدّثني أبي ، عن أبيه ، عن جدّه ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله : من أنعم الله عليه بنعمة فليحمد الله ، و من استبطأ الرّزق فليستغفر الله ، و من أحزنه أمر فليقل : لا حول و لا قوّة إلّا بالله . فقلت : زدني يا ابن رسول الله . قال : نعم ، حدّثني أبي ، عن أبيه ، عن جدّه قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله : أربعة أنا لهم شفيع يوم القيامة : المكرم لذريتي ، و القاضي لهم حوائجهم ، و السّاعي لهم في أمورهم عند اضطرارهم إليه ، و المحبّ لهم بقلبه و لسانه . قال : فقلت : زدني \_ يا ابن رسول الله \_ من فضل ما أنعم الله عليكم . قال : نعم ، حدّثني أبي عن أبيه ، عن جدّه ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله : من أحبّنا أهل البيت في الله حشر معنا و أدخلناه معنا الجنّة . يا ابن بكير ، من تمسك بنا فهو معنا في الدّرجات العلى . يا ابن بكير ، إنّ الله \_ تبارك و تعالی \_ اصطفى محمدا صلى الله عليه و آله ، و اختارنا له ذرية ، فلولانا لم يخلق الله تعالی الدنيا و الآخرة . يا ابن بكير ، بنا عرف الله ، و بنا عبد الله و نحن السّبيل الى الله ، و منّا المصطفى ، و منّا المرتضى ، و منّا يكون المهدي قائم هذه الأمّة . قلت : يا ابن رسول الله هل عهد إليكم رسول الله متى يقوم قائمكم ؟ قال : يا ابن بكير ، إنك لن تلحقه ، و إن هذا الامر يكون بعد ستة من الأوصياء بعد هذا ، ثمّ يجعل الله خروج قائمنا فيملاًها قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً . فقلت : يا ابن رسول الله ، ألسنت صاحب هذا الأمر ؟ فقال : أنا من العترة . فعدت فعاد إليّ ، فقلت : هذا الذي تقول عنك أو عن رسول الله ؟ فقال : «لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْعَيْبَ لَأَسَدٌ تَكْتَرْتُ مِنْ الْخَيْرِ» ، لا و لكن عهد عهده إلينا رسول الله . ثمّ أنشأ يقول : نحن سادات قريشو قوام الحق فينا نحن الأنوار التي منقبل كون الخلق كتّا نحن منا المصطفى المختار و المهدي منا فينا قد عرف الله و بالحق أقمنا سوف يصلاه سعيراً من تولى اليوم منّا قال علي بن الحسين : و حدّثنا

محمد بن الحسين البزوفري بهذا الحديث في مشهد مولانا الحسين بن علي عليه السلام، قال: حدثنا محمد بن يعقوب الكليني، قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن سلمة بن الخطاب، عن محمد بن خالد الطيالسي، عن سيف بن عميرة، و صالح بن عقبة، جميعاً عن علقمة بن محمد الحضرمي، عن صالح، قال: كنت عند زيد بن علي فدخل إليه محمد بن بكير، وذكر الحديث. علامه مجلسی در ص 58 از مجلد 11 بحار (18) در «باب أحوال أولاده و أزواجه (أي زين العابدين عليه السلام)»، گفته: نص، علي بن الحسن بن محمد، عن هارون بن موسى، عن محمد بن مخزوم مولى بني هاشم، قال أبو محمد: و حدثنا عمر بن الفضل الطبري (19)، عن محمد بن الحسن الفرغاني، عن عبد الله بن محمد البلوي، قال أبو محمد: و عبید الله بن الفضل الطائي، عن عبد الله بن محمد البلوي، عن إبراهيم بن عبد الله بن العلا، عن محمد بن بكير، قال: دخلت على زيد بن علي عليه السلام و عنده صالح بن بشر، فسلمت عليه و هو يريد الخروج. الحديث الى آخره كما نقل عن كفاية الأثر. ثم قال: قال علي بن الحسين: و حدثنا بهذا الحديث محمد بن الحسين البزوفري، عن الكليني، عن محمد بن يحيى، عن سلمة بن الخطاب، عن الطيالسي، عن ابن عميرة، و صالح بن عقبة، جميعاً عن علقمة بن محمد الحضرمي، عن صالح، قال: كنت عند زيد بن علي عليه السلام فدخل إليه محمد بن بكير. و ذكر الحديث. نگارنده گوید: مرحوم مجلسی در نقل روایت نظر به تلخیصی که دارد [ عبارت ] «في مشهد مولانا الحسين بن علي عليه السلام» را انداخته است. و از این فقره معلوم می شود که نقل این بنده روایت را از بزوفری در حرم حسینی بوده است. و راوی برای تبرک با روایت در این مشهد قید روایت در آن موضع را بیان می کند و از این قید نیز کمال خلوص او و این بنده نسبت به ائمه علیهم السلام مظاهر می شود. دلیل بر این که کتاب مزبور تألیف صدوق قدس سره نیست روایت صاحب کتاب از آن جناب است؛ چنان که در روایات ذیل به این معنی تصریح شده است: الف \_ در «باب ما جاء عن عبد الله بن عباس، عن رسول الله صلى الله عليه و آله في النصوص على الأئمة الاثني عشر عليهم سلام الله» که نخستین باب کتاب است در صدر سند اولین روایت گفته: 1. حدثنا شيخنا محمد بن علي رضي الله عنه \_ يعني أبا جعفر بن بابويه \_ قال: حدثنا محمد بن موسى المتوكل رحمه الله. الخ. 2. در صدر روایت سوم گفته: حدثنا محمد بن علي قال: حدثنا علي بن عبد الله الوراق الرازي رضي الله عنه... الخ. ب \_ در «باب ما جاء عن عبد الله بن مسعود، عن النبي صلى الله عليه و آله في النصوص على عدد الأئمة الاثني عشر سلام الله عليهم» که دومین باب کتاب است در صدر سند روایت دوم گفته: 1. حدثنا محمد بن علي رضي الله عنه، قال: حدثنا أبو علي احمد بن الحسن بن علي بن عبدويه... الخ. 2. در صدر سند روایت سوم گفته: حدثني علي بن محمد، قال: حدثنا أبو القاسم عتاب بن محمد الحافظ... الخ. باب روایاتی که در کتاب کفاية النصوص با تاریخ سیصد و هشتاد یا بیشتر ذکر شده است (20). 1. در (ص 309 از نسخه مطبوعه) در «باب ما روي عن الحسن بن علي عليهما السلام، عن رسول الله صلى الله عليه و آله في النصوص على الأئمة الاثني عشر سلام الله عليهم» سند روایت دوم بدین نهج مذکور است: حدثنا علي بن الحسن بن محمد، قال: حدثنا عتبة بن عبد الله الحمصي بمكة قراءة عليه سنة ثمانين و ثلاثمئة، قال: حدثنا علي بن موسى القطفاني، قال: حدثنا أحمد بن يوسف الحمصي، قال: حدثنا محمد بن عكاشة، قال: حدثنا حسين بن زيد بن علي، قال: حدثنا عبد الله بن حسن بن حسن، عن أبيه، عن الحسن بن علي عليه السلام، قال عليه السلام: خطب رسول الله صلى الله عليه و آله يوماً فقال بعد ما حمد الله و اثني عليه... 2. در «باب ما جاء عن أم سلمة، عن النبي صلى الله عليه و آله في النصوص على الأئمة الاثني عشر سلام الله عليهم أجمعين» روایت اول به سند زیرین نقل شده است: حدثني علي بن الحسن بن محمد بن محمد بن منده قال: حدثنا أبو الحسين زيد بن جعفر بن محمد بن الحسين الخزاز بالكوفة في سنة سبعة و سبعين و ثلاثمئة قال: حدثنا العباس بن العباس الجوهري ببغداد في دار عمارة قال: حدثني عفان بن مسلم قال: حدثني حماد بن مسلمة، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن شداد بن أوس... إلى أن انتهى السند إلى أم سلمة و نقلت الحديث عن النبي... الخ. سيد محسن عاملی در ص 328 جلد سوم مفتاح الجنان گفته: دعاء الندبة رواه السيد بن طاووس و غيره، عن محمد بن علي بن أبي قرّة قال: «نقلت من كتاب محمد بن الحسين بن سفيان البزوفري رضي الله عنه دعاء الندبة»، و ذكر أنه الدعاء لصاحب الزمان عليه السلام، و يستحب أن يدعى به في الأعياد الأربعة يعنى الفطر و الأضحى و الغدير و الجمعة. و في زاد المعاد

: أنه مروی بسند معتبر عن الصادق علیه السلام، و هو الحمد لله . . الخ . وعن السيد بن طاووس أنه قال : إذا فرغت من الأدعية فاسجد و قل : أعوذ بك من نار حُرَّها لا يُطفئُ ، و جدیدها لا یبلی ، و عطشانها لا یروى ، ثم ضع خدك الأيمن و قل : الهی ، لا تقلب وجهی فی النار بعد سجودي و تعفیری لك بغير منّ منّي عليك ، بل لك المن علیّ ، ثم ضع خدك الأيسر و قل : ارحم من أساء و اقترف و استكان و اعترف ، ثم عد الى السجود و قل : إن كنتُ بسئ العبد فأنت نعم الرب ، عظم الذنب من عبدك فليحسن العفو من عندك يا كريم ! ثم قل : العفو العفو (مئة مرة) . در ص 51 در اول روایات منقوله از ابن الغضائري از كتاب أمالي الشيخ ( نه أمالي ابن الشيخ یعنی قسمت آخر كتاب ) گفته در ضمن سند : قال : أخبرنا الحسين بن عبيد الله ، عن هارون بن موسى ( التلعكبري ) قال : حدثنا محمد بن علي بن معمر . و بعد در روایت دیگر نیز گفته : أخبرنا الحسين بن عبيد الله ، عن هارون بن موسى ، عن ابن معمر . الخ . و نیز گفته : أخبرنا الحسين بن عبيد الله ، عن هارون بن موسى ، قال : حدثنا محمد بن علي بن معمر ... الخ . در ص 160 از سوم رجال مامقانی در ترجمه حالش از رجال شیخ هست : یکنی أبا الحسين صاحب الصیحي ، سمع منه التلعكبري سنة سبع و عشرين و ثلاثمئة ، و له منه إجازة . انتهى . قال المامقاني : و أقول : ظاهره كونه إماميا و أقل مرتبة شیخوخة الإجازة الحسن . نگارنده گوید : این کسی است که بزوفری از او نقل می کند ؛ چنان که در طرق نصوص هست.

- 1- . خاتمة المستدرک ، ج 3 ، ص 244 .
- 2- . وسائل الشیعة ، ج 30 ، ص 533 .
- 3- . الوجیزة فی الرجال ، باب الألقاب ص 212 (سازمان چاپ و نشر ارشاد ، 1378) . تقریسی در نقد الرجال (ج 5 ، 272 ، ش 6384) می گوید : البزوفري اسمه الحسين بن علي بن سفيان ، و قد يطلق علی أحمد بن جعفر بن سفيان ، و الحسن بن علي بن زكريا ، و موسى بن إبراهيم . يظهر من آخر باب الجنایات من التهذیب ( تهذیب الأحكام ، ج 10 ، ص 310 ، ح 1158 ) .
- 4- . بنگرید به : بحار الأنوار ، ج 36 ، ص 291 ، ح 114 ؛ كفاية الأثر ، ص 29 .
- 5- . در نسخه بحار به جای «بعدي» : «من بعدي» ، و بعد از «نعم» : «الأئمة» هست . ( منه ) .
- 6- . در نسخه كفاية و غاية المرام «یؤذوني» هست ، لیکن در بحار « یؤذوني » است . ( منه ) .
- 7- . بحار الأنوار ، ج 36 ، ص 317 ، ح 166 .
- 8- . چنان که از نقل نسخه بحار معلوم شد کلمه « من » بعد از « ائمه » و قبل از « بعدي » هست و بقیه حدیث کاملاً مطابق است . ( منه ) .
- 9- . در ص 148 از جلد ناسع بحار ( چاپ امین الضرب ) [ ج 36 ، ص 317 ، ح 166 چاپ مؤسسة الوفاء \_ بیروت ] در سطر سوم گفته : نص ، علی بن الحسن بن محمد ، عن محمد بن الحسين البزوفري ، عن أحمد بن عيسى بن الفضل الأنماطي ، عن داوود بن فضل ، عن أبي عائشة ، عن أبي عبد الرحمن ، عن سعيد بن المسيّب ، عن عمرو بن عثمان بن عفّان ، قال : قال أبي : سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول : « الأئمة من بعدي ... » الخ . ( منه ) .
- 10- . كفاية الأثر ، ص 101 ؛ الصراط المستقیم ، ج 2 ، ص 116 .
- 11- . كفاية الأثر ، ص 102 .
- 12- . در ص 148 از ناسع بحار [ ج 36 ، ص 320 ، ح 172 ] گفته : نص ، علی بن الحسن ، عن محمد بن الحسين البزوفري ، عن أحمد بن محمد بن عبد الله بن جعفر ، عن محمد بن قرصة ، عن شريك ، عن الأعمش ، عن زيد بن حسان ، عن زيد بن أرقم ، قال : سمعت رسول الله يقول لعلي بن أبي طالب عليه السلام : « ... إلى قوله : و ولده . ( منه ) .

- 13- . موافق هذه الأخبار و نصّه على ابنه الحسن و الحسين عليهما السلام و غير از «باب ما روي عن الحسن بن علي عليهما السلام عن رسول الله صلى الله عليه و آله في النصوص على الأئمة الاثني عشر سلام الله عليهم اجمعين» است . ( منه ) .
- 14- . در ص 162 از تاسع بحار ( چاپ کمپانی ) در باب نصوص الحسنين عليهما السلام اين حديث را به سند و متن مذکور از همين کتاب نقل کرده است با اين تغيير که به جای « قال » : « حدثنا عن » آورده است . ( منه ) .
- 15- . در کتاب طهارت از جلد اول وسائل در [ ج 2 ، ص 163 ، ح 1819 ] باب استحباب الاذهان بدهن البنفسج گفته : علي بن محمد القمي الخزاز في كتاب الكفاية في النصوص على عدد الأئمة عن الحسين بن عليّ ، عن محمد بن الحسين البزوفري ، عن محمد بن علي بن معمر ، عن عبد الله بن سعيد ، عن محمد بن علي بن طريف ، عن عبد الرحمن بن أبي نجران ، عن عاصم بن حميد ، عن معمر ، عن الزّهرري ، عن علي بن الحسين في حديث طويل أنّه أتى بالدهن فقال : ادهن [ يا أبا عبد الله ] قلت : ادهنتُ . قال : إنه البنفسج . قلت : و ما فضل البنفسج على سائر الأدهان ؟ قال : كفضل الإسلام على سائر الأديان ( در ص 85 از چاپ امير بهادر مندرج است ، و در بحار اين حديث را تا حال نيافته ام ، لعلّ الله يحدث بعد ذلك امرا ) . ( منه ) .
- 16- . الظاهر : يا أبا عبد الله . ( منه ) .
- 17- . كفاية الأثر ، ص 298 \_ 301 .
- 18- . بحار الأنوار ، ج 46 ، ص 201 \_ 203 ، ح 77 .
- 19- . در بحار الأنوار : المطيري .
- 20- . بايد از اين جا تا به اول کتاب مراجعه شود ؛ زیرا از اين جا قيد تاريخ را منظور کرديم . ( منه ) .

























## [ چهار تا بودن اعیاد مؤمنان ]

[ چهار تا بودن اعیاد مؤمنان ] در بیان این که اعیاد مؤمنان چهار است با نقل برخی از احادیث که بر آن دلالت می کند : 1 . علامه مجلسی قدس سره در «باب فضل يوم الجمعة و فضل لیلتها» از مجلد ثامن عشر بحار (1) گفته : و عنهم عليهم السلام : الأعياد أربعة : الفطر و الأضحى و الغدير و يوم الجمعة (2) . یعنی از حضرات معصومین عليهم السلام مآثور است که عیدها چهار است : 1 \_ عید فطر 2 \_ عید قربان 3 \_ عید غدیر 4 \_ روز جمعه . 2 . نیز علامه مجلسی قدس سره در «باب فضل يوم تاسع از ماه ربیع الاول و اعمال آن» از مجلد بیستم بحار (3) گفته : قال (4) السید ابن طاووس (ره) فی کتاب زوائد الفوائد : «روی ابن ابي العلاء الهمداني الواسطي و يحيى بن محمد بن حويج البغدادي قالا : تنازعنا في (5) الخطاب و اشتبه علينا أمره ، فقصدنا جميعا أحمد بن إسحاق القمي صاحب أبي الحسن العسكري بمدينة قم ، ففرعنا عليه الباب ، فخرجت علينا صبابة عراقية فسألناها عنه ، فقالت : هو مشغول بعیده ؛ فإنه يوم عيد . فقلت : سبحان الله ! إنما الأعياد أربعة للشريعة : الفطر و الأضحى و الغدير و الجمعة . قالت : فإن أحمد بن إسحاق يروي عن سيده أبي الحسن علي بن محمد العسكري عليه السلام : إن هذا اليوم يوم عيد ، و هو أفضل الأعياد عند أهل البيت و عند مواليتهم ... الحديث» . در کتاب زاد المعاد که ترجمه حدیث را وارد کرده این طور گفته : و خلف بزرگوار سید علی بن طاووس در کتاب زوائد الفوائد روایت معتبری در این باب ایراد نموده است چنان که گفته که : روایت کرده اند (6) محمد بن ابي العلاء همدانی و يحيى بن محمد بن جريح بغدادی که : روزی ما منازعه کردیم در باب قتل عمر بن الخطاب و رفتیم به شهر قم به نزد احمد بن اسحاق قمی که از خواص اصحاب حضرت امام علی نقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام بود و به خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام نیز رسیده بود و چون در را کوبیدیم دختر عراقی ای بیرون آمد و احوال احمد را از او پرسیدیم . گفت که : «او امروز مشغول اعمال عید است» ، و آن روز نهم ماه ربیع الاول بود . گفتیم : سبحان الله ! عیدهای مؤمنان چهار است : عید فطر و عید اضحی و عید غدیر و روز جمعه . آن دختر گفت که : احمد بن اسحاق از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت می کند که : امروز روز عید است و بهترین عیدهاست نزد اهل بیت رسالت و شیعیان ایشان ... تا آخر حدیث که تا آخر در هر دو کتاب از همان کتاب زوائد الفوائد نقل کرده است . نیز آن مرحوم در زاد المعاد در باب فضایل عید غدیر گفته : کلینی به سند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که : آیا مسلمانان را عیدی است غیر از جمعه و اضحی و فطر ؟ فرمودند : بلی عیدی هست که از همه حرمتش بیشتر است (7) . راوی گفت : کدام عید است ؟ فرمودند که : آن روزی است که نصب کرد رسول خدا امیر المؤمنین را به خلافت خود و فرمود : هر که من مولا و ... در ص 184 از تاسع بحار در حدیثی که از تفسیر عسکری [ علیه السلام ] (8) نقل کرده گفته : و أما خياره من الايام فأيام الجمع و الأعياد . و قبل از این گفته : و أما خياره من الليالي فليالي الجمع و ليلة النصف من شعبان و ليلة القدر و ليلتنا العيدين (9) . در ص 433 و 432 جلد اول مستدرک (10) نیز همین حدیث ذکر شده است .

1- . باص 749 از طبع معروف به چاپ امین الضرب منطبق می شود . ( منه ) .

2- . بحار الأنوار ، ج 86 ، ص 276 ، ضمن ح 22 .

3- . بحار الأنوار ، 95 ، ص 351 ، ح 1 .

4- . ص 330 از نسخه مطبوعه به طبع امین الضرب . ( منه ) .

5- . کلمه «قتل» در حاشیه افزوده شده و بر آن علامت تصحیح و استظهار قرار دارد .

- 6- . در باب هشتم که در فضایل و اعمال نهم ماه ربیع الاول نقل است . ( منه ) .
- 7- . بحار الأنوار ، ج 88 ، ص 126 \_ 127 ، ح 23 .
- 8- . تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ، ص 664 .
- 9- . بحار الأنوار ، ج 88 ، ص 126 ، ح 23 .
- 10- . مستدرک الوسائل ، ج 6 ، ص 148 ، ح 6664 و ج 7 ، ص 432 ، ح 8597 .



### فائدة عجيبة [ در سقط و جابه جایی سند روایت بزوفری ]

فائدة عجيبة [ در سقط و جابه جایی سند روایت بزوفری ] از ملاحظه فهرست در شرح حال احمد بن ادریس بر می آید که عبارت یا سقط دارد یا پس و پیش شده ؛ زیرا گفته : عنه ، أحمد بن محمد بن جعفر بن سفیان البزوفري . پس باید یا گفت : این عبارت چنین بوده : « ابو جعفر محمد بن سفیان بزوفری » ، و نقل شیخ از محمد در موارد ده گانه غیبت به این عبارت این احتمال را تقویت می کند ، و یا به اسقاط و او بوده چنین : « أحمد بن جعفر و محمد بن سفیان البزوفري » ، و عدم تقييد احمد بن جعفر به نسبت بزوفری به جهت معرفت او بدون این نسبت بوده است ؛ چنان که ملاحظه طرق روایات نشان می دهد ، و الله أعلم . و ممکن است « البزوفري » نیز محرف « بزوفریین » باشد . در هر صورت این احتمالات از اقتحام و زیادت «محمد بن» در این عبارت ( بدون مورد ) نزدیکتر است ، و الله أعلم .

## فائدة [ در استبعاد صاحب ذریعه ]

### فائدة عجيبة [ در صحت کلمه « مثنوی » در فقره « بل أي أرض تقلک » به جای « ثری » ]

فائدة [ در استبعاد صاحب ذریعه ] استبعاد صاحب ذریعه روایت علی بن بابویه را به جهت بُعد زمان از حسن بن حمزه طبری بی مورد است ؛ زیرا حسن در 358 مرده و در 300 روایت می کند ؛ چنان که از طریق روایت کتب حسین و حسن ابنا سعید از ملاحظه بیان نجاشی بر می آید . پس اگر در سیصد قابل نقل روایت بوده ، چه بُعد دارد که علی بن بابویه متوفی در 329 از او روایت کند .

فائدة عجيبة [ در صحت کلمه « مثنوی » در فقره « بل أي أرض تقلک » به جای « ثری » ] به نظر می رسد که عبارت دعا چنین باشد : « بل أي أرض تقلک أو مثنوی » ، پس « ثری » محرف « مثنوی » باشد و تأیید بلکه تشدید می کند این احتمال را بودن فواصل واو چنان که در التوی و ذی طوی و یطوی و شکوی و بلوی [ آمده ] . اعتراض نشود به این که : « ثری نیز هست » ؛ برای این که جواب می دهیم که جمله در واقع تمام نیست ؛ برای این که « و لا أسمع لك حسیسا و لا نجوی » معطوف بر آن است ، و وجود کلمه « أي » که در بعضی نسخ هست این احتمال را تأیید می کند و الله أعلم . سید ابن طاووس قدس سره در ضمن بیان اعمال فطر ( ص 279 از طبع حاج شیخ فضل الله ) گفته (1) : فصل فيما نذکره من أدب العبد يوم العيد مع من يعتقد أنه إمامه و صاحب ذلك المقام المجید فأقول : اعلم أنه إذا كان يوم عيد الفطر فإن كان صاحب الحكم و الأمر متصرفا في ملكه و رعاياه على الوجه الذي أعطاه مولاه ، فليكن مهنتا له \_ صلوات الله عليه \_ بشرف إقبال الله \_ جلّ جلاله \_ عليه و تمام تمكينه من إحسانه إليه ، ثم كن مهنتا لنفسك و لمن يعزّ عليك و للدنيا و أهلها و لكل مسعود إمامته بوجوده عليه السلام و سعوده و هدايته و فوائد دولته و إن كان من يعتقد وجوب طاعته ممنوعا من التصرف في مقتضى رئاسته ، فليكن عليك أثر المواساة و المساواة في الغضب مع الله \_ جلّ جلاله \_ مولاك و مولاه ، و الغضب لأجله و التأسف على ما فات من فضله ؛ فقد روينا بإسنادنا الى أبي جعفر بن بابويه من كتاب كتاب من لا يحضره الفقيه (2) و غيره (3) بإسناده الى حنان بن سدير ، عن عبد الله بن دينار ، عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال : يا عبد الله ! ما من عيد للمسلمين أضحي و لا فطر إلا و هو يتجدد لآل محمد فيه [ حزن ] . قال : قلت : و لم ؟ قال : لأنهم يرون حَقهم في يد غيرهم . و أقول (4) : لو أنك استحضرت كيف كانت تكون أعلام الإسلام بالعدل منشورة ، و أحكام الأنام بالفضل مشهورة ، و الأموال في الله \_ جلّ جلاله \_ الى سائر عباد مبدولة ، و الآمال ضاحكة مستبشرة مقبولة ، و الأمن شامل للقريب و البعيد ، و التصبر كامل (5) للضعيف و الذليل و الوحيد ، و الدنيا قد أشرقت بشمس سعودها ، و انبسطت يد الإقبال في أغوارها و نجودها ، و ظهر من حكم الله \_ جلّ جلاله الباهر و سلطانه القاهر \_ ما يبهج العقول و القلوب سرورا ، و يملأ الآفاق ظهورا (6) و نورا ، لكنك \_ و الله يا أخي \_ قد تنغصت في عيدك الذي أنت مسرور باقباله ، و عرفت ما فاتك من كرم الله \_ جلّ جلاله و إفضاله \_ ، و كان البكاء و التلهف و التأسف أغلب عليك و أليق بك و أبلغ في الوفاء لمن يعزّ عليك ، و قد رفعت لك الآن ، و لم أشرح ما كان يمكن فيه إطلاق اللسان . و هذا الذي ذكرناه على سبيل التنبيه و الإشارة ؛ لأنّ استيفاء شرح ما نريده يضيق عنه مبسوط العبارة . و اعلم أنّ الصفاء و الوداد لأصحاب الحقوق عند التفريق و البعاد أحسن من الصفاء و الوفاء مع الحضور و اجتماع الأجساد ، فليكن الصفاء و الوفاء شعار قلبك لمولاك و ربك القادر على تفريج كربك . در اواخر مهج الدعوات (7) سید است : و من ذلك ليالي الأعياد الثلاث و أيامها ، و هي ليلة عيد الغدير و يومه و ليلة عيد الفطر و يومها و ليلة عيد الأضحى و يومها . از این تعبیر معلوم می شود اعیاد ثلاث در مقابل اربعه و عیدین نیز اطلاق شده است . و نیز در مهج خطی کتاب خانه است در روایت کنوز النجاح احمد بن الدرني . الخ . در ص 437 از فرج بعد از شدت است . ای دل می سوز و اشک می بار چو شمعتا خانه فروز تو شود یار چو شمع پروانه شمع روی او باش به شور بکشندت به روز صد بار چو شمع و در ص 436 از همان کتاب است : ای روی تو گشته عالم افروز به شبیدم ز رخ تو عید نوروز به

شب بگذار که با تویک شب آریم به روز چون آوردیم بی تو صد روز به شب

- 
- 1- . إقبال الأعمال، ج 1، ص 474 .
  - 2- . کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 511، ح 1480 و ج 2، ص 174 \_ 175، ح 2058 .
  - 3- . نیز بنگرید به : الکافی، ج 4، ص 169، تهذیب الأحکام، ج 3، ص 289؛ علل الشرائع، ج 2، ص 289 .
  - 4- . ادامه کلام سید ابن طاووس است .
  - 5- . کذا کان . ( منه ) .
  - 6- . کان فی نسختی الخطیة بلا تقطة . ( منه ) .
  - 7- . مهج الدعوات، ص 443 و به نقل از وی در بحار الأنوار، ج 90، ص 351 \_ 352 .





## روایتی از محمد بن حمزة الحسینی

## فائدة [ در تصحیح طریق حدیث بزوفری ]

روایتی از محمد بن حمزة الحسینیدر ص 293 تاسع بحار (1) در «باب جوامع الأخبار الدالة على إمامته من طرق الخاصة و العامة» گفته : (بشا) والدي و عمار بن ياسر و ولده سعد جميعا عن إبراهيم بن نصر الجرجاني ، عن محمد بن حمزة الحسيني ، عن الحسين بن بابويه ، عن أخيه الصدوق أبي جعفر بن بابويه ، عن علي بن عيسى المجاور ، عن إسماعيل بن رزين بن أخي دعبل ، عن أبيه ، عن علي بن موسى الرضا ، عن آبائه عليهم السلامقال : قال رسول الله ( ص ) : يا علي ، أنت المظلوم بعدي ، فويل لمن قاتلك ، و طوبى لمن قاتل معك ... إلى آخر الحديث .

فائدة [ در تصحیح طریق حدیث بزوفری ] در مشیخه تهذیب در طریق احمد بن ادریس ، محمد بزوفری و احمد بن محمد بن یحیی العطار واقع است . و احمد را به مدح و ذم نام نبرده اند ، پس تصحیح این طریق دایر است بر این که یکی از محمد و احمد را لااقل باید ثقة بدانیم . پس دوران امر بین این دو حال است چنان که در موارد دیگر که با أبو محمد علوی شریک در سند است . و اگر جلالت علوی بسیار معروف نمی بود می گفتم که تصحیح طرقی که هر دو در آن واقع اند تصریح به تصحیح بزوفری است ؛ زیرا علوی بنا بر تصریح خودشان توثیق نشده ، پس تصحیح به جهت بزوفری خواهد بود ، لیکن انصاف این است که عظمت علوی آبی از این است و لذا در موارد اشتراك بر او مقدم شده است در ذکر ، و الله اعلم .

## [ حدیث هدیه الزائرین ]

[ حدیث هدیه الزائرین ] در ص 429 از هدیه الزائرین بعد از بیان موعظتی نسبت به عید فطر گفته: و نیز سزاوار است که محزون باشی در این روز به جهت غیبت امام زمان علیه السلام و ممنوع بودن آن حضرت از تصرف در امور رعیت خود و فوت شدن نماز عید به آن حضرت، به علاوه آن که حزن تو باعث تأسی بر حزن اهل بیت عصمت و طهارت است سلام الله علیهم؛ زیرا که اندوه آن بزرگواران در این روز، تازه و تجدید می شود؛ چنانچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که به عبد الله بن دینار فرمود که: ای عبد الله! نمی شود عیدی از برای مسلمین مثل عید قربان و عید فطر مگر آن که تازه می شود اندوه و غصه از برای آل محمد علیهم السلام در آن روز. عبد الله گفت: به چه جهت؟ فرمود: به جهت آن که می بینند حق خود را در دست غیر خودشان (1). و معلوم است که حزن و اندوه آنها نه از جهت حبّ جاه و ریاست است، بلکه از جهت شفقت و محبت بر امت و رعیت است که آنها را در حیرت و ضلالت می بینند و ممکن نیست ایشان را هدایت آنها. سید جلیل ابن طاووس قدس سره در کتاب شریف اقبال (2) بعد از ذکر وداعات ماه مبارک رمضان که در باب سی و چهارم وارد کرده گفته: فصل (3): و أعلم أنّك تدعی فی بعض هذه الوداعات أنّ شهر رمضان أحزنك فراقه و فقده و أوجعك؛ لما فاتك من فضله و رفته، فیراد منك تصدیق هذه الدعوی بأن یكون علی وجهك أثر الحزن و البلوی، و لا تختم آخر یوم منه بالكذب فی المقال و الخلل فی الفعال. و من وظائف الشيعة الإمامية بل من و وظائف الأمة المحمدية أن يستوحشوا فی هذه الأوقات، و يتأسّفوا عند أمثال هذه المقامات علی ما فاتهم من أيام المهدي الذي بشّرهم و وعدهم به جدّه محمد \_ علیهما أفضل الصلوات \_ علی ما لو كان حاضرا ظفروا به من السّعات؛ لیراهم الله \_ جلّ جلاله \_ علی قدم الصّفاء و الوفاء لمملوکهم الذین كانوا سبب سعادتهم فی الدّنيا و یوم الوعد، و ليقولوا ما معناه: أردّد طرفي فی الدیار فلا أرى وجوه أحبّائي الذین أريدُ فالمصيبة بفقده علی أهل الأديان أعظم من المصيبة بفقد شهر رمضان؛ فلو كانوا قد فقدوا والدا شقیقا أو أخا معاضدا شقیقا أو ولدا بارّا رفیقا أ ما كانوا يستوحشون لفقده و يتوجّعون ببعده؟ و أين الانتفاع بهؤلاء من الانتفاع بالمهديّ خليفة خاتم الأنبياء و إمام عیسی بن مریم فی الصّلاة و الولاء و مزیل أنواع البلاء و مصلح أمور جمیع من تحت السّماء. (درج 35 بحار ص 274). (در ص 274) بعد از نقل وداعات ماه رمضان از مجلّد بیستم بحار (4) عبارت فوق را از کتاب نامبرده نقل کرده است و نظر از نقل عبارت بمتنها آن است که در اصل عبارت عربی حلاوتی به کار رفته و در ترجمه حلاوت منظوره فوت می شد، بنا براین قبلاً عبارت را نقل کردیم و اینک به ترجمه می پردازیم.

- 1- کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 174 \_ 175، ح 2058 و غیر آن که قبلاً نقل شد.
- 2- اقبال الاعمال، ج 1، ص 442، نیز بنگرید به: بحار الأنوار، ج 95، ص 185.
- 3- در ص 260 از چاپ حاج شیخ فضل الله نوری مندرج است، و در ص 476 از چاپ تبریز. (منه).
- 4- بحار الأنوار، ج 95، ص 185.

**ترجمه عبارت سید**

ترجمه عبارت سید «بدان که (1) تو در برخی از این وداع های گذشته ادعا می کنی که مفارقت ماه مبارک رمضان تو را به غم و غصه انداخته و در دریای درد و الم غوطه ور ساخته است؛ زیرا که می بینی با فقدان آن ماه، فضل و اعانتی نیز که همراه آن بود از دست تو می رود، پس شاهد این مدعا و تصدیق این ادعا را از تو خواهند خواست به این که اثر حزن و اندوه و درد و غم انبوه در ناصیه تو پیدا و از سیمای تو هویدا باشد و واپسین روز را از آن ماه به دروغ در گفتار و دغل در کردار به سر نبری. و از جمله وظایف شیعه امامیه، بلکه از جمله وظایف امت محمدیه \_ علی مبلغها و آله الصّلاة و السلام \_ آن است که در این اوقات، وحشت و حسرت داشته باشند و در این گونه مقامات، تأسف و تحسّر بخورند بر آنچه از چنگ ایشان می رود و به دست ایشان نرسیده از روزگار دولت حضرت مهدی \_ عجل الله فرجه \_ که جدّ او حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به وجود او امت خود را بشارت داده و به ظهور او وعده فرموده است؛ برای آن که اگر آن حضرت حاضر می بود، به طفیل ظهور وجود شریفش به سعادت های دنیا و آخرت می رسیدند تا آن که خدای تعالی ببیند که ایشان بر قدم صدق و صفا و عقیدت و وفا نسبت به پادشاهان خود ائمه هدی علیهم السلام که سبب نیکیختی شان در هر دو سرای دنیا و عقبا می باشند ثابت هستند و باید برای این که دیدگانشان در دوره غیبت با نور طلعت آن حضرت منور نمی شود با مثال مضمون این بیت لب بکشایند:

---

1- . باید دانست که کلمات دیگری سید در کشف المحجبه و غیره دارد که نوری در دار السلام در ص 109 از جلد دوم و در النجم الثاقب و در جاهای دیگر بیان کرده است، در موقع نگارش غفلت نشود. ( منه ) .

شعر چشم خود را در خانه ها به هر طرف می گردانم لیکن رخسار دوستانم را که می خواهم نمی بینم. پس مصیبت به سبب نبودن او به حسب ظاهر در میان، بر ارباب دین بیشتر از مصیبت تمام شدن و به پایان رسیدن ماه مبارك رمضان است؛ چه اگر ایشان پدر مهربانی یا برادر عزیز جانانی یا پسر نیکوکار نوجوانی داشته باشند و او را از دست داده باشند آیا برای فقدان او وحشت نمی یابند و حسرت نمی خورند و برای دور شدن او دچار درد و غم نمی گردند؟ و کجاست انتفاع به وجود اینها با انتفاع به وجود حضرت مهدی \_ عجل الله فرجه \_ که خلیفه حضرت خاتم الانبیاء و مقتدای حضرت عیسی بن مریم در نماز و امر و لا و از بین برنده هر گونه بلا و به صلاح آورنده امور همه آنان که در زیر سما هستند می باشد؟». یعنی این دو انتفاع با همدیگر طرف نسبت نیستند، چه نسبت، خاک را با عالم پاک؟! و در صورتی که بر فقدان آن مفقود از پدر یا برادر یا پسر اظهار درد و غم نمایند، باید؛ به جهت فقدان وجود شریف آن حضرت به طریق اولی بیشتر از امثال آن درد و غم به مقام ظهور بیارند؛ به جهت کثرت انتفاع با این وجود، و قلت انتفاع با وجود آنها در موقع مقایسه، و حال آن که قابل قیاس نیستند. در «باب استحباب استشعار الحزن فی العیدین لاغتصاب آل محمد حقهم» از کتاب وسائل (1)، از کتب اربعه (2) و علل الشرائع (3) با اسانید معتبره نقل کرده (4) که حضرت باقر علیه السلام به عبد الله بن دینار فرمود: ای عبد الله! هیچ روز عیدی برای مسلمانان روی نمی آورد \_ خواه عید فطر و خواه عید قربان \_ مگر آن که خدا برای آل محمد غم های آنها را در آن عید تازه می گرداند. عرض کردم: چرا؟ فرمود: برای این که حق خود را در دست دیگران می بینند. در مستدرک همین باب از مستدرک الوسائل (5) که منطبق با ص 432 از جلد اول کتاب مذکور می شود گفته: شیخ ابو عمرو و کشی در رجال خود از احمد بن ابراهیم قزوینی از بعضی از اصحاب ما روایت کرده که: معلی بن خنیس رحمه الله وقت که روز عید می شد ژولیده مو و گردآلود با نهایت انکسار و افسردگی به صحرا می رفت و هنگامی که خطیب بر بالای منبر می رفت دست های خود را به سوی آسمان بلند کرده و عرض می کرد: خدایا! این جا \_ یعنی جای خطیب \_ جای دوستان و برگزیدگان و موضع امینان توست که ایشان را به آن مرتبه و مقام اختصاص داده ای، آن مقام را از ایشان گرفته اند، تقدیر اشیاء در ید قدرت توست، قضای تو را چیزی غالب نمی آید و از تدبیر محتوم تو تجاوز نمی توان کرد، به هر طور که خواستی و هر وقت که اراده کردی جریان می نماید. علم تو در اراده تو مانند علم تو در خلق توست، حتی برگزیدگان و خلفای تو مغلوب و مقهور و مظلوم گردیدند، حکم تو را می بینند که تبدیل یافته و کتاب تو را می بینند که بر کنار انداخته شده و فرایض تو را می بینند که از جهات شرایع تو تحریف داده شده و سنن پیغمبر را می بینند که \_ درود تو بر او و آل او \_ متروک گردیده. خدایا! بر دشمنان ایشان از پیشینیان و پسینیان و صبح کنندگان و شام کنندگان و گذشتگان و آیندگان لعنت بفرست. خدایا! به گردنکشان و ستم کنندگان زمان ما و شیعیان و پیروان ایشان و احزاب و اخوان ایشان لعنت بفرست، به درستی که تو بر هر چیز توانایی. نگارنده گوید: اگر چه نسبت عبارت فوق را معلی به احدی از حضرات معصومین علیهم السلام داده است، لیکن گمان نمی رود که مثل معلی بن خنیس، بی دستور و اشارت معصوم (ع) مثل این عمل را انجام دهد، و شاید به ملاحظه همین امر بوده که محدث نوری قدس سره عبارت مذکور را در مستدرک باب فوق الذکر از مستدرک الوسائل ذکر کرده است. (منطبق با ص 432 از جلد اول می شود).

1- وسائل الشیعة، ج 7، ص 475، ح 9898.

2- تهذیب الاحکام، ج 3، ص 289، ح 870؛ الکافی، ج 4، ص 169، ح 2؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 324، ح 1484 و ج 2، ص 114، ح 487.

3- . علل الشرائع ، ج 2 ، ص 389 ، ح 1 ، باب 126 .

4- . در ص 474 از چاپ امير بهادر وسائل . ( منه ) .

5- . مستدرک الوسائل ، ج 6 ، ص 146 ، ح 6660 به نقل از رجال الكشي ، ص 381 ، ح 715 ؛ نیز در بحار الأنوار ، ج 90 ، ص 369 ، ح 19 .



## [ مظلومیت آل الرسول علیهم السلام ]

[ مظلومیت آل الرسول علیهم السلام ] در ص 256 از نسخه مطبوعه جلد دوم مناقب (1) در احوال حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام گفته: روایت کرده اند که این کلمات از آن حضرت است: نحن بنو المصطفى ذوو غصصیجرعها فی الأنام کاظمنا عظیمه فی الأنام محنتنا أولنا مبتلی و آخرنا یفرح هذا الوری بعیدهمو نحن أعیادنا مآتمنا والناس فی الأمن والسرور وما یأمن طول الزمان خائفنا و ما خصصنا به من الشرف الطائل بین الأنام آفتنا یحکم فینا و الحکم فیہ لنا جاحدنا حقنا و غاصبنا علامه مجلسی قدس سره در ص 26 از جلد یازدهم بحار (2) در باب مکارم اخلاق آن حضرت نیز کلمات ( ایات ) فوق را از کتاب مناقب چنان که نقل کردیم نقل کرده است. و از این جا معلوم می شود که در نسبت آنها به حضرت باقر علیه السلام اشتباه کرده در آن جا . عالم جلیل أبو جعفر محمد بن امیر الحاج الحسینی در شرح شافیه ص 32 گفته: «للنجم الزاهر محمد الباقر علیه السلام»، آن گاه کلمات ( ایات ) گذشته در فوق را نقل کرده است، و در کتب تراجم و شرح حال که از آن جمله یتیمه الدهر ثعالبی است در شرح حال نزار ملقب به عزیز نقل کرده اند که: یکی از پسران عزیز در روز عید وفات یافت، و عزیز در آن باب این چند بیت را گفت: نحن بنوالمصطفى ذوو محنیجرعها فی الحیوة کاظمنا عجیبه فی الأنام محنتنا أولنا مبتلی و آخرنا یفرح هذا الوری بعیدهمطرا و أعیادنا (3) مآتمنا (4) شیخ بهایی قدس سره در اوایل جلد دوم از کشکول گفته: لبعض آل الرسول \_ صلوات الله علیهم \_ نص عبارت یتیمه در جزء اول (ص 254) این است: و أنشدنی أبو حفص عمر بن علی الفقیه لأبی منصور نزار بن معد أبي تمیم و قد وافق بعض الأعیاد وفاة ابنه و عقد المآتم: نحن بنو المصطفى ذوو محن یجرعها فی الحیة کاظمنا قدیمة فی الزمان محنتنا أولنا مبتلی و آخرنا یفرح هذا الوری بعیدهمو نحن أعیادنا مآتمنا الناس فی الأمن والسرور و لا یأمن طول الحیة خائفنا 5 شارح گوید: معلوم می شود که ایات از حضرت سجّاد \_ سلام الله علیه \_ است؛ چنان که در مناقب و بحار صریحا به آن حضرت نسبت دادند و کلام شیخ نیز در کشکول، ماثور بودن آنها را می رساند؛ برای این که «صلوات الله علیهم» را معلوم نیست مثل شیخ در غیر ائمه علیهم السلام اطلاق کند و شاید علت نقل نکردن شیخ قدس سره آن دو بیت دیگر را این باشد که آن مرحوم بعضی از مطالب را که در کشکول درج می کرده، آنچه محفوظش بوده دیگر به مآخذ و مدارک آنها مراجعه نمی کرده است و ایات مذکوره هم كذلك [ از این ] قبیل باشند. و این معنی را علاوه بر این که از ملاحظه برخی از مندرجات کشکول به دست می آید از بعضی از اساتید خود که غایت مهارت به تراجم علما و استخراج این قبیل مطالب از مطاوی کلمات ایشان داشت، به عنوان تصریح به آن شنیدم و هر که بعضی مطالب مندرجه در کشکول را که مختصر و قابل حفظ باشد با مآخذ تطبیق کند اقرب به واقع بودن آن را تصدیق خواهد نمود، و الله أعلم. و تأیید می کند صدور آنها را از آن حضرت این که ایات مذکوره قافیه ندارد و در حکم کلمات مسجّعی است، علاوه بر این که از ملاحظه بعضی از مضامین آنها از قبیل خوف و ترس طولانی و دائم المحنه بودن و امثال اینها نیز که چندان ربطی به موت اولاد ندارد \_ شاید که عزیز آنها را برای وفات فرزند خود بسراید \_ می توان این مدعا را قبول نمود. پس عزیز که یکی از سادات و متولّد در سال (5) است، به همان سه بیت از ایات مذکوره در موقع وفات فرزندش که در نظرش در روز عید بوده تمثّل نموده است و دیگران تصوّر کرده اند که او خودش انشاء نموده است، و الله أعلم بحقیقة الحال.

1- مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج 3، ص 295 ( چاپ الحیدریة، نجف ).

2- بحار الأنوار، ج 46، ص 92، ذیل ح 78.

3- خ. ل. و افراحتنا. ( منه ).



- 4- . این مطلب را به نقل از یتیمه الدهر ، مرحوم محدث قمی در الکنی و الألقاب (ج 2 ، ص 458) بیان فرموده است .
- 5- . زمان تولد عزیز در نسخه درج نشده است. وی همان أبو منصور نزار بن معد أبي تمیم است که در یتیمه الدهر ، ثعالبی (ج 1 ، ص 254) شرح حالش مندرج می باشد. ابن کثیر در البداية و النهاية (ج 11 ، ص 366) وی را در زمره درگذشتگان سال 386 هجری در سن 42 سالگی برشمرده ، بنا براین تولد وی باید در سال 344 باشد. در الکامل (ج 9 ، ص 116) سن او را 42 سال و هشت ماه و نیم ضبط کرده است.





## [ توضیح عبارت «نحن أعيادنا ماتمنا» ]

[ توضیح عبارت «نحن أعيادنا ماتمنا» ] مضمون « و نحن أعيادنا ماتمنا» را که موافق مضمون حدیث مأثور از حضرت باقر \_ سلام الله علیه \_ است چنان که گذشت صاحب قریحه غزّاء آقا شیخ سعید اهری \_ وفقه الله \_ به نظم آورده ، و خطاب به حضرت امام زمان \_ عجل الله فرجه \_ عرض کرده است : دوستان بی تو نجویند شها ناز و نعیمجز لقای تو نخواهند ز خلاّق رحیم مبتلا چند کنی منتظران را به بلائی که هجر تو به عشاق عذابی است الیم العجل ای شه خوبان که به تنگ آمده ایماز کسانی که ملول اند و جهول اند و لثیم تا به کی (1) حجت حق محیی دین سرّ نهانمنتظر ما بنشینیم به کوی تو مقیم دل ما خون شده از طعنه اغیار خدا برسان صاحب ما را که از این غصه رهیم بی تو اعیاد به ما ماتم و غم می گذردزان که بینیم شها حقّ تو در دست لثیم \* \* \* عید همین (2) است که اول بکشی تیغ دو سر را (3) بکشی دشمن دین را بفرستی به جحیم پرده بردار تو ای نور خدا از رخ زیبا که به طور طربت سجده کنیم همچو کلیم تویی آن عیسی جان بخش که در روز ظهور از دمت زنده شود رقص کنان عظم رمیم (4) در باب مظلومیّت اهل بیت از جلد اول مناقب که به عنوان «باب ظلامه اهل البيت عليهم السلام» معنون است ص 384 گفته : و كان الصادق عليه السلام يتمثل : لآل المصطفى في كل عام يجدد بالأذى زفر جديد (5) شارح گوید : مضمون بیت دوم و سوم و چهارم از این بیت زیرین به طور احسن نظم شده است : الدهر لي ماتم إن غبت يا أمليو العید ما كنت لي مرئي و مستمعا 6 شیخ بهایی قدس سره بیٹی در بعضی از اعیاد بر حسب اقتضای حال گفته و در چند جا از کشکول آن را ذکر کرده و به خود نسبت داده است . آن بیت مناسب تمثّل افراد شیعه در اعیاد اربعه است ، و آن این است : عید و هر کس راز یار خویش چشم عیدی استچشم ما پر ز اشک حسرت دل پر از نو میدی است (6) ابن حمّاد گفته : یا آل بیت محمد حزني بكم قد قلّ عنه تصبري و تجلّدي ما للنوائب أنشبت أنيابها فيكم فبين مهضمّ و مشردّ من كلّ ناحية عليكم نائحينعالم في ماتم متجدد 8 لا أدري : أصيب ذراري المصطفى بمصيبة تجدد حزني كلّ يوم مجدّد أذاب فؤادي رزؤهم فبكيتهملاّتهم فخری و ذخري و سؤددی (7) فكيف ألدّ العيش أو أعرى الكرى و قلبي على جمر الغضا يتوقّد لا - أدري : آیا بنی الوحي و التّنزيل یا أمليیا من و لاهم غدا في القبر یونسني حزني عليكم جديد دائم أبدا ما دمت حيا إلى أن ينقضي زمني 10 گویا این دو بیت شبلی بهتر از تمثّل در این مقام موردی ندارد که گفته : التّاس في العید قد سرّوا و قد فرحوا و ما فرحت به و الواحد الصّمد لّمّا تیقنت أنّي لا أعاینکمغمضت عيني فلم أنظر إلى أحد و نیز از شبلی است در این مضمون (8) : یزین التّاس یوم العید للعید و قد لبست ثياب الزرق و السّود أعددت نوحا و تعدیدا و باکیهضدّا من الرّاح و الریحان و العود و أصبح التّاس قد سرّوا بعیدهمو رحمت فيک الی نوح و تعدید أصبحت في ترح و الناس في فرحستان بیني و بین الناس في العید از دیگری است : العید أتى و من تعشّقت بعیدما أصنع بعد منیة القلب بعید 12 برای عید قربان مناسب است : به عید قربان ، قربان کنند خلق جهانشها تو عید منی من شوم تو را قربان خوشا به حال کسانی که روز چشم هایشان با نور جمال آن حضرت منور می شود زیرا که ایشان به دیدار آن حضرت عید دائمی دارند ، و مناسب حال و مقالشان این دو بیت است : أنت عید الزمان في كلّ وقتدام للناس ظلك الممدود قرن العید بالسرور و لکنکلّ یوم لنا بقربک عید لا أدري : عید شد هر کس ز یارش عیدی ای دارد هوسعید ما و عیدی ما دیدن روی تو بس سید مرتضی علم الهدی قدس سره گفته : یا حجّة الله کم تلقی حقوقکمتدنون منها و أیدی الغیّ (9) تقصیها 14 و کم سرو حکمّ في أرض مضبعةقلا السیوف و لا الأرماع تحمیها و کم غروسکم تروي بناءکم (10) عنها و ابدی العوادی (11) النکد تجنیها و کم دیارکم منکم مفرغة و غیرکم من أعادی الدین یاویها و کم اکابد فیکم ثقل مولمة بالأمن و الخوف أبدها و أخفیها حتّی متی 17 ثارکم لا طالبین لهو نارکم نام عنها الدّهر مذکیها حتّی متی أنتم لحم علی وضمو مضغة بید ترمی الی فیها حتّی متی تخفض الغاؤون ذروتکموا الله یرفعها عمدا و یعلیها حتّی متی تهدم الأقسام هضبتکموا الله في كلّ یوم جاء یبنيها مصیبتها قدم الأزمان یوقدها و الماضیات من الأيام تذکیها (12)

- 1- . کئی ای . خ . ل . ( منہ ) .
- 2- . کذا کان . ( منہ ) .
- 3- . در نسخه ای « را » نبود . ( منہ ) .
- 4- . از وزن اشعار باید خبر گرفت . ( منہ ) .
- 5- . مناقب آل أبي طالب عليهم السلام ، ج 2 ، ص 53 .
- 6- . در ص 46 و در ص 125 از چاپ دوم نجم الدوله و در جای دیگر نیز مندرج است . ( منہ ) .
- 7- . خ . ل : معتدی . ( منہ ) .
- 8- . هر دو در ص 94 از مخلاة بهایی است . ( منہ ) .
- 9- . خ . ل : البغي .
- 10- . الظاهر أنها : جناتكم ، بقرينة تجنيها مع عدم صحة . ( منہ ) .
- 11- . خ . ل : الأعدادي . ( منہ ) .
- 12- . بیت آخرین از ابیات مذکوره سوا و جدا نقل گردیده ، لیکن نظر به آن که آن هم از سید مرتضی و در همین وزن و قافیه و در همین موضوع است ، به عنوان متمم آنها نقل شد با وجود کثرت مناسبتی که میان آنها و این هست با ترتیب منقول ، و شاید ابیات يك قصیده باشند که بقیه آن نقل نشده است . ( منہ ) .











## [ عظمت مظلومیت امام عصر عجل الله فرجه الشریف ]

## [ حزن شیعه در هر هنگام ]

[ عظمت مظلومیت امام عصر عجل الله فرجه الشریف ] باید دانست که در عظمت مظلومیت و مهمومیت امام عصر \_ عجل الله فرجه \_ عبارات امثال ما قاصر است که شرح و بیانی بنگارد . همین قدر اگر تأمل در فقرات اول خطبه ششقیه شود معلوم می گردد شدت حزن آن حضرت ؛ چه در آن جا اشاره به غصب مقام خلافت که حقوق ائمه است شده و به شدت مظلومیت و نهایت مهمومیت [ آنها ] نیز اشارت گشته ، چنان که فرموده : أما و الله لقد تقمّمها ... تا قول آن حضرت : صبرت و في الحلق شجی و في العين قذی ... الخ . از ملاحظه این عبارت ، حزن امیر المؤمنین \_ تا به حدی که استخوان در گلو و خاشاک در چشم ماندن را کنایه آورد بر رفتن خلافت خود \_ معلوم می شود . اگر عظمت سلطنت امام زمان را بر حسب اظهار آن از جانب خدا با سلطنت امیر المؤمنین علیه السلام در نظر بگیریم خواهیم دانست امام زمان تا چه حد مهموم است و خصوصیات عهد قائم بر عظمت سلطنت آن دلالت می کند .

[ حزن شیعه در هر هنگام ] مرحوم حاج میرزا عبد الکریم رضایی مشهور به مقدس در حاشیه اقبال ( طبع تبریز ص 496 ) در ضمن اشعاری که در شرح شافیه ابی فراس از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده : نحن بنو المصطفی ... الخ ، این شعر فارسی را در آورده است : عید آمد و افزود غم بر غم دیگر ماتم زده را عید بود ماتم دیگر نگارنده گوید : [ این بیت ، ] بهترین شعر قابل تمثیل نسبت به حال شیعه است ؛ چه چنان که در روایت از ورود حزن به تجدید تعبیر کرده ، همین طور در این جا غم طاری از جهت عید را بر غم اصلی اول افزوده است ، و این معنی ، توافق با معنی تجدید دارد که غیر معنی تأسیس است . ابیات ششگانه ذیل را که از ملا عباس زنوزی بغدادی است در ضمن قصیده مفصله ای که در دفتر کشکول وار حاج حسین آقا ختایی تاجر که به خط خودش نوشته بود مندرج دیدم و این اشعار ششگانه زیر را که راجع به مصیبت دائمی اهل البیت است بعد از قضیه طف از آن قصیده مناسب مقام دیدم : دع العید و انصب للعزا و المآتمو نح بعراض الطف نوح الحماثم (1) اخضب یوم العید شیبی و شیهتخضب من أوداجه و الغلاصم أصفاح للأصحاب فی العید بعد أنقضت صحب نجل المرتضی بالصوارم و أفرح بالثوب الجدید و قد غدا ثلاث لیل عاریا نجل فاطم و أحبر یوم العید أهلی و أهلهیساریها أسری إلی غیر راحم فقم للعزا و انصب علیه مآتمافها طربی نوحی و عیدی مآتمی نیز از دفتر حاج حسین آقا استخراج شد در ضمن قصیده ای از دستانی به این عنوان : للشیخ محمد حسن الدمستانی 2 : و ما الدهر حتی العید إلا مآتمو هل ترک العاشور للناس من عید (2) از شاعر آل بحر العلوم است (3) : فما لکوالح الأيام عادتتعید مآتمی فی یوم عید مخفی نماند این که این شاعر ، بیت بسیار خوبی دارد که با مضمون « نصیف شرف لا یساوی » \_ بنا بر آنچه « نصیف » را به معنای معجر و عصابه بگیریم تا کنایه از زینت شرف باشد ، چنان که مجلسی گفته \_ مطابقت دارد ، و آن این است : و هم القوم الأولى قدماً تحلو بحلیه واضح الشرف التلید مناسب مقام است این سه بیت : چویارم دور گشت از پیش دیدهز دل آرام و سلوت شد بریده رمیده گشت مرغ لهو و شادی دمی در صحن دل ناآرمیده کند طاووس عیشم باز جلوهاگر باز آید آن مرغ پریده (4)

1- . در ص 451 از مجموعه خطی حاج حسین آقا ختایی مندرج است . ( منه ) .

2- . در ص 524 از مجموعه خطی حاج حسین آقا ختایی مندرج است . ( منه ) .

3- . از ص 95 دیوان مطبوع صاحب عنوان مأخوذاً من قصيدة مفصلة نقل شد . ( منه ) .

4- . از ص 440 فرج بعد از شدت . ( منه ) .



## [ اشعاری درباره عید ]

[ اشعاری درباره عید ] عید مسعود عاشقان روزی استکان لب لعل درفشان باشد (1) مقتدای انام و هادی خلقمشعل راه رهروان باشد نکنم آرزوی خلد برینگر مرا کویش آشیان باشد يك دم از دل کنم نثار رهشاگرم صد هزار جان باشد ناصرش را خدا کند منصورتا زمین باشد و زمان باشد 2 عن علی بن حماد : منّ (2) بالعید إن أردت سوائی عید لمستباح العزاء إنّ في مأتمی عن العید شغلاً فإله عتّي و خلّني بشجائي فإذا الناس عیدوا بسروركان عیدی بزفرة و بكاء و إذا جَدَدُوا الأبيزة جَدَدْتُ ثياباً من لوعتي و ضنائي و إذا أدمنوا الشراب فشریمن دموع ممزوجة بدماء و إذا أستشعروا الغناء فنوحیو عویلي علی الحسین غنائي (3) فرخی سیستانی راجع به عید ایاتی دارد ، بی تناسب نیست که به آن جارجوع شود و بعد از پسندیدن [ در ] این جا ثبت گردد . از فرخی سیستانی است : سوگواران را مجال بازدید و دید نیست بازگرد ای عید از زندان که ما را عید نیست گفتن لفظ مبارك باد طوطی در قفسشاهد آینه دل داند که جز تقلید نیست 5 در ص 136 از علل الشرائع (4) در باب 127 گفته : باب العلة التي من أجلها يتجدد لآل محمد \_ صلوات الله عليهم \_ في كل عید حزن جدید : أبي رحمة الله ، قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحسن ، عن عمرو بن عثمان ، عن حنان بن سدير ، عن عبد الله بن دينار ، عن أبي جعفر عليه السلام ، قال : قال : يا عبد الله ، ما من عید للمسلمين أضحى و لا فطر إلا و هو تجدد فيه لآل محمد حزن (5) . قلت: فلم؟ قال: لأنهم يرون حقهم في يد غيرهم. در نزهة الأدباء خطی کتاب خانه دیدم در ص 228 این دو بیت را : من سرّه العید فما سرنیبل زاد في همي و أشحاني (6) لأنه ذكّرني ما مضیمن عهد أحبائي و إخواني (7) و في هذه الصفحة لبعض : من سره العید الجديد فما لقيت به سرورا كان السرور يتم ليلو كان أحبائي حضورا

1- . اشعار از حاج شیخ محمد نهاوندی است و انتخاباً نقل شد . ( منه ) .

2- . در الغدير : هن .

3- . الغدير ، ج 4 ، ص 168 .

4- . علل الشرائع ، ج 2 ، ص 389 .

5- . خ . ل : كان حزناً . ( منه ) .

6- . كذا ، ظاهراً : أشحاني . ( منه ) . در تاریخ ابن عساکر نیز « اشجانی » دارد .

7- . تاریخ مدینه دمشق ، ابن عساکر ( ج 34 ، ص 12 ) اشعار را به انشاء أبو القاسم سلمی نقل کرده است .



## [ استشهد محدث نوری به عبارات ندبه ]

[ استشهد محدث نوری به عبارات ندبه ] در ص 240 از جلد دوم دار السلام محدث نوری قدس سره بیانات الف انگیز نسبت به تألیف غیبت امام زمان علیه السلام و استشهد به نقل عبارات ندبه بدون انتساب به عبارت ندبه در دو مورد نقل شده است ، فلیراجع . شیخ حر عاملی قدس سره در هدایة الأمة در «باب الصوم المندوب» گفته: و روي أن للمسلمين أربعة أعياد: العيدين و الجمعة و الغدير ، و أنه يجب صيامه شكراً لله و يتخذة عيداً ، و من صامه كان أفضل من عمل ستين سنة . و نظير این عبارت را در پشت رساله ابن طاووس دارد که شیخ حر نوشته است . در ص 306 از جلد اول محاضرات راغب گفته: كتب أبو الفرج الدمشقي الي صديق له: شهد الله أن كل سرور غبت عنه فليس لي بسرور آخر: نحن في أطيب الجبور و لكنليس إلا- بكم يتم السرور عيب ما نحن فيه يا أهل وُدِّ إنكم غبتم و نحن حضور فاعدوا المسير بل إن قدرتم أن تطيروا مع الرياح فطيروا در ص 541 شرح سید علی خان بر صحیفه در شرح این عبارت شریفه: اللهم إن هذا المقام لخلفائك و أصفائك و مواضع أمنائك في الدرجة الرفيعة التي اختصصتهم بها قد ابتزوها و أنت المقدر لذلك ، لا يغالب أمرك و لا- يجاوز المحتوم من تدبيرك كيف شئت و أتى شئت ، و لما أنت أعلم به ، غير متهم على خلقك و لا- إرادتك ، حتى صار خلفاؤك مغلوبين مقهورين مبتزين يرون حلمك متبدلاً ، و كتابك منبوذاً ، و فرائضك محرّفةً عن جهات شرائعك ، و سنن نبيك متروكة . اللهم العن أعدائهم من الأولين و الآخرين ، و من رضي بفعالهم و أشياعهم و أتباعهم گفته: فوجه التعرض لمضمون هذا الفصل من الدعاء في هذا اليوم ما رواه شيخ الطائفة 1 (1) .

1- . سید در ضمن شرح این دعا و دعای عرفه مطالب بسیار عالی و مفید دارد . ( منه ) .

## فائدة نفيسة [ در اعتبار دعای ندبه ]

فائدة نفيسة [ در اعتبار دعای ندبه ] مما يكشف عن اعتبار الدعاء لتوجيه تلك الفقرة من غير إشارة أو إيماء الى ضعف دليل على تصديهم لتوجيه الفقرة المعروفة: « وعرجت بروحه الى سمانك » ؛ وذلك لأنه لو لم يكن معتبرا عندهم لما احتاجوا الى تجشّم التوجيه ، بل لكفاهم أن يقولوا: «إنه ضعيف» كما هو دأبهم ، ولا أقلّ من الإشارة إليه في صدر بيانهم أو ذيله ، كديدهم في الأدلة الغير المسلمّة مثل قولهم: «ذلك مع الغض عن ضعف السند» ، أو قولهم: «هذا مع عدم ثبوت اعتبار سنده»... الى غير ذلك ، فعدولهم عن تضعيفه و تعرضهم ، وكذا استدلالهم بفقراته على مدعاهم مما يكشف عن كونه معتبرا عندهم غاية الاعتبار بحيث يعدّ من المسلمّات ، وهذا عندي في غاية القوة . وقد سلك هذا المسلك الشيخ محمد رحيم البروجردي \_ قدس ذكره \_ عند عدّ القرائن على اعتبار الزيارة الجامعة ؛ حيث عدّ منها تلقّي جميع الفرقة \_ بعد الصدوق \_ إياها بالقبول مع اشتغال بعض فقراتها على ما لا يخلو عن شبهة الغلو ، كما صنعوها كذلك في بعض الآيات و الأخبار التي فيها ذلك أو شبهة التعطيل أو تشبيه أو غير ذلك من الأمور المنافية لمذهب الإمامية أو لضروريات دينهم . وبالجملة، فاشتهار هذه الزيارة من بين الزيارات واستقرار المذهب على صحتها مما لا ينكر . و من هنا قال بعض الأفاضل ... الخ . و مما يمكن أن يستدل به على اعتبار دعاء الندبة دليل التعاور ، و تقريره أن يصل إلينا أثر من آثار المعصومين يدا بيد و صدرا عن صدر بحيث يقبله الخلف لقبول السلف إياه مع عدم كون دليل قطعي معارضا له ، فنستكشف من قبول السلف إياه عن كونه مأثورا عن المعصومين ، و إلا لم يكن السلف يقبله . وهذا الدليل سمعته من بعض الفضلاء ، و كان يقرّر أن الدليل على ثلاثة أنواع : التواتر و التظافر و التعاور ، و التعاور ليس إلا خبرا واحدا ، بخلاف التظافر و التواتر (1) . كتب في 16/8/24 في 2 محرم سنة 1365



## معناى « نصيف شرف لا يساوى »

معناى « نصيف شرف لا يساوى » [مما سمعته عن بعض الفضلاء في معنى كونه عليه السلام « نصيف شرف لا يساوى » هو أنّ المراد من الشرف النيابة و الوراثة عن النبيّ (ص) في قوله : إني تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلوا أبداً ، ثم فسره بقوله : كتاب الله وعترتي ... الخ . فهما في الكون خلفا عن النبيّ الذي هو شرف لا عديل له سهيمان ، فيكون عليه السلام سهيما للقرآن ، و يكونان معا واجدين و حائزين لتمام الشرف ، فكلّ نصيفه أي نصفه ، و لهذا السبب عبّر عن الحجّة في الزيارة بشريك القرآن ، و الله أعلم . و لهذا المطلب نظير ذكره الشبرّ في أواخر مصابيح الأنوار 1 في زيارة أمير المؤمنين عند استقبال قبر الحسين عليه السلام و هو قوله : التالين الكتاب . و أظن أن له بيانا في البحار (1) ، فليراجع .

---

1- . ظاهراً مراد بيان مرحوم مجلسى در بحار الأنوار (ج 97 ، ص 290) است كه مى فرمايد : قوله عليه السلام : « التالين الكتاب » أي جعلكم الرسول تلوّاً للكتاب ، و وصّى بكم معه في قوله : « إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي أهل بيتي » ، أو التابعين للكتاب العاملين به و القارين له حق قراءته ، والأول أظهر و أصوب .

## [ معنای « جامع الصلاح و الرضا » ]

## اسامی کسانی که اسمی از این دعا برده و یا استشهدی به بعضی از عبارات آن نموده اند :

[ معنای « جامع الصلاح و الرضا » ] در ص 17 از مفاتیح الجنان در دعای معنون به عنوان فصل دوم در تعقیبات مختصه در تعقیب نماز ظهر گفته : و لا حاجة هي لك رضا و لي فيها صلاح إلا قضيتها . الخ . و از این فقره معلوم می شود که عبارت « جامع الصلاح و الرضا » نظیر این عبارت است . و همچنین در نامه ابن سعد به ابن زیاد تأیید دوران این مضمون را می کند : « وفي هذا لك رضی و للامة صلاح » . در ص 238 ناسخ و در ارشاد (1) هم مذکور است ، و در خطبه سجاده نیز اشارت شده است .

اسامی کسانی که اسمی از این دعا برده و یا استشهدی به بعضی از عبارات آن نموده اند : 1 . حاج شیخ محمد باقر بیرجندی قدس سره در کتاب فاکهة الذاکرین در ص 81 از باب سیم که برای بیان مختصری از او را و اعمال شب و روز جمعه وضع شده است گفته : دعای ندبه را که مجلسی رحمه الله در زاد المعاد و تحفة الزائر ذکر فرموده بخواند . و بعضی از مشایخ در النجم الثاقب از مزار قدیمی که مؤلف آن معاصر شیخ طبرسی صاحب احتجاج بوده روایت کرده که : در شب جمعه نیز دعایی مروی است که باید بخواند . و در فقرات شریفه دعای ندبه معروفه که در چهار عید و روز جمعه و شب آن باید خواند اشاره شده بدین مقام ... \_ الی آخر عبارته \_ . و در بعضی دیگر هم به ورود قرائت آن در شب اشارت نموده است ، مانند این که در باب هفتم در ذیل حکایت صدم در ضمن جواب بر کسانی که گفته اند که : « امام زمان از اول زمان غیبت تا حال و از حال تا زمان ظهور در سرداب بوده و خواهد بود ! » گفته : و چگونه می گویند آن جناب در سرداب است و در هر عید و جمعه در دعای ندبه معروفه می خوانند که کاش می دانستم . الخ . مراد بیرجندی قدس سره از عبارت محدث نوری عبارت زیرین است که در باب یازدهم نجم الثاقب ذکر کرده و گفته : و نیز مستحب است دعای ندبه معروفه را که متعلق است به آن حضرت ، و في الحقيقة مضامین آن سوزنده دل ها و شکافنده جگرها و ریزنده خون از دیدگان آنان است که اندکی از شربت محبت آن جناب نوشیده و تلخی زهر فراق او به کامش رسیده ، در روز جمعه بلکه در شب آن نیز چنانچه [ از ] یکی از مزارات قدیمه که مؤلف آن معاصر شیخ طبرسی صاحب احتجاج است مروی است باید خوانده شود ، و چون دعا طولانی و نسخه آن شایع بود ذکر نکردیم . در ص 76 از دیوان بشار مذکور است : حذا خالد في فعله حذو بر مکفمجد له مستطرف و أصیل و كان ذووا الآمال يدعون قبله بلفظ علی الإعدام فيه قليل (2) یسمون بالسؤال في كل موطن إن كان فيهم نابه و جلیل فسمّاهم الزوّار سترا عليهم فاستاره في المهتدين سدول جرجی زیدان در تاریخ تمدن \_ در ص 122 جزء خامس \_ این اشعار را با عبارتی که معنی را روشن می کند نقل کرده است . نگارنده گوید : احتمال قوی می رود که « اصیل » به ثاء مثلثه باشد ؛ زیرا « مجد أثیل » بیشتر دائر است . جوهری در حالات امام زمان گفته : کس نیابد لذت فیض حضور اندر غیاب کی جهان روشن شود پیش از طلوع آفتاب در فراق او دلی داریم از فرقت (3) کباب اشتیاق ما به وی افزون ز مستسقی به آب 2 . عالم جلیل ملا نظر علی طالقانی ( در ص 244 طبع اول ) در مطلب چهارم از باب دوم از مقاله دوم کتاب شریف کاشف الأسرار که در بیان این است که « تقرب به خدا و اظهار کرامت ممکن نیست مگر به ترک محبت دنیا » گفته : « و در دعای ندبه است : اللهم لك الحمد ... الی قوله رضوانك » ، نقل عبارت کرده ، آن گاه عبارت را ترجمه نموده و گفته : اندکی تأمل کن ببین که چگونه امام علیه السلام جمیع خصایص پیغمبران را از قرب و هبوط ملائکه و نزول وحی و غیر ذلك همه را متفرع نمود بر زهد و ترک محبت دنیا . . . تا آخر عبارت او \_ . نگارنده گوید : استشهاد این مرحوم با این عبارت و استدلال او [ به ] این عبارت ، با نسبت دادن او تقریب مطالب مذکوره متفرعه بر زهد را به امام علیه السلام ، ادل دلیل است بر معتبر بودن این دعا در پیش او و ماثور دانستن او دعا را از امام علیه السلام و گویا مرادش صادق علیه السلام ، باشد که دعا چنان که دانستی منسوب به او و ماثور از اوست . 3 . عالم جلیل حاج

شیخ علی اکبر نهاوندی \_ مد ظلّه العالی \_ در وسیلة النجاة فی شرح دعاء السمات \_ در ص 108 و ص 109 \_ در تعقیب مطلبی راجع به علم کیمیا که عنوان نموده گفته : و در ذیل این فرمایش اشاره فرموده است به وصفی که عالم به این علم باید دارا باشد و آن ترک دنیا و زهد در اوست که « کل الصيد فی جوف الفراء » . پس معرفت کیمیا منوط به ترک دنیا است ، بلکه خوارق عادات و طوارق مغیبات و ذکر علی و ثناء جلی و هبوط ملک و تصرف در فلک و وسیله بندگان بودن به سوی رب و واسطه ایشان بودن در مقام قرب تماماً منوط و مربوط به ترک آن است ؛ و کفایت می نماید و تورا از برای تصدیق نمودن این قول تدبیر کردن در این فقره شریفه از دعای ندبه که معصوم ، تمام آنچه را که ذکر شد از لوازم ترک دنیا و زهد در آن شمرده و در ساحت عزّ ربوبیت عرضه می دارد : اللهم لك الحمد علی ما جرى به قضاؤك فی أولیائك الذین استخلصتهم لنفسك و دینك إذ اخترت لهم جزیل ما عندك من النعم المقیم الذی لا زوال له و لا اضمحلال ، بعد أن شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنیا الدنیة و زخرفها و زبرجها ، فشرطوا لك ذلك ، و علمت منهم الوفاء به ، فقبلتهم و قربتهم و قدّمت لهم الذکر العلیّ و الثناء الجلیّ ، و أهبطت علیهم ملائكتك ، و أكرمتهم بوحیک ، و رفدتهم بعلمك ، و جعلتهم الذریعة إلیك و الوسیلة إلی رضوانك .

---

1- . الإرشاد ، ج 2 ، ص 87 ؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام ، ج 3 ، ص 247 ؛ بحار الأنوار ، ج 44 ، ص 390 .

2- . الصحيح : الدلیل . ( منه ) .

3- . كذا فی النسخ و شاید « حرقت » روشن تر باشد . ( منه ) .





## [ سير مطالب دعای ندبه از ابتدا تا انتها ]

## فائدة [ مدح الرجل بأن له كتاباً أو أصلاً ]

[ سير مطالب دعای ندبه از ابتدا تا انتها ] از نکات بسیار مهم مرعيّه در دعای ندبه آن است که از اول ورود به دعا مراعات يك نکته لازم شده تا آخر ، و آن این که از اول شروع به ابتلاءات اوليا از آدم کرده و شکر کرده تا در خاتم الاوصياء ختم کرده و زهد در دنیا مقدمه عدم اعتنا به مشقت های وارده بر ایشان است ، فنفتن إنه عجيب . در کتاب زوائد و فوائد 1 که در درايه و رجال و تأليف محمد اسماعيل بن حسين بن محمد رضا است گفته :

فائدة [ مدح الرجل بأن له كتاباً أو أصلاً ] مدح الرجل بأن له كتاباً أزيد من مدحه بأن له أصلاً ؛ فإن الأول يتضمن العلو في العلم مع تعب صاحبه و اجتهاده في الدين و تقضي عمره في تحصيل ما يعنيه و يجب عليه و يعتبر في الدنيا و الآخرة ، بخلاف الثاني ؛ فإن الأصل على ما يظهر من كلامهم هو مجمع عبارات الحجج عليهم السلام من غير أن يكون معها اجتهاد و استنباط ، فصاحب الكتاب \_ و هو المشتمل على ما ذكر على استدلال و استنباطات شرعاً و عقلاً \_ أعلى رتبة من صاحب الأصل ، و لذا قيل : ربّما (1) حامل فقهه إلى من هو أفقه منه هذا . انتهى . و ساق بعده مطلباً آخر غير مربوط بهذه الفائدة . و قال أيضاً في هذا الكتاب ( زوائد و فوائد ) : قال شيخنا البهائي في مشرق الشمسيين (2) : قد يدخل في أسانيد بعض الأحاديث من ليس له ذكر في كتب الجرح بمدح و لا قرح ، غير أن عظماء أصحابنا المتقدمين قد اعتدوا بشأنه و أكثروا الرواية عنه ، و أعيان مشايخنا المتأخرين قد حكموا بصحة رواياتٍ هو في سندها ، و الظاهر أن هذا القدر كافٍ في حصول الظن بعدالته . أقول : قال بعض متأخري أصحابنا : من تحقق كونه من أهل المعرفة ، و لم يقدح فيه أحد ، و أكثر العلماء الرواية عنه ، يظن صدقه في الرواية ظناً غالباً ، و أنه لا يكذب على الأئمة عليهم السلام ، و هذا القدر كافٍ في وجوب العمل بروايته ، و لا يحتاج إلى أن يظن عدالته ، بل يكفي أن لا يظن فسقه ؛ لاستلزامه ظن و جوب الثبوت في خبره . لا يقال (3) : فحينئذ يشك في عدم فسقه و هو شرط العمل بقوله ، و الشك في الشرط يوجب الشك في المشروط . لأننا نقول : المستفاد من الآية أن الفسق شرط الثبوت و التوقف في العمل ، و عدم الشرط لا يجب أن يكون شرطاً لعدم المشروط و إن فرضنا استلزامه له . ثم إن شرط وجوب الثبوت حقيقةً هو اعتقاد الفسق دون الفسق في نفس الأمر أو احتمالها ، فإذا ارتفع اعتقاد الفسق لم يبق سبب لوجود الثبوت بالأصل ، و المقتضي لوجوب العمل به متحقق ، و هو صدقه المستلزم للظن بالحكم . انتهى . بقيه عبارات سابق اين است : ثم قال الشيخ متصلاً بما سبق : و ذلك مثل أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد ؛ فإن المذكور في كتب الرجال توثيق أبيه ، و أما هو فغير مذكور بجرح و لا تعديل ، و هو من مشايخ المفيد ، و الواسطة بينه و بين أبيه و الرواية عنه كثيرة . و مثل أحمد بن محمد بن يحيى العطار ؛ فإن الصدوق يروي عنه كثيراً و هو من مشايخه و الواسطة بينه و بين سعد بن عبد الله . أقول : ابن الوليد و العطار كانا في طبقة واحدة ، و يظهر من طرق متعددة أن ابن الوليد كان ممن يروي عنهم المفيد ، و أن ابن العطار يروي عنه الحسين بن عبيد الله الغضائري و غير المفيد من مشيخة الشيخ . و كيفما كان فالأول غير موجود في كتب الأصحاب بجرح و لا تعديل ، و الثاني مذكور مهملاً . و لعل جهالتهم غير ضائرة ؛ نظراً إلى أنهما من مشايخ الإجازة و من المصنفين أو الحافظين للأخبار ، و أنهما إنما يذکران في الإسناد لمجرد الاتصال و عدم قطع الإسناد ، و لهذا يوصف الطريق الذي فيه أحمد بالصحة إن كان ما في السند معتبراً لا لثقتة على ما توهم ، و هكذا الكلام فيما سيأتي في الحسين بن الحسن بن أبان ... (4) .

- 1- . الظاهر :رب .( منه ) .
- 2- . میرزای نوری در خاتمه مستدرک الوسائل (ج 4 ، ص 392) عبارات فوق را از مشرق الشمسین نقل کرده است .
- 3- . الظاهر أن من هنا ليس كلام البعض السابق بل كلام الموف . ( منه ) .
- 4- . بقیه مطلب در اصل نسخه نقل نشده است .





## عبارات کسانی که تصریح به ترجیح دعای ندبه نسبت به سایر زیارات یا ادعیه نموده اند

عبارات کسانی که تصریح به ترجیح دعای ندبه نسبت به سایر زیارات یا ادعیه نموده اند 1. علامه مجلسی قدس سره در ضمن اعمال عید قربان گفته است: دعای ندبه بهترین دعاهاست، و در این روز و سایر اعیاد سنت است خواندن آن چنانچه - إن شاء الله تعالی - بعد از این در ضمن زیارات، مذکور خواهد شد. 2. میرزا محمد حسن سمنانی قدس سره در آخر فصل هشتم کتاب منهاج العارفين که در بیان زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام و آداب سرداب آن حضرت است گفته: و بهترین زیارات آن حضرت دعای ندبه است که در باب اعمال روز جمعه مذکور گردید. 3. حاج شیخ عباس قمی قدس سره در کتاب هدیه الزائرین (1) در ضمن بیان اعمال عید اضحی گفته: و دعای ندبه بهترین دعاهاست در این روز و بعد از این إن شاء الله تعالی - در ضمن اعمال روز جمعه مذکور خواهد شد. 4. خاتم المحدثین حاج میرزا حسین نوری قدس سره در باب دهم در ضمن استشهاد با مطالبی به این که باید در دوره غیبت برای عدم درک فیض حضور امام زمان - عجل الله فرجه - مهموم و متأثر شد گفته: و در فقرات شریفه دعای ندبه معروفه که در چهار عید و روز جمعه و شب آن باید خواند اشاره شده بدین مقام که حاصل مضمون بعضی از آنها این است... آن گاه ترجمه برخی از عبارات دلسوز آن دعا را نقل کرده و گفته: ... تا آخر دعا که نمونه ای است از درد دل آن که جامی از چشمه محبت آن جناب نوشیده و سزاوار است او را که به امثال این کلمات درد دلی کرده و بر آتش هجرانش کفی از آب شور باشد. و در باب یازدهم از کتاب مذکور در ضمن بیان تکالیف رعایای امام زمان - عجل الله فرجه - گفته: و نیز مستحب است دعای ندبه معروفه را که متعلق است به آن حضرت و فی الحقیقه مضامین آن سوزنده دل ها و شکافنده جگرها و ریزنده خون از دیدگان آنان است که اندکی از شربت محبت آن جناب نوشیده و تلخی زهر فراق او به کامش رسیده، در روز جمعه بلکه در شب آن - چنانچه در یکی از مزارات قدیمه که مؤلف آن معاصر شیخ طبرسی صاحب احتجاج است مروی است - باید خوانده شود، و چون دعا طولانی و نسخه آن شایع بود ذکر نکردیم. و در باب هفتم در ذیل حکایت صدم در ضمن جواب کسانی که گفته اند که: «امام زمان از اول زمان غیبت تا حال و از حال تا زمان ظهور در سرداب بوده و خواهد بود» گفته: و چگونه می گویند آن جناب در سرداب است و در هر عید و جمعه در دعای ندبه معروفی می خوانند: ای کاش من می دانستم که تو در کجا مستقر شدی... الخ. (2)

1- ص 441 از چاپ اول. (منه).

2- این فقره در صفحات پیشین نیز به مناسبت کسانی که اسمی از این دعا برده اند گذشت.

## یافتن برادری برای حسن علوی

یافتن برادری برای حسن علوی در ص 392 از تاسع بحار (1) گفته: (بشا) والدي أبو القاسم الفقيه، و عمار بن ياسر، و ولده سعد بن عمار، جميعا عن إبراهيم [بن] نصر الجرجاني، عن محمد بن حمزة العلوي، من كتابه بخطه، عن محمد بن الحسن، عن محمد بن جعفر، عن حمزة بن إسماعيل، عن أحمد بن الخليل، عن يحيى بن عبد الحميد، عن شريك، عن ليث بن أبي سليم، عن مجاهد، عن ابن عباس، قال: لما فتح رسول الله... الحديث. اصل عبارت سند این حدیث چنان که از جواهر السنیه (2) شیخ حر عاملی (که نسخه خطی از آن فعلاً در کتاب خانه ملی است) بدین قرار است: روى الشيخ الأجل عماد الدين أبو جعفر محمد بن القاسم الطبري رحمه الله في كتاب بشارة المصطفى لشيعه علي المرتضى، قال: أخبرني جماعة منهم والدي أبو القاسم الفقيه، و أبو اليقظان عمار بن ياسر، و والده أبو القاسم سعد بن عمار، عن الشيخ الزاهد إبراهيم بن نصر الجرجاني، عن السعيد الصالح محمد بن حمزة العلوي المرعشي الطبري، و كتبته من كتابه بخطه قال: حدثنا محمد بن الحسن، قال: حدثنا محمد بن جعفر، حدثنا حمزة بن إسماعيل، حدثنا أحمد بن الجليل، حدثنا أحمد بن عبد الحميد، حدثنا شريك، عن ليث بن أبي سليم، عن مجاهد، عن ابن عباس، قال: لما فتح رسول الله صلى الله عليه وآله خير... الخ. نیز مجلسی در ص 43 عاشر بحار (3) گفته: (بشا) والدي أبو القاسم، و عمار بن ياسر، و ولده سعد جميعا عن إبراهيم بن نصر الجرجاني، عن محمد بن حمزة المرعشي، عن محمد بن الحسن، عن محمد بن جعفر، عن حمزة بن إسماعيل، عن أحمد بن الخليل، عن يحيى بن عبد الحميد، عن شريك، عن ليث بن أبي سليم، عن مجاهد، عن ابن عباس، مثله بأدنى تغيير. و قد أوردناه في باب أنه قسيم الجنة و النار. نگارنده گوید: مقصود از باب نامبرده باب مذکور از تاسع بحار است چنان که سند حدیث را از آن جا معین و نقل کردیم (4).

1- . بحار الأنوار، ج 39، ص 207، ح 26.

2- . الجواهر السنیه، ص 276.

3- . بحار الأنوار، ج 39، ص 207.

4- . مؤلف در صفحات آینده کلماتی از ابن شهر آشوب درباره حسن بن حمزه علوی در معالم العلماء نقل نموده، سپس می گوید: و راجع به برادر این گفته: محمد بن حمزة الحسيني، من كتبه المجالس، و يقال: له ثلاثة أحمال من الكتب.



## روایت دیگر صدوق از حسن بن حمزه

روایت دیگر صدوق از حسن بن حمزه صدوق روایت دیگری از حسن بن حمزه روایت کرده در عیون (1) چنان که در ص 120 از تاسع بحار (2) گفته: (ن) الحسن بن حمزة العلوي، عن محمد بن الحسين بن درست، عن جعفر بن محمد بن مالك، عن محمد بن عمران الكوفي، عن ابن أبي نجران و صفوان بن يحيى، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: يا إسحاق، ألا أبشرك؟ قلت: بلى، جعلني الله فداك يا ابن رسول الله! فقال: وجدنا صحيفة ياملاء رسول الله و خط أمير المؤمنين فيها: بسم الله الرحمن الرحيم، هذا كتاب من الله العزيز الحكيم... و ذكر الحديث مثله سواء، إلا أنه قال في حديثه في آخره: ثم قال الصادق: يا إسحاق، هذا دين الملائكة و الرسل، فصنه عن غير أهله يصنك الله و يصلح ما لك. ثم قال: من دان بهذا أمن عقاب الله عز و جل. در خود عیون أخبار الرضا (3) در «باب النصوص على الرضا بالإمامة في جملة الأئمة الاثني عشر عليهم السلام» بعد از نقل حدیث لوح گفته: و حدثنا أبو محمد الحسن بن حمزة العلوي، قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن الحسن بن درست السروي، عن جعفر بن محمد بن مالك، قال: حدثنا محمد بن عمران الكوفي، عن عبد الرحمن بن أبي نجران و صفوان بن يحيى، عن... از جمله اموری که از ارباب تراجم نسبت به حسن بن حمزه علوی معروف که هم طبقه بزوفری در روایات تهذیب و استبصار می باشد فوت شده، روایت صدوق است از او، چنان که در ص 90 از معانی الأخبار (4) مطبوع که ملحق به علل الشرایع است در باب 164، که «باب معنی ما جاء في لعن الذهب و الفضة» است گفته: حدثنا أبو محمد الحسن بن حمزة العلوي الحسيني رضی الله عنه، قال: حدثنا محمد أوميدوار، عن محمد بن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد الأنباري، عن ابن أبي عمير، عن هارون بن خارجة، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: لعن الله الذهب و الفضة، لا يحبهما إلا من كان من جنسهما. قلت: جعلت فداك! الذهب و الفضة؟ قال: ليس حيث تذهب إليه، إنما الذهب الذي ذهب بالدين، يبرو الفضة الذي أفاض الكفر. قال مصنف هذا الكتاب (5) رضی الله عنه: هذا حديث لم أسمعته إلا من الحسن بن حمزة العلوي، و لم أروه عن شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد، و لكنه صحيح عندي، يؤيده الخبر المنقول عن أمير المؤمنين أنه قال: «أنا يعسوب المؤمنين، و المال يعسوب الظلمة، و المال لا يروس، إنما تراس به. فهو كناية عن ذهب بالدين و أفاض الكفر، و إنما وقعت الكناية بهما لأنهما إثماني شي (6) كما أن الذين كنى عنهم أصول كل كفر و ظلم. این که گفتیم: ارباب رجال به نقل روایت صدوق از او متفطن نشده اند از تنقیح المقال (ص 254 و 255 جلد اول) معلوم می شود؛ چه در آن جا بعد از توثیق حسن و نقل اقوال دیگر روایت تلعبیری و شیخ مفید و غضنیری و احمد بن عبدون را از او نقل کرده است و بس، اگر چه از عبارت نجاشی بر نمی آید که جمیع مشایخ او از او روایت کرده اند؛ چه گفته بعد از نقل مفید از او: «و جمیع شیوخنا رحمهم الله»، لیکن صدوق را شامل نخواهد شد؛ چه مفهوم ظاهر عبارت، شیوخ بلا واسطه است و صدوق شیخ بلا واسطه نجاشی نیست، بلکه مفید و غضنیری و امثال ایشان واسطه هستند. باری در عیون (7) نیز روایتی از او نقل کرده و سند این است: در اوائل عیون در مولد الرضا سند این طور است (8): در «باب النصوص على الرضا بالإمامة في جملة الأئمة الاثني عشر»: و حدثنا أبو محمد الحسن بن حمزة العلوي [رضی الله عنهما] قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن الحسين بن درست [السروي، عن جعفر بن محمد بن مالك].

1- . کمال الدین، ص 312، ح 3.

2- . بحار الأنوار، ج 36، ص 200.

3- . عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 50، ح 3.

- 4- . معانی الأخبار ، 313 ( چاپ انتشارات اسلامی ، تحقیق علی اکبر غفاری ) .
- 5- . معانی الأخبار ، ص 314 .
- 6- . کذا ، شاید « لکل شیء » صحیح باشد .
- 7- . عیون أخبار الرضا علیه السلام ، ج 2 ، ص 51 ، ح 3 .
- 8- . کذا .



## [ حسن بن حمزه در معالم العلماء ]

## فائدة جلیلة [ ترضی و ترحم از مؤلف کتاب است یا راوی اول ]

[ حسن بن حمزه در معالم العلماء ] او در معالم العلماء به شاعر بودن عالم نامبرده و بعضی تصنیفات او تصریح کرده است چنان که در ص 31 نسخه چاپی گفته : 210 . أبو محمد الحسن بن حمزة العلوي الطبري المرعشي له تصانيف كالمبسوط و المفتخر و الغيبة . و در آخر کتاب در «فصل في المقتصدین ( از شعراء )» گفته : و المقتصدون ثلاث فرق ، منهم السادات نحو : زيد بن علي بن الحسين عليهم السلام و الشریف الرضی الموسوي رضی الله عنه \_ و قالوا : إنه أفصح قریش ؛ لأنه أكثر مجید \_ ، و الشریف الأجل المرتضى علم الهدی رضی الله عنه . پنج نفر دیگر را شمرده ، پس گفته : الحسن بن حمزة المرعشي الطبري . آن گاه سه نفر دیگر را نام برده است . نگارنده گوید : از ملاحظه این موارد مقام عظمت صاحب عنوان برمی آید ؛ چه اقوال او را در جزو اقوال مفید و کلینی ، و شاعریت او را در جزو شاعریت علم الهدی و رضی معرفی کرده است ، و کفاه فخرا و عظمت . و راجع به برادر این در ص [116] این کتاب گفته : 748 . محمد بن حمزة الحسيني ، من كتبه المجالس ، و يقال : له ثلاثة أحمال من الكتب (1) .

فائدة جلیلة [ ترضی و ترحم از مؤلف کتاب است یا راوی اول ] از عالم جلیل شیخ الإسلام زنجانی پرسیدم : ترضی و ترحم که در حق روایت و مشایخ می شود ، از که می باشد؟ از مؤلف یا راوی اول ؟ مانند این عبارت : ابن الشيخ في أماليه ، عن والده رحمه الله ، قال : أخبرني محمد بن محمد ، قال : أخبرني أبو جعفر محمد بن الحسين بن سفيان البزوفري رحمه الله . الخ . توضیح این که : « رحمه الله » بزوفری از مفید است یا ابن الشيخ ؟ فرمود : اگر [ در ] عبارت « عن » می بود ظهور داشت در این که ترحم از صاحب کتاب است ، لیکن در موقع « قال » امر بر خلاف این است ؛ برای این که « قال » ظهور در حکایت دارد . بنا براین لفظ مخصوص راوی از شیخ خواهد بود که نسبت به شیخ خود اظهار تعظیم می کند و طلب رحمت می نماید . حاصل این که : در « قال » ظهوری هست نسبت به این که ترحم از ناقل و راوی متوسط است و در « عن » امر بر خلاف است . بنا براین ترضی در سند ندبه از ابن أبي قره و در أمالي ابن الشيخ از مفید خواهد بود ، و بدیهی است که ترضی و ترحم مطلقاً مفید تعظیم و تجلیل است ، بلکه بنا بر نقل صاحب روضات از خواجویی قدس سره عدیل تعدیل و اماره تعویل است مخصوصاً اگر از اجلاً صادر شود مانند مفید و ابن أبي قره و مخصوصاً اگر در ما قبل و ما بعد این شخص بزرگان دیگر باشد ، و ترضی و ترحم به این مختص باشد مانند این مورد که ما قبل مفید و ما بعد پدر محمد که علی بن الحسين بن سفيان باشد ( بدیهی است این امر دوم در صورتی جاری خواهد بود که بنا را بر وجود این ترحم از صاحب کتاب بگذاریم نه از راوی از شیخ ، چنان که آن شق دوم را اختیار کردیم ، پس در این جا نسبت به مفید نخواهد بود ) و مخصوصاً اگر مکرر شود . اگر بگویی که این استظهار بی مورد است . خواهیم گفت : در این صورت نیز مدعا حاصل است ؛ چه در این موقع مترحم و مترضی ابن المشهدی و سید ابن طاووس و ابن الشيخ خواهد بود و تخصیص ایشان محمد بزوفری را به ترحم و ترضی با وجود بزرگان مسلم التعظیم در سند مفید ، نهایت تجلیل که بالاتر از توثیق است از ایشان در حق این شخص خواهد بود ؛ چه کشف از این خواهد کرد که او مقام بزرگی را دارا بوده است که از بین ایشان بالاخص لایق تعظیم خاص شده است . ممکن است بگوییم که : این تخصیص برای این بوده است که چون بقیه بزرگان سند ، در کتب رجال عنوان شده بوده اند ، لذا از تجلیلشان ساکت مانده اند ، لیکن چون صاحب عنوان بر عکس بوده ، لذا خواسته اند به جلالت او اشاره کنند . بنا بر این ، در مقام دوم \_ یعنی اگر بنا بر وجود ترضی و ترحم از صاحب کتاب گذاشته شود \_ جلالت بیشتر ثابت خواهد شد : یکی روایت مانند ابن أبي قره و مفید از او و دیگری اعتنا و توجه ابن المشهدی و ابن طاووس و ابن الشيخ به او ؛ چه در صورت اول می توان گفت که : تخصیص مفید یا ابن أبي قره او را به ترضی و ترحم برای این بوده است که شیخ بلا واسطه ایشان مثلاً بوده

است؛ چنان که عادت و سیره قدماء بر این جاری است که شیخ بلا واسطه خود را مخصوص به طلب رحمت و امثال این می کنند، لیکن در صورت دوم این را نمی توان گفت، پس ادلّ بر مقصود خواهد بود.

---

1- . معالم العلماء، ص 116؛ و به نقل از وی در أمل الآمل، ج 2، ص 271.





**فائدة [ترضی برتر از ترحم است]**

فائدة [ترضی برتر از ترحم است] باید دانست که ترضی برتر از ترحم است؛ كما استظهره شيخ الإسلام الزنجاني از آیه: « وَرِضُونَ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ » (1) الخ. در ص 86 از «فصل کنی و القاب» جلد سوم تنقیح المقال معلوم می شود که مراد از جماعت بنا بر اصطلاح خود شیخ در فهرست و استبصار چهار یا پنج نفر است که یکی از آنها غضائری است و سپس چند جا را نقل کرده است. نگارنده گوید: از آن جمله کتاب شریف أمالی ابن الشیخ است که در چند جا گفته: أخبرني جماعة منهم فلان و فلان... الخ. از آن جمله در ص 301 در اول جزء هیجده (2) گفته: أخبرنا جماعة منهم الحسين بن عبيد الله، و أحمد بن محمد بن عبدون، و الحسن بن إسماعيل بن أشناس، و أبوطالب بن غرور، و أبو الحسن الصفار (3) قالوا... الخ. و در سنه 405 این روایت را کرده است و بعد از آن روایات بسیار در تحت عنوان «جماعة» نقل کرده. در ص 284، از همین کتاب گفته (در اول جزء سادس عشر) (4): أخبرنا جماعة منهم الحسين بن عبيد الله، و أحمد بن عبدون، و أبو طالب بن عرفة، و أبو الحسن الصفار، و أبو علي الحسن بن إسماعيل بن أشناس، قالوا: حدثنا أبو المفضل... تا آخر. آن گاه روایات زیادی از أبي المفضل نقل کرده. پس معلوم می شود که جماعت أبي المفضل اینان اند. و در ص 86 جلد سوم «فصل کنی و القاب» اشخاص دیگری معرفی شده اند برای جماعت، پس جماعت به حسب مروی عنه و حالات و ازمنه شیخ مستفاد است، و در همه آنها حسین بن عبيد الله هست.

1- . سورة توبه ، آیه 72 .

2- . الأمالي شيخ طوسی ، ص 473 ، ح 1032 .

3- . در الأمالي : الصقال .

4- . الأمالي شيخ طوسی ، 445 ، ح 995 با اختلافاتی در نقل رجال آن .

## ذکر مواردی که در آنها اسم حسین بن علی بزوفری در کتاب کفایة الأثر

ذکر مواردی که در آنها اسم حسین بن علی بزوفری در کتاب کفایة الأثر خزاز برده شده است 1. در «باب ما جاء عن أبي هريرة، عن النبي صلى الله عليه وآله في النصوص على الأئمة الاثني عشر صلوات الله عليهم أجمعين» حديث سوم به سند و متن زیرین ذکر شده است: حدّثنا محمّد بن وهبان بن محمد البصري، قال: حدّثنا الحسين بن عليّ البزوفري، عن عبد الله بن مسلمة، قال: أخبرنا عقبة بن مكرم، قال: حدّثنا عبد الوهّاب الثقفي، عن يحيى بن سعيد، عن محمد بن يعقوب بن خالد، عن أبي صالح السّمان، عن أبي هريرة، قال: خطبنا رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: من أراد أن يحيى حياتي ويموت موتي فليتول عليّ بن أبي طالب عليه السلام وبقيّة الأئمة من بعده. فقيل: يا رسول الله، فكم الأئمة بعدك؟ فقال: عدد الأسباط (1). 2. در «باب ما جاء عن أبي أمامة أسعد بن زرارة، عن النبي صلى الله عليه وآله في النصوص على عدد الأئمة عليهم السلام» حديث سوّم که آخرین حدیث باب نامبرده است به سند و متن زیرین بیان شده است: حدّثني محمد بن وهبان بن محمد بن الهناي البصري، قال: حدّثنا الحسين بن عليّ البزوفري، قال: حدّثنا علي بن العباس، عن أبي سلمان الضّبي، عن أبي أسامة (2) قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا يقوم الساعة حتى يقوم قائم الحقّ مّا، وذلك حين يأذن الله عز وجل، فمن تبعه نجا، ومن تخلف عنه هلك، فالله عباد الله! أسوه ولو على الثلج؛ فإنّه خليفة الله. قلنا: يا رسول الله، متى يقوم قائمكم؟ قال: إذا صارت الدنيا هرجا ومرجا، وهو التّاسع من صلب الحسين عليه السلام (3). 3. در «باب ما جاء عن وائلة بن الأسفح، عن النبي صلى الله عليه وآله في النصوص على الأئمة الاثني عشر عليهم السلام» حديث چهارم که آخرین حدیث باب نامبرده است به سند و متن زیرین نقل شده است: أخبرنا أبو عبد الله الحسن بن محمد بن سعيد، قال: حدّثنا الحسين بن عليّ البزوفري، قال: حدّثنا موسى بن إسحاق الأنصاري، قال: حدّثنا عليّ بن الحسن، قال: حدّثنا عيسى بن يونس، قال: حدّثنا ثور - يعني ابن يزيد - عن خالد بن سعدان، عن وائلة بن الأسفح، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: انزلوا أهل بيتي بمنزلة الرّأس من الجسد، و بمنزلة العينين من الرّأس، وإن الرّأس لا يهتدي إلاّ بالعينين، اقتدوا بهم من بعدى لن تضلّوا. فسألنا عن الأئمة، فقال: الأئمة بعدى من عترتي. و قال: من أهل بيتي عدد نقباء بني اسرائيل (4). 4. در «باب ما جاء عن سعد بن مالك، عن النبي صلى الله عليه وآله في النصوص على الأئمة الاثني عشر صلوات الله عليهم أجمعين» يك حديث، نقل شده و به سند و متن زیرین است: حدّثنا محمد بن وهبان بن محمد البصري، قال: حدّثنا الحسين بن عليّ البزوفري، قال: حدّثني عبد العزيز بن يحيى الجلودي بالبصرة، قال: حدّثني محمّد بن زكريا العلّائي، عن احمد بن عيسى بن زيد، قال: حدّثني عمرو بن عبد الغفار، عن أبي نصره، عن حكيم بن جبیر، عن عليّ بن زيد بن جذعان، عن سعيد بن المسيّب، عن سعد بن مالك أن النبي صلى الله عليه وآله قال: يا عليّ، أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلاّ أنّه لا نبيّ بعدى، تقضي ديني، و تجز عدتي، و تقاتل بعدى على التّأويل كما قاتلت على التّزليل. يا عليّ، حبك إيمان، و بغضك نفاق، و لقد تبأني اللّطيف الخبير أنّه يخرج من صلب الحسين تسعة من الأئمة معصومون مطهرون، و منهم مهدي هذه الأئمة الذي يقوم بالدين في آخر الزّمان كما قمت به في أوّله (5). 5. در «باب ما جاء عن أبي قتادة الحارث بن الرّبيعي عن النبي صلى الله عليه وآله في النصوص على الأئمة الاثني عشر عليهم السلام» حديث دوم را به سند و متن زیرین روایت کرده است: حدّثنا محمد بن وهبان بن محمد البصري، قال: حدّثني الحسين بن عليّ البزوفري، عن عبد الله بن تمام الكوفي، قال: حدّثنا يحيى بن عبد الحميد، قال: حدّثني الحسين بن أبي برد، عن يحيى بن يعلى، عن عبد الله بن موسى، عن يحيى بن منقذ، عن أبي قتادة قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: كيف تهلك أمة أنا أوّلها، و اثنا عشر من بعدى أئمتها، و إنّما يهلك في ما بين ذلك منح الهرج، و لست منهم و لا هم منّي (6). 6. در «باب ما روي عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله في النصوص على الأئمة الاثني عشر صلوات الله عليهم أجمعين» حديث هفتم به سند و متن زیرین روایت شده است: أخبرنا محمد بن عبد الله الشيباني، قال: حدّثنا الحسين بن عليّ

البزوفري ، قال : حدّثنا يعلى بن عباد ، قال : حدّثنا شعبة ، عن سعد بن إبراهيم بن سعد بن مالك ، عن أبيه ، عن عليّ عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ما من أهل بيت فيهم من اسمه اسم نبيّ إلا بعث الله عز وجل إليهم ملكاً يسدّدهم ، وإنّ من الأئمة بعدي من ذرّيتك من اسمه اسمي ، و من هو سمّي موسى بن عمران ، وإنّ الأئمة بعدي كعدد نساء بني إسرائيل ، أعطاهم الله علمي و فهمي ، فمن خالفهم فقد خالفني ، و من ردّهم وأنكرهم فقد ردّني ، وانكرني ، و من أحبّهم فهو من الفائزين يوم القيامة (7) . در ص 207 از جلد يازدهم بحار (8) روایتی از غیبت طوسی (9) بدین نهج نقل کرده : الغضائري ، عن البزوفري ، عن أحمد بن إدريس ، عن ابن عيسى ، عن ابن فضل ، عن ابن بكير ، عن زرارة ، قال : قال أبو جعفر [عليه السلام] \_ و ذكرنا حمرا بن أعين \_ فقال : لا يرتدّ و الله ابدا ، ثمّ أطرق هنيئة ثمّ قال : أجل لا يرتد و الله ابدا . راجع به استرحام و دلالت آن بر جلالت در ص 14 از باب الهمزة از روضات الجنات در مقام اثبات جلالت احمد بن الحسين بن عبيد الله الغضائري گفته در ضمن استدلال بر مقصود و مدّعی خود : ثمّ كفاية طلب الرحمة عليه من أجلاء الطائفة بعد كونه عند أكثرهم عدیل التعديل و أمارة التعويل و خصوصا مع كثرة و لا سيما من مثل النجاشي و الشيخ و غاية احتياظه في أمر الديانة . . الى آخر العبارة كه بايد كاملاً ملاحظه شود .

- 1- . كفاية الأثر ، ص 86 .
- 2- . الظاهر : أمامة . ( منه ) .
- 3- . كفاية الأثر ، ص 106 \_ 107 .
- 4- . كفاية الأثر ، ص 111 .
- 5- . كفاية الأثر ، ص 134 \_ 135 .
- 6- . كفاية الأثر ، ص 141 .
- 7- . كفاية الأثر ، ص 154 \_ 155 .
- 8- . بحار الأنوار ، ج 47 ، ص 342 ، ح 31 .
- 9- . الغيبة للشيخ الطوسي ، ص 346 ، ح 296 .





## مطلب شریف [ذکر بزوفر در کلمات یاقوت]

### [شرح حال أبو جعفر محمد بزوفری]

مطلب شریف [ذکر بزوفر در کلمات یاقوت] یاقوت حموی در دو مورد از « بزوفر » در معجم نام برده است : اول : در حرف باء مستقلاً (1). و دوم : در حرف میم (2) در معرفی حدود موقفی ( نام نهری است ) ، و گویا در مراصد نیز در همین دو مورد گفته باشد ، من خود به استقصای این موضوع پرداخته ام ، لیکن چنان که از فهرست نسخه مطبوعه در اروپا برمی آید فقط در همین دو مورد نام بزوفر در این دو کتاب ذکر شده است ، در مراصد در ص 388 گفته : الموقفی : \_ بالضم ثمّ الفتح \_ منسوب الی الموفق أبي أحمد بن المتوکل والد المعتضد ، نهر کبیر أعلاه بروض و قصبته أسفله خسرو اسابور قریب واسط ، و خسرو أفروز (3). أقول : بروض مصحف بزوفر (4) ، و الحمد لله علی ما رزق التوفیق و الظفر بوجدانه .

[ شرح حال أبو جعفر محمد بزوفری ] در شرح حال أبو جعفر محمد بن الحسين بن علی بن سفیان بزوفری قدس سرهاست : باید دانست نظر به این که صاحب عنوان در تراجم به طور مستقیم مذکور نیست و در کتب جرح و تعدیل عنوان مستقلاً ندارد و بنا براین شاید برخی از قاصرین به شرح حال او پی نبرده و جلالت او را به جهت مذکور در نیابند و او را از جمله مجهولین به شمار آورند ، نگارنده به طور تفصیل به ترجمه احوال او می پردازد : از جمله کسانی که تا حدی تصریح به جلالت و اعتماد بر روایت این شخص نموده است شیخ طریحی صاحب مجمع البحرین قدس سرهاست که در کتاب جامع المقال از او اسم برده و به روایتش اعتماد نموده است ، و نگارنده ، عبارت آن مرحوم را عیناً درج می نماید و عین عبارت او در فوائد کتاب مذکور این است : الفائدة الثامنة : في بيان من كثرت عنهم الرواية و لا ذکر لهم في كتب الجرح و التّعدیل ، و هم جماعة ؛ منهم أبو الحسين عليّ بن أبي جید الذي كثرت رواية الشيخ عنه ، حتى أثر الشيخ الرواية عنه غالباً علی الرواية عن المفید ؛ لإدراکه محمّد بن الحسن الولید و روايته عنه بغير واسطة بخلاف المفید . و منهم الحسين بن الحسن بن أبان شيخ محمد بن الحسن بن الوليد ؛ فإنّ الرواية كثرت عنه ، و لم يذكر له حاله (5) بمدح و لا قدح . و منهم أحمد بن محمد بن يحيى العطار شيخ الصدوق ، و هو ممن يروي عنه كثيرا بتوسط سعد بن عبد الله بن أبي خلف . و منهم أحمد بن محمد بن الحسن الوليد الذي كثرت رواية الشيخ عن المفید عنه ، و لا ذکر له في توثيق و لا غيره ، و انما ورد التوثيق في أبيه دونه . و منهم محمد بن عليّ ماجيلويه الذي أكثر الصدوق عنه الرواية . و منهم أحمد بن عبدون . فهؤلاء المشايخ و أضرابهم ممن يقوى الظنّ بصدق نقلهم و حسن التعويل علی روايتهم ؛ لاعتناء أعاضم مشايخنا بشأنهم و أخذ الرواية عنهم ، و حكم المتأخرين من أصحابنا بصحّة الطّرق المشتمة عليهم منضمّاً الى أخذ روايتهم من السلف المستفاد صحّة طرقهم من الإمارات و القرانن كما مرّ القول فيه مفصلاً ، فذلك و نحوه كافٍ فيما نحن فيه ، و الله أعلم بحقائق الأحوال . (6) نگارنده گوید : اگر چه در این عبارت ، نامی از صاحب عنوان نبرده است ، لیکن چنان که از وجه استدلال او به نظر می آید که مبنای توثيق بر اعتنای اعاضم مشايخ است به شأن ایشان و بر اخذ روایت است از ایشان و بر حکم متأخرين علما \_ قدّست أسرارهم \_ به صحّت آن طرق است که بر ایشان مشتمل می باشد ، پس معلوم شد که مدار اعتماد بر مشايخ نامبرده بر این است و مشايخ نام نبرده اگر همین حال را داشته باشند ، لا محاله داخل این حکم خواهند بود . بنا براین به آنها نیز به طور عموم تصریح کرد و فرمود : فهؤلاء المشايخ و أضرابهم . کلمه « أضرابهم » همین معنی را می رساند . پس از ثبوت این مقدمه می گوئیم : در خاتمه کتاب مذکور که در بیان اموری است گفته: الثالث : في بيان من روى عنهم من المشايخ ، فمن مشايخ محمد بن يعقوب الكليني : محمد بن يحيى العطار ، محمد بن إسماعيل ، أحمد بن محمد الكوفي ، أحمد بن محمد بن قولويه ، أحمد بن إدريس ، الحسين بن محمد الأشعري ، الحسين بن الحسن العلويّ ، علي بن إبراهيم ، داوود بن كورة ، حميد بن زياد ، علي بن محمد بن عبد الله ، أحمد بن محمد ، علي بن

موسى الكمندانى . و من مشايخ الشيخ المفيد : محمد بن أحمد بن داوود شيخ الطائفة و فقيههم ، و جعفر بن محمد بن قولويه الثقة ، و أبو عبد الله الحسين بن علي بن شيبان القزويني ، و محمد بن علي بن الحسين بن علي بن بابويه ، و الحسن بن حمزة العلوي الجليل الفقيه ، و أحمد بن محمد بن الحسن الوليد ، و محمد بن الحسين بن سفيان . و من مشايخ الطوسي : محمد بن محمد بن التّعمان الملقّب بالمفيد الثقة ، و أحمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر ، و الحسين بن عبيد الله الغضائري ، و أبو الحسين بن أبي جئد القمي الذي كثر رواية الشيخ عنه ، و أحمد بن محمد بن موسى المعروف بابن الصلت . انتهى . نگارنده گوید : مقصود از محمد بن الحسين بن سفيان همانا صاحب عنوان «بزوفري» است و پس از ثبوت مقدمه سابقه \_ که دلالت روايت مشايخ بر حسن حال و اعتماد راوی غير معدّل باشد \_ می گوئیم که : شبهه ای برای احدی باقی نمی ماند در تصريح اعتماد این بزرگوار نسبت به صاحب عنوان ، و نیز جای تردید نیست در این که مراد از محمد بن الحسين بن سفيان همانا بزوفري است ؛ زیرا احدی به غير از این شخص در میان تمام راویان ما پیدا نمی شود که به این اسم و رسم از حیث اسم شخصی و ابی و جدی باشد تا برای این تعبیر مصداق واقع بوده و این معنی وسیله توقف به جهت حصول اشتراك باشد باری منظور از نقل کلام طریحی بتفصیله در هر دو مورد تمامیت فایده آن دو کلام و اهمیت آن بوده که بطولهما نقل گردید . و دیگر از کسانی که به طور مستقل از صاحب عنوان نام برده اند خاتم المحدثین حاج میرزا حسین نوری قدس سرهاست که در مستدرک از این شخص نام برده ، و در موقع تعداد مشايخ شيخ مفيد قدس سرهدر ثالث مستدرک (7) گفته است : مب (8) \_ أبو جعفر محمد بن الحسين البزوفري كما في امالي أبي علي مكرّراً عن والده ، عن المفيد ، عنه ، مع الترحم عليه ، و هو ابن أبي عبد الله البزوفري . (9) و دیگر از کسانی که به توثیق و فقاهاست صاحب عنوان تصريح کرده عالم اوحد و فاضل ارشد شيخ محمد علی سهوري قدس سرهاست که در فصل عاشر از باب اول از کتاب شريف عدّة الخلف في عدّة السلف که از نفایس کتب ترجمه و شرح حال است بیت زیرین را در حق او سروده و گفته : و الخالدي شيخنا البزوفري محمد نجل الحسين الأكبر و عالم مزبور در اول کتاب خود گفته که : من در این کتاب از فقهای عدول نام خواهم برد و از غير اينها صرف نظر خواهم کرد و هر چه ذکر می کنم و هر که را نام می برم در نظر من بدین دو وصف متّصف بوده است و آنچه راجع به این قسمت است عینا نقل می کنم تا ناظر به این نسخه ، دل واپس نماند . در مقدمه کتاب بعد از بیاناتی گفته : لكنّ من أعدّهم في العدة هم فقهاء الدين في ذي المدة قد حدث عن غير الفقيه فيها و اخترت من فيها غدا فقيهها آن گاه مطلب را سوق داده تا آن که گفته : و المتجرّي الناقص اجتهادها سقط من أورادنا إیراده کذا الذي ما أحرزت عدالتها و كان عدلاً ثمّ ساءت حالته و عنوان فصل عاشر عبارت زیرین است : الفصل العاشر : في ذكر الأکابر الأکملين الأجلة الأنبلين فقهاء الملة في المئة الرابعة من هجرة سيّد المرسلين صلّى الله عليه و آله . لیکن شرح حال و ترجمه خود صاحب عنوان کاملاً برای ما روشن نشده است ، اگر چه کتاب و اثر او بزرگ ترین شاهد عدل بر جلالت اوست و تا حدی وصف او را از بعضی از علما شنیده ام ، مع ذلك از خدا خواستارم که بیشتر از این معرفت نسبت به حال این مرحوم به ما اعطا فرماید . بنا براین احراز جلالت و وثاقت موثّق این توثیق کاملاً بر عهده خواننده این کتاب است و بعد از آن ، شبهه ای باقی نخواهد ماند ، و عبارات فوق از خطّ خود آن مرحوم که به وسیله بعضی از رفقاییش به ما رسیده و نسخه منحصر به فرد بود درج گردید . و دیگر از کسانی که از صاحب عنوان نام برده و تصريح به راوی بودن او به دعای ندبه کرده است شاگرد مرحوم محدّث نوری ، حاج شيخ عباس قمی قدس سره است که در کتاب هدیه الأحاباب في المعروفين بالکنی و الألقاب در ذیل عنوان البزوفري گفته : البزوفري شيخ ثقة جليل أبو عبد الله حسين بن علي بن سفيان صاحب کتب است ، روايت می کند از او تلعبیری و او والد محمد است که دعای ندبه معروفه را در کتاب خود ایراد فرموده . نظر به آن که نگارنده از اوایل حال در صدد تحصیل و به دست آوردن مطالب راجعه به این دعا و سند آن بود ، با محدّث نامبرده هم در مشهد و هم در قم ملاقات نموده و استفسار مأخذ نقل نسبت مذکور را پرسیدم که آیا از سند دعا برداشته اند یا از جای دیگر ؟ در هر دو ، مهلت خواستند که مراجعه کرده و مأخذ نقل را بگویند ، لیکن نتوانستند آن را به دست بیاورند رحمه الله . در اول مناقب در مقام بیان اسانید کتب ، صاحب عنوان یعنی حسن بن حمزه را در جزء علمای مسلم و بسیار جليل القدر شیعه معرفی کرده است و عبارت او این است : در ص 8 از چاپ دوم و ص 9 از چاپ اول : و أمّا أسانید کتب ابن شاذان و ابن فضال و



ابن الوليد و ابن الحاشر و علي بن ابراهيم و الحسن بن حمزة و الكليني و الصفواني و العبدكي و الفلكي و غيرهم ، فهو على ما نصّ عليها أبو جعفر الطوسي في الفهرست (10) . و در ص 211 از همين جلد اول (11) در «باب فيما روته الخاصة» گفته \_ يعني فيما روته الخاصة بالنسبة الى إمامة الأنمة و النصّ عليهم \_ : و روى المفيد محمد بن النعمان و أبو جعفر الكليني و الحسن بن حمزة العلوي ، عن الباقر [ عليه السلام ] ، عن جابر أنّه قال : دخلت على فاطمة عليه السلام و ذكر حديث اللّوح . و در ص 556 در فصل في أنّه خير الخلق بعد النبي [ صلى الله عليه و آله ] گفته : الحسن بن حمزة العلوي : جاء إلينا في الخبر أنّه خير البشر فمن أبى فقد كفر بفضل من يفاضل (12) عالم جليل محمد جعفر بن محمد حسين قدس سره که بر حسب تصريح خودش از شاگردان علامّه مجلسی قدس سره بوده تهذيبي متنا و هامشا به خطّ شريف خود نوشته و در سال هزار و صد و پانزده از کتابت آن فارغ شده ، چنان که خودش گفته : و کتبت بيدي الوازرة في السّابع و العشرين من شهر شعبان المعظّم من شهور خمس عشرة و مئة و الف ( 1115 ) من الهجرة المقدّسة النبوية عليه و آله التحية . عالم نامبرده متعهّد شده که هر چه حاشيه بر اين کتاب شريف نوشته شده و در دسترس باشد در اين نسخه نقل نماید . و برای ارباب حواشی ، رموزی قائل شده و تصريح کرده به اين که هر چه از علامّه مجلسی است به رمز « م ق ر » امضا شده ، و هر چه از پدر بزرگوار اوست به رمز « م ت ق » امضا گردیده است ، و اين عين عبارت اوست بعد از ذکر نامش در سابق : فما كان من شمائم قريحته فرمزه « م ق ر » و ما كان من نتائج أفكار والده العلامة فرمزه « م ت ق » . . الى آخر عبارته . پس در حاشيه قول شيخ طوسي قدس سره در آخر کتاب که بيان طرق خود را نسبت به روايات مرسله می کند تا از حد ارسال بيرون شود ، عبارت ذيل را به امضای « م ق ر » که عبارت از علامّه مجلسی باشد نقل کرده است . قول شيخ طوسي اين است : و ما ذکرته عن أحمد بن إدريس فقد رويته بهذا الإسناد عن محمد بن يعقوب ، عن أحمد بن إدريس ، و أخبرني به أيضا الشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان ، و الحسين بن عبيد الله ، جميعا عن أبي جعفر محمد بن الحسين بن سفيان البزوفري ، عن أحمد بن إدريس ... الخ (13) . و عبارت علامّه مجلسی قدس سره اين است : لعل فيه سهوا ، و الظاهر أحمد بن جعفر بن سفيان الثّقة ؛ لأنّه قال في الفهرست (14) في ترجمة أحمد بن إدريس : أخبرنا بسائر (15) رواياته الحسين بن عبيد الله ، عن أحمد بن جعفر بن سفيان البزوفري ، عنه . و قال في رجاله في ترجمة أحمد بن جعفر : كان يروي عن أبي علي الأشعري ، أخبرنا عنه محمد بن محمد بن النعمان و الحسين بن عبيد الله ، لكن في الاستبصار ايضا كما هنا ، فهو مجهول ( م ق ر ) غفر له . نگارنده گويد : در حاشيه استبصار خطّي نیز همين حاشيه را نوشته و به جای « في الاستبصار » : في التهذيب گذاشته و در نسخه ای که پيش آقای تقوی بود دیدم و امضای « م ق ر » را نیز داشت و شاید در استبصار چاپی نیز طبع شده باشد . ( عيد اضحی از سنه 1363 هجری ) . پس معلوم شد که در تهذيب و استبصار ، همين حاشيه مجلسی هست . نگارنده گويد : عالم جليل صاحب تحقیقات نفیسه مولى عبد النبي کاظمی قدس سره در کتاب شريف تکملة الرجال که حاشيه بر نقد الرجال تفریسی است ، در حاشيه قول تفریسی که عينا نقل می شود عبارت آینده را گفته است : قول تفریسی اين است در بيان ترجمه أحمد بن إدريس : أحمد بن إدريس بن أحمد أبو علي الأشعريّ القميّ ، كان ثقة فقيها في أصحابنا كثير الحديث صحيح الرواية . [ له ] كتاب النوادر ، روى عنه أحمد بن جعفر بن سفيان ، مات بالقرعاء في طريق مكّة سنة ستّ و ثلاثمئة « جش » . [ كذا ] . كان ثقة في أصحابنا كثير الحديث صحيحه ، و له كتاب النوادر ، روى عنه أحمد بن جعفر بن سفيان البزوفري « ست » « لم » « جخ » ، ... و روى عنه محمد بن يعقوب الكليني كثيرا . (16) و عبارت شيخ عبد النبي قدس سره در اين موضع اين است : قوله : احمد بن إدريس : روى عنه محمد بن الحسين البزوفري ، قال الصالح : كان ثقة . انتهى (17) . و نیز سيّد تفریسی در آخر کتاب در ضمن بيان کیفیت طرق شيخ از صحّت و غيره درباره طريق شيخ به احمد بن ادريس گفته : و كذا إلى أحمد بن إدريس (18) . و عبارت شيخ عبد النبي قدس سره در حاشيه اين كلام به قرار زيرين است : قوله : و كذا الى أحمد بن إدريس ، أي صحيح ، و للشيخ إليه طرق ذكر منها (19) المفيد و الحسين بن عبد الله (20) ، عن أبي جعفر محمد بن الحسين بن سفيان البزوفري ، عنه . قيل : لعلّ فيه سهوا ، و الظاهر أحمد بن جعفر بن سفيان الثّقة ؛ لأنّه قال في « ست » في ترجمة أحمد بن إدريس : أخبرنا برواياته الحسين بن عبد الله (21) عن أحمد بن جعفر بن سفيان البزوفري ، عنه . و قال في رجاله في ترجمة أحمد بن جعفر ... الى آخر ما تقدّم في هذه الترجمة .

ثم قال : فهو مجهول . انتهى . وهو حسن ، إلا أن الأظهر أنه مجهول ؛ لتكرّر ذكره كذلك في المشيخة كما في طريقه الى محمد بن أحمد بن يحيى ، و إلى أحمد بن محمد بن عيسى . ويحتمل أن يكون الحسين بن سفيان البزوفري أبو (22) عبد الله ، و سيذكر في طريقه الى الحسن بن محمد بن سماعة ، و هو الذي ذكره الرجاليون بعنوان الحسين بن علي بن سفيان البزوفري . و يؤيده اتّحاد الطّريق و المرتبة ، لكن (23) سهو القلم على كلا الاحتمالين . نگارنده گوید : صاحب عبارت که مصدر به قیل است علامه مجلسی است چنان که گذشت ، و عدم تصریح شاید به جهت عدم اطلاع او بر بودن آن از علامه مجلسی است . عالم جلیل شیخ محمد جعفر استرآبادی معروف به شریعتمدار رساله کوچکی در شرح مشیخه تهذیب و استبصار دارد که آن رساله به خط مؤلف فعلاً در نزد نگارنده موجود است که در آن رساله در این جا گفته : و ما ذکرته عن أحمد بن إدريس فقد روته بهذا الإسناد مشيراً الحسين بن عبید الله و أبي (24) الحسين بن أبي جيد القميّ ، عن محمد بن يعقوب ، عن أحمد بن إدريس ، و أخبرني أيضا الشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان ، و الحسين بن عبید الله ، جميعاً عن أبي جعفر محمد بن الحسين بن سفيان البزوفري ، عن أحمد بن ادريس . أقول : هذا الطريق أيضا كما في « ط » عن « مته صحیح ؛ لكون حسين (25) بن عبید الله من مشايخ الإجازة للشيخ الطوسي و موصوفاً بأنه كثير السماع عارف بالرجال له تصانيف ، شيخ الطائفة . و لا ريب في استفادة الوثيقة من ذلك . و إما محمد بن يعقوب فهو أجلّ من أن يوصف ؛ فإنّ وثاقته و جلالته أشهر من وثاقة الشيخ المفيد محمد بن محمد بن النعمان ، و إن كانا معا من أئمة الرحمن . و عدم ذكر البزوفري في الرجال غير قاذح في الصّحة ؛ لكفاية صحّة الطريق الأول . اعلم أنّ طريق الشيخ في الاستبصار الى أحمد بن إدريس أيضا هذا الطريق ، فطريقه إليه في الكتابين موصوف بالصحّة . انتهى .

- 1- . معجم البلدان ، ج 1 ، ص 412 .
- 2- . معجم البلدان ، ج 5 ، ص 225 .
- 3- . در معجم البلدان : خسرو فيروز .
- 4- . در متن معجم البلدان همان بزوفري ثبت شده است نه بروض .
- 5- . كذا كان . ( منه ) .
- 6- . این مطلب را بعدها مؤلف ، از خاتمه مجلد اول از مجلدات هشتگانه مظاهر الأنوار نیز نقل خواهد کرد .
- 7- . [خاتمة المستدرک] ص 521 . ( منه ) .
- 8- . «مب» اشاره به شماره است به ترتیب حروف ابجد یعنی چهل و دومین . ( منه ) .
- 9- . خاتمة المستدرک ، ج 3 ، ص 244 .
- 10- . مناقب آل أیطالب عليهم السلام ، ج 1 ، ص 13 .
- 11- . مناقب آل أبي طالب عليهم السلام ، ج 1 ، ص 256 .
- 12- . مناقب آل أبي طالب عليهم السلام ، ج 2 ، ص 266 .
- 13- . بنگرید به : الاستبصار ، ج 4 ، ص 311 \_ 312 .
- 14- . الفهرست ، طوسی ، ص 71 .
- 15- . در نسخه خطی : سائر .
- 16- . نقد الرجال ، ج 1 ، ص 104 .
- 17- . مقول صالح راجع به خود احمد بن ادريس است . ( منه ) .

- 18- . سابق اين كلام اين است : فطريق الشَّيخ إلى إبراهيم بن إسحاق حسن ، والى إبراهيم بن هاشم صحيح ، وكذا إلى أحمد . . الخ . ( منه ) .
- 19- . اللفظة الأخيرة مشوشة في الأصل ، كتبها المؤلف قدس سره كما رآه في المخطوطة وكتب عليها : كذا كان ، ثم قال في الهامش :  
الظاهر أنَّه : منها . (منه).
- 20- . الظاهر : عبيد الله ؛ لأنَّ المراد به الغضائري . ( منه ) .
- 21- . قد مضى أنَّ الظاهر عبيد الله ، بل هو المقطوع به عندنا . ( منه ) .
- 22- . كذا كان . ( منه ) .
- 23- . كذا كان . ( منه ) .
- 24- . كذا .
- 25- . كذا كان . ( منه ) .



















## [ در مقدار افاده ترصّی و ترحم ]

[ در مقدار افاده ترصّی و ترحم ] راجع به ترصّی و ترحم و این که آیا این دو مفید چه معنی اند و کدام یکی از این دو بر دیگری برتری دارد؟ در کتاب قوامع الفصول 1 گفته: و قولهم بعد ذكره «رحمه الله» يدلّ على كونه إماميًا، قيل: و أمّا كونه ثقة فلا. نعم، يشعر بنوع مدح له؛ كما يشهد به تخصيصهم لذكر الترحم بالبعض. وفيه: أنّ هذا و نظائره من قولهم «قدس سره» و نحوه من ألفاظ الترحم و إن وضعت له لغة و أريد في موارد استعمالها أيضا، إلا أنّ هذا نوع تعظيم و تكريم و ثناء، فكأنّه تصريح بأنّه كذلك بلسان الإنشاء لا الإخبار؛ لنكتة غير خفيّة، فلا تخلو عن ظهور في التوثيق. يعني قول علما \_ رضوان الله عليهم \_ پس از ذكر كسى لفظ «رحمه الله» را، بر امامی بودن او دلالت می کند، گفته اند: و اما ثقه بودن او را دلالت نمی نماید، لیکن به نوعی از مدح اشعار می کند؛ چنان که به این معنی شهادت می دهد مخصوص کردن علما ذکر ترحم را به برخی از اشخاص، و به همه آنها تعمیم نمی دهند. این قول، صحیح نیست؛ به دلیل این که این عبارت و نظایر آن از الفاظ ترحم اگر چه در لغت برای ترحم و رحمت طلبیدن وضع شده و در موارد استعمالات آنها نیز همین معنی اراده گردیده و می گردد، الا این که این تعبیرات نوعی تکريم و تعظيم و ثنا است، پس گویا آنها تصریح به تکريم و تعظيم و ثنا است به لسان انشاء و دعا، نه به زبان اخبار؛ برای نکته ای که در نزد اهلش پوشیده نیست، پس از ظهور در توثیق خالی نخواهد بود. در معارج الأحكام (1) گفته (2): و الظاهر أن الرواية عن غير واحدٍ أو عن رهطٍ ممّا يفيد استفادة الخبر، و يلحقه بالחסان، و يخرج عن الإرسال، و كذا ذكر الثقة الجليل واحدا من الرواة مع «الرحملة»، و أقوى منه «الرضيلة»؛ فإنه مفيد للمدح، و الأخير أقوى في الدلالة على علو الشأن و رفعة الدرجة؛ يعلم ذلك بالتتبع في مستعملات الألفاظ و مقاماتها بعد تحديق اللحاظ، حتى أن السيد الداماد عدّ أمثاله من التصريح بكونه ثبنا من الأجلاء، و حكم بصحة الحديث من قبله. سيّد جليل آقا سيّد محسن اعرجی که از مشاهیر محققین متأخرین است در اوایل کتاب شریف عدّة الرجال گفته: ثمّ هنا أمارات تدلّ على وثاقة الراوي، و أخرى تدلّ على مدحه، فمن الأولى اتّفاق الكلمة على الحكم بصحة ما يصح عنه... إلى أن قال: \_ و منها (أي من القرائن الدالّة على الوثاقة) (3) ترصّی الأجلاء عنه و ترحمهم عليه، و هذا كما ترى الكليني و الصدوق و الشيخ يترحمون على ناس و يترصّون عنهم، فتعلم أنّهم عندهم بمكانة من الجلالة بدليل أنّهم ما زالوا يذكرون الثقات و الأجلاء ساكتين، و ربّما كان الترحم و الترصّی بخصوصيّة أخرى كالمشيخة و نحوها. و كيف كان فما كان ليكون إلاّ عن ثقة يرجع إليه الأجلاء \_ انتهى المقصود من كلامه بعينه \_ . نگارنده گوید: محمد بن سفیان بزوفری مصداق تمثيل این خصوصیت است؛ زیرا در دو مورد روایت او که در أمالی ابن الشیخ نقل شده، ما قبل این راوی، شیخ مفید و ما بعد او حسین بن سفیان جلیل القدر ثقه است، و با وجود این، ذکر ترحم به صاحب عنوان اختصاص یافته و ظاهر آن است ترحم هم از مفید باشد؛ زیرا شخص نامبرده از مشایخ اوست، و الله أعلم. عالم جلیل محمد اسماعیل بن الحسین بن محمد رضا قدس سره در کتاب زوائد و فوائد که در رجال و درایه است در ضمن سوق ادلّه نسبت به جلالت و وثاقت «أحمد بن الحسين بن عبيد الله الغضائري» صاحب رجال معروف به رجال غضائري گفته: و قد سبق منه ما يفيد توثيقه من قوله كما قال الشّيخ ابن الغضائري رحمه الله؛ فإنّ الشّيخ عند بعضهم من ألفاظ التّعديل خلافا للشّهيد الثاني في دراية الحديث، و كذا طلب الرحمة عندهم عدل التوثيق كما صرح به بعض متأخرينا في غير موضع من كتابه، و لا أقلّ من إفادتها الاعتبار. شارح گوید: ضمير كلمه «منه» به علامه برمی گردد که در سابق کلام مزبور نامش برده شده، و عبارت او در حق جابر بن يزيد جعفی این است: و الأقوى عندي التوقف فيما يرويه هؤلاء عنه كما قاله الشيخ ابن الغضائري رحمه الله. (4) و بحث در جابر بن يزيد جعفی در کتاب نامبرده شده (5) منتهی به مورد بحث بودن ابن الغضائري گردیده است: قال الفاضل القهباني (المولى عناية الله) قدس سره كما نقل عنه (و الناقل صاحب زوائد و فوائد) في حاشية مجمع الرجال: لا يخفى عليك أنّ السيدين (6) استرحم لأحمد هذا ولأبيه الحسين \_ رحمهما الله \_ خمس مرات، حيث ينقل في كتابه في البنونات (7) و في الخاتمة، و كذلك الشيخ الطوسي

في خطبة فهرسته ، و هو مع الشيخ النجاشي كلما ذكره صريحا أو كناية ذكره مع طلب الرحمة ، و مع التتبع التام في مواضع ذكره يعرف نهاية اعتباره عندهم ؛ حيث إنه شيخ في هذه الطائفة و شيخ الشيخ و النجاشي و عالم عارف جليل كبير في الطائفة ، منها في ترجمة أحمد بن الحسين بن عمر ، و في حبيب بن أوس ، و في علي بن الحسن بن الفضال (8) و في علي بن محمد بن شيران ، و غيرها ، فدل على جلالة الرجل في أقواله و غيرهما فيعتبر مدحه و ذمه . إلى هذا كلامه رفع في عليين مقامه . أقول : و في جميع هذه المواضع ذكره النجاشي مع طلب الرحمة له ، و نقل عنه على وجه يفيد أنه كان شيخه ، و صرح به في ترجمة ابن شيران حيث قال فيها : علي بن محمد بن شيران شيخ من أصحابنا ثقة صدوق ، له كتاب ، مات سنة عشر و اربع مئة رحمه الله ، كنا نجتمع معه عند أحمد بن الحسين رحمهما الله ، و كناه فضلاً و نبلاً أن يكون له تلميذان مثلهما فاضلان عالمان ثقتان عادلان يرويان و ينقلان عنه و يعتمدان على قوله في نقله و جرحه و تعديله ، و ليت شعري لِمَ لا يعتمد على قوله الفاضل المجلسي ، و قد اعتمد عليه الشيخ الطوسي؟! و عدّ المعتمدين عليه ، و حَقَّق مراده غاية التحقيق ، فمن أراد كلامه فليراجع كتابه . و قال أيضا في ترجمة هذا الشيخ الجليل قبل ما نقلناه عنه : و من تصفح كتاب النجاشي في الرجال عنَّ له أن أحمد بن الحسين الغضائري عظيم عنده جليل قدره ؛ حيث إنَّه لم يذكره في كتابه إلا مقرونا بالرحمة ، و لم يعهد منه ذلك بالإضافة الى سائر أشياخه ، بل كثيرا ما يذكرهم بدون الاقتران بالرحمة و الرضوان ، حتى أنه ذكر أبا أحمد هذا الحسين بن عبيد الله و هو من أجلاء أشياخه و عظمائهم في مواضع كثيرة من كتابه هذا ، و نقل عنه كثيرا مجردا عن التعظيم و طلب الرحمة له إلا نادرا . و بالجملة : إنه قد أكثر النقل منه (9) في كتابه المعتمد عليه الطائفة عنه و عن والده الحسين ، و كان قد تلمذ عندهما و أخذ عنهما و استفاد عنهما (10) و صحبهما مدة مديدة و عرف حالهما ، و هو في نفسه معتمد عليه في قوله و نقله ، و يعلم جلالة قدره و نهاية ملاحظته في النقل و كثرة اعتباره عند الخاصة في الإخبار و التوثيق و التوهين من كتابه و خصوصا خطبته حيث أراد السيد السند الشريف المرتضى علم الهدى رضی الله عنه هذا الجمع منه ، و مكَّنه و قرَّره فيه . و قال الفاضل آية الله العلامة رحمه الله في الخلاصة (11) : إنَّه ثقة معتمد عليه عندي ، له كتاب الرجال ، نقلنا منه في كتابنا هذا و في غيره أشياء كثيرة ، و له كتب أخر ذكرناها في الكتاب الكبير . فنقله عن ابن الغضائري و إكثاره فيه دليل واضح على كونه ثقة عنده معتمدا عليه ؛ لأن جلالة شأنه و رفعة مكانه تمنعه أن ينقل عن الضعفاء ؛ إذ النقل عنهم من جملة القوادح و الطعون ؛ كما لا يخفى على من مارس كتب الرجال . فإذا كان مثل الشيخ الفاضل النجاشي معتمدا على قوله و نقله و جرحه و تعديله و ناقلاً ذلك عنه في كتابه كثيرا مسترحما له كما ذكره ، فكيف لا يعتمد عليه المتأخرون؟! و هذا منه أدل دليل و أعدل شاهد على توثيقه و اعتماده عليه ، و إلا فكيف كان يقبل ذلك منه و ينقله في كتابه الذي أمره السيد بتصنيفه و جمعه و تأليفه ، و كان في نظره الشريف أن يعرضه عليه بعد إكماله . فلو كان ابن الغضائري ممن لا يعاب به و لا بقوله \_ كما ظنَّه الفاضل الملي النقي المتقي المجلسي \_ لما كان النجاشي ناقلاً عنه في مثل هذا الكتاب ؛ لآته كانت غاية اهتمامه أن ينقل فيه عمَّن علم أنَّ السيد يعتمد عليه و يقبل قوله ؛ لأنه كالعلة الغائية لهذا الجمع و التأليف . فهذا و ما مثله قرائن واضحة على أن السلف و الخلف من علمائنا \_ رضوان الله عليهم \_ كانوا يعتمدون على قوله و نقله و جرحه و تعديله ، و ذلك لمن له قليل من الإنصاف ظاهر ، و الله عزَّ اسمه يعلم الضمائر و السرائر (12) .

1- . مؤلف اين كتاب سيد سند جليل و عالم علامه نبيل آقا سيّد حسين بن ابراهيم قزوینی شيخ اجازه بحر العلوم است . ( منه ) .

2- . در جلد اول اين كتاب كه در بيان مقدمات مفیده است . ( منه ) .

3- . التفسير مّا ، و هو لعلّه القرينة في الكتاب من الطائفة الأولى ؛ لأنه بعد ذكر أدلة فيما بعد يقول : و هو أي الثانية أعني القرائن التي تدلّ على المدح ... الخ . ( منه ) .

4- . ص 19 از رجال های چاپی و از (خلاصه) ، خلاصة الاقوال ، ص 95 .

5- . یعنی نامبرده شده در سابق بر خلاصه كه [همان] زوائد و فوائد باشد . ( منه ) .

- 6- . كذا كان ، و الظاهر : ابن . طاووس ظاهر آن است كه لفظ « طاووس » افتاده و كلمه « ابن » است به دليل : « استرحم » . ( منه ) .
- 7- . كذا .
- 8- . كذا كان . ( منه ) .
- 9- . كذا كانت العبارة . ( منه ) .
- 10- . كذا كان . ( منه ) .
- 11- . خلاصة الأقوال ، ص 72 .
- 12- . پوشيده نماند كلام اين محقق درباره اين شيخ از اول تا به آخر بسيار متين است . ( منه ) .









## در تحقیق لفظ بزوفری و بیان اقوال علمای رجال در این باب

در تحقیق لفظ بزوفری و بیان اقوال علمای رجال در این بابدر جلد اول مظاهر الآثار گفته: البزوفری \_ بالباء الموحدة المفتوحة، و الزاء المعجمة المضمومة، و الفاء قبل الزاء المهملة \_ اسمه الحسين بن علي بن سفيان بن خالد أبو عبد الله البزوفري، من ثقات أصحابنا. از جمله اشتباهات مامقانی این که محمد بن أبي قزّه را غیر از أبو الفرج محمد بن أبي قرء معروف دانسته؛ زیرا دو عنوان، قرار داده و در دومی کلامی از ابن طاووس از اقبال نقل کرده: «وقد زگا أصحابنا و أثوا عليه... الخ». ص 65 جلد دوم که منطبق با شماره ردیف دوم است نه اول. و در ص 10 اقبال چاپ شیخ فضل الله و در ص... چاپ تبریز عبارت مذکور است و راجع به ابن أبي قزّه نیست، بلکه مربوط به خود صفوانی است که صاحب کتاب تعریف می باشد، عصمنا الله من الزلل. حاج شیخ عبد الله مامقانی قدس سره در کتاب مقباس الهداية (1) در ضمن الفاظ داله بر مدح در ذیل بحث از قول ارباب رجال: «هو من مشايخ الإجازة» گفته: تذييل: ليست شيخوخة الرواية كشيخوخة الإجازة في إفادة الحسن أو الوثاقة؛ كما نصّ عليه بعض أساطين الفنّ، و الفرق بينهما على ما أفاده صاحب التكملة في ترجمة أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد أنّ الأوّل من ليس له كتاب يروى و لا رواية تنقل، بل يجيز (2) كتب غيره، و يذكر في السند لمحض اتصال السند، فلو كان ضعيفا لم يضرّ ضعفه. و الثاني هو من تؤخذ الرواية منه، و يكون في الأغلب صاحب كتاب بحيث يكون هو أحد من تستند إليه الرواية، و هذا تضرّ جهالته في الرواية، و يشترط في قبولها عدالته. و طريق العلم بأحد الأمرين هو أنّه إن ذكر له كتاب كان من مشايخ الرواية، و إلا كان من مشايخ الإجازة على أشكال في الثاني. أقول: حيث إن الكلام مفيد جدًا ننقل عبارة التكملة هنا بتمامه، و هو أنّ مؤلفه قال في حاشية قول التفريشي (أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد... الخ): لَمَّا خَلت كُتُب الرِّجَال عن ذكره اضطرب المتأخرون في حاله، فمنهم من صحح روايته و هو العلامة و لم يعلم وجهه، و بعضهم اعترف بجهالته، لكن جعله من مشايخ الإجازة لا من مشايخ الرواية، و جعله وجهًا لتصحيح العلامة. و الفرق بينهما ان الأوّل... \_ الى آخر ما مضى من مقباس المامقاني، ثم قال بعد قوله في الثاني: \_ فالحاصل أن العلامة المجلسي و السبزواري جعلاه من مشايخ الإجازة، حيث لم يذكر له كتاب مصنّف. قال في الذخيرة: أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد و أحمد بن محمد بن يحيى العطار كلاهما غير موثقين. عالم جليل محمد حسن بن محمد جعفر استرآبادی در جلد اول مظاهر الآثار در امر خامس از مقدمه جلد مذکور (3) از دوره کتاب مزبور که در «بیان ما يتعلق بمعرفة الأنساب و قواعدها و نبذ من الألقاب التي لا بدّ من معرفتها للتمييز بين رواة الأخبار و نقلة الآثار» است گفته: و البزوفري قد مرّ شرحه عند الخبير المصحّف، و أنّه نسبة لأبي عبد الله الحسين بن سفيان المجهول حاله، و يطلق على أحمد بن جعفر بن سفيان و الحسن بن علي بن زكريا و موسى بن إبراهيم. و در موضع مشار إليه یعنی در خبر مصحّف گفته: البزوفري \_ بالباء الموحدة المفتوحة، و الزاء المعجمة المضمومة، و الفاء قبل الزاء المهملة \_ اسمه الحسين بن علي بن سفيان بن خالد أبو عبد الله البزوفري من ثقات أصحابنا.

1- در ص 74 از طبع ملحق به رجال. (منه).

2- كان في النسخة: يخبر، من الخبر و الإخبار، و النسخ الخطية كانت مختلفة. (منه).

3- عبارت مذکور عنوان باب است به این طریق: الأمر الخامس في بيان... الخ. (منه).



## قوله عليه السلام «مؤلف شمل الصلاح و الرضا»

### کشف عجیب [در تبدیل عبارت «و عرجت بروحه»]

قوله عليه السلام «مؤلف شمل الصلاح و الرضا» یعنی شمل صلاح الرعية و رضی الإله ، و ذلك يظهر من بعض الموارد ، مثلاً در نامه ای که ابن سعد به ابن زیاد می نویسد این عبارت هست : و في هذا لك رضی و للأمة صلاح (1) . و از این معلوم می شود که صلاح رعیت و رضای ملک یا خدا ، از عبارات متقابل و مستعمله با هم بوده که اصطلاح بر آن جاری شده ، و تأیید می کند آن را این بیت که در معجم در احوال جمشید ذکر شده : صلاح العباد و رشد الأمم أمن البرية من كل غم بشيئين ما لهما ثالث بخرق الحسام و رفق القلم و نامه ابن سعد در ص 241 ارشاد مفید (2) مذکور است .

کشف عجیب [در تبدیل عبارت «و عرجت بروحه»] آنچه در حل عبارت ندبه «و عرجت بروحه» به نظر می رسد این است که عبارت «بروحه و بدنه» بوده است و تعبیر به این صراحت برای تأکید در عروج روح و بدن بوده است که امام علیه السلام سدّ باب دعوی روحانیت تنها و یا جسمانیت تنها که لازمه این موت است فرموده است ، لیکن کلمه «بدنه» در نسخه ها «بد» نوشته شده بوده است لذا به «به» شبیه شده است ، و چون خوانندگان توافقی در میان «بروحه» و «به» ندیده اند آن را حمل بر نسخه بدل کرده اند . بنابراین در بعضی نسخه ها که «بروحه» روشن تر بوده و در اول نوشته شده بوده است به آن قناعت کرده اند ، و در بعضی دیگر به «به» ، و اشتباه کلمه «به» به «بدنه» خیلی قریب به نظر می آید ؛ چه «بدنه» اگر اندکی سر و تهش برود «به» خواهد بود ، و استعمال به روح و بدن در زیارات بیش از حدّ احصاست مانند : و السلام علی روحك و بدنك . و ممکن است که «بد» کلمه «بدنه» به واسطه بد نوشته شدن لام و واو ضم ، «حاء» که رمز نسخه بدل است خوانده شده است . و این موجب مزید تغایر مقصود شده است . خاتم المحدثین حاج میرزا حسین نوری قدس سره حکایت هشتم از باب هفتم النجم الثاقب (3) را بدین عبارت زیرین نقل کرده است : حکایت هشتم : ثقة عدل امین آقا محمد که زیاده از چهل سال است که متولّی امر شموعات حرم عسکریین علیهما السّلام و سرداب شریف است ، و امین سید استاد \_ دام علاه \_ نقل کرد از والده خود که از صالحات معروفات و تا کنون زنده است که گفت : روزی در سرداب شریف بودم با اهل بیت عالم ربّانی و مؤید سبحانی ملاّ زین العابدین سلماسی در آن ایّام که مجاور سرّ من رأی بود به جهت بنای قلعه آن بلد ، گفت : و آن روز روز جمعه بود و جناب آقاخوند (4) مشغول شد به خواندن دعای ندبه معروفه و چون زن مصیبت زده و محبّ فراق دیده (5) می گریست و ناله می کرد و ما با او در گریه و ناله متابعت می کردیم . پس در متن آن حالت بودیم که ناگاه بوی عطری وزیدن گرفت و منتشر شد در فضای سرداب و پر شد هوا از بوی خوش به نحوی که از جمیع ماها حالت را برد . پس همه ما ساکت شدیم و قدرت سخن گفتن از ما رفت و متحیر ماندیم تا اندک زمانی گذشت . پس آن رایحه طیّبه مفقود شد و هوا به حالت اول برگشت و برگشتیم به آنچه مشغول بودیم از قرائت دعا . چون به خانه مراجعت نمودیم سؤال کردم از جناب آقاخوند ملاّ زین العابدین از سرّ آن بوی خوش . فرمود : تو را چه کار با این سؤال ؟! و از جواب من اعراض نمود . و عالم عامل متّقی آقا علی رضای اصفهانی \_ طاب ثراه \_ که نهایت اختصاص به مولای مزبور داشت نقل کرد که : روزی سؤال کردم از آن مرحوم از ملاقات کردن حجّت علیه السّلام را ؟ و در حقّ او این گمان داشتم ، مثل استاد او سیّد معظم بحر العلوم رحمه الله . پس همین واقعه را برای من نقل کرد بدون اختلاف . نگارنده گوید : حکایت مذکور را در ص 264 دار السّلام نیز نقل فرموده است و معلوم می شود که در آن موقع که دار السّلام را تألیف می نموده است مرحوم آقا علی رضای اصفهانی قدس سره زنده بوده است ؛ زیرا در این جا با این عبارت تعبیر می کند : و حدّثني الأخ الصفيّ و العالم الوفيّ مصباح السّالکين الآغا علی رضا الأصفهانی \_ أنجح الله له الأمانی ... الخ . لیکن وقت تألیف نجم الثاقب وفات کرده بوده است که به «طاب ثراه» تعبیر نموده است . و

در جنة المأوى این حکایت را حکایت 33 (سی و سه) از حکایات کسانی که به زیارت امام زمان در دوره غیبت مشرف شده اند قرار داده (رجوع شود به ص 271).

- 
- 1- . بنگرید به : عوالم العلوم ، ج 17 ، ص 240 ، بحار الأنوار ، ج 44 ، ص 389.
  - 2- . وج 2 ، ص 87 از چاپ مؤسسه آل البيت عليهم السلام .
  - 3- . النجم الثاقب، حکایت هشتم از باب هفتم ، ص 478 (چاپ دوم \_ 1412 ق \_ انتشارات مسجد مقدس جمکران).
  - 4- . همان «آقا آخوند» بوده که به «آقاخوند» شهرت یافته است.
  - 5- . فراقزده نوشته شده است . ( منه ) .



## [کرامات مولی زین العابدین سلماسی]

## [رؤیای عجیبه]

[کرامات مولی زین العابدین سلماسی] از آقای قزوینی شنیدم که از مقابسات أبو حیان در بیان بعضی از کرامات عالم جلیل مولا زین العابدین سلماسی قدس سرهاست .

[رؤیای عجیبه] خاتم المحدثین محدث نوری قدس سره در کتاب شریف دار السلام (1) گفته : عالم عامل و قدوه ارباب فضایل و زین اقران و امثال ثقه صالح میرزا محمد باقر سلماسی ولد مولی زین العابدین سلماسی قدس سره به من نقل نمود که از جمله منامات غریبه صادقه که با واقع مطابقت نموده است رؤیایی است که آن را والد مرحوم من دیده و جماعت بسیاری بر صدق آن شهادت نموده و بر مطابقت آن با واقع در آن زمان واقف گردیده اند . و آن رؤیا این است که مرحوم والد قدس سره هنگامی که از عتبات عالیات مسافرت فرمود و امام ثامن علی بن موسی الرضا علیهما السلام را زیارت نمود ، در موقع مراجعت برگشته و در طهران نزول فرموده جمع کثیری از اهالی تبریز و خوی و سلماس که از دوستان و خویشان و ارادتمندان او بودند ، 2 پیش او گرد آمدند و درخواست نمودند که برای زیارت احباب و صله ارحام به صوب آذربایجان حرکت فرماید و در هر شهری از شهرهای نامبرده مدت اندکی که چند روز باشد بماند تا علاقه مندان او از اهالی آن مرز و بوم از وجود شریفش استفاضه نمایند . آن گاه به قرارگاه لازم التّعظیم خود که مشهد شریف کاظمین علیهما السلام باشد برگردد . والد مرحوم پس از الحاح و اصرار ، خواهش ایشان را پذیرفت ، پس با ایشان به سمت آذربایجان عزیمت فرمود . پس چون به شهر سلماس رسیده و نزول اجلال فرموده طولی نکشید که میان دولت اسلام و ممالکی که به آنمه کرام علیهم السلام منسوب است \_ یعنی بین دو دولت ایران و عثمانی \_ فتنه ای پیش آمد نمود و علت آن برخی از سوانح و عوارض بوده که مقام ، اقتضای بیان آن را ندارد ، و در هر روز خبرها می رسید از این قبیل که دولت عثمانی به تدارک اسلحه و تهیه آلات حرب و تدبیر جیوش [ و تنظیم سپاهیان مشغول است و به ایران روی آورده و حمله ور خواهد شد ، و اهل شهر از کهر و مهمتر ، این اخبار را بر تخویف حمل می کردند و اعتنا نمی نمودند ، تا آن که اخبار به حدّ تواتر رسید که لشگر بسیاری و سپاه جزّاری که عدّه نفرات آنها از هشتاد هزار مرد جنگی بیشتر است با توپ های بسیار در تحت ریاست فرماندهی سرداری معروف به چپان اوغلی حرکت کرده و به نزدیکی بلاد ایران که حدود آذربایجان باشد رسیدند . پس والی تبریز که عباس میرزا پسر فتحعلی شاه بود فرمان داد که از لشگریان در این حدود هر که هست گرد آیند و با شتاب تمام به جلوگیری شتابند تا پیش از وارد شدن دشمن به حدود ایران به مقابله پردازند اگر چه اندک و ناساخته و ناپرداخته باشند . بر حسب این فرمان ، سپاهیان گرد آمدند و عدّه کمی بودند که با خود شاه زاده به طرف دشمن ره سپار شدند و شهرهای آذربایجان از قبیل تبریز و خوی و سلماس از لشگریان خالی ماند ، و بدین جهت بلاد مذکوره بدون نگهبان و مستحفظ شده و مهیای حمله غارتگران و اشرا گردید . پس کردهایی که در اطراف این شهرها هستند به جنب و جوش آمده و فرصت را غنیمت شمرده و بر اطراف و توابع آن شهرها هجوم آورده و به تاخت و تاز پرداختند و از این تاخت و تاز دو مقصود داشتند : 1 . این که در ظاهر به لشگریان عثمانی حمایتی نموده و دستگیری و کمکی نسبت به ایشان کرده باشند ؛ به گمان این که آنها مملکت ایران را فتح کرده و بر اهالی آن مسلط خواهند شد و این معنی وسیله تقرّبی برای ایشان در پیش آنها خواهد بود . 2 . ملاحظه اموری از قبیل جلب نفع و تذکر عداوت و کینه ای که در میان ایشان بوده از جهت مذهب و جهت اذیت و آزاری که از آنها پیش از این دیده بوده اند ، به ویژه از اهل سلماس که سینه های ایشان از کینه اینان پر بوده است . پس برخی از دهات آن را تاراج کردند و گروهی را از مردان ایشان کشتند و سر برخی از آنان را زنده از پوست کردند و پستان چندی از زنان را بریدند و راه ها از بیم و ترس ایشان بسته شد و رئیس ایشان پاشای موش نام داشت و در این روزها

بعضی از ایشان که به قصبه سلماس آمد و رفت داشته به بعضی از سلماسیان گفته بود که گروه اکراد قصد دارند که به طور ناگهانی بدین شهر هجوم آوردند و اموال آنها را به غارت برند و مردان را بکشند و زنان را به اسیری ببرند ، به نحوی که آتش کینه خود را که در دل دارند بتوانند آبی بپاشند وحدت شعله عداوت را تسکینی ببخشند . و این خبر در شهر منتشر شد تا در پیش اهالی مقطع به گردید ، و در این وقت محمد علی خان نامی از طایفه قره گوزلو حاکم شهر بود و چون شهر از لشگریان خالی بود ناچار حاکم شهر اهل کسب و صنعت و کشت را از برزگران و بازاریان که صلاحیت خروج با نایب السلطنه و لیاقت حضور در اردوی او را برای جلوگیری و جنگ نداشتند گردآورده و بدیشان فرمان داد که هر کس آنچه از سلاح دارد آن را بردارد و فردا در بیرون دروازه حاضر باشد ، و سور شهر از گل بود و چندان ارتفاعی هم نداشت که دشمن را از دخول باز دارد . پس اهل شهر در این روز و شب آن اضطراب عظیمی داشتند ، و هر کس به خاکریز نمودن و پنهان کردن آنچه از مال و منال داشت می پرداخت . و در این شب گروهی از اعیان و اشراف شهر ، با حالت هم و غم پیش والد گرد آمده و [ درباره آنچه ] که بر ایشان نازل شده بود صحبت کرده و می گفتند که : این بلا فردا چگونه از اهل شهر دفع خواهد شد؟ در صورتی که دشمنان بیشتر از ده هزار مرد جنگی هستند و اهل شهر فقرا و بازاریان و برزگران جنگ ندیده و رزم نیازموده هستند که نه از شهر بیرون شده اند و نه جنگ و دفاعی دیده اند و نه آلات و ادوات جنگ بکار برده اند ! آن گاه پس از تأسف و تحیر ، هر یکی به خانه خود برگشته و به پوشاندن و پنهان کردن اثاث البیت و متاع خود پرداختند و والد مرحوم نیز به خانه ای که در آن جا می خوابید برگشته و اندوهگین و غمناک در رخت خواب خود جای گرفته و در عاقبت این بلای بزرگ فکر می کرد که خوابش برده بود . پس در خواب دیده بود که سید اوصیاء و قائد الغر المحجلین اعنی امیر المؤمنین علیه السلام به خانه ای که والد مرحوم در آن خوابیده بوده داخل گردیده و همین که نظر شریف آن حضرت از دور به او افتاده بود او را صدا کرده و فرموده بود : چه روی داده که تو را اندوهگین و غمناک و شکسته خاطر و اندیشناک می بینم؟! پس والد مرحوم به فوریت پاشده و به سوی آن حضرت شتافته و در دم در به حضرتش رسیده و خودش را به قدم های آن حضرت انداخته و معروض داشته بود که : « جانم قربانت باد ! تو سبب هم و غم مرا می دانی و خبر داری که پریشانی خاطر من برای این بلیه عظمی و داهیه کبرا است ؛ زیرا جماعت اکراد همت بر این بسته اند که فردا بدین شهر آیند و اهل آن را بکشند و زنان را اسیر برند و مال های مردم را تاراج نمایند و از هر چه از آزار و بی آبرویی و هتک حرمت که می توانند فروگذاری نمایند و تو می دانی که ایشان با مذهب دشمن اند و دل های شان با کینه اهل شهر پر است ؛ به جهت اذیت و آزاری که در پیش از اینان دیده اند و برای کلمات نفرت آوری که در سابق از اینان شنیده اند و اینان را تاب مقابله با آنها نیست و توانایی مقاتله با ایشان ندارند ؛ زیرا همه اینان مردمان کسبکار و اهل تجارت و بازار هستند و با فنون جنگ سر و کاری نداشته اند . حضرت فرمود : وحشت و اضطراب مکن و دل خوشدار ؛ زیرا ایشان نخواهند توانست که هیچ گونه آزاری به هیچ کس \_ نه به تو و نه به کسی از اهل شهر \_ برسانند . و تقریر موضوع این که ایشان اگر چه فردا با گروه انبوهی و عزم ثابتی شما را قصد کرده و بر شهر هجوم خواهند آورد ، ولیک خائب و خاسر و مغلوب و منکسر شده و از آن جا که آمده اند به همان جا خواهند برگشت . پس همین که والد مرحوم ، این مژده را از آن حضرت شنید شادمان شده و خرم و خوشحال از خواب بیدار گردید . خدمتکاران و خویشاوندان و خانواده خود را دید که با دل واپسی و نگرانی بسیار به گرد آوردن اموال و خاکریز کردن و پنهان نمودن آنها می پردازند . ایشان را صدا کرده ، وقتی که همه پیش او حاضر شدند ، مژده داد به آنچه امام علیه السلام او را با آن مژده داده بود ، و چون ایشان خلوص و اعتقاد تمام به آن جناب داشتند آسوده خاطر و خاطر جمع گردیدند و دست از کار خود کشیده به همسایگان خود نوید فتح فردا را رسانیدند و این آوازه فتح شبانه در همه شهر پیچید و خانه به خانه انتشار یافته تا به گوش حاج محمد علیخان فرماندار ، شهر رسید و چون فرماندار نماز بامداد را خواند خدمتکاران و زیردستان خود را گرد آورده ، آن گاه دم در منزل والد آمده و در آستانه در نشست . چون والد مرحوم خبردار شد بیرون آمد ، فرماندار عرض کرد که : مردم خوابی به جناب شما نسبت می دهند ، آیا این نسبت صحت دارد یا نه ؟ فرمود : بلی نسبت رؤیا صحیح است . پس فرماندار شاد شده و معروض داشت : از جناب شما خواهشمندم که با ما بیرون شهر آبی تا مردم ، قوی دل و مطمئن خاطر باشند ، و امید دارم که این خواهش را بپذیری . والد مرحوم برخاسته و فرماندار



نیز با کسانی که پیش او بودند از مهتر و کهنتر و وجوه و رعایا، همگی در خدمت او از دروازه شهر بیرون رفتند و پیش از آن که آفتاب برآید در جایی که دشمن از آن جا هجوم خواهد کرد گرد آمدند. در صورتی که اهل شهر قالب بی روح هستند و به طرفی نگاه می کنند که کردها از آن جا خواهند آمد، ناگاه در همین حالت ابر سیاهی گرد و تیره ای هویدا شده و هنگام برآمدن آفتاب به سوی اینان روی آورد. چون نزدیک شد دیدند که سواران اکراد و صفوف سپاهیان ایشان است که فضای پهن و صحرای بزرگ را پر کرده است، و میان ایشان و میان اهل شهر فاصله ای نماند مگر به مقدار بلند شدن اسب در موقع دویدن یعنی فاصله کم. پس اضطراب جماعت افزوده و وحشت و دهشت ایشان بیشتر گردید. پس همگی آواز برآورده و فریاد برکشیدند و برخی از تفنگ ها را به طرف هوا خالی کرده و چند تیر هوایی انداختند و سبب همه اینها ترس و بیم بود که جماعت را فرا گرفته بود. ناگاه بر خلاف انتظار، جماعت اکراد شقی ما را دیدند با وجود آن تهیه و قوت و هیبت و کثرت، با آن که به نزدیکی دروازه و سور شهر رسیده بودند یک مرتبه عطف عنان نموده برگشتند و صف های ایشان درهم و برهم شد و مغلوب و مقهور و پریشان بی سر و سامان گشته و منهزمانه برگشتند، چنان که همه مردم فهمیدند که این برگشتن با اختیار خود آنها نبوده، بلکه ایشان در قبال دشمنی که تاب مقاومت او را در خود ندیدند [و] در برابر مانعی که توانائی مدافعه آن را در خود نیافتند، مغلوب و مقهور شده و مجبور به مراجعت گردیدند، تا آن که از نظرها ناپدید شدند، و صدق رؤیای والد مرحوم تحقق یافت. پس همه مردم به سجده افتاده و شکر خدای تعالی را به جای آوردند، و چون حاکم سر از سجده برداشت و از گریه شادی فراغت یافت، فرمان داد که دوات و کاغذ و قلمی بیاورند و از والد مرحوم درخواست کرد که رؤیای مذکور را به خط شریف خود با کیفیت مطابقت آن با واقع و مشاهده صدق آن در خارج بنویسد تا آن را با قاصد به لشکرگاه، پیش نایب السلطنه عباس میرزا بفرستد تا دل هایشان از این بشارت قوت بگیرد؛ زیرا که آن سپاه نیز عده قلیله هستند که ساخته و پرداخته هم نبوده اند، در مقابل دشمنی که از سابق فکر جنگ را داشته و به تهیه سازمان آن پرداخته اند. پس والد مرحوم قلم را برداشته و صورت منام را و کیفیت صدق آن را در خارج در همان روز یعنی روز فردای شب رؤیا به طور اجمال نوشت و در آن جا این را نیز یادداشت کرد که از این واقعه ظاهر می شود امام علیه السلام که نظر رحمتی به شیعیان و دوستان خود دارد و علاقه خود را از ایشان نبریده است، و از آن حضرت علیه السلام این امید را داریم که به شما نیز یاری کند و شما را بر دشمنان غالب گرداند چنان که در این واقعه همین معنی را به ظهور رسانید، و از این قبیل چیزها که به وسیله آن ها دلها آرامش می یابد و انشراح صدور به عمل می آید در آن نامه درج کرده و حاکم، آن را گرفته با قاصد به لشکرگاه نایب السلطنه فرستاد.











## رؤیای دوم:

رؤیای دوم: چون دل های سلماسیان از غم و اندوه عارض از ناحیه کردها و سوء قصد و قتل و غارت ایشان آرמיד، آغاز به مذاکره دیگری که ضعف لشگریان ایران و کم استعدادی و کم جماعتی آنها و قوت سپاهیان عثمانی و شوکت ایشان و بسیاری عدّه و عدّه آنها باشد نمودند و روز به روز امثال این خبرها منتشر می شد که اینان ضعیف و ناتوان و آنان قوی و توانا هستند، تا آن که مردم به غلبه ایشان و فتح آنها کشور ایران را قطع نموده و بدین جهت اندوهگین و غمناک، گردیدند تا آن که در یک شب دیگر گروهی از و جوه شهر پیش والد مرحوم گرد آمده و به مثال این کلمات پرداختند و بر تاب نیاوردن سپاه ایران در مقابل دشمن افسوس و حسرت می خوردند و می گفتند که: اگر عثمانیان بر شهرهای ایران دست یابند بدتر از آن رفتاری را که فرعون با بنی اسرائیل داشت نسبت به اهالی این کشور عملی خواهند نمود؛ به جهت آن که عداوت مذهبی دارند و نسبت به دوستان اهل بیت نبوت کینه خود را ظاهر خواهند کرد. از این نقطه نظر با حالت تألم و تأسف و حزن و اندوه متفرق گردیدند و والد مرحوم نیز اندوهگین و غمناک به جای خواب خود برگشته و با حالت غوطه وری در دریای فکر به خواب رفت. پس نیز وجود مبارک امیر المؤمنین علیه السلام را دید که به محلی که والد مرحوم در آن جا بوده آمد و چون نظر مبارکش بدو افتاد: فرمود باز چه روی داده که تو را در دریای اندیشه و اندوه غوطه ور می بینم؟ به فوریت والد مرحوم نیز برخاسته و در دم در به آن حضرت رسیده و خودش را بر دست و پای آن حضرت انداخته عرض کرد: فدایت شوم! غم و اندوه من برای این است که دشمنان بر دوستان مسلط می شوند و بر شیعیان دست می یابند؛ در این صورت برخی را خواهند کشت و برخی را خوار خواهند داشت و برخی را اسیر خواهند برد، و در نتیجه این امر طریقه حقّه تو پست شده و طریقه دشمنان تو بلند خواهد گردید. حضرت فرمود: چرا این طور خواهد شد؟ عرض کرد: برای این که سپاه مخالفان در نهایت درجه از شوکت و قوت و استعداد هستند و لشگر ایران و جماعت دوستان تو در طرف دیگر این امر که نهایت ضعف و قلت باشد قرار گرفته اند و عدّه و عدّه حسابی ندارند. حضرت فرمود: امر چنان است که می گویی، لیک من فرزندان خود را برای کمک و یاری ایشان فرستادم. والد مرحوم گوید: پس از خاطر من منظور نمود یا بر زبانم نیز جاری گردید این که اگر رأی شریف تو به یاری دوستانت و خواری دشمنان علاقه بندد اشاره و توجه کافی است و به فرستادن فرزندان برای کمک حاجتی نیست. حضرت فرمود: من خودم نیز با ایشان در این کمک کردن و یاری نمودن هستم، و اگر بخواهی ببینی پس نگاه کن، و با انگشتان مبارک خود به سمتی اشارت فرمود. چون نگاه کردم صحرای بزرگی را دیدم که تل دراز ممتدی داشت و در پشت آن تل فضای بسیار پهنی بود که نهری در آن روان بود که آب بسیار داشت و فضای آن دشت از سپاه و خیمه و خرگاه پر بود و همان اندازه که چشم کار می کرد طولاً و عرضاً این حال وجود داشت. پس حضرت فرمود: این لشکرگاه عثمانی و جماعت ایشان است. و اشاره به سمت دیگری فرمود و فرمود: آیا می بینی؟ عرض کردم: نه به جز گرد بلندی چیزی نمی بینم. فرمود: این گرد، لشگریان ماست که به جنگ عثمانیان آمدند. و چون نزدیک تر آمدند اسب از اسب سوار تمیز یافت. آن گاه به درست کردن منزل و ترتیب آنها چنان که قواعد نظامی و فنون جنگی بر وفق و قوانین محاربه است آنها را اقتضا می کند پرداختند، و گروهی از ایشان بر بالای آن تل رفتند. چون نظر لشکر عثمانی بر سپاه ایران افتاد شروع کردند به توپ بستن آنها، و پی در پی به ایشان توپ انداختند و عدّه ای از سواران آنها جدا شده و بر لشگر ایران حمله کردند و بیشتر از صد نفر از ایشان کشتند و سرهای آنها را بریده و به اردوی خود برگشتند. پس اردوی ایران مضطرب شده و بر روی هم ریختند و گروهی از سوارانی که بر تل بودند از تل فرود آمده و کنار تل را از جهت طول گرفته و به طور قهقهه‌رایی برگشتند. والد مرحوم گفت: من چون این حال را مشاهده کردم، اضطراب و تشویش عظیمی مرا روی داد. آن گاه حضرت فرمود: اضطراب مکن؛ زیرا که این سواران، همین ساعت توپخانه را می گیرند و لشکرگاه عثمانیان را به تصرف می آورند. در این هنگام همه سواران را دیدم که یک مرتبه بر بالای تل آمدند در حالتی که «یا علی» می گفتند و از طرف دیگر تل پایین رفتند و اسبان خود را

تاختند و بر توپخانه ایشان هجوم بردند و از طرف دیگر به پیادگان که سرباز نامیده می شوند با باقی مانده سواران «یا علی» گویان بر لشکرگاه ایشان حمله بردند. پس گرد بسیار و غبار سختی بلند شد، به طوری که مرا از مشاهده احوال بازداشت. حضرت فرمود: آیا می بینی؟ عرض کردم: گرد مانع است از این که چیزی بینم. فرمود: کار تمام شد، نگاه کن. و اشاره فرمود به طرفی که هزیمت کنندگان به آن طرف می رفتند، و فرمود که: این سوار، رئیس و فرمانده ایشان است که گریخت. پس رئیس ایشان را با گروهی از سواران دیدم که گریختند و باقی ماندگان بر دو قسمت بودند: برخی می گریخت و برخی دیگر کشته شده بود. و در راهی که ایشان از آن راه می گریختند، به آن مقدار از راه که اسب در هنگام دویدن بلند می شود کشته دیدم که بر روی هم ریخته شده بودند. پس مرحوم والد اظهار داشت که: چون گرد منجلی شد نایب السلطنه را دیدم که بر عژاده بعضی از توپ های عثمانی نشسته و قلمی در دست دارد و چیزی می نویسد و ظاهر شد که او صورت فتح را به دست خود به پدرش فتحعلی شاه می نویسد و جماعت دیگری از نویسندگان بر روی زمین نشسته، حکایت فتح را می نویسند. و در این هنگام حضرت فرمود: به آن طرف دیگر نگاه کن. چون نگاه کردم سواری را دیدم که شتابان اسب می راند تا خود را به لشکرگاه برساند. حضرت فرمود که: این قاصد محمد علیخان است، نامه تو را به [نزد] شاه زاده نایب السلطنه می برد. در این موقع قاصد رسیده و نامه را به دست بعضی از خدمتکاران نایب السلطنه داد. و چون شاه زاده به نامه نگریست و بر مضمونش اطلاع یافت، خودش را از روی عراده توپ بر زمین انداخته و گریه کنان به سجده افتاد. پس چون سر از سجده برداشت و روی و ریش خود به دست خود از خاک زمین پاک نمود و نامه را گرفته و به نوشتن چیزی بر پشت آن پرداخت، در این وقت من از خواب بیدار شدم. نوری قدس سره گوید که: فرزند فاضل این مرحوم که ناقل صورت رؤیا بود گفت: در این خواب مطالب جزئیّه دیگری بود که برخی از آنها را من فراموش کردم و بعضی دیگر که ذکر نشده امر مهمی نداشت که با حذف آنها به مقصود خللی برسد. باری چون والد مرحوم بیدار شد اهل بیت خود را صدا کرد و ایشان را به آنچه دیده بود مژده داد پس خوشحال شده و به همسایگان خود خبر دادند و ایشان هم به همسایگان خود گفتند و همین طور خبر، همسایه به همسایه منتشر شده و در همین شب همه قصبه سلماس را این خبر فرا گرفت تا به گوش حاکم که محمد علیخان باشد رسید. پس بامدادان پیش از بر آمدن آفتاب به حضور والد که آن وقت مشغول تعقیب بود شتافت و چون مرحوم، آمدن او را فهمید پیش او رفت. حاکم معروض داشت: این رؤیای تازه چیست؟ والد مرحوم قصّه رؤیا را به طور تفصیل برایش بیان فرمود. پس به سجده شکر افتاد و به زودی سر از سجده برداشته و بر اسب خود سوار شده و به عزم لشکرگاه نایب السلطنه شتافت، در صورتی که اعتقاد داشت که فتح و نصرت و پیروزی و غلبه با ایشان است و به زودی این احوال انجام خواهد گرفت. پس بیشتر از دو منزل نرفته بود که به رسولان نایب السلطنه رسید که فتح نامه ها را به شهرها می بردند و با هر یکی از ایشان نامه ای بود به حاکمی و از جمله آنها يك نفر مأمور رسانیدن فتح نامه محمد علی خان بود. پس نامه خود را گرفته و خوانده و پس از اطلاع بر مضمونش برنگشت و راه خود را گرفته و رهسپار گردید و در منزل سوّم یا چهارم به لشکر رسید. همه لشکریان از سرعت اطلاع این حاکم بر قضیه فتح و از استقبال او بدین زودی در شگفت شدند و تصوّر کردند شاید حاجت بزرگی مقتضی حرکت و سیر او پیش از رسیدن خبر فتح گردیده است. به هر صورت چون رسید، شاه زاده او را خواسته و پرسید: فتح ما را کی دانستی که در نتیجه ما را تا به این مکان پیشواز کردی؟ عرضه داشت: همان روز فتح دانسته ام، و قاصد فتح را در سر راه در دو منزلی سلماس دیده ام. آن گاه صورت خواب را به عرض او رسانید. پس شاه زاده و همه صاحب منصبان، او را تصدیق کردند و اعتراف نمودند به این که نبود این فتح مگر از توجه و نصرت و اعانت امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او علیه و علیهم السلام. و چون لشکر به نزدیکی سلماس رسید حاج محمد علیخان حاکم به جلو افتاده و پیش از آنها به خدمت والد مرحوم شتافت و عرض کرد که: نایب السلطنه و لشکر او فردا در فلان جا که چند فرسخی شهر است نزول خواهند نمود و نایب السلطنه شوق بسیاری به دیدار شما دارند، و ایشان از جهاد دشمنان و دفاع ایشان برمی گردند، سزاوار است که به دیدار او تشریف بیاری و به او تهنیتی بگویی. پس والد مرحوم با او به همانجا رفته و با نایب السلطنه ملاقات نمود. درخواست کرد که آنچه را والد مرحوم در رؤیا دیده به لفظ و بیان خود برای ایشان بگوید. پس قصه را برایش چنان که بود گفت و شاه زاده از اول حکایت تا



آخرش گریه می کرد. آن گاه گفت: به حقّ او و حقّ اولاد طاهرین او سوگند می خورم که این فتح نبود مگر از توجّه ایشان، و اگر یاری ایشان نمی بود، نه من و نه پدرم فتحعلی شاه در صورتی که با تمام لشگریان و قوای خود بیاید یارای مقاتله و مقابله با ایشان را نداشتیم. فرزند آن مرحوم که ناقل صورت رؤیاست گوید: و چون والد مرحوم در موقع بیان رؤیا به این فقره از قول حضرت رسید که: این لشگر ماست، آواز گریه شاه زاده بلند شد و عرض کرد: «جانم به قربانت باد ای مولای من! این چه رأفتی است؟ این لشگر که همه ایشان فسّاق و فجّار هستند، نه نماز می خوانند و نه از شرع پیروی می کنند، آنها را به خودت نسبت می دهی!» و به والد مرحوم گفت: اگر تو با ما در میان لشگر می بودی، علمت به کیفیت فتح بیشتر از آنچه در خواب مطلع شده ای نمی شد، و آن جایی که می گویی که در آن جا کشتگان بسیار دیده ای، به حق امیر المؤمنین سوگند می خورم که احدی از ما به آن جا نگذشته بود و فکر ما هنگامی که ایشان می گریختند نگهداری خود ما بود و چون به همان جا رسیدیم و کشتگان را دیدیم همه در شگفت شدیم که اینها را که کشته و کیفیت قتل آنها چه طور بوده و چگونه ما به این امر مطلع نشدیم. و بالجمله شکی نیست در این که کشته این لشگر جرّار و منهزم کننده آنها در باطن، غیر ما بوده و ما نبوده ایم، و ما اسباب و آلات ظاهریه بوده ایم که توجّه آنها با ما موافقت نموده است. محدّث نوری گفته است: این جنگ بزرگ به سال هزار و دویست و هفتاد و سه در نزدیکی قلعه «توپراق قلعه» از توابع آذربایجان روی داده است و شماره، لشگریان عثمانی از هشتاد هزار بیشتر بوده و سرکردگان ایشان محمد امین رؤوف پاشا و جلال الدین محمد پاشای چپان اوغلی نامیده شدند و سپاهیان ایران از هفت هزار متجاوز نبود و با وجود این حال، لشگر مخالف مدّتی بود که در محلّ مذکور اقامت داشتند و جنگ در روزی واقع شد که شیعیان امیر المؤمنین نزدیک به هشت فرسخ راه درنور دیده بودند. با همه این تفصیلات که لشکر شیعه نزدیک به یک ده یک از شماره آنها بود و شدّت خستگی و رنج و تشنگی به جهت حرکت و طیّ طریق داشتند، چون آتش جنگ اشتعال یافت و خاتمه پذیرفت از دشمنان نزدیک به پنجاه هزار کشته بودند و همه آلات حربیه و اموال آنها را به غارت برده بودند و دشمنان، ناامید به شهرهای خود برگشته و پی کار خود رفته اند، و این حکایت به طور تفصیل در تواریخ مندرج است.











## [ اشعار میرزا فضل الله متخلص به خاور ]

## [ حکایتی دیگر به نقل از محدث نوری ]

[ اشعار میرزا فضل الله متخلص به خاور ] او میرزا فضل الله شیرازی که خاور تخلّص داشته در تاریخ این فتح عجیب رباعی زیرین را سروده: عباس شاه غازی شد سوی روم و آمد از طالع شهنشاه آن مرز و بوم مفتوح تاریخ فتح او را از پیر عقل جستگفتا: ( ز شاه عباس ابواب روم مفتوح ) محدث نوری گفته: و این الطاف خفیه نسبت به مولای مزبور \_ قدّس الله تربته \_ از برکات خلوصش از مجاورت قبور ائمه علیهم السلام و خصوص خدماتش نسبت به عسکرین علیهما السلام بوده و در آن مشهد شریف از آیات بیّنات چیزهایی دیده که آنها را نمی بیند مگر صاحب حظّ (1) عظیم از توفیقات الهیه .

[ حکایتی دیگر به نقل از محدث نوری ] نیز محدث نوری قدس سره در کتاب النجم الثاقب حکایت پنجاه و نهم را از باب هفتم چنین نقل کرده: خبر داد مرا عالم صالح تقی میرزا محمد باقر سلماسی خلف صاحب مقامات عالیّه و مراتب سامیه آقاخوند ملاّ زین العابدین سلماسی \_ رحمهما الله تعالی \_ که جناب میرزا محمد علی قزوینی مردی بود زاهد و عابد و ثقه و او را میل مفروطی بود به علم جفر و حروف و به جهت تحصیل آن سفرها کرده و به بلادها رفته و میان او و والدش صداقتی بود . پس آمد به سامره در آن اوقات که مشغول تعمیر و ساختن عمارت مشهد و قلعه عسکرین علیهما السلام ، بودیم پس در نزد ما منزل کرده بود تا آن که برگشتیم به وطن خود کاظمین علیهما السلام و سه سال مهمان ما بود . پس روزی به من گفت : سینه ام تنگ شده و صبرم تمام شده و به تو حاجتی دارم و پیغامی نزد والد معظّم تو . گفتم : چیست ؟ گفت : در آن ایام که در سامره بودم ، حضرت حجّت علیه السلام را در خواب دیدم . پس سؤال کردم که کشف کند برای من علمی را که عمر خود را در آن صرف کردم . پس فرمود که : آن در نزد مصاحب توست ، و اشاره فرمود به والد تو . پس عرض کردم که : او سرّ خود را از من پوشیده می دارد . فرمود : چنین نیست ، از او مطالبه کن ؛ از تو منع نخواهد کرد . پس بیدار شدم و برخاستم که به نزد او بروم ، پس دیدم که رو به من می آید در طرفی از صحن مقدّس . چون مرا دید پیش از آن که سخن گویم فرمود : چرا شکایت کردی از من در نزد حجّت علیه السلام ؟ کی از من سؤال کردی چیزی را که در نزد من بود پس من بخل کردم ؟ پس خجل شدم و سر به زیر انداختم و حال سه سال است که ملازم و مصاحب او شدم ، نه او حرفی از این علم به من فرموده و نه مرا قدرت بر سؤال است و تا حال به احدی ابراز ننمودم ، اگر توانی این کربت را از من کشف نما . پس ، از صبر او تعجب کردم و نزد والد رفتم و آنچه شنیدم گفتم و پرسیدم که از کجا دانستی که او از تو در نزد امام علیه السلام شکایت کرده ؟ گفت که : آن جناب در خواب به من فرمود و خواب را نقل نمود ، و این حکایت را تتمّه ای است ، آن را با کرامتی از میرزا محمد علی مذکور در کتاب دار السلام ذکر کردیم .

## صورت باقی حکایت از کتاب دار السلام

صورت باقی حکایت از کتاب دار السلام میرزا محمد باقر مرحوم گوید: پس عرض کردم: چرا حاجت او را بر نمی آوری؟ فرمود: من از این حواله در شگفت هستم؛ زیرا آنچه را که امام علیه السلام حواله فرموده، من دارا نیستم؟ پس تعجب من افزود. ناچار برگشتم و جواب را به او گفتم. پس پی کارش رفت تا آن که در بهبهان بر کتابی واقف گردید که در آن مهمّات علم جفر کشف شده و طریق بیان مجهولاتش درج گردیده بود. از آن جا برگشت در صورتی که والد مرحوم وفات کرده بود و پیش ما آمد و گفت: پدر تو بر من حقوقی دارد، برای ادای آن حقوق می خواهم علمی را که بر آن واقف شده ام تو را بر آن واقف گردانم. پس هنگامی که به مشهد غروی برگشتم این کتاب را در دو نسخه به طور رمز می نویسم و اصل را تلف می کنیم و یکی از آن دو نسخه را به تو می دهم، آن گاه پیش تو بر می گردیم و مسائل آن علم را \_ إن شاء الله \_ در اندک زمانی به تو یاد می دهیم. میرزای مذکور گوید: چون عالم مزبور به مشهد مذکور مشرف شد، در آن جا به رحمت خدای تعالی پیوست و بعضی از طلاب به حجره او داخل شده و همان نسخه را برداشته بود و پس از آن خبری از کتاب مذکور به دست نیامد.



**کرامت میرزا محمد علی قدس سره**

کرامت میرزا محمد علی قدس سره محدث نوری قدس سره گفته: (1) برادر صفی من آغا علی رضا که در دریای ولایت اهل بیت عصمت و طهارت مستغرق است به من خبر داد که: میرزا محمد علی مذکور از اهل صلاح و سداد و ورع و تقوا بود، بعضی از ثقات که پیرمرد و کهن سال شده بود به من خبر داد و گفت که: من با میرزای مذکور در بعضی از سفرهایی که از کربلا- به نجف می کردیم مصاحب و همسفر بودم. پس توشه راه ما تمام شد و گرسنگی بر من غلبه نمود. به آن جناب شکایت کردم، او نهیبی بر من زده و مرا از این حال زجر نمود. پس اندکی راه رفتم. دویاره شکایت را از سر گرفتم. او هم همان جواب سابق را که زجر و منع من از این حال باشد داد، باری چون کار بر من تنگ شد من شکایت خود را بر او مکرر نمودم. وقتی که کم صبری و بی تابی مرا دید فرمود: برو به آن جا، و اشاره به بعضی از درختانی که در کنار راه بودند نمود. چون بدان جا رفتم، در پس درختی ظرفی دیدم که طعامی مطبوخ از برنج دارد و بر آن جوجه ای هست، گویا طعام را در این ساعت درست کرده اند یعنی گرم برای اکل آماده است، پس آن را برداشته و حاجت خود را از آن روا نمودم.

## کرامت چهارم

کرامت چهارمین محدث نوری قدس سره در کتاب دار السلام (1) گفته: خبر داد مرا برادر نقیّ و فیّ و عالم نقیّ، مصباح السالکین آغا علی رضای اصفهانی، از عالم جلیل مذکور یعنی مولا زین العابدین سلماسی قدس سره که گفته: وقتی که من از زیارت مولای خود علی بن موسی الرضا علیه السلام برگشتم، به عزم این که به وطن خود مشهد پدر آن حضرت که حضرت کاظم علیه السلام باشد بروم، پس در موقع مراجعت گذر من به طهران افتاد و چند روز در آن شهر ماندیم و دوستانی که در طهران داشتم همه به دیدن آمدند، از جمله آنها سید بزرگوار سید حسن طهرانی بود که پس از دیدار من درخواست نمود که به خانه او بروم و مدت اقامت خودم را در شهر طهران با سکونت در منزل او به سر برم. من خواهش او را نپذیرفتم و در بعضی از روزها که در کشمکش این مطلب بودیم ناگاه عالم مؤید نبیل ربّانی حاجّ معظّم میرزا خلیل طبیب طهرانی - طیب اللّه رمسه - بر ما داخل شد و نگاه سختی بر من کرد و در سیمای من تفرّس مرضی نمود و گفت: دستت را دراز کن تا ببینم چه مرض داری؟ دستم را دراز کردم و نبضم را ملاحظه کرد، آن گاه گفت: در وجود تو استعداد قریبی نسبت به مرضی سخت می بینم و به سید مذکور گفت: از این خواهش دست بردار و او را به حال خود بگذار تا وقتی که بهبودی یابد؛ زیرا که امروز یا فردا مریض خواهد شد. مولای مذکور گوید: همین روز پس از ظهر حال من دگرگون شد و بیماری سختی به من روی آورد. پس جناب میرزای مذکور شبانه روز با ملازمت و معالجت من بساخت و به کارهای دیگر نپرداخت، حتّی این که روزی در این اثنا سلطان عصر خود فتحعلی شاه او را احضار نمود، او سر باز پیچید و نرفت. مأمور پادشاه دوباره آمده و او را احضار کرد. در جواب گفت: برویه شاه بگو که من به معالجه نفس زکیّه قدسیّه محترمه ای مشغولم و سوگند خورده ام که از او مفارقت نکنم تا وقتی که اراده خدا در حقّ او به مقام فعلیّت آید. مولای مذکور گوید: مرض من سخت گردید و نزدیک به یک ماه این حال طول یافت.

## [ جلال حسن بن حمزه علوی نزد ابن شهر آشوب ]

## [ سند روایت کنوز النجاح ]

## [ محمد بن علی نوفلی ]

[ جلال حسن بن حمزه علوی نزد ابن شهر آشوب ] از عبارت ابن شهر آشوب در ص 211 بر می آید که حسن بن حمزه علوی در نهایت جلال و اعتنا در پیش او بوده است ؛ چه در آن جا گفته : و روی المفید محمد بن النعمان و أبو جعفر الكليني و الحسن بن حمزة العلوي عن الباقر [ عليه السلام ] عن جابر أنه قال : دخلت على فاطمة ... و ذکر حدیث اللّوح (1) . چه بعد از احراز این که در این «باب فیما روتہ الخاصة» بحث می کند و در مقام اثبات اعتبار روایت ، اسم این سه نفر را می برد و او را در عداد مفید و کلینی معرفی می کند .

[ سند روایت کنوز النجاح ] ظنّ متأخم به علم به هم می رسد از این که سند روایت کنوز النجاح این طور باشد : « أحمد بن الدربي ، عن خزامة، عن أبي عبد الله الحسين، عن محمد البزوفري » به این طور که مراد از أبي عبد الله الحسين ابن غضائری باشد که به طور کثرت از او یعنی محمد بزوفری نقل می کند و گمان نمی کنم که هیچ کس از بزرگان ، مانند او در کثرت از او روایت نکرده اند ؛ زیرا او در هر صورت و در هر دوره داخل جماعت شیخ که در صدر روایات هستند بوده است ، به خلاف دیگران ؛ چنان که موارد تتبع نشان می دهد و همچنین روایاتی که بخصوص در سند آنها وارد است زیاد است ؛ کما یشهد به موارد روایات الغيبة و آخر التهذيب و الاستبصار .

[ محمد بن علی نوفلی ] در باب محمد در جلد سوم مامقانی گفته ص 160 : محمد بن علي بن محمد بن حاتم النوفلي المعروف بالكرمانى المكنى بأبي بكر يروي عنه الصدوق مترضيا و مترحما ، و أقل ما يفيد ذلك أعلى درجات الحسن .

1- . بنگرید به : مناقب آل أبي طالب عليهم السلام ، ج 1 ، ص 256 .

## [روایتی از کنوز النجاح]

## احتمال اقوی

[روایتی از کنوز النجاح] در ص 710 از هشت ورق ملحق به هیجده بحار (1) گفته: مهج الدعوات: رأیت فی کتاب کنوز النجاح تألیف الفقیه ابي علی الفضل بن الحسن الطبرسی رحمه الله عن مولانا الحجة \_ عجل الله فرجه \_ ما هذا لفظه: روی أحمد بن الدربي، عن خزامة، عن ابي عبد الله الحسين بن محمد البزوفري، قال خرج من الناحية . . الخ . ودر ص 711 بعد از تمام شدن روایت گفته (2): البلد الأمين (3): من کتاب کنوز النجاح قال: خرج من الناحية المقدسة . . و ذکر نحوه (4). المكارم: عن البزوفري مرفوعاً مثله (5). در ص 706 بحار هیجده (6): کتاب العروس للشيخ الفقيه ابي محمد جعفر بن أحمد بن علي القمي بإسناده عن علي بن موسى الرضا عليه السلام [قال: إن للجمعة ليلتين ينبغي أن يقرأ في ليلة السبت مثل ما يقرأ في عشية الخميس ليلة الجمعة 7].

احتمال اقوی مظنون آن است که این ابي عبد الله الحسين غضائری بوده باشد و مروی عنه محمد بزوفری و لفظ «ابن» محرف «عن» باشد و شاید اقرب احتمالات قویّه مظنونه این به شمار رود؛ به جهت کثرت روایت غضائری از محمد، و به جهت روبه راه بودن این وجه بدون تکلف زیاد، و به جهت کثرت استعمال غضائری بدون تصریح نسبتش و اکتفا به اسمش. و مؤید این است این که در مورد نقل پسر از پدر نوعاً چنین می گویند: «محمد بن الحسين البزوفري» [با] تصریح به کنیه پدر غالباً بدون تصریح به کنیه پسر که کلام مستقیماً در خود آن است.

1- بحار الأنوار، ج 86، ص 323، ح 30.

2- بحار الأنوار، ج 86، ص 324.

3- کفعمی این نماز را در مصباح نیز نقل کرده است. (منه).

4- نگارنده گوید: در مصباح هم مذکور است پس بایستی مجلسی آن را می گفت. (منه).

5- بحار الأنوار، ج 86، ص 325 از مكارم الأخلاق، ص 390 \_ 391.

6- بحار الأنوار، ج 86، ص 311، ح 16.

## [ اشتباهات واقعه در سند دعای ندبه ]

[ اشتباهات واقعه در سند دعای ندبه ] در بیان اشتباهاتی که در طی تتبع و تفحص نسبت به سند این دعا و یا روایتی که به نسبت بزوفری معروف و منتسب هستند از علمای اعلام و فضلالی کرام - شکر الله مساعیهم - واقع شده است . و بدیهی است که اظهار این مدعا از مثل حقیر نسبت به فحول علما نهایت جسارت است ، الا این که اشتباه آنها از باب « إِنَّ الْجَوَادَ قَدْ يَكْبُو » است و در یافتن و پی بردن نگارنده به آنها از باب اتّفاق و حسن تصادف است ، و به عبارت دیگر خطای آنها رضوان الله علیهم - و اصابه نگارنده - ختم الله له بالحسنى - مطابق گفتار سعدی است : که بود کز حکیم روشن رای بر نیاید درست تدبیری گاه باشد که کودک نادان به غلط بر هدف زند تیری و بالله أستعین . 1 . از جمله روایاتی که به طریق حتم در نقل سند آن اشتباه واقع شده ، روایتی است که از کتاب شریف کنوز النجاح نقل کرده اند و آن روایت به قرار ذیل است : سیّد جلیل رضی الدّین علی بن طاووس قدس سره در کتاب مهج الدعوات (1) گفته : و رأیت فی کتاب کنوز النّجاح تألیف الفقیه اَبی علی الفضل بن الحسن الطبرسی رضی الله عنه عن مولانا الحجّة - صلوات الله علیه - ما هذا لفظه : روی أحمد بن الدرّبی ، عن خزامة ، عن اَبی عبد الله الحسین بن محمد البزوفری 2 ، قال : خرج عن الناحية المقدسة : من كان (2) له الى الله حاجة فليغتسل ليلة الجمعة بعد نصف الليل ، و يأتي مصلاه ، و يصلي ركعتين يقرأ في الركعة الأولى الحمد ، فإذا بلغ « إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ » يكرّرها مئة مرة ، و يتمم في المئة الى آخرها ، و يقرأ سورة التوحيد مرّة واحدة ، ثم يركع و يسجد و يسبح فيها سبعة سبعة ، و يصلي الركعة الثانية على هيئته ، و يدعو بهذا الدعاء ؛ فَأَنَّ الله تعالى يقضي حاجته البتة كأنما كان ، إلا أن يكون في طبيعة الرّحم ، و الدعاء : اللَّهُم ... إلى آخر الدعاء و الرواية که در مهج نقل شده و باص 294 از نسخ مطبوعه به طبع قطر وزیرى منطبق می شود . 4 . خاتم المحدثین حاج میرزا حسین التّوری قدس سره در باب 37 از ابواب کتاب صلاة که باب استحباب الصلاة المرغبة ليلة الجمعة است و منطبق باص 420 از جلد اول مستدرک (3) می شود گفته : الشیخ أبوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی فی کتاب کنوز النجاح ، عن أحمد بن الدرّبی ، عن خزامة ، عن اَبی عبد الله الحسین بن محمد البزوفری ، قال : خرج . . الى آخر ما مرّ نقله . و در کتاب نجم الثاقب در ذیل حکایت اول از حکایات باب هفتم گفته : و اما دو رکعت نماز منسوب به آن حضرت - صلوات الله علیه - پس از نمازهای معروفه است و جماعتی از علما آن را روایت کرده اند : اول شیخ طبرسی صاحب تفسیر در کتاب کنوز النجاح روایت کرده از أحمد بن الدرّبی از خزامة از اَبی عبد الله حسین بن محمد بزوفری و او گفته است ... - تا آخر حدیث - . نگارنده گوید : کفعمی نیز همین نماز را بدون سند نقل نموده است . همین نماز را در ص 184 از مکارم الأخلاق به این عبارت : صلاة الكفاية : عن اَبی عبد الله الحسین بن محمد البزوفری مرفوعا قال : من كانت له حاجة إلى الله تعالى ... الخ . در ص 123 از مکارم الأخلاق چاپ مصر که در سنه 1311 در مطبوعه ازهریه مصریه چاپ شده ، سند اسرقت کرده و گفته : من كانت له حاجة... الخ بعد از عنوان صلاة الكفاية . راجع به امام زمان علیه السلام در موقع تشبیه روی او به آفتاب قابل نقل است و اشعار را در ص 402 فرج بعد الشدة (4) در مقصدی غیر از این نقل کرده است : ای کرده چو خورشید رخت جلوه گری شاید که به چشم لطف بر ما نگری چون شام سیه گلیم باشم من اگر چون صبح کنم راز تو را پرده دری در جُنگی که تاریخ آخرین صفحه آن و نام و نشان مؤلف و مدوّن آن به قرار ذیل است گفته : قد تمّ کتبه فی شهر رجب المرجب من سنة ألف و مئة و ثلاثین بقزوين علی يد أقل الخليفة خليل بن محمد زمان القزويني (5) عفی عنهما بالنبيّ والوصي علیهما وأولادهما السلام .

2- . در بحار : کانت.

3- . مستدرک الوسائل ، ج 6 ، ص 75 ، ح 6475 چاپ تحقیق شده مؤسسه آل البيت عليهم السلام.

4- . «خرج به برداشته» اسم کتاب است . ( منه ) .

5- . شاید ملاّ خليل شارح کافی باشد . ( منه ) .



**[ معراج در کلام حسام الدین لاهیجی ]**

[ معراج در کلام حسام الدین لاهیجی ] در هر صورت عبارت این است : من رسالة التوضیحات لحسام الدین اللاهیجی : معراج حقّ است ، جمهور بر آن اند که به جسد بود ، طایفه ای بر آن اند که به روح بود . واضح آن است که حضرت را دو نوبت عروج شده ؛ یکی به روح پیش از بعثت ، و دیگری به جسد بعد از بعثت ، و عروج اولیا به روح است نه به جسد . و علامه در شرح حکمت اشراق این مرتبه را به افلاطون نسبت داده که در خلوت ، او را روی نموده و در مقام دیگر از فیثاغورس نقل می کند که او را عروج واقع شده و الحان موسیقیّه را از اصطکاکات افلاک و حرکت وضعیّه کواکب استنباط نموده . و صاحب اشراقات در تلویحات بعد از آن که این معنی را از افلاطون نقل نموده ، از معلم او حکایت می کند و بعد از آن می فرماید که : قهر کس صعود به جانب عالم اعلی کرد و دیگران هم کردند و ایشان صاحب معراج اند و انسان را تا این مرتبه روندهد حکیم نیست . و شیخ محیی الدین در فتوحات ، این شهود را به خود نسبت داده می گوید که : «با واجب تعالی متکلم گشتم» و سؤال و جواب در آن کتاب مذکور است . صوفیّه می گویند که : عروج به عالم بالا لازم نیست و جهت تقرّب به او عروج است . نیز در آن جنگ این بیت هست : کمال اسماعیل رحمه الله تعالی عیسی ز مقدم تو به ایام مژده داداز یمن این سخن نفسش جان به مرده داد



## [ شرح فقره « من نصيف شرف » ]

[ شرح فقره « من نصيف شرف » ] قال المجلسي في ص 269 من مزار البحار (1): قوله « من نصيف شرف » أي سهيم شرف ، مأخوذ من النَّصْف ، كأنه أخذ نصف الشرف ، و سائر الخلق نصفه . و النصيف أيضا : العمامة ، فيمكن أن يكون على الاستعارة أي إنّه مزين الشرف . أقول : أمّا المعنى الأول فليس عليه دليل من اللّغة ؛ لأنّ السهيم ليس من معاني النصيف بل النصيف ، في اللغة بمعنى النصف ، فليس له معنى مناسب . نعم لو ثبت في العربية أنّ النصيف بمعنى المناصف \_ كالجلس بمعنى المجالس و الأنيس بمعنى المؤانس \_ من ناصفه أي قاسمه على النصف كان له وجه . و أمّا الثاني فمبنيّ على التكلّف فيما يخطر بالبال ، بل هو مظنوني بالظن المتأخّم للعلم أنّ النصيف محرّف و مصحّف رصيف ؛ فإن آخر الرّاء إذا أعليت قليلاً كما هو المرسوم ، و أوّله أسفلت كذلك ، ثم انمحي جزء من أوائل الرّاء دون الأوّل تكون الكلمة نصيفاً شكله تصيف . و معناه ما قاله في القاموس (2) بهذه العبارة : هو رصيفه ، أي : يعارضه في عمله و يألفه و لا يفارقه . قال الزبيدي في التّاج (3) : و من المجاز يقال : عمل رصيف بين الرصافة أي محكم رصين . و قد رصّف ككرم ، و قال ابن عبّاد : هو رصيفه ... إلى قوله يفارقه ، و هو مجاز . قال في أقرب الموارد (4) عمل رصيف بين الرّصافة محكم رصين ، و هو رصيفه : يعارضه في عمله بمعنى أنّه نظيره في الحرفة ، و يألفه و لا يفارقه . در منتهى الإرب گفته : «عمل رصيف» کار استوار و محکم و کذا «جواب رصيف أي رصين» و مقابل و برابر در کار و مصاحب و رفيق که همواره با وی باشد . و در فعلش مانند سایر اهل لغت گفته : «رصافة بالفتح» نرمی در کار و استواری و استوار شدن ، و الفعل من كرم . در المنجد گفته : «الرصيف : الرصين ، النظير ، الالف ، المحكم» . در ترجمان اللغة که ترجمه قاموس است گفته : و «عمل رصيف» بر وزن امير بين الرصافة بر و زن صباحة يعنى كارى است محكم و فعل از آن رصّف از باب كرم است ، و هو رصيف بر و زن امير ، يعنى او برابرى مى كند اين را در كار اين و دوست مى دارد اين را و جدا نمى شود از اين . در كنز اللغة گفته : رصيف \_ به صاد غير منقوطة \_ محكم و استوار و هم پيشه كسى که معاوضه (5) کند با او در کار او . در معيار اللغة گفته : رصف العمل رصافة كصنم ضخامة صار محكما و الجواب قوى بحيث لا يردّ فهو رصيف كأمر و هو رصيفه يعارضه في عمله و يألفه و لا يفارقه ، فعيل بمعنى مفاعل كالجلس بمعنى المجالس . در ص 767 از دوم اقيانوس گفته : الرّصيف : رصافه دن و صفدر متين و محكم نسته يه دينور ، يقال : «عمل رصيف» . أي بين الرّصافة محكم و بر كمسيه عملده معارض اولان ، يعنى أنك ايشلديگى كى ايشلر اولان آدمه اطلاق اولنور رصفه معنا سند ندر ، يقال : «هو رصيفه» أي يعارضه في عمله ، و برنسنه ايله يا خود بر كمسه ايله دائماً الفت ايدن آدمه دينور که قالدردم طاشى كى اكا متصلدر ، يقال : «هو رصيفه» أي يألفه و لا يفارقه . نگارنده گوید : از ملاحظه این بیانات معلوم شد که در فهم عبارت ابن عبّاد ، اهل لغت دو دسته شده اند : يك دسته مفهوم هر سه جمله فعلیه را يك معنى دانسته و به قول خودمان حاصل معنى این است که : فلان كس آینه تمام نماى اوست در رفتار و كارش ( به عبارت ساده امروزی يعنى كوپيه او ) . و دسته ديگر دو معنى از عبارت مذکور فهميده اند . آنچه به نظر بعد از تأمل و تحقيق مى رسد : حق با دسته اول است يعنى مراد از این عبارت القای يك معنى است که حاصلش این است : الحريف الموافق و الأليف الغير المفارق ، يعنى هم پيشه هم رفتار و دوست مفارقت بر مدار . و استاد محترم آقای قزوینی به قرینه سياق ، معنى محكم و استوار را مناسب تر و زيبنده تر مى دید . بعد از آن که گمان تصحيف بنده را تقويت و تصديق و عدم توافق بيان مجلسى را با بیانات اهل لغت تصديق فرمودند و صحت هر دو معنى را به لفظ مزبور مناسب دیدند فرمودند که : «معنى محكم و استوار به قرينه « أثيل » به نظر من مناسب تر مى آید» . پس در هر صورت روشن شد \_ الحمد لله \_ که کلمه مصحّف است و معنى همان است که بیان شد ، مع ذلك نمى شود قطع به صحت این ظنّ پیدا کرد . بنا براین سزاوار است که داعی ، کلمه را به هر دو وجه قرائت کند ، و « لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا » . بعضی از فضلاى سادات ( آقای شبستری ) در معنى «نصيف شرف لا يساوى» مى گفت : مقصود از نصيف نصف است و «لا يساوى» و صف آن است يعنى «نصف غير معادل شرف» يعنى اگر شرف را دو قسمت کنند او

قسیمی و نصف دیگر قسیم دیگر خواهد بود، لیکن قسمت او بهتر از قسمت دیگر است و به اصطلاح خودمان: طرف بُرد و خوب را او داراست و طرف بد و نابود را دیگران یعنی در مقابل آن قسم، قسم دیگر ناچیز است. اقول: این معنی عیش این است که «لا یساوی» صفت شرف است نه صفت؛ نصیف چنان که عبارت، گواهی می دهد. و همچنین نظیر بیان این آقا را آقای نوقانی می کردند، لیکن این ایراد به آن نیز وارد می شود و وجه «لا- یساوی بودن این نصف» را آقای شبستری به انتظار شیعیان در طول زمان و اشتیاق لقای او، و با طول عمر و با کثرت اولاد و امثال اینها که هر یکی دلیل وجود شرفی دیگر است تأیید می کردند و قسمت رصیف را نیز تأیید و تصدیق می کردند.

---

1- بحار الأنوار، ج 99، ص 124.

2- القاموس المحيط، ج 3، ص 144.

3- تاج العروس، ج 6، ص 118.

4- أقرب الموارد، ج 1، ص 408.

5- کذا، شاید معارضه صحیح باشد.





## [ شرح فقره « بنفسي أنت من مغيب » ]

[ شرح فقره « بنفسي أنت من مغيب » ] باید دانست که در عبارت : « بنفسي أنت من مغيب » و نظائره « من » بیانیه است و رفع ابهام می کند چنان که در قول دعبل « بنفسي أنتم من كهول و فتاة » تصریح شده یعنی شارح قصیده، لیکن پوشیده نماند که رفع ابهام از جمله می کند؛ چنان که استاد در وسیلة القربة گفته. و شبی بالخصوص این موضوع را در محضر استاد قزوینی طرح کردم، قبلاً منکر این معنی و مثبت رافع ابهام بودن آن از مفرد که « أنت » باشد گردیدند، بعد از مراجعه به شرح رضی به باب تمیز و استشهاد او با این بیت و امثال او به رافع بودن « من » از نسبت معلوم شد و تصدیق کردند که « من » رافع ابهام از نسبت در قوله « بنفسي أنت » می کند؛ چه مستلزم معنی تعظیم و تقریباً تعجب که مفید ابهام است می کند، یعنی معلوم است که جهت تقدیه چیست و بر فرض عدم قبول این معنی ممکن است « من » رافع ابهام از « أنت » باشد؛ چه « من » رافع ابهام از ذات معین و معرفه می کند و ابهام در این صورت راجع به حیثیات و جهات و اعتبارات می گردد؛ چنان که در این شعر در شرح شواهد تلخیص که معروف به شواهد عینی است شارح چنین گفته ( در کتاب خطی کتاب خانه دیدم ) : يا لعنة الله و الأقوم كلهمو الصالحين على سمعان من جار (1) هو من آيات الكتاب من البسيط ، و الشاهد فيه في « لعنة الله » حيث حذف منه المنادى ، و التقدير : يا قوم لعنة الله ! و يجوز في الصالحين الرفع على حذف المضاف و إقامة المضاف إليه مقامه ، أي ، « و لعنة الصالحين ، أو يكون عطفاً على موضع الأقوم ؛ لأنه فاعل « اللعنة » في المعنى ، و الجر عطفاً على لفظ الأقوم ، و سمعان \_ بكسر السين و قيل بفتحها \_ اسم رجل ، و « من » جار في محل النصب لأنه تمييز تقدیره من جهة كونه جاراً . نگارنده گوید : این بیت را در جامع الشواهد از مغنی نقل کرده و نزدیک به بیان فوق مطالبی گفته و او نیز « من » را تمیز از سمعان گرفته است ، پس می توان گفت : در این جا نیز اگر از لفظ « أنت » تمیز بگیریم معنی این خواهد بود که « من جهة كونك غائبا » ، لیکن معلوم است در این صورت نیز مآل معنی به تقدیه برمی گردد که از جمله مفهوم است نه از مفرد كما قال أستاذ (2) كما في وسيلة القربة قدس سره . صاحب کتاب منهاج النجاة که خود را به اسم محمد حسین (3) بن محمد مؤمن خان معرفی کرده و نسخه آن را که من در پیش حاج بیوک آقا روضه خوان تبریزی دیدم در سنه 1116 ( هزار و صد و شانزده ) نوشته شده ، در ضمن بیان اعمال روز عید اضحی گفته : و دعای ندبه بهترین دعاهاست و در این روز و سایر اعیاد سنت است خواندن آن چنانچه \_ إن شاء الله \_ بعد از این در ضمن روایات ( کذا کان ) مذکور خواهد شد. و در خاتمه کتاب ( که در بیان سلام و صلوات و زیارت قبور ائمه و سایر مؤمنین است ) گفته : و اما دعای ندبه که مشتمل است بر عقاید حقه و تأسف بر غیبت حضرت قائم \_ صلوات الله علیه \_ به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که سنت است این دعای ندبه را در چهار عید بخوانند ، یعنی در روز جمعه و روز عید فطر و روز عید قربان و روز عید غدیر : الحمد لله الذي لا إله إلا هو ، و له الحمد رب العالمين ... إلى آخر الدعاء كزاد المعاد بلا فرق .

1- . مغنی اللیب ، ج 2 ، ص 374 \_ 375 شاهد 610 ؛ شرح ابن عقیل ، ج 1 ، ص 267 ؛ معانی القرآن ؛ نحاس ، ج 5 ، ص 126 .

2- . کذا .

3- . بالای کلمه حسین ، در نسخه خطی « حسن » نوشته شده است ، احتمالاً نام وی به هر دو صورت قابل قرائت بوده است .



### فائدة نفيسة [دعای ندبه در تألیفات ابن طاووس]

فائدة نفيسة [دعای ندبه در تألیفات ابن طاووس] بدان که ابن طاووس قدس سره دعای ندبه را در دو کتاب نقل نموده است: اول در مصباح الزائر (1). و مجلسی در مزار بحار (2)، و در تحفة الزائر از آن کتاب نقل نموده و در آخر این مورد گفته: «ثم صلّ صلاة الزيارة، و قد تقدم و صفها». و دوم در اقبال (3) در اعمال عید فطر (و نام اصلی این جزء \_ یعنی اعمال رمضان \_ مضمّن السباق است) که بعد از صلاة عید دو دعا ایراد کرده این دعاست و در این جا بعد از دعا امر به قرائت دعای دیگر کرده [و]، از نماز ساکت است و توجه او به سایر جزئیات، آبی از این است که به وضوح وجود صلاة بعد از هر زیارتی محمول شود، بنا بر آن که دعای مزبور نیز در حکم زیارت باشد. پس این دو نقل به حسب ظاهر متعارضین به نظر می آید و مطلق و مقید نیستند تا مطلق با مقید تقیید شود؛ چه هر يك از جهتی مطلق و از جهتی مقید نیستند. آنچه در جمع این دو نقل به نظر می رسد این است که چون در عید فطر دعای مزبور بعد از نماز عید بوده است لذا بعد از دعا دیگر نماز لازم نیست، به عبارت دیگر نماز عید قبلی مغنی از نماز زیارت بعدی است. بنا بر این، در روز عید اضحی نیز که در بابش گفته: «و من أدعية هذا اليوم بعد الصلاة دعاء الندبة قدّمناه في عيد الفطر (نقل به معنی شد)» نیز نباید نماز بخواند؛ چنان که صریح این عبارت است که در حکم نقل دعا بعین سابق است. و بلکه نظر به تنقیح مناط اگر بعد از نماز جمعه دعا را بخواند نیز نباید نماز بخواند، به خلاف این که دعا را در غیر صورت بعد از این نمازها بخواند؛ چه در این صورت ها باید نماز بخواند، (اما این حکم در نمازهای یومیّه دیگر نیز جاری است یا نه؟ مورد تأمل و تدقیق است). و مجلسی در 18 بحار و در زاد المعاد، بنا [را] بر نقل از اقبال گذاشته و در هر دو کتاب ذکر سند نموده. همین طور در زوائد الفوائد نظیر نسخه اقبال نقل نموده است و از نماز نامی نبرده است.

1- . مصباح الزائر، ص 230 \_ 234.

2- . بحار الأنوار، ج 99، ص 110.

3- . اقبال الأعمال، ج 2، ص 233.

## [فوائدی از مظاهر الآثار]

[فوائدی از مظاهر الآثار] در جلد اول مظاهر الآثار بعد از بیان طبقات گفته: و أمّا من روى الشيخان المفيد و الطوسي عنهم من المشايخ: فمن مشايخ المفيد محمد بن أحمد بن داوود شيخ الطائفة و فقيهم، و جعفر بن محمد بن قولويه الثقة، و أبو عبد الله الحسين بن علي بن شيان القزويني، و محمد بن علي بن بابويه الصدوق، و الحسن بن حمزة العلويّ الجليل الفقيه، و أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد، و محمد بن الحسين بن سفيان. و من مشايخ الطوسي محمد بن محمد بن النعمان الملقّب بالمفيد الثقة النقة شيخ الإجازة و رئيس مشايخ الطائفة... الخ. و در خاتمه تتمه مجلد اول از مجلدات هشتگانه مظاهر الأنوار (1) که محتوی بر فوائد است فائده دوم را بدین ترتیب ذکر کرده است: الفائدة الثانية: في بيان من كثرت عنهم الرواية و لا ذكر لهم في كتب الجرح و التعديل، و هم جماعة منهم أبو الحسين علي بن أبي جید الذي كثرت رواية الشيخ عنه حتى أثر (2) الرواية عنه غالباً على الرواية عن المفيد؛ لإدراكه محمد بن الحسن بن الوليد و روايته عنه بغير و اسطة بخلاف المفيد. و منهم الحسين بن الحسن بن أبان شيخ محمد بن الحسن بن الوليد؛ فإنّ الرواية كثرت عنه، و لم يذكر حاله بمدح و لا قدح. و منهم أحمد بن محمد بن يحيى العطار شيخ الصدوق، و هو ممّن يروي عنه كثيراً بتوسط سعد بن عبد الله بن أبي خلف. و منهم أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد الذي كثرت رواية الشيخ عن المفيد عنه، و لا ذكر له في توثيق و لا غيره، و إنّما ورد التوثيق في أبيه لا فيه. و منهم محمد بن علي بن ما جيلويه الذي أكثر الصدوق عنه الرواية. و منهم أحمد بن عبدون. فهؤلاء المشايخ و أضرابهم ممّن يقوى الظنّ بصدق نقلهم و بحسن التعويل على روايتهم؛ لاعتناء أعاضم مشايخنا بشأنهم و أخذ الرواية عنهم و حكم المتأخرين من أصحابنا بصحّة الطرق المشتملة عليهم منظماً الى أخذ روايتهم من السلف المستفاد صحّة طرقهم من الأمارات و القرائن، فبناءً على حجّية أمثال هذه الظنون و كونها من الظنون الرجالية يكفي تحقّقه في ذلك للاستناد إليه فيما نحن فيه (3).

1- ذکر این مطلب قبلاً در ص 116 به نقل از جامع المقال شيخ طريحي نیز گذشت.

2- أي الشيخ ( التصريح بهذه العبارة هنا كان بخطه ). ( منه ).

3- انتهت الفائدة الثانية هنا . ( منه ).



## [ شرح فقره : « من عقید عز لا یسامی » ]

## [ کیفیت دعای ندبه در «أعمال الساعات» قاسانی ]

[ شرح فقره : « من عقید عز لا یسامی » ] قوله : « من عقید عز لا یسامی و ائیل مجد لا یجاری ... » الخ . آنچه به نظر می رسد این است که : « ائیل مجد » با دو معطوف دیگرش بر کلمه « عز » معطوف بوده باشد ، یعنی « عقید » بر سر آنها نیز می آید ، و در این صورت معنی « صاف » و « رصیف » نیز به معنی محکم و معنی بسیار سر راست است . و تأیید این مطلب را نبودن « من » در سر فقرات معطوف سه گانه بر کلمه « عقید » می کند ؛ زیرا در تمام کلمات سابقه ، کلمه « من » هست ، پس معنی درست چنین است . 2/2/24 [ 13 شمسی ]

[ کیفیت دعای ندبه در «أعمال الساعات» قاسانی ] صاحب کتاب أعمال الساعات لتحصيل الفیوضات 1 که مؤلف آن خود را در اول کتاب چنین معرفی نموده : « محمد جعفر بن محمد علی الحسینی القاسانی » ، در کتاب مزبور که مرتب بر ده مقاله است ، در مقاله هفتم که در بیان فضیلت و اعمال متعلقه به شب و روز جمعه است گفته : و از جمله دعاهای روز جمعه که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده و باید در روز جمعه و عید اضحی (1) و عید فطر و عید غدیر خوانده شده دعای ندبه است و بسیار دعای خوبی است و مشتمل است بر عقاید حقه و دعا این است : الحمد لله الذي لا إله إلا هو ، و له الحمد رب العالمين ... تا آخر آنچه در زاد المعاد است طبقاً تقریباً ( بدون ذکر نماز و اشاره به آن ) . و نیز در مقاله دهم که در بیان فضیلت و اعمال ایام و لیالی شریفه عزیزه تمام سال است ، در ضمن اعمال روز عید فطر گفته : و دعای ندبه که در ادعیه روز جمعه مذکور شد ، در این روز بعد از نماز عید بخواند و بعد از فارغ شدن از دعای ندبه ، طرف راست روی خود را بر زمین گذارد و بگوید : سیدی سیدی ! . آن گاه دعا را تا قوله : أي جمیل ، ذکر کرده ، بعد از آن گفته : پس چون فارغ شود و منصرف گردد ، دست های خود را بلند کند و حمد پروردگار را بکند و بگوید آنچه را گذشت و سلام به رسول خدا بفرستد و حمد خداوند را به جا آورد . و در همین مقاله در ضمن بیان اعمال عید اضحی ( که بعد [ از ] اعمال عید فطر ذکر کرده است ) گفته : و مستحب است که در روز عید قربان دعای ندبه را که در مقاله اعمال روز جمعه مذکور شد بخواند .

## [ کیفیت دعای ندبه در «منهاج العارفين» ]

[ کیفیت دعای ندبه در «منهاج العارفين» ] نگارنده گوید: کلمات مذکوره، مأخوذ از صاحب منهاج العارفين است؛ زیرا او در ضمن بیان اعمال عید فطر گفته: و ایضا دعاء ندبه را که در باب ادعیه روز جمعه مذکور گردید بعد از نماز عید بخوان و بعد از فراغ از دعای ندبه طرف راست رو را به زمین بگذار و بگو: سَيِّدِي سَيِّدِي! آن گاه دعا را تا قوله: أَيُّ جَمِيلٍ، ذکر کرده، آن گاه گفته: پس چون فارغ شدی و منصرف گردیدی، دست های خود را بلند کن و حمد پروردگار خود را بکن و بگو آنچه را گذشت و سلام به رسول خدا (ص) بفرست و حمد الهی را بکن. پس معلوم شد که عبارت سابقه، مأخوذ از این عبارت لا-حقه است و عبارت صاحب منهاج ترجمه عبارت ابن طاووس در اقبال است، لیکن نسخه اقبال که در پیش صاحب منهاج بوده مغلوط بوده و عبارت «ما تقدر علیه» را «ما تقدّم، یا تقدّم علیه» خوانده و طبق آن ترجمه نموده. و دلیل بر این، عبارت سید در اقبال (در ص 299 از چاپ حاج شیخ فضل الله (1) است؛ چه سید در آن جا در ضمن اعمال بعد از نماز عید فطر بعد از نقل دعای ندبه گفته: فإذا فرغت من الدعاء فتأهّب. الخ. [تا این که می گوید: (2) فإذا فرغت وانصرفت رفعت يديك، ثم حمدت ربك، ثم تقول ما تقدم عليه، و سلّمت على النبي صلى الله عليه وآله وسلم و حمدت الله تبارك و تعالی، و الحمد لله رب العالمين. عبارت در نسخ معتمده خطیه از اقبال «ما تقدّم علیه» به نظر می رسد مانند همین کتاب چاپی، لیکن در بحار (جلد 18) در ص 872 عبارت مذکوره را نقل کرده و در آن جا «ما تقدر علیه» است و آن درست است چنان که بر اهل فضل پوشیده نیست؛ زیرا مقصود این است که: «هر چه می توانی از دعا بخوان» نظیر عبارت «ما تشاء» که مرسوم است می نویسند یعنی: هر چه دلت می خواهد و هر چه می توانی.

1- . إقبال الأعمال، ج 1، ص 513 چاپ مکتب الإعلام الاسلامي .

2- . الإقبال، ج 1، ص 514.

**فائدة شريفة [غلط دانستن عبارت «عرجت بروحه»]**

فائدة شريفة [غلط دانستن عبارت «عرجت بروحه»] که از عالم جليل آقا ميرزا مهدي اصفهانی موقع تشرف به محضرش در 29/11/23 در طهران که برای معالجه آمده بودند استفاده کردیم و آن اين که حاج شيخ عباس « و عرجت بروحه » را در هدية الزائرین غلط دانسته به قرينه «تسخير براق»، و اين را دليل تصحيف قرار داده . و اين صحيح نيست ؛ برای اين که تجرّد روح از مادّه و مدّه معلوم نيست ، بلکه آیات و اخبار و اکثر علمای شيعة ، روح را مانند ملائکه اجسام لطيفه و دارای ابعاد می دانند ؛ يعنی بسيط است ليکن مجرّد از ماده و مدت نيست ، بلکه مجرد از ترکیبات عناصر [ و ] امثال آنهاست . در هر صورت جنسيت بين اين روح که جسم لطيف و براق که از سنخ عالم بالذات [ است ] هست و اين کلمه « براق » دليل تصحيف نمی تواند باشد ، بلی اين دليل بنا بر قول کسانی که روح را مجرّد از ماده می دانند قرينه تصحيف می شود .

## فائده اخري [کلباسی و شخصی که دعای ندبه را در سامرا می خواند]

### فائده اخري [آيا «عرجت بروحه» کلام امام معصوم است؟]

فائده اخري [کلباسی و شخصی که دعای ندبه را در سامرا می خواند] از آقای کلباسی شنیدم که نقل می کرد: کسی دعای ندبه را در سامره می خوانده، کسی او را گفته که این کلمه را در این دعا: «و عرجت بروحه» مخوان بلکه «عرجت به» بخوان؛ زیرا که وجه اول کلمه ضالّه و مضلّه است، و بعد آن شخص غائب شده است، و قائل منطبق با امام زمان علیه السلام می نموده است.

فائده اخري [آيا «عرجت بروحه» کلام امام معصوم است؟] عقیده مرحوم آقا میرزا مهدی این بوده که «عرجت بروحه» کلام امام را نمی ماند؛ شاید فحول علمای اعلام که رؤسای شیعه بوده اند و حراست شیعه را در نظر داشتند دیده اند که در قرون اول قول به روحانیت معراج معروف و نزدیک به قبول عموم است، به خلاف جسمانیت آن که عقول تا حدی از قبول آن به جهت عدم تمکّن از تعقل برای القانات شبهات از حکما و غیرهم ابا دارد، این عبارت را که «به» بوده «بروحه» عوض کرده اند. و نظیر این تصرّف در کلمات آنها دیده می شود؛ مثلاً معامله صدوق در نقل «زیارت جامعه» با آن همچنين «زیارت عرفه» کشف از امثال این تصرفات می کند که متأخرين گفتند: و هذا مما يوجب سوء الظن بالعلماء، و شاید این عبارت تصحیف ایشان باشد و بر فرض «بروحه» بودن، دلالت بر نفی جسم نمی کند. اقول: وجه اول ایشان انحصار به تصرف علما ندارد، شاید غير علمای فحول نیز این کار را به جهت توافق آن با عقول خود کرده باشند؛ چنان که حاجی نوری فرموده: بعضی از صاحبان امراض قلبیه... الخ. «و عرجت بروحه» را مانی شبستری (آقا سید مرتضی) احتمال می دادند که شاید قید «بروحه» برای دفع توهّم عروج موتی باشد. و توضیح آن این که: کأَنَّهُ به دلالت آیات و اخبار، يك عروجی مسلم بوده است و يك معروّج به هم مسلم بوده، لیکن آیا این امر بعد از قبض روح از جسد بوده که روح او بعد از مفارقت از بدن باشد یا در حال حیات با بدن؟ لیکن بدیهی است که این معنی خیلی بعید است و قید روح برای دفع توهّم جسم بیاید بسیار دور به نظر می آید و خیلی دور از مناسبت به سیاق اخبار و ادعیه به نظر می آید.

**وَجْهٌ وَجِيه [در تسخیر براق]****فائدة أخرى [«نصيف شرف» یعنی نصف شرف]**

وَجْهٌ وَجِيه [در تسخیر براق] اقول: شاید تسخیر براق برای تشریف و توطئه مقام این باشد که هیكل پیغمبر اعم از جسم و روح به مثابه روح صرف است و اضافه از قبیل «ذهب الأصيل»<sup>1</sup> که مرسوم و در علم بیان مذکور است باشد یعنی مراد این است: هذا الهيكل المحتوی للجسم و الروح لكون جسمه في غاية اللطافة و الصفاء روح تنزيلاً، ثم أُضيف المشبه به الى المشبه كذهب الأصيل. و يؤيده إطلاق الروح على الهيكل في لسان العرب كما قالت المرأة في محضر معاوية: صَلَّى الإله على روح نَصَّ مِنْهُتَقِر فأصبح فيه العدل مدفوناً (1). الخ، فتأمل فيه فهو؛ دقيق جدا.

فائدة أخرى [«نصيف شرف» یعنی نصف شرف] راجع به «نصيف شرف» آقا میرزا مهدی می فرمودند: مراد این است که: «تو نصف شرف هستی»؛ به دلیل این که پیغمبر اکرم تمام شرف بودند و سایر ائمه هر یکی نصف شرف اند.

1- اشعار از سوده بنت عماره است در مدح مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام. بنگرید به: بحار الأنوار، ج 41، ص 119؛ تاریخ مدینة دمشق، ج 69، ص 225؛ مستدرک سفینة البحار، ج 5، ص 467.

## وجه تأییدی [قصه قیروانی و حکایت فرزددق]

## فائدة نفیسة [در عبارات فصیحه خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها]

وجه تأییدی [قصه قیروانی و حکایت فرزددق] تأیید می کند رصیف بودن کلمه را این قصه که أبو علی الحسن بن رشیق قیروانی در باب اول قراضة الذهب فی بدائع الشعر المنتخب گفته: مَرَّ الْفَرَزْدَقُ بِالْفَضْلِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَبْتَةَ بْنِ أَبِي لَهَبٍ، وَهُوَ يَسْتَسْقِي وَيَنْشُدُ: مَنْ يَسَاجِلُنِي يَسَاجِلُ مَا جَدَّيْ مَلَأَ الدَّلْوُ إِلَى عَقْدِ الْكَرْبِ فَنَزَعَ الْفَرَزْدَقُ ثِيَابَهُ وَقَالَ: أَنَا أَسَاجِلُكَ. فَقَالَ الْفَضْلُ: نَحْنُ بَيْتٌ قَدْ بَنَى اللَّهُ لَنَا شِرْفًا يَعْلُو بُوَيْنَاتِ (1) الْعَرَبِ بِرَسُولِ اللَّهِ وَابْنِي بِنْتَهُو بَعْبَاسِ بْنِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ فَلَبَسَ الْفَرَزْدَقُ ثِيَابَهُ وَهُوَ يَقُولُ: مَا يَسَاجِلُكَ إِلَّا مِنْ عَضِّ بَآئِرِ أَبِيهِ (2). وجه تأیید این که: معلوم می شود در میان عرب در دوره فرزددق\_ که منطبق با زمان حضرت باقر و صادق علیهما السلام می شود و بلکه در زبان عرب\_ «بناء شرف» و بلکه «بيت الشرف» مستعمل بوده است و «بیوتات العرب» که لغت ها گفته اند: بیوتات یختص بالأشراف، و هو هكذا كما ببالي في موضع من الخطبة القاصعة (3). بنا براین «رصیف» به معنی استوار و متین است و صفت «شرف» است که اضافه به سوی موصوفش شده و «ذی» مقدر است و تقدیر این است: بنفسی أنت من ذی شرف رصیف، أي محکم و متین.

فائدة نفیسة [در عبارات فصیحه خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها] در خطبه حضرت زهرا [علیها السلام] (4) چنان که در ص 110 از ثامن بحار (5) مروی است این عبارت هست: و بعد اللّیتا و الّتی و بعد أن منی ببهم الرجال و ذویان العرب و مردة أهل الكتاب «كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» (6) او نجم قرن للشیطان، و فغرت فاغرة من المشركین، قذف أخاه فی لهواتها فلا- ینکفی حتی یطأ صماخها بأخمصه، و یخمد لهبها بسیفه، مکدودا فی ذات الله، مجتهدا فی أمر الله، قریبا من رسول الله سیّد اولیائه مشمرا ناصحا مجددا کادحا، و أنتم فی رفاهیه من العیش، و ادعون فاکهون آمنون، تتربصون بنا الدوائر، و تتوکفون الأخبار، و تتکصون عند النزال، و تقرون عند القتال، فلما اختار الله لنبيه دار أنبيائه و مأوى أصفیائه، ظهر فیکم حسیکه التفاق، و سمل جلباب الدین، و نطق کاظم النادین و نیغ حامل الآفلین و هدر فنیق المبطلین فخطر فی عرصاتکم و اطلع الشیطان رأسه من مفزره هاتقا بکم فالفاکم لدعوته مستجیبین و للعزة فیہ ملاحظین... تا آخر. و در ص 112 (7) از همین جلد که از بلاغات النساء (8) نقل کرده عبارت اندک اختلافی دارد بدین قرار: و بعد ما منی ببهم الرجال و ذویان العرب، کلما خشوا نارا للحرب، و نجم قرن للضلال، و فغرت فاغرة من المشركین، قذف بأخیه فی لهواتها، و لا ینکفی حتی یطأ صماخها بأخمصه، و یخمد لهبها بجده، مکدودا فی ذات الله، قریبا من رسول الله، سیدا فی اولیاء الله، و أنتم فی بُلْهَئِیة (9) و ادعون آمنون، حتی إذا اختار الله لنبيه دار أنبيائه ظهرت حسیکه النفاق، و سمل جلباب الدین، و نطق کاظم النادین... تا آخر خطبه که همه اش با اختلاف عبارات، قابل تأمل و نظر و قرین کلمات پیغمبر و امیر المؤمنین [علیهما السلام] است. مجلسی در ص 118 (10) عبارات و لغات این فقره منقوله را به خوبی شرح کرده و قراجه داغی نیز در ص [607] و ص [چند صفحه بعد] اللمعة البیضاء (11) توضیح و بسط داده است. از جمله بیانات مجلسی این است: و اللهوات\_ بالتحریک\_ جمع لهاء، و هی اللحمه فی أقصى سقف الفم، و فی بعض الروایات: «فی مهواتها» بالمیم، و هی بالتسکین: الحفرة و ما بین الجبلین و نحو ذلك. و علی أي حال: المراد أنه صلی الله علیه و آله کلما أراد طائفة من المشركین، أو عرضت له داهیه عظیمه، بعث علیا علیه السلام لدفعها و عرّضه للمهالك. و فی [روایة] الکشف و ابن أبی طاهر: کلما خشوا نارا للحرب و نجم قرن للضلال... الی آخر عبارته که فرد فرد لغات را خوب شرح کرده است. و این که اخاه را با امیر المؤمنین معنی کرده، علاوه به اخبار مؤاخات، در خود این خطبه در سابق این کلام حضرت زهرا [علیها السلام] فرموده است: و آخی ابن عمّی دون رجالکم، [که] در توطئه برای کلام دوم و تعیین آن است.

- 1- . لعله مصحّف بیوتات ، بل هو مذنون ، بل مقطوع به . ( منه ) .
- 2- . شرح شافیه ابن حاجب ، استرآبادی ، ج 4 ، ص 65 .
- 3- . منقول در نهج البلاغه ، ج 2 ، ص 136 ، خطبه 192 ، عبارت مزبور در صفحه 150 نقل شده بدین مضمون : «و محاسن الأمور التي تفاضلت فيها المجداء والنجداء من بیوتات العرب و يعاسب القبائل» .
- 4- . روز دوشنبه منزل امام جمعه از منبر شیخ جواد عراقی خطبه زهرا [ علیها السلام ] را شنیدم . ( منه ) .
- 5- . بحار الأنوار ، ج 29 ، ص 224 .
- 6- . سوره مائده ، آیه 64 .
- 7- . بنگرید به : بحار الأنوار ، ج 29 ، ص 237 .
- 8- . بلاغات النساء ، ص 14 \_ 20 به نقل از بحار ، ج 29 ، ص 235 .
- 9- . در نسخه خطی : یلهنیة . در صحاح اللغة ، ( ج 5 ، ص 2080 ) بلهنیة را به معنای عیش و سعه ثبت کرده است . بنگرید به : حاشیه بحار ، ج 29 ، ص 237 .
- 10- . بحار الأنوار ، ج 29 ، ص 246 به بعد .
- 11- . اللمعة البيضاء ، ص 607 به بعد .





### [فائدة أخرى] [بیانی بودن «من» در عبارت «أنت من مُغَيَّبٍ

[فائدة أخرى] [بیانی بودن «من» در عبارت «أنت من مُغَيَّبٍ...» و امثال آن] از جمله فوائد قابل ذکر این که در عبارت: «بنفسي أنت من مغَيَّبٍ لم يخل منّا» و نظائرهِ \_ چنان که شارح دعا استاد من شیخ چشمه کتانی گفته اند \_ : «من» برای رفع ابهام از نسبت است. و در وسیلة القربة استشهاد با این شعر کرده: لله دُرُّ أنوشروانٍ من رَجُلِما كان أعرفه بالدونِ و السفل (1) این مدعا را به نظر استاد قزوینی رسانیدم ، بعد از مراجعه به باب تمیز از شرح رضی محققاً معلوم شد و تصدیق فرمودند که از این قبیل است و در آن جا (شرح رضی) (2) مفصلاً از این موضوع بحث کرده، در مثل: فیا لك من لیل كأنّ نجومه..... الخ. 3 گفته: رفع ابهام از خود ضمیر می کند؛ چه مخاطب در «لك» مبهم است، به خلاف مورد ما و نظایر آن که در آن جا مثال زده است؛ چه در این جا مراد با «أنت» معین است، فقط ابهام در وجه تقدیه است که ناشی از تعظیم و تفخیم قائل است مُفَدی له را که امام باشد، پس رفع ابهام از نسبت است. استاد قزوینی قبلاً منکر این مدعا بودند، [ولی] بعد از مراجعه تحکیم و تعیین آن را نمودند. الحمد لله على ذلك المجهول و انكشافه.

1- . شرح الرضي على الكافية، ج 2، ص 61، شاهد 204.

2- . شرح الرضي على الكافية، ج 2، ص 60، شاهد 201.

- فهرس المنابع والمآخذ 1. مستدرک سفینه البحار، علی النمازی الشاهرودی (م 1405)، تحقیق: حسن بن علی النمازی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، 1419 ق. 2. آینه پژوهش، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مدیر مسئول: محمد جعفری گیلانی، سردبیر: محمد علی مهدوی راد. 3. تعليقات نقض، لمیر سید جلال الدین المحدث الارموی (م 1358)، تهران: انجمن آثار ملی، 1358. 4. اقرب الموارد، سعید خوری بن عبد الله اللبناني الشرتونی (م 1912 م)، قم: مكتبة السيد المرعشي، 1403 ق. 5. اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت 460 هـ)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، قم: مؤسسة آل البيت، الطبعة الأولى، 1404 هـ. 6. الأصول الأصلية، لمحمد محسن بن المرتضى الفيض الكاشاني (م 1091 ق)، تصحيح: ميرجلال الدين المحدث الارموی، تهران: سازمان چاپ دانشگاه، 1349. 7. دار السلام، لمحمود بن جعفر العراقي (م 1308 ق)، [بی جا، بی نا]، 1303 ق. 8. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، محمد محسن بن علی المنزوی (آقا بزرگ الطهرانی) (م 1348 ق) بیروت: دارالأضواء، 1403 ق، سوم. 9. نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، آقا بزرگ الطهرانی (1348)، مشهد: دار المرتضى، 1404 ق. 10. علماء معاصرین، شیخ علی خیابانی، تحقیق: عبد الرحیم عقیقی بخشایشی، قم: بخشایش. 11. المحاسن، أحمد بن محمد البرقي (م 280 ق)، تحقیق: السيد مهدي الرجائي، قم: المجمع العالمي لأهل البيت عليهم السلام، 1413 ق، أول. 12. الكافي، محمد بن يعقوب الكليني الرازي (م 329 ق)، تحقیق: علی أكبر الغفاری، بیروت: دار صعب ودار التعارف، 1401 ق، چهارم. 13. رجال العلامة الحلی (خلاصة الأقوال)، حسین بن یوسف الحلی (العلامة) (726 ق)، قم: منشورات الشريف الرضي. 14. الأمالی، محمد بن علی بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (م 381 ق)، تحقیق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة، 1407 ق، أول. 15. مشكاة الأنوار فی غرر الأخبار، علی بن الحسن الطبرسی (ق 7 ق)، تحقیق: مهدي هوشمند، قم: دار الحديث، 1418 ق، أول. 16. هدية الزائرین وبهجة الناظرین، للشيخ عباس القمي (م 1319 ق)، الطبعة الحجرية. 17. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (العلامة المجلسي) (م 1111 ق)، بیروت: مؤسسة الوفاء 1403 ق، دوم. 18. الغيبة، محمد بن إبراهيم الكاتب النعماني (م 350 ق)، تحقیق: علی أكبر الغفاری، تهران: مكتبة الصدوق. 19. الفهرست، محمد بن الحسن الطوسي (م 460 ق)، تحقیق: جواد القیومی، قم: مؤسسة نشر الفقهة، 1417 ق، أول. 20. المستدرک علی الصحيحین، محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (م 405 ق)، تحقیق: مصطفى عبد القادر عطا، بیروت: دار الكتب العلمية، 1411 ق، أول. 21. الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي)، محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي (م 671 ق)، تحقیق: محمد عبد الرحمان المرعشلي، بیروت: دار إحياء التراث العربي، 1405 ق، دوم. 22. تفسير الثعالبي، عبد الرحمن بن محمد الثعالبي المالكي (م 875 ق)، تحقیق: الدكتور عبد الفتاح أبو سنة، الشيخ علی محمد معوض، الشيخ عادل عبد الموجود، دار إحياء التراث العربي، 1418 ق. 23. شرح نهج البلاغة، عبد الحميد بن محمد المعتزلي (ابن أبي الحديد) (م 656 ق)، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهيم، بیروت: دار إحياء التراث، 1387 ق، دوم. 24. شرح نهج البلاغة، ميثم بن علی البحراني (م 689 ق)، بیروت: دار الآثار للنشر، 1402 ق. 25. الصافي فی تفسير القرآن (تفسير الصافي)، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني) (م 1091 ق)، تهران: مكتبة الصدر، 1415 ق، أول. 26. تفسير القمي، علی بن إبراهيم القمي (م 307 ق)، به كوشش: السيد الطيب الموسوي الجزائري، مطبعة النجف الأشرف. 27. عيون أخبار الرضا عليه السلام، محمد بن علی ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (م 381 ق)، تحقیق: السيد مهدي الحسيني اللاجوردی، تهران: منشورات جهان. 28. الخصال، محمد بن علی ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (م 381 ق)، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، 1414 ق، چهارم. 29. الفصول المختارة من العيون والمحاسن، علی بن الحسين الموسوي (الشريف المرتضى) (م 436 ق)، قم: المؤتمر العالمي بمناسبة ذكرى الفیة الشيخ المفيد، 1413 ق، أول. 30. مناقب آل أبي طالب (المناقب لابن شهر آشوب)، محمد بن علی المازندرانی (ابن شهر آشوب) (م 588 ق)، قم: المطبعة العلمية. 31. نظم درر السمطين، محمد بن يوسف

الزرندي (م 750 ق)، اصفهان : مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام ، 1377ق . 32 . الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير ، عبد الرحمان بن أبي بكر السيوطي (م 911 ق ) ، بيروت : دار الفكر ، 1401 ق ، أول . 33 . كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال ، علي المتقي بن حسام الدين الهندي (م 975 ق) ، تصحيح : صفوة السقا ، بيروت : مكتبة التراث الإسلامي ، 1379 ق ، أول . 34 . الهداية للصدوق ، محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي الشيخ الصدوق (م 381 ق) ، تحقيق : مؤسسة الامام الهادي عليه السلام ، 1418 ق ، مؤسسة الامام الهادي عليه السلام . 35 . رسائل الشريف المرتضى ، لعلي بن الحسين الموسوي ، المعروف بالشريف المرتضى المتوفى (م 436 هـ . ق) ، تحقيق السيد مهدي الرجائي ، دار القرآن الكريم ، قم ، 1405 هـ . ق . 36 . الفصول المختارة من العيون والمحاسن ، علي بن الحسين الموسوي (الشريف المرتضى) (م 436 ق) ، قم : المؤتمر العالمي بمناسبة ذكرى أئمة الشريعة المفيد ، 1413 ق ، أول . 37 . الغدير في التراث الإسلامي ، السيد عبدالعزيز الطباطبائي ، قم : الهادي ، 1415 ق . 38 . الغدير في الكتاب والسنة والأدب ، عبد الحسين بن أحمد الأميني (م 1390 ق) ، بيروت : دار الكتاب العربي ، 1387 ق ، سوم . 39 . معالم العلماء ، ابو جعفر محمد بن علي السروي المازندراني «ابن شهر آشوب» (ت 588ق) ، المطبعة الحيدرية - نجف ، 1380 ق . 40 . البيان في تفسير القرآن ، السيد أبو القاسم الموسوي الخوئي (م 1413 ق) ، قم : أنوار الهدى ، 1401 ق . 41 . إغاثة الطالبين ، ابو بكر البكري الدمياطي (م 1310 ق) ، بيروت : دار الفكر ، 1418 ق . 42 . المستصفي ، عن علم الاصول ، ابو حامد محمد بن محمد الغزالي (م 505 ق) ، تحقيق : محمد عبد السلام عبد الشافي ، بيروت : دار الكتب العلمية ، 1417 ق . 43 . حياة الحيوان الكبرى ، محمد بن موسى الدميري (م 808 ق) ، بيروت : دار إحياء التراث العربي . 44 . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، علي بن أبي بكر الهيثمي (م 807 ق) ، تحقيق : عبد الله محمد درويش ، بيروت : دار الفكر ، 1412 ق ، أول . 45 . المسند ، أحمد بن محمد الشيباني (ابن حنبل) (م 241 ق) ، تحقيق : عبد الله محمد درويش ، بيروت : دار الفكر ، 1414 ق ، دوم . 46 . صحيح البخاري ، محمد بن إسماعيل البخاري (م 256 ق) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، 1410 ق ، چهارم . 47 . السنن الكبرى ، أحمد بن الحسين البيهقي (م 458 ق) ، تحقيق : محمد عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميّة ، 1414 ق ، أول . 48 . السنن الكبرى ، أحمد بن شعيب النسائي (م 303 ق) ، تحقيق : عبد الغفار سليمان البنداري ، بيروت : دار الكتب العلمية ، 1411 ق ، أول . 49 . فتح الباري شرح صحيح البخاري ، أحمد بن علي العسقلاني (ابن حجر) (م 852 ق) ، تحقيق : عبد العزيز بن عبد الله بن باز ، بيروت : دار الفكر ، 1379 ق ، أول . 50 . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ، عبيد الله بن عبد الله النيسابوري (الحاكم الحسكاني) (ق 5 ق) ، تحقيق : محمد باقر المحمودي ، تهران : مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي ، 1411 ق ، أول . 51 . شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار ، النعمان بن محمد المصري (القاضي أبو حنيفة) (م 363 ق) ، تحقيق : السيد محمد الحسيني الجلالى ، قم : مؤسسة النشر الاسلامي ، 1412 ق ، أول . 52 . فتح الباري شرح صحيح البخاري ، أحمد بن علي العسقلاني (ابن حجر) (م 852 ق) ، تحقيق : عبد العزيز بن عبد الله بن باز ، بيروت : دار الفكر ، 1379 ق ، أول . 53 . بغية الباحث ، عن زوائد مسند الحارث ، نور الدين علي بن ابي بكر الهيثمي (م 807 ق) ، تحقيق : سعد عبد الحميد محمد السعدني ، بيروت : دار الطلائع . 54 . مسند أبي يعلى الموصلي ، أحمد بن علي بن المشي التميمي الموصلي (م 307 ق) ، تحقيق : إرشاد الحق الأثري ، جدّه : دار القبلة ، 1408 ق ، أول . 55 . جامع البيان عن تأويل آي القرآن (تفسير الطبري) ، محمد بن جرير الطبري (م 310 ق) ، بيروت : دار الفكر ، 1408 ق ، أول . 56 . الاحتجاج على أهل اللجاج ، أحمد بن علي الطبرسي (م 620 ق) ، تحقيق : إبراهيم البهادري ومحمد هادي به ، تهران : دار الأسوة ، 1413 ق ، أول . 57 . شرح الكافية ، رضى الدين محمد بن الحسن الاسترآبادي (م 686 ق) ، تحقيق : يوسف حسن عمر ، تهران ، مؤسسة الصادق عليه السلام ، 1395 ق . 58 . زاد المعاد العلامة المجلسي ، المولى محمد باقر بن محمد تقى المجلسي (م 1110 ق) ، الطبعة الحجرية . 59 . المجازات النبوية ، محمد بن الحسين الموسوي (الشريف الرضي) (م 406 ق) ، تحقيق وشرح : طه محمد الزيني ، قم : مكتبة بصيرتي . 60 . القاموس المحيط ، محمد بن يعقوب الفيروز آبادي (م 817 ق) ، بيروت : دار الفكر . 61 . الاختصاص ، المنسوب إلى محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي (الشيخ المفيد) (م 413 ق) ، تحقيق : علي

أكبر الغفّارى، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، 1414 ق، چهارم. 62. شرح أصول الكافى، محمّد صالح المازندرانى (م 1081 ق)،  
تصحيح: على عاشور، بيروت: دار إحياء التراث العربى، 1421 ق. 63. بلاغات النساء، أحمد بن أبى طاهر (ابن طيفور) (م 280 ق)،  
قم: منشورات الشريف الرضى. 64. الأمالى، محمّد بن الحسن الطوسى (م 460 ق)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: دار الثقافة، 1414  
ق، أول. 65. الدرّ المنثور فى التفسير المأثور، عبد الرحمان بن أبى بكر السيوطى (م 911 ق)، بيروت: دار الفكر، 1414 ق، أول. 66  
. تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)، إسماعيل بن عمر البصرى دمشقى (م 774 ق)، تحقيق: عبد العزيز غنيم ومحمّد أحمد  
عاشور ومحمّد إبراهيم البنا، قاهره: دار الشعب. 67. البداية والنهاية، إسماعيل بن عمر دمشقى (ابن كثير) (م 774 ق)، تحقيق:  
مكتبة المعارف، بيروت: مكتبة المعارف. 68. السيرة النبويّة، عبد الملك بن هشام الحميرى (ابن هشام) (م 218 ق)، تحقيق:  
مصطفى السقا وإبراهيم الأبيارى، قم: مكتبة المصطفى، 1355 ق، أول. 69. المزار لابن المشهدى، الشيخ محمّد بن جعفر المعروف  
بابن المشهدى، تحقيق: جواد القيومى الاصفهانى، قم: مؤسسة النشر الاسلامى، 1419 ق، أول. 70. مصباح الزائر، على بن موسى  
الحلّى (السيد ابن طاووس) (م 664 ق)، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1417 ق،  
أول. 71. كمال الدين وتمام النعمة، محمّد بن على ابن بابويه القمى (الشيخ الصدوق) (م 381 ق)، تحقيق: على أكبر الغفّارى، قم:  
مؤسسة النشر الإسلامى، 1405 ق، أول. 72. كنز الفوائد، محمّد بن على الكراجكى الطرابلسى (م 449 ق)، به كوشش: عبد الله  
نعمة، قم: دار الذخائر، 1410 ق، أول. 73. الإيضاح، فضل بن شاذان الأزدي النيسابورى (م 260 ق)، تحقيق: مير جلال الدين  
الحسينى الأرموى، تهران: جامعة طهران، 1351 ش، أول. 74. الخرائج والجرائح، سعيد بن عبد الله الراوندى (قطب الدين الراوندى)  
(م 573 ق)، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، قم: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، 1409 ق، أول. 75. خصائص أمير المؤمنين  
عليه السلام، أحمد بن شعيب النسائى (م 303 ق)، به كوشش: محمّد باقر المحمودى، 1403 ق، أول. 76. أمل الآمل، الحر  
العاملى، تحقيق: السيد أحمد الحسينى، مكتبة الاندلس، بغداد. 77. تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليه وآله، الحسن بن على  
الحرّانى (ابن شعبة) (م 381 ق)، تحقيق: على أكبر الغفّارى، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، 1404 ق، دوم. 78. علل الشرائع،  
محمّد بن على ابن بابويه القمى (الشيخ الصدوق) (م 381 ق)، بيروت: دار إحياء التراث، 1408 ق، أول. 79. وسائل الشيعة، محمّد  
بن الحسن الحرّ العاملى (م 1104 ق)، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1409 ق، أول.  
80. إعلام الورى بأعلام الهدى، الفضل بن الحسن الطبرسى (م 548 ق)، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسة آل  
البيت عليهم السلام، 1417 ق، أول. 81. بشارة المصطفى لشيعة المرتضى، محمّد بن محمّد الطبرى (م 525 ق)، نجف: المطبعة  
الحيدريّة، 1383 ق، دوم. 82. الغارات، إبراهيم بن محمّد (ابن هلال الثقفى) (م 283 ق)، تحقيق: مير جلال الدين المحدّث  
الأرموى، تهران: انجمن آثار ملّى، 1395 ق، أول. 83. روضة الواعظين، محمّد بن الحسن الفّال النيسابورى (م 508 ق)، تحقيق:  
حسين الأعلّمى، بيروت: مؤسسة الأعلّمى، 1406 ق، أول. 84. الأربعين، فى امامة الانمة الطاهرين، المولى محمّد طاهر بن محمّد  
حسين الشيرازى القمى (م 1098 ق)، تحقيق: السيد مهدي الرجائى، 1418 ق. 85. مصباح المتهجّد، محمّد بن الحسن الطوسى  
(الشيخ الطوسى) (م 460 ق)، تحقيق: على أصغر مرواريد، بيروت: مؤسسة الشيعة، 1411 ق، أول. 86. إقبال الأعمال، رضى الدين  
على بن موسى بن طاوس الحلّى (م 664 ق)، تحقيق: جواد القيومى الاصفهانى، مكتب الاعلام الاسلامى، 1414 ق. 87. مكارم  
الأخلاق، الفضل بن الحسن الطبرسى (م 548 ق)، تحقيق: علاء آل جعفر، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، 1414 ق، أول. 88.  
الفرج بعد الشدة، عبد الله بن محمّد القرشى (ابن أبى الدنيا) (م 281 ق)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: مؤسسسه الكتب  
الثقافية، 1413 ق، أول. 89. مثير الأحزان، محمّد بن جعفر الحلّى (ابن الحلّى) (م 645 ق)، قم: مدرسة الإمام المهدي (عج). 90.  
مقتل الحسين عليه السلام، موفّق بن أحمد المكى الخوارزمى (م 568 ق)، تحقيق: محمّد السماوى، قم: مكتبة المفيد. 91. حلية  
الأبرار فى أحوال محمّد وآله الأطهار عليهم السلام، السيّد هاشم بن سليمان البحرانى (م 1107 ق) تحقيق: غلام رضا مولانا البروجردى

، قم : مؤسسة المعارف الإسلامية ، 1413 ق ، أول . 92 . معانى الأخبار ، محمّد بن على ابن بابويه القمّي (الشيخ الصدوق) (م 381 ق ) ، تحقيق : على أكبر الغفّارى ، قم : مؤسسة النشر الإسلامى ، 1361 ش ، أول . 93 . الدعوات ، سعيد بن عبد الله الراوندى (قطب الدين الراوندى) (م 573 ق ) ، تحقيق : مؤسسة الإمام المهدي (عج) ، قم : مؤسسة الإمام المهدي (عج) ، 1407 ق ، أول . 94 . الأمالى للمفيد ، الشيخ المفيد محمّد بن محمّد بن النعمان العكبرى البغدادى (م 413 ق) ، تحقيق : حسين الاستاد لى ، على أكبر الغفّارى ، بيروت : دار المفيد ، 1414 ق ، دوم . 95 . عوالم العلوم والمعارف (الإمام الحسين عليه السلام) ، الشيخ عبد الله البحرانى (م 1130 ق) ، تحقيق : مؤسسة الامام المهدي عليه السلام ، قم : مؤسسة الامام المهدي عليه السلام ، 1407 ق ، اول . 96 . روضة الواعظين ، محمّد بن الحسن الفتال النيسابورى (م 508 ق) ، تحقيق : حسين الأعلمى ، بيروت : مؤسسة الأعلمى ، 1406 ق ، أول . 97 . ربيع الأسابيع ، المولى محمّد باقر بن محمّد تقى المجلسى (م 1110 ق) ، الطبعة الحجرية . 98 . المسترشد فى إمامة أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام ، محمّد بن جرير الطبرى الإمامى (ق 5 ق) ، تحقيق : أحمد المحمودى ، تهران : مؤسسة الثقافة الإسلامية لكوشانبور ، 1415 ق ، أول . 99 . مقاتل الطالبين ، على بن الحسين الأصبهاني (أبو الفرج) (م 356 ق) ، تحقيق : السيّد أحمد صقر ، قم : منشورات الشريف الرضى ، 1405 ق ، أول . 100 . عوائد الأيام للنراقى ، المولى احمد النراقى (م 1244 ق) ، تحقيق : مركز الابحاث والدراسات الاسلامية ، قم : مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامى ، 1417 ق ، اول . 101 . الصراط المستقيم إلى مستحقى التقديم ، على بن يونس النباطى البياضى (م 877 ق) ، به كوشش : محمّد باقر البهبودى ، تهران : المكتبة المرتضوية ، 1384 ق ، أول . 102 . بصائر الدرجات ، محمّد بن الحسن الصفّار القمّي (ابن فروخ) (م 290 ق) ، قم : مكتبة آية الله المرعشى ، 1404 ق ، أول . 103 . جامع المقال ، شيخ فخر الدين طريحي ، تهران : كتابفروشى جعفرى تبريزى ، بى تا ، تحقيق : محمّد كاظم الطريحي . 104 . مجمع البحرين ، فخر الدين الطريحي (م 1085 ق) ، تحقيق : السيّد أحمد الحسينى ، تهران : مكتبة نشر الثقافة الإسلامية ، 1408 ق ، دوم . 105 . كتاب من لا يحضره الفقيه ، محمّد بن على ابن بابويه القمّي (الشيخ الصدوق) (م 381 ق) ، تحقيق : على أكبر الغفّارى ، قم : مؤسسة النشر الإسلامى ، دوم . 106 . التوحيد ، محمّد بن على ابن بابويه القمّي (الشيخ الصدوق) (م 381 ق) ، تحقيق : هاشم الحسينى الطهرانى ، قم : مؤسسة النشر الإسلامى ، 1398 ق ، أول . 107 . مسالك الأفهام ، الشهيد الثانى زين الدين بن على العاملى (م 966 ق) ، تحقيق : مؤسسة المعارف الاسلامية ، قم : مؤسسة المعارف الاسلامية ، 1413 ق ، أول . 108 . تفسير العياشى ، محمّد بن مسعود السلمى السمرقندى (العياشى) (م 320 ق) ، تحقيق : هاشم الرسولى المحلّاتى ، تهران : المكتبة العلمية ، 1380 ق ، أول . 109 . القاموس المحيط ، محمّد بن يعقوب الفيروز آبادى (م 817 ق) ، بيروت : دار الفكر . 110 . لسان العرب ، محمّد بن مكرم المصرى الأنصارى (ابن منظور) (م 711 ق) ، بيروت : دار صادر ، 1410 ق ، أول . 111 . تاج العروس من جواهر القاموس ، السيّد محمّد بن محمّد الحسينى الزبيدى (م 1205 ق) ، تحقيق : على شيرى ، بيروت : دار الفكر ، 1414 ق ، أول . 112 . الغارات ، إبراهيم بن محمّد (ابن هلال الثقفى) (م 283 ق) ، تحقيق : مير جلال الدين المحدث الأرموى ، تهران : انجمن آثار ملّى ، 1395 ق ، أول . 113 . اللهوف فى قتلى الطفوف ، رضى الدين على بن موسى بن طاوس الحلّى (م 664 ق) ، قم : انوار الهدى ، 1417 ق . 114 . الكشّاف ، محمود بن عمر الزمخشري (م 538 ق) ، بيروت : دار المعرفة . 115 . تفسير نور الثقلين = نور الثقلين ، الشيخ عبد على بن جمعه الحويزى (م 1112 ق) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولى المحلّاتى ، قم : مؤسسة اسماعيليان ، 1412 ق ، چهارم . 116 . نقد الرجال ، السيد مصطفى النفرشى (م القرن الحادى عشر) ، تحقيق : مؤسسة آل البيت عليهم السلام ، قم : مؤسسة آل البيت لاهياء التراث ، 1418 ق ، أول . 117 . البرهان فى تفسير القرآن ، هاشم بن سليمان البحرانى (م 1107 ق) ، تحقيق : مؤسسة البعثة ، قم : مؤسسة البعثة ، 1415 ق ، أول . 118 . مختصر المعانى ، سعد الدين مسعود بن عمر التفتازانى (م 793 ق) ، قم : دار الفكر ، 1411 ق ، أول . 119 . تفسير فرات الكوفى ، فرات بن إبراهيم الكوفى (ق 4 ق) ، به كوشش : محمّد الكاظم ، تهران : وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامى ، 1410 ق ، أول . 120 . مدينة المعاجز ، السيد هاشم البحرانى (م 1107 ق) ، تحقيق : الشيخ عزة الله المولائى الهمدانى ، قم : مؤسسة المعارف الاسلامية ، 1413 ق ، اول . 121 . معجم أحاديث

الإمام المهدي عليه السلام، الشيخ علي الكوراني العاملي، قم: مؤسسة المعارف الاسلامية، 1411 ق، اول . 122 . تاريخ، مدينة دمشق، ابو القاسم علي بن الحسن الشافعي المعروف بابن عساكر (م 571 ق)، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار الفكر، 1415 ق، اول . 123 . تهذيب الكمال في أسماء الرجال، يونس بن عبد الرحمان المزي (م 742 ق)، تحقيق: بشّار عوّاد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة، 1409 ق، اول. 124 . معاني القرآن، أحمد بن محمد المرادي (ابن النحاس) (م 338 ق)، مكّة: جامعة أم القرى، 1408 ق . 125 . الإمامة والتبصرة من الحيرة، علي بن الحسين ابن بابويه القمي (م 329 ق)، تحقيق: محمد رضا الحسيني، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1407 ق، اول . 126 . شرح ابن عقيل، ابن عقيل الهمداني (م 769 ق)، مصر: المكتبة التجارية الكبرى، 1384 ق، چهاردهم . 127 . كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن قولويه (ابن قولويه) (م 367 ق)، تحقيق: جواد القيومي، قم: نشر الفقاهة، 1417 ق، اول. 128 . مغنى اللبيب، عن كتب الاعراب، عبد الله بن يوسف ابن هشام الانصاري (م 761 ق)، تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد، قم: مكتبة السيد المرعشي، 1404 ق . 129 . البحر الرائق، زين الدين بن ابراهيم المعروف بابن نجيم المصري (م 970 ق)، تحقيق: زكريا عميرات، بيروت: دار الكتب العلمية، 1418 ق، اول . 130 . سنن أبي داود، سليمان بن أشعث السجستاني الأزدي (م 275 ق)، تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد، بيروت: دار احياء السنة النبوية . 131 . انوار العقول في اشعار وصي الرسول، تحقيق: كامل سلمان الجبوري، بيروت: دار المحجة البيضاء ودار الرسول الاعظم، 1419 ق . 132 . تفسير القرطبي = الجامع لأحكام القرآن، ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاري القرطبي (م 671 ق)، تحقيق: احمد عبد العليم البردوني، بيروت: دار احياء التراث العربي، 1405 ق . 133 . مفتاح الفلاح، الشيخ بهاء الدين محمد بن حسين العاملي (م 1030 ق)، بيروت: مؤسسة الاعلمي للمطبوعات . 134 . مظاهر الأنوار في مناقب الأئمة الأطهار، رضا قلي بن محمد هادي المتخلص بالهداية، الطبعة الحجرية، 1280 ق . 135 . مجمع النورين، لأبي الحسن بن محمد النجفي الرازي، تحقيق: السيد حسين الجعفري الزنجاني، قم: آل عبا عليهم السلام، 1381 . 136 . معجم البلدان، ياقوت بن عبد الله الحموي الرومي (م 626 ق)، بيروت: دار احياء التراث العربي، 1399 ق، اول. 137 . ينابيع المودة لذوي القربى، سليمان بن ابراهيم القندوزي الحنفي (م 1294 ق)، تحقيق: علي جمال أشرف الحسيني، تهران: دار الأسوة، 1416 ق، اول. 138 . نهج البلاغة، محمد بن الحسين الموسوي (الشريف الرضي) (م 406 ق)، ترجمه: سيّد جعفر شهيدى، تهران: علمى و فرهنگى، 1378 ش، چهاردهم . 139 . نهج البلاغة، محمد بن الحسين الموسوي (الشريف الرضي) (م 406 ق) . تصحيح: محمد عبده، بيروت: مؤسسة الأعلمي . 140 . نهج البلاغة، محمد بن الحسين الموسوي (الشريف الرضي) (م 406 ق)، تصحيح و ترجمه: سيّد علي نقى فيض الاسلام (معاصر)، تهران: جاويدان . 141 . نهج البلاغة، محمد بن الحسين الموسوي (م 406 ق)، تصحيح: صبحى الصالح، قم: دارالأسوة، 1373 ش . 142 . جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، علي بن موسى الحلّي (ابن طاووس) (م 664 ق)، تحقيق: جواد القيومي، قم: مؤسسة الآفاق، 1371 ش، اول. 143 . طبّ الأئمّة، ابنا بسطام النيسابوريان، تحقيق: محسن عقيل، بيروت: دار المحجة البيضاء ودار الرسول الأكرم . 144 . مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، حسين النورى الطبرسى (م 1320 ق)، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1407 ق، اول. 145 . مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان الحلّي (ق 8 ق)، قم: انتشارات الرسول المصطفى . 146 . الرسالة السعدية للعلامة جمال الدين حسن بن يوسف الحلّي (م 726 ق)، الطبعة الحجرية . 147 . الإيضاح، فضل بن شاذان الأزدي النيسابوري (م 260 ق)، تحقيق: مير جلال الدين الحسيني الأرموى، تهران: جامعة طهران، 1351 ش، اول. 148 . مصباح الكفعمي، الشيخ تقى الدين ابراهيم بن علي الكفعمي (م 905 ق)، بيروت: مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، 1403 ق، سوم . 149 . البلد الأمين والدرع الحصين، ابراهيم بن زين الدين الكفعمي (م 905 ق) . 150 . اللمعة البيضاء شرح خطبة الزهراء، لميرزا محمد علي بن احمد قراچه داغى (م 1310 ق)، الطبعة الحجرية، 1297 ق . 151 . مسائل علي بن جعفر ومستدركاتهما، علي بن جعفر الحسيني العلوي الهاشمي العريضي (م 210 ق)، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، مشهد: المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام، 1409 ق، اول. 152 . قرب الإسناد، عبد الله بن جعفر الحميري

القَمِّي (م بعد از 304 ق ) ، تحقيق : مؤسسة آل البيت عليهم السلام ، قم : مؤسسة آل البيت عليهم السلام ، 1413 ق ، اول . 153 .  
دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام ، النعمان بن محمد التميمي المغربي (م 363 ق ) ، تحقيق : آصف بن علي أصغر  
فيضي ، مصر : دار المعارف ، 1389 ق ، سوم . 154 . شرح شافية ابن حاجب ، رضی الدين محمد بن الحسن الاسترآبادی (م 686 ق) ،  
تحقيق : محمد نور الحسن ، محمد الزفزاف ، محمد محيي الدين عبد الحميد ، بيروت : دار الكتب العلمية ، 1395 ق . 155 . المحلّي ،  
علي بن أحمد (ابن الحزم) (م . . . ق) ، بيروت : دارالجيل . 156 . الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف ، علي بن موسى الحلّي (ابن  
طاووس) (م 664 ق ) ، قم : مطبعة الخيام ، 1400 ق ، اول . 157 . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ، عبيد الله بن عبد الله النيسابوري  
(الحاكم الحسكاني) (ق 5 ق ) ، تحقيق : محمد باقر المحمودي ، تهران : مؤسسة الطبعة والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي ،  
1411 ق ، اول . 158 . منهاج العارفين و معراج العابدين ، لمحمد حسن الحسنی السمنانی ، تهران : مكتبة المحمودی . 159 . الشافى  
في الإمامة ، علي بن الحسين الموسوي (السيد المرتضى) (م 436 ق ) ، تحقيق : عبد الزهراء الحسيني الخطيب ، تهران : مؤسسة الإمام  
الصادق عليه السلام ، 1410 ق ، دوم . 160 . المزار الكبير ، محمد بن جعفر المشهدى (ق 6 ق ) ، تحقيق : جواد القميّومي الإصفهاني ،  
قم : قتيوم ، 1419 ق ، اول . 161 . صحاح اللغة ، اسماعيل بن حماد الجوهري (م 393 ق) ، تحقيق : عبد الغفور العطار ، بيروت : دار  
العلم للملايين ، 1407 ق ، اول . 162 . خاتمة المستدرک ، الميرزا حسين النوري (م 1320 ق) ، تحقيق و نشر : مؤسسة آل البيت  
لاحياء التراث ، قم : 1416 ق ، اول . 163 . تهذيب الأحكام في شرح المقنعة ، محمد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي) (م 460 ق)  
، بيروت : دار التعارف ، 1401 ق ، اول . 164 . الاستبصار في ما اختلف من الأخبار ، محمد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي) (م  
460 ق) ، تحقيق : حسن الموسوي الخرساني ، تهران : دار الكتب الإسلامية ، اول . 165 . تحية الزائر ، المولى محمد باقر بن محمد تقى  
المجلسي (م 1110 ق) ، الطبعة الحجرية . 166 . رجال النجاشي (فهرس أسماء مصنفى الشيعة) ، أحمد بن علي النجاشي (م 450 ق )  
، بيروت : دار الأضواء ، 1408 ق ، اول . 167 . معجم رجال الحديث ، السيد أبو القاسم الموسوي الخوئي (م 1413 ق ) ، قم : منشورات  
مدينة العلم ، 1403 ق ، سوم . 168 . الوجيزة في الرجال . تحقيق : محمد كاظم رحمان ستايش ، مؤسسة الطباعة والنشر ، وزارة الثقافة  
والإرشاد الإسلامي ، سنة 1420 ق . 169 . التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام ، تحقيق : مدرسة الإمام المهدي (عج) ،  
قم : مدرسة الإمام المهدي (عج) ، 1409 ق ، اول . 170 . مهج الدعوات و منهج العبادات ، علي بن موسى الحلّي (السيد ابن طاووس) (م  
664 ق) تحقيق : حسين الأعلمی ، بيروت : مؤسسة الأعلمی ، 1414 ق ، اول . 171 . كشف المحجّة لثمره المّهجة ، علي بن موسى  
الحلّي (ابن طاووس) (م 664 ق ) ، تحقيق : محمد الحسنون ، قم : مكتب الإعلام الإسلامي ، 1412 ق ، اول . 172 . النجم الثاقب في  
احوال الامام الحجة الغائب (عج) ، لحسين بن محمد تقى الطبرسي النوري (م 1320 ق) ، قم : الآستانة المقدسة لصاحب الزمان (عج) ،  
1412 ق . 173 . الكنى والألقاب ، عباس القمّي (م 1359 ق ) ، تهران : مكتبة الصدر ، 1397 ق ، چهارم . 174 . الكامل ، محمد بن  
يزيد الأزدي (المبرّد) (م 285 ق ) ، تحقيق : محمد أحمد الدالي ، بيروت : مؤسسة الرسالة ، 1413 ق . 175 . المخلاة ، للشيخ محمد  
بن حسين العاملی المعروف بالشيخ البهائي (م 1030 ق) ، مصر : شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي ، 1377 ق . 176 . شجرة  
طوبى ، لمحمد مهدي الحائري (م 1385 ق) ، قم : دار الفقه ، 1425 ق . 177 . تاريخ دمشق (ترجمة الإمام عليّ عليه السلام) ، علي  
بن الحسن بن هبة الله (ابن عساكر الدمشقي) ، تحقيق : محمد باقر المحمودي . 178 . مصابيح الأنوار في حلّ مشكلات الأخبار ، سيد  
عبد الله شبّر ، سيد علي نجل سيد محمد ، بصيرتي ، قم . 179 . الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد ، محمد بن محمد بن النعمان  
العكبري البغدادي (الشيخ المفيد) (م 413 ق ) ، تحقيق : مؤسسة آل البيت عليهم السلام ، قم ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام ، 1413  
ق ، اول . 180 . مشرق الشمسيين ، الشيخ محمد بن حسين العاملی (م 1030 ق) ، قم : مكتبة بصيرتي ، الطبعة الحجرية . 181 .  
الجواهر السنية ، في الاحاديث القدسية ، الشيخ محمد بن حسن الحر العاملی (م 1104 ق) ، النجف الاشرف : مطبعة النعمان ، 1384 .



































ص: 379

فهرست مطالب.













بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

